

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سیاست و حکومت
در سیره امام رضا علیه السلام
نویسنده: دکتر جلال درخشه
سید محمد مهدی حسینی فائق
ویراستار علمی: دکتر علی شریفی
صفحه آرایی: مجید اکبرزاده
ناشر:

نوبت چاپ: اول
تاریخ چاپ: تابستان ۱۳۹۱
شمارگان: ۲۰۰۰

سیاست و حکومت در سیره امام رضا علیه السلام

دکتر جلال درخشه
سید محمد مهدی حسینی فائق

فهرست مطالب

۳	 مقدمه
۵	 فصل نخست: کلیات
۷	 مقدمه
۱۲	 ۱- تعریف مفاهیم
۱۲	 ۱-۱- سیاست
۱۴	 ۲-۱- سیره سیاسی
۱۶	 ۱-۲-۱- اندیشه امام علی(ع)
۱۸	 ۲- ضرورت تحقیق
۱۹	 ۳- چهارچوب نظری، فرضیه‌ها یا ابعاد پژوهش
۲۰	 ۴- روش تحقیق و شیوه گردآوری اطلاعات
۲۰	 ۵- نقاط تمرکز تحقیق (موضوعی، مکانی، زمانی)
۲۱	 فصل دوم: بررسی وضعیت سیاسی- تاریخی دوران امام رضا(ع)
۲۳	 شرایط تاریخی روی کار آمدن عباسیان
۲۳	 مقدمه: اضمحلال امویان و به قدرت رسیدن عباسیان
۲۴	 ۱- زمینه‌ها و شرایط روی کار آمدن عباسیان
۲۴	 ۱-۱- ضعف امویان
۲۵	 ۱-۱-۱- عوامل داخلی- ضعف داخلی و سیاست‌های نادرست
۲۵	 ۱-۱-۱-۱- نژادگرایی و انحصارطلبی
۲۶	 ۱-۱-۱-۲- انحرافات عقیدتی
۲۷	 ۱-۱-۱-۳- نظام دو ولیعهدی
۲۷	 ۱-۱-۱-۴- درگیری‌های قبیله‌ای
۲۷	 ۱-۱-۲- عوامل بیرونی
۷۲	 ۱-۲-۱-۱- جنبش‌ها و قیام‌های اعتراضی
۲۹	 ۲- روی کار آمدن عباسیان و خلفای عباسی
۳۰	 ۱-۲-۱- پیشینه عباسیان (از عباس؛ عموی پیامبر ﷺ تا مأمون)
۳۰	 ۱-۱-۲- عباس بن عبدالمطلب
۳۰	 ۲-۱-۲- عبدالله بن عباس (پسر عباس بن عبدالمطلب)
۳۱	 ۳-۱-۲- ابو عبدالله محمد (محمد بن علی)
۳۳	 ۴-۱-۲- ابواسحاق ابراهیم (ابراهیم امام)

۳۴	۵-۱-۲- ابوالعباس سفاح.....
۳۶	۶-۱-۲- عبدالله ابوجعفر منصور.....
۳۷	۷-۱-۲- ابوعبدالله محمد مهدی.....
۳۸	۸-۱-۲- ابومحمد موسی هادی (۱۶۹-۱۷۰).....
۳۹	۹-۱-۲- هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳).....
۴۱	۱۰-۱-۲- امین (۱۹۳-۱۹۸).....
۴۲	۱۱-۱-۲- مأمون (۱۹۸-۲۱۸).....
۴۳	به قدرت رسیدن عباسیان.....
۴۴	۳- مراحل به قدرت رسیدن عباسیان.....
۴۶	۱-۳- نخست- مرحله سرّی و مخفیانه.....
۴۷	۲-۳- دوم- مرحله مبارزه نظامی و آشکار.....
۴۸	۴- ابزارهای عباسیان در کسب و حفظ قدرت.....
۴۸	۱-۴- کسب مشروعیت.....
۵۰	۲-۴- مشروعیت عباسیان پیش از رسیدن به خلافت.....
۵۰	۱-۲-۴- فراخوانی به سوی خاندان پیامبر (ص).....
۵۱	۳-۴- مشروعیت عباسیان پس از رسیدن به خلافت.....
۵۱	۱-۳-۴- انتقال خلافت از علویان به عباسیان.....
۵۳	۲-۳-۴- استفاده از احادیث، روایات و اصل مهدویت.....
۵۶	۳-۳-۴- تحریف و جعل مبانی مشروعیت خلافت.....
۵۹	۴-۴- استفاده از تشکیلات مخفی.....
۵۹	۱-۴-۴- دلایل شکل گیری تشکیلات مخفی عباسیان.....
۶۰	۲-۴-۴- دامنه جغرافیایی تشکیلات مخفی.....
۶۲	۳-۴-۴- ساختار تشکیلات مخفی.....
۶۳	۴-۴-۴- دستورات تشکیلاتی.....
۳۶	الف- دستورات تشکیلاتی عمومی (شعارهای تبلیغی).....
۶۴	ب- دستورات تشکیلاتی محرمانه.....
۶۵	۵- جمع بندی.....
۶۹	فصل سوم: شیعیان در زمان عباسیان.....
۷۱	۱- اعتراضات و جنبش های شیعیان.....
۷۴	۱-۱- قیام محمد بن عبدالله بن حسن (نفس زکیه).....
۷۷	۲-۱- قیام ابراهیم بن عبدالله.....
۷۹	مواضع سیاسی امام صادق (ع).....
۹۱	۳-۱- قیام حسین بن علی بن حسن (سال ۱۶۹- زمان هادی).....
۹۳	مواضع سیاسی امام موسی کاظم (ع).....
۹۴	الف- موضع امام کاظم (ع) در قیام حسین بن علی (شهید فخر).....

ب- ماجرای فدک.....	۹۵
ج- منع همکاری با حکومت طاغوت	۹۶
فصل چهارم: شرایط اجتماعی سیاسی مذهبی دوره امام رضا علیه السلام	۱۰۱
مقدمه	۱۰۳
۱- شرایط عقیدتی و مذهبی	۱۰۴
۱-۱- گرایش ها و فرقه‌های شیعیان در زمان امام رضا.....	۱۰۴
۲-۱- علت بروز گرایش ها و انشعاب‌های مختلف در شیعیان.....	۱۰۷
۳-۱- فرقه‌های شیعیان پیش از امام رضا علیه السلام	۱۰۸
۴-۱- فرقه‌های شیعیان در زمان امام رضا علیه السلام	۱۱۰
۲- شرایط اجتماعی سیاسی در زمان هارون.....	۱۱۲
۱-۲- سقوط خاندان برمک	۱۱۲
۲-۲- وضعیت فکری، عقیدتی و اخلاقی.....	۱۱۴
۳-۲- وضعیت سیاسی:.....	۱۱۵
۳- امام رضا علیه السلام در دوره هارون الرشید.....	۱۱۶
۴- امام رضا علیه السلام در زمان امین.....	۱۲۰
۵- مواضع سیاسی امام رضا علیه السلام تا پیش از ولایت عهدی.....	۱۲۱
۱-۵- مقابله با انحرافات و انجام اصلاحات فکری و دینی.....	۱۲۲
۲-۵- اصلاحات اقتصادی.....	۱۲۵
۶- امام به عنوان الگو و اسوه حسنه.....	۱۲۶
فصل پنجم: ولایتعهدی امام رضا علیه السلام	۱۲۷
مقدمه	۱۲۹
۱- زمینه‌های طرح مسئله ولایت عهدی.....	۱۳۰
۱-۱- قیام‌ها و حرکت‌های علویان	۱۳۰
۲-۱- ضعف سیاسی اجتماعی حکومت مأمون.....	۱۳۱
۲- موضع امام در برابر قیام‌های علویان	۱۳۴
۳- اقدامات مأمون در بحث ولایت عهدی	۱۳۵
۱-۳- تظاهر به تشیع	۱۳۵
۲-۳- ولایت عهدی امام رضا علیه السلام	۱۳۷
۴- ولایت عهدی و مواضع امام رضا علیه السلام	۱۴۰
۵- اهداف و اقدامات مأمون از پیشنهاد ولایت عهدی به امام رضا علیه السلام	۱۴۴
۱-۵- توجیهات مأمون در پیشنهاد ولایت عهدی:.....	۱۴۴
۲-۵- اهداف واقعی مأمون در پیشنهاد ولایت عهدی:	۱۴۴
جلب عواطف و احساسات عمومی در جهت تثبیت جایگاه خلافت:.....	۱۴۶
۶- جمع بندی:.....	۱۴۹

فصل ششم: اصول تفکر سیاسی امام رضا (ع).....	۱۵۳
۱- امام رضا (ع) در عرصه سیاست.....	۱۵۵
۱-۱- بررسی مورد نخست- سکوت و مدارا با خلافت عباسی.....	۱۵۶
۱-۲- بررسی مورد دوم- تلاش برای به دست گیری حکومت و قیام علیه دستگاه خلافت عباسی.....	۱۵۷
۱-۳- بررسی مورد سوم- اتخاذ مواضع هوشمندانه سیاسی و ادامه مسیر راهبردی امامت با توجه به مقتضیات خاص زمانی و مکانی.....	۱۶۲
۲- اصول تفکر سیاسی امام رضا (ع).....	۱۶۳
۱-۲- بیان صریح حق امامت و ولایت.....	۱۶۳
۱-۱-۲- نظریه امامت.....	۱۶۳
۲-۱-۲- ضرورت وجود امام.....	۱۶۶
۲-۳-۱- جایگاه امامت در اندیشه سیاسی امام رضا (ع).....	۱۶۷
۲-۴-۱- ویژگی های امام:.....	۱۶۹
الف- علم امام:.....	۱۶۹
ب- عصمت امام.....	۱۷۰
۲-۱-۵- موضع امام رضا (ع) درباره مقام امامت.....	۱۷۱
۲-۱-۵-۱- تعیین مصداق اولی الامر.....	۱۷۱
۲-۵-۱-۲- صفات، ویژگی های امام (ع) و ولایت امام.....	۱۷۲
۲-۵-۱-۳- ضرورت نصب امام به طور خاص.....	۱۷۲
۲-۵-۱-۴- ضرورت اطاعت از امام.....	۱۷۳
۲-۲- مخالفت و مقابله با حکومت طاغوت.....	۱۷۴
۲-۲-۱- مواضع منفی امام رضا (ع) در مقابل مأمون.....	۱۷۸
۲-۳- گسترش معارف اهل بیت (ع) و انقلاب و اصلاحات فکری و عقیدتی امام رضا (ع).....	۱۸۰
۲-۳-۱- بهره گیری از مناظره:.....	۱۸۲
۲-۳-۲- تربیت شاگردان:.....	۱۸۳
۳- ملاحظات عملی در سیره سیاسی امام رضا (ع).....	۱۸۵
۳-۱- اصل تقیه.....	۱۸۶
۳-۲- مصلحت در قبول ولایت عهدی.....	۱۸۸
۳-۳- نحوه تعامل با حکومت جائز از نظر امام رضا (ع).....	۱۸۹
۳-۳-۱- نفی مطلق حاکمیت طاغوت.....	۱۹۱
۳-۳-۲- ملاحظات همکاری با طاغوت:.....	۱۹۲
الف- عدم همکاری مطلق در برخی امور:.....	۱۹۲
۴- جمع بندی.....	۱۹۷
منابع:.....	۲۰۱

مقدمه دبیرخانه دائمی جشنواره بین‌المللی امام رضا علیه السلام

جشنواره بین‌المللی امام رضا علیه السلام همه ساله به مناسبت میلاد باسعادت و سراسر نور عالم آل محمد صلی الله علیه و آله حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در «دهه کرامت» (از یکم تا یازدهم ذی القعدة) به همت مردم ولایتمدار و مسئولان خدوم در داخل و خارج از کشور به شکل با شکوهی برگزار می‌شود.

جشنواره بین‌المللی امام رضا علیه السلام از این جهت اهمیت مضاعف می‌یابد که همه ساله اندیشمندان، پژوهشگران، هنرمندان و در یک کلام «پدیدآوردندگان آثار فاخر رضوی» با خلق آثار فاخر و ارزنده زمینه ترویج بیش از پیش فرهنگ، سیره و معارف رضوی را در یک فضای معنوی فراهم می‌نمایند.

برنامه‌های موضوعی:

برنامه‌های موضوعی تعریف شده در جشنواره بین‌المللی امام رضا علیه السلام شامل آن دسته از برنامه‌هایی می‌شود که در موضوعات فرهنگی، هنری سینمایی، مطبوعاتی و رسانه‌های دیجیتال به صورت مسابقه و در یک رقابت سالم و سازنده در این جشنواره پرداخته می‌شود که در حال حاضر ۵۲ شاخه از جشنواره بین‌المللی امام رضا علیه السلام به این موضوعات اختصاص دارد.

همایش‌ها:

همایش‌های علمی و پژوهشی جشنواره بین‌المللی امام رضا علیه السلام که عمدتاً از طریق دانشگاه‌ها و مراکز علمی و فرهنگی انجام می‌شود زیر نظر اعضای هیات علمی به تولید مقالات و آثار پژوهشی در زمینه فرهنگ و معارف رضوی پرداخته می‌شود که هجده شاخه از جشنواره بین‌المللی امام رضا علیه السلام با موضوعات علمی و پژوهشی انجام می‌شود.

امور بین الملل:

برنامه‌های تعریف شده برای خارج از کشور در جشنواره بین‌المللی امام رضا (ع) با بهره‌گیری از ظرفیت علمی، فرهنگی اندیشمندان و دانشمندان جهان همچنین مشاکت ارادتمندان هشتمین اختر تابناک آسمان امامت و ولایت در اقصی نقاط جهان با رویکرد علمی، پژوهشی، فرهنگی و هنری برگزار می‌شود. محوریت این بخش با سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و همکاری نهادهای فرهنگی مرتبط با خارج از کشور می‌باشد.

برنامه‌های عمومی:

سازماندهی برنامه‌های عمومی جشنواره بین‌المللی امام رضا (ع) با ایجاد فرصت‌های معنوی دهه کرامت در سراسر کشور اعم از شهر و روستا در قالب جشن‌های مردمی و خصوصاً بزرگداشت قدمگاه‌های حضرت در مسیر هجرت تاریخی امام رضا (ع) از مدینه به مرو و همچنین پاسداشت امامزادگان و بقاع و اماکن متبرکه در قالب جشن‌های مردمی دهه کرامت پیش‌بینی می‌شود.

کتاب حاضر، گوشه‌ای است از آثار منتشره مرتبط با برنامه‌های علمی پژوهشی جشنواره در زمینه فرهنگ رضوی که با همکاری اداره‌های کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان‌های میزبان برنامه‌های علمی پژوهشی جشنواره و نظارت پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به ثمر نشسته است تا انشاء... مورد استفاده و بهره‌مندی عموم به ویژه اصحاب علم و تحقیق قرار گیرد.

دبیرخانه دائمی جشنواره بین‌المللی امام رضا (ع)

مقدمه پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

بی‌شک حضرت علی بن موسی الرضا المرتضی (علیه السلام)، سبط خاتم الانبیاء والمرسلین (علیه السلام)، فرزند فاطمه و یادگار امیرالمؤمنین (علیه السلام) - در ایران اسلامی، افزون بر آن که حجت خدا و امام و وصی رسول خدا - (علیه السلام) - است، بزرگ‌ترین پدیده فرهنگی در ایران اسلامی است چه آن که میلیون‌ها نفر در سرتاسر این سرزمین پهناور هر سال از سر عشق و شوق به زیارتش می‌شتابند و از ژرفای جان به ایشان عشق می‌ورزند.

یکی از ابتکارهای جشنواره بین‌المللی امام رضا (علیه السلام) در سال‌های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ آن است که پژوهش‌های بنیادی، ماندگار و مؤثری را در برنامه‌های خود گنجانیده است؛ بسیار خوشنودم که این طرح‌های ارزشمند به همت محققان این پژوهشگاه انجام می‌شود؛ یکی از این طرح‌ها «سیاست و حکومت از دیدگاه امام رضا (علیه السلام)» است که با نظارت علمی پژوهشکده مطالعات دینی فرهنگ در این پژوهشگاه به فرجام رسیده است. در این جا بر خود لازم می‌دانم از همکارانم در این پژوهشکده و مجری محترم طرح تشکر کرده و از فرهیختگان و شیفتگان معارف رضوی (علیه السلام) بخواهم از سر لطف ما را مشمول پیشنهادهای علمی‌شان بگردانند.

یحیی طالبیان

رییس پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

فصل نخست

کلیات

مقدمه

آشنایی با زندگی ائمه اطهار (علیهم السلام) نقش بسیار تعیین کننده‌ای در حیات امت اسلامی دارد و آگاهی از زندگی و سیره ایشان می‌تواند منشأ تحولاتی عظیم در زندگی امت اسلامی شود. شناخت عظمت امامان معصوم (علیهم السلام) که به تعبیر روایات: «خداوند به آدم وحی فرستاد که من از تو نور خود را بیرون می‌آورم، ... و آن نور را خاتم پیامبران قرار می‌دهم و آل او را بهترین پیشوایان و امامان برگزیده‌ترین جانشینان قرار می‌دهم.» (مسعودی، بی تا: ۳۷) خضوع، خشوع و پیروی از معصومین را در پی دارد. مراد از آشنایی با زندگی اهل بیت (علیهم السلام) صرفاً ذکر داستان‌ها و خاطرات شکوهمند از عظمت این خاندان نیست بلکه باید نوعی الگو برداری از روش و سیره آنان صورت گیرد.

یکی از پرغودترین ابعاد امامت، بحث رهبری سیاسی و اجتماعی امامان است. شناخت رفتار سیاسی اجتماعی و روش‌های مختلفی که ائمه (علیهم السلام) در شرایط مختلف زمانی و مکانی به کار گرفته‌اند، (در تاریخ پرفراز و نشیبی که دویست و پنجاه سال به طول انجامیده) حاوی نکات بسیار گرانبها برای شیعیان است که تکلیف آنان را در شرایط مختلف مشخص می‌سازد. در هنگام بحث از رفتار سیاسی و اجتماعی ائمه (علیهم السلام) باید توجه داشت که زندگی آنان همواره با جهت گیری‌های سیاسی همراه بوده و نوع نگاه آنان به سیاست، نگاهی الهی است که با خدعه، فریب و تزویر (و هر آنچه که امروزه در هنگام صحبت از سیاست به ذهن متبادر می‌شود) پیوندی ندارد و در واقع سیاست و حکومت در دیدگاه اهل بیت (علیهم السلام) همان ادامه جریان هدایت بشریت به سوی خیر، فضیلت و سعادت محسوب می‌شود و بدیهی است پیروی از طریق آنان که ”ساسة العباد“ (زیارت جامعه کبیره) و ”شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة و معادن العلم وینایع الحكم“ (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹) خوانده شده‌اند، تنها طریق نجات و رستگاری بشریت است. عصمت و پاکی، ورع، علم و دانش بی حد و حصر، شجاعت و شهامت، تواضع و فروتنی، رفق و مدارا و صبر و استقامت امامان معصوم (علیهم السلام) و در نتیجه، عظمت شخصیت آنان مصداق بارزی است از انسان

کامل و در پناه این کمالات انسانی است که معصومین (ع) توانسته‌اند دوام و پایداری دین حنیف اسلام را رقم زنند.

در هنگام تامل در سیره سیاسی ائمه اطهار (ع) باید توجه داشت که روش‌ها و رفتارهای آنان در درجه اول، ملهم از وحی و منطبق با آموزه‌های شریعت بوده که بنا به شرایط مختلف زمانی و مکانی از تاکتیک‌های مختلف در جهت تحقق اهداف امامت بهره گرفته شده است. لذا در هنگام مواجهه با روش‌های مختلف ائمه (ع)، همواره باید این نکته را در ذهن داشته باشیم که رفتار و روش امام بر مبنای علم، عصمت و حکمت الهی مبتنی بوده، تفاوت در روش تنها به ظاهر امور مربوط است و در اصول کلی و روح جریان امامت هیچ تفاوتی وجود ندارد؛ همانطور که در روایت هم آمده است که «کلهم نور واحد...» (شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ۴۱۷/۲)

پس از واقعه عاشورا یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ شیعه، زندگانی حضرت رضا (ع) است. شرایط زمانه حضرت با ائمه پیش از خودشان در عین اشتراک در بسیاری از زمینه‌ها، دارای تفاوت‌های اساسی است. به عنوان نمونه در زمان پدر بزرگوارشان، رویارویی دستگاه حاکم (خلیفه) با امام آشکار و بر پیروان ایشان طرف حق و باطل آشکار است؛ اما در زمان امام رضا (ع) از حیث اوضاع کلی جهان اسلام و وضعیت شیعیان، خلفای حاکم و روش‌های امام (ع) نوعی پیچیدگی‌های خاص به چشم می‌خورد و حوادث این روزگار از برخی جهات قابل مقایسه با نرمش قهرمانانه امام حسن (ع)، موقعیت امام سجاد (ع) و انقلاب فکری و علمی و فرهنگی امام باقر (ع) و امام صادق (ع) می‌باشد که نشان دهنده اهمیت خاص و چند بعدی این مقطع است.

امام رضا (ع) با سه خلیفه عباسی (هارون الرشید، امین و مأمون) هم عصر بوده‌اند و به طور کلی اوضاع سیاسی و خلافت عباسی در دوران زندگانی امام رضا (ع) با آشفتگی‌های فراوانی همراه بوده است. گسترده‌گی سرزمین‌های اسلامی و بروز شورش‌ها و قیام‌های فراوان (یحی بن عبدالله برادر نفس زکیه، تشکیل نخستین دولت مستقل شیعه به نام ادراسه، تاسیس دولت نیمه مستقل اغالبه در سال ۱۸۴ق، سقوط برمکیان، شورش حمزه خارجی و شورش مردم خراسان) و بحران‌هایی از این دست، باعث شد تا حکومت به طور مستقیم خود را در مقابل شخص امام (ع) قرار ندهد اما همچنان به آزار و اذیت و قتل و تبعید شیعیان ادامه دهد. پس از مرگ هارون الرشید و خلافت پنج ساله امین، همچنان این روند ادامه دارد و با درگیری‌های امین و مأمون بر سر خلافت، بحران‌های حکومت عباسی تشدید می‌شود. این زمان فرصت مناسبی برای توسعه امر تعلیم و تربیت در بین شیعه شد و ارتباطات شیعه در این دوران بسیار قوی و بهتر از قبل شد. پیروزی مأمون وضعیت را به شدت تغییر داد. او در سیاست خود، تدبیر جدیدی در برخورد با شیعه و امام آنان در پیش گرفت. اقدامی که قبلاً هرگز سابقه نداشت و شاید خطرناک‌ترین اقدام در راه ضربه زدن به سازمان شیعه بود.

مأمون با توجه به محبوبیت امام (ع) در نزد ایرانیان، فرونشاندن قیام‌های علویان در سرتاسر قلمرو

اسلامی (در این زمان در شهرهای بصره و اهواز، زید بن موسی بن جعفر در یمن، ابراهیم بن موسی بن جعفر در فارس؛ اسماعیل بن موسی بن جعفر در مکه، حسن افطس و در مداین محمد بن سلمان به قدرت رسیدند)، تخطئه ادعای تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت های اموی و عباسی و مشروعیت دادن به خلافت عباسی، زیر سوال بردن عقاید شیعه مبنی بر عدم جواز همکاری با حکومت جائز، در کنترل داشتن امام (به عنوان اصلی ترین کانون معارضه با حکومت)، دور کردن امام از مردم، وجهه دینی و الهی بخشیدن به حکومت عباسی؛ طرح پیشنهاد ولایت عهدی (یا خلافت) به امام رضا (ع) را در پیش گرفت.

به گفته شهید مطهری (ع)، مأمون عالم ترین خلفا و بلکه شاید یکی عالم ترین سلاطین جهان است. از همین رو ابزارهایی که وی برای مقابله با جریان امامت در پیش گرفت بسیار زیرکانه طراحی شدند تا حدی که هنوز علت اصلی برخی از اقدامات وی آشکار نشده و در این زمینه حتی در میان علمای شیعه اختلاف نظر وجود دارد. بیشترین مواضع سیاسی و حکومتی حضرت رضا (ع) در زمان خلافت مأمون اتخاذ می شود. حرکت و روش امام (ع) در مقابله با این دشمن زیرک چنان دشمن را مبهوت می کند (وَمَكْرُوهٌ أَمْكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ) (آل عمران، ۵۴) که در نهایت، مأمون چاره ای نمی بیند جز اینکه به شیوه اسلاف خود عمل کند و امام را به شهادت برساند.

براساس عقاید مسلم شیعه، عمل و سخن امام بر مبنای حکمت و عصمت و علم لدنی است و هیچ خطا و نقصانی در آن وجود ندارد، از این نظریه دو مطلب قابل استنباط است که در پژوهش حاضر مبنا قرار گرفته و خطوط کلی مسیر را مشخص می نماید: نخست اینکه؛ ائمه (ع) الگوهای بی بدیلی هستند که لحظه لحظه زندگی ایشان و اخباری که از این بزرگواران به دست ما رسیده حاوی درس های ارزشمندی است که هر کس به فراخور علم و معرفتش می تواند از آن بهره مند شود. اما مطلب دوم؛ ممکن است برخی رفتارها یا سخنان امام برای مخاطب امروز قابل درک نباشد و یا مخاطب احساس نوعی سردرگمی و یا تناقض نماید (همانطور که در زمان ائمه چنین مسائلی از سوی برخی اصحاب ایشان مطرح می شد)، در اینجا باید گفت که در بررسی قول و فعل معصوم (ع) برای کشف اصول باید احتمالات فراوانی سنجیده شود، مانند اینکه آیا خبر رسیده اصالتاً صحت دارد، شرایط زمانی و مکانی چگونه بوده، بررسی آموزه های اصولی شیعه (مانند تقیه، اهم و مهم، امر به معروف، اضطرار و...) تا بتوان در نهایت اصول به کار رفته در سیره امام را استخراج کرد که این دقت نظر در مسائل سیاسی و اجتماعی اهمیت و ضرورت دوجندانی پیدا می کند.

در زندگانی سیاسی امام رضا (ع) پذیرش ولایت عهدی، نقطه حساسی محسوب می شود که وقایع نگاری زندگی حضرت را می توان به دو بخش کلی پیش از ولایت عهدی و پس از ولایت عهدی دسته بندی کرد. در زمان پیش از ولایت عهدی؛ امام (ع) در مدینه به سر می برند و هم عصر سه خلیفه عباسی هستند. به نظر می رسد مسیر حرکت سیاسی امام (ع) در دوران هارون الرشید در نهایت تقیه

صورت گرفته است. همانطور که گفته شد امام هشتم (ع) با هوشیاری سیاسی خویش توانست پس از مرگ هارون (که در سال دهم از امامت حضرت اتفاق افتاد) در دوران نزاع و کشمکش‌های میان دو برادر (یعنی امین و مأمون) به ارشاد و تعلیم و تربیت شیعه ادامه دهد. با مرگ هارون، به رغم تمهیدات وی برای عدم بروز اختلاف، درگیری میان امین و مأمون بر سر حکومت بالا می‌گیرد. درست در همین زمان فرصتی برای قیام‌های علویان فراهم می‌شود تا از این فرصت به وجود آمده و ضعف دستگاه عباسی بهره گیرند. از قیام‌های این دوره می‌توان به حرکت ابن طباطبا در کوفه، زید بن موسی بن جعفر در بصره، ابراهیم بن موسی بن جعفر در ین، محمد بن جعفر صادق در مدینه اشاره کرد که در تمامی این قیام‌ها (با توجه به محبوبیت اهل بیت (ع) در میان مردم)، دعوت به سوی خاندان اهل بیت (ع) و مخالفت با عباسیان از شعارهای محوری حرکت محسوب می‌شد. براساس شواهد موجود، امام (ع) از هیچ یک از این قیام‌ها حمایت علنی نفرمودند و در برخی موارد هم، دعوت آن‌ها را برای پیوستن به قیام نپذیرفتند. بررسی ماهیت واقعی این قیام‌ها، شعارها، رهبران آن‌ها و مواضع اتخاذ شده از سوی امام (ع) آشکار کننده بخش مهمی از اصول اساسی تفکر سیاسی شیعه به حساب می‌آید. مأمون پس از پیروزی بر امین، از وجود چنین قیام‌هایی احساس خطر می‌کند و به خاطر فرونشاندن قیام‌های علویان (و دلایل دیگری که در بالا ذکر شد) امام را به مرو دعوت می‌کند. سرانجام، امام (ع) ناگزیر به مهاجرت به مرو می‌شوند و حرکت سیاسی امام از همین نقطه شکل دیگری به خود می‌گیرد. امتناع مکرر حضرت از قبول دعوت مأمون، سفر به مرو بدون خانواده، بیانات حضرت در هنگام خداحافظی با خانواده، مسیر مسافرت حضرت از مدینه تا مرو، حضور حضرت در نیشابور و سایر منزلگاه‌ها، بیان احادیث و ملاقات با شیعیان در طول مسیر؛ همه و همه حاوی پیام‌های سیاسی خاصی برای شیعیان بوده که گاه بنا بر شرایط موجود، امکان بیان صریح و عمومی برخی از آن‌ها وجود نداشته است. شاید بتوان گفت نقطه اوج جهت‌گیری‌های سیاسی حضرت در هنگام پیشنهاد مأمون برای واگذاری خلافت یا ولایت عهدی اتفاق می‌افتد. پاسخ‌ها و مواضعی که حضرت در این برهه (و پس از قبول ولایت عهدی) در مقابل مأمون اتخاذ می‌کنند حاوی اصول اساسی تفکر سیاسی امامت شیعه محسوب می‌شود. به عنوان نمونه از اصولی که قابل برداشت از رفتار حضرت است می‌توان به: اثبات اصل امامت و مقام امامت و شایستگی ذاتی و الهی امام برای رهبری جامعه اسلامی، حفظ سلسله امامت و طریق هدایت از شر بدخواهان و معاندان، تقیه، امر به معروف و نهی از منکر، حفظ کیان اسلام، توجه به مصلحت عمومی مسلمانان، مبارزه منفی، بحث شرایط همکاری یا مقابله با حکومت جور، تقدیم هدف بر وسیله، اهم و مهم، تکلیف مداری، صراحت و صداقت در سیاست، بستر سازی قیام‌ها، حمایت پنهان و آشکار از حرکت‌های آگاهی بخش سیاسی اجتماعی، اثبات غاصبانه بودن خلافت، انتقال بصیرت سیاسی و... اصولی از این دست که امام (ع) با درایت و حکمت هر یک از این اصول را در هنگام مقتضی در صحنه سیاسی و اجتماعی به کار گرفته‌اند. از مسائل دیگری که پس از قبول ولایت عهدی امام رضا (ع) قابل ذکر است برگزاری جلسات

مناظره به پیشنهاد مأمون می‌باشد. این مجالس بنا به مقتضیات آن زمان و با سیاست درهای باز دولت عباسی که علما و دانشمندان نقاط مختلف به سرزمین‌های اسلامی می‌آمدند و به نشر عقاید و افکار خود می‌پرداختند، شکل گرفت. البته مأمون از برگزاری چنین جلساتی اهداف پنهانی هم داشت. (یکی از دلایل) وی در پی این بود که امام رضا علیه السلام در مناظرات شکست بخورند و وجهه علمی و اجتماعی "عالم آل محمد صلی الله علیه و آله" خدشه دار شود و از سوی دیگر درگیر شدن مردم در مسائل کلامی و فقهی آنان را از توجه به وضع آشفته حکومت باز می‌داشت. حضرت در هر حال توانستند از این مجالس هم در جهت شناساندن فضیلت‌های اهل بیت علیهم السلام و نشر معارف و ارتباط با پیروان و گسترش و ادامه مسیر نهضت علمی و دینی سایر ائمه علیهم السلام بهره ببرند.

پرسش و در واقع محور اصلی این پژوهش، توصیف و استخراج مبانی و اصول اندیشه سیاسی امام رضا علیه السلام است و اینکه تطبیق اصول و به کارگیری آن‌ها در شرایط مختلف زمانی و مکانی چگونه صورت می‌گیرد. در پژوهش حاضر با نگاه سیاسی به سیره امام رضا علیه السلام تلاش شده تا ابعاد ذیل مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد که در این راستا اصولی نظیر امامت و رهبری جامعه اسلامی، شناسایی حکومت و حکام حق و باطل، تکالیف در زمان حکومت جور، انواع مقابله با حکومت جور، اصول ثابت و متغیر در اندیشه سیاسی شیعه، کاربرد اصولی نظیر امر به معروف و نهی از منکر، اضطرار، تقیّه، اهم و مهم در شرایط مختلف زمانی و مکانی، محوریت نظام امامت و رابطه امام و ماموم، جایگاه مردم در حکومت شیعی و ... از ابعاد مورد تحلیل و بررسی است.

در ضمن استخراج این اصول سیاسی، زندگانی و اندیشه حضرت رضا علیه السلام از امامت تا شهادت مورد بحث قرار گرفته و در ضمن به اوضاع کلی جهان اسلام، شیعیان و خلفای عباسی پرداخته شده است زیرا برای درک صحیح سیره و بیانات معصوم علیه السلام شناسایی مقتضیات زمانی و مکانی یکی از ضرورت‌های اساسی به شمار می‌رود. در بخش نخست پژوهش، تمرکز بحث حول محور مسائل سیاسی است و کوشیده‌ایم با به مراجعه به منابع تاریخی متعدد به ارزیابی شرایط سیاسی جهان اسلام در زمان امام رضا علیه السلام بپردازیم و البته در این بررسی تاریخ و سیاست را بر اساس اصول (که قول و فعل معصوم علیه السلام) سنجیده‌ایم که تکرر منابع و (گاه) اختلاف و تضاد در نقل رویدادها بر دشواری کار می‌افزود که تلاش شد با مراجعه به منابع اصلی و متعدد، پژوهش ما دچار نقص اساسی نشود. در بخش دوم پژوهش، (ضمن حفظ زمینه سیاسی و تاریخی بخش نخست)؛ با تمرکز بر متون روایی و حدیثی شیعه و نیز سیره امام رضا علیه السلام که در کتب معتبر شیعه موجود است به بررسی زندگانی ایشان (از نگاه سیاسی) پرداختیم و با توجه به بحث ولایت عهدی که یک نقطه عطف در تاریخ سیاسی شیعه به شمار می‌رود، بحث را - از باب ارائه به مخاطب و کمک به بیان بهتر مطالب - در دو قسمت «پیش از ولایت

عهدی» و «پس از ولایت عهدی» ادامه دادیم.^۱ در این بخش هم، وجود احادیث متعدد در منابع مختلف، بررسی صحت و سقم محتوا و سند احادیث، وجود اصولی نظیر تقیه، مصلحت، اهم و مهم و مسائلی از این دست در قول و فعل معصوم (ع)؛ از جمله مسائل پیش روی پژوهش بود که تلاش شد آنچه را که (عقلا و عرفا) مورد اتفاق و اجماع علمای شیعه است به عنوان مبنا قرار گیرد. در هر حال با وجود مراجعه به منابع متعدد حدیثی و تاریخی، تلاش شده است در حد وسع و توان، سیاست و حکومت در اندیشه سیاسی امام رضا (ع) مورد بررسی قرار گیرد. در عین حال معترفیم که این پژوهش از نقص و کاستی مبری نبوده و قلم و زبان از بیان فضل، کمالات و ویژگی‌های «عالم آل محمد (ص)» ناتوان است و آنچه که در پژوهش آمده، قطره‌ای از دریای بی‌انتهای کمالات امام رضا (ع) می‌باشد که امیدواریم مورد رضایت آن حضرت قرار گیرد.

۱- تعریف مفاهیم

۱-۱- سیاست

مفهوم سیاست از جنجالی‌ترین و پیچیده‌ترین مفاهیم کلیدی در علوم انسانی است که اندیشمندان علوم سیاسی در مورد آن اجماع نظر ندارند مهم‌ترین دلیل آن، وجود ابهام در محتوا و مؤلفه‌ها و پیش‌فرض‌های آن است، زیرا علم سیاست از زیر مجموعه‌های علوم انسانی است که همواره با پیش‌فرض‌های خاصی قرین است و لذا هرگونه بحث از اصول و مبانی علم سیاست مسبوق به نظریه و اعتقادات است، از این‌رو تفکیک دانش سیاست از ارزش‌ها و باورها غیر ممکن می‌نماید. برای این مفهوم در منابع مختلف تعاریف زیادی آمده و در تعریف این مفهوم بر اساس نوع نگاه و رویکردی که به آن وجود دارد، بر شاخص‌ها و مولفه‌های خاصی تاکید می‌شود و همان‌طور که گفته شد مهم‌ترین علت اختلاف در نوع تعاریف، به نگرش و جهان‌بینی دانشمندان علم سیاست باز می‌گردد. علاوه بر این، دو چهره واقعی و آرمانی در سیاست وجود دارد که هر کدام مبنای تعریف قرار گیرند، خروجی متفاوتی خواهند داشت. در هر حال آنچه که در تعاریف مربوط به سیاست بیش از همه جلب توجه می‌کند تمرکز بر عناصر قدرت، دولت و حکومت است. به عنوان نمونه در تعاریف مربوط به سیاست این‌گونه آمده است:

سیاست^۲ به معنای:

فنّ حکومت بر جوامع انسانی

اخذ تصمیم درباره مسائل ناهمگون

۱. لازم به یادآوری است، تقسیم‌بندی فصول که تا حدودی بر مبنای وقایع تاریخی قرار گرفته به معنای تاریخی بودن پژوهش نمی‌باشد بلکه برای بیان منظم مطالب سعی شده از یک سیر تاریخی نیز بهره‌برداری شود.

توزیع اقتدارآمیز ارزش ها

مجموعه تدابیری از سوی حکومت به منظور اداره امور کشور
امور مربوط به دولت، مدیریت، تعیین شکل و مقاصد و چگونگی فعالیت دولت
«کاربرد قدرت» و یا «پیکار بر سر قدرت»
روابط قدرت یا کیفیت توزیع قدرت

با توجه به تعاریف یاد شده (که همگی مبنا و موضوع مشترکی دارند) آنچه که در ارتباط با حکومت، دولت و امور کشورداری باشد امر سیاسی می باشد.^۱ اما برخی تعاریف، دامنه موسع تری دارند:
«سیاست از مصدر ساس است. «ساس الوالی الرعیة» «ای امرهم و نهامهم» و آن اصلاح اخلاق مردم باشد از راه ارشاد به راه راست و آن صفت انبیا است در باطن، و در ظاهر و راه و روش سلاطین و علماء است و قانون موضوعه برای رعایت آداب و مصالح و انتظام جوامع بشری است و گفته اند^۲ «ان السياسة المطلقة هی استصلاح الخلق بارشادهم الی الطريق المنجی فی العاجل والآجل علی الخاصة والعامة فی ظواهرهم و بواطنهم» آنچه ویژه انبیاء است سیاست مطلقه باشد و آنچه در سلاطین است مطلقه نیست و سیاست عاجل است». (سجادی، ۱۳۷۳: ۱۰۲۶/۲)

با توجه به این دو نگاه در تعاریف می توان گفت سیاست دو معنی عام و خاص دارد و آنچه که امروزه سیاست نامیده می شود و به نوعی فراگیر است، همین معنی خاص آن است. اما اگر بجواییم بر مبنای تعالیم اسلامی و در چارچوب درون دینی، سیاست را تعریف کنیم، توجه به آموزه ها و تعالیم دینی (نظیر انسان، هدف خلقت، غایت بعثت انبیا و ائمه علیهم السلام) ضروری است و بر این اساس، تعریف سیاست باید هماهنگ با اهداف کلی آفرینش و به صورت کلی و عام صورت گیرد. استاد محمد تقی جعفری، سیاست را چنین گفته اند:

«مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسان ها در مسیر حیات معقول» (جعفری، ۱۳۷۹: ۴۷)
البته بر اساس تعالیم اسلامی می توان تعریفی از سیاست ارائه داد که ضمن هماهنگی با مفاهیم اسلامی به معنای مصطلح امروزی سیاست هم نزدیک باشد.

«تدبیر و اداره امور جامعه در مسیر تحقق ولایت الهی» (رشاد، ۱۳۸۵: ۱۵/۶)

در همین زمینه استاد عمید زنجانی معتقد است، سیاست «به نوعی هدایت جامعه سیاسی اطلاق می شود که بر اساس اصول و ارزش های اسلامی و در راستای مصالح جامعه توسط افراد واجد شرایط

۱. ذکر این نکته ضروری است مراد ما از بیان این تعاریف، رد یا تایید آن ها نیست و به عبارتی تعاریف یاد شده (با توجه به نوع خاستگاه، دامنه و دلالت) در این پژوهش مورد نظر م نمی باشد و تمرکز عمده بر تعریف و بیان سیاست از دید منابع و متفکران دینی است زیرا همانطور که در ادامه خواهیم گفت این پژوهش یک پژوهش درون دینی می باشد و در پی پاسخ و تبیین برخی مسائل اسلامی است.

۲. در «موسوعة کشف اصطلاحات الفنون والعلوم» این تعریف برای سیاست آمده است. بنگرید به: (تهامنی، ۱۹۶۶: ۹۹۳/۱)

صورت می‌گیرد». به نظر ایشان، این تعریف دقیقاً با مفهوم امامت همگون و مترادف است (زنجانی، ۱۳۸۲: ۲۶) و این تعریف با معنای خاص و مصطلح سیاست در پیوند می‌باشد.

آنچه که در تعاریف سیاست از رویکرد درون دینی بر می‌آید اینست که موضوع سیاست و نقطه محوری «قدرت» یا «دولت» نیست بلکه استصلاح الخلق یا «هدایت بشر» است و از همین رو بعضاً به مکتب «هدایت» در مقابل مکتب «قدرت» تعبیر می‌شود. صرف نظر از تمام مناقشات نظری مربوط به تعریف این مفهوم، مراجعه به قول و فعل معصوم می‌تواند راهگشا باشد و مبنای اصلی و کلیدی پژوهش قرار گیرد. در زمینه سیاست و متعلقات آن در نهج البلاغه و سخنان حضرت علی (ع) موارد بسیاری به چشم می‌خورد اما چند نکته اساسی قابل برداشت است:

- در دیدگاه اهل بیت (ع) در مباحث سیاسی، سیاست ایده‌آل و آرمانی مد نظر است.
- سیاست مترادف با ولایت است و از همین روست که ائمه (ع) «ساسة العباد» شمرده شده‌اند.
- بر مبنای این نگاه، سیاست مفهومی اعم از دولت، حکومت و حتی قدرت دارد؛ مفهومی که طبق آن «ساسة العباد» بر ائمه معصومین (ع) در هر حال و حتی در صورت انزوای از قدرت و حکومت صدق می‌کند. (رشاد، ۱۳۸۵: ۱۵/۶)

۱-۲- سیره سیاسی

در مورد تعریف سیره، تعاریف لغوی و اصطلاحی مطرح شده که مشهورترین تعریف لغوی سیره بر این مبناست که: سیره بر وزن «فعله» و مشتق از واژه «سیر» است و مراد از سیر رفتن، جریان داشتن و در حرکت بودن است و بر همین اساس، بسیاری سیره را به نوع حرکت و روش نظری و عملی تعبیر کرده‌اند.^۱ در باب مفهوم شناسی سیره، شهید مطهری بیش از دیگران سخن گفته است. ایشان هم وزن بودن سیره با هیئت «فعله» را دلیل بر این قرار داده که این هیئت معنای خاصی به آن می‌بخشد و آن معنا عبارت از نوع و سبک خاص رفتار است، به نظر ایشان هر رفتاری را نمی‌توان اصطلاحاً سیره نامید؛ بلکه رفتاری که دارای روش و سبک ویژه باشد، مصداق سیره خواهد بود. دو معنا از تعاریف مختلف مربوط به سیره به دست می‌آید: یکی معنای عام سیره که عبارت است از ثبت وقایع تاریخی و سرگذشت افراد، دوم معنایی خاص که سبک و قاعده رفتار می‌باشد. تفاوت این دو معنا علاوه بر میزان شمول و فراگیری، در این جهت نیز ظاهر می‌شود که سیره به معنای اول، یکی از مصادر سیره به معنای دوم است؛

۱. ذکر این نکته ضروری است که واژه سیاست به طور محدود در نهج البلاغه و سخنان حضرت به کار رفته و حتی در همان موارد هم معنای لغوی (خلق و خو یا تادیب و تمرین) مد نظر بوده است و تنها در چند کلام انگشت شمار در معنای اصطلاح امروزی (یعنی قدرت و حکومت و دولت) به کار رفته است. ولی خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات فراوانی از حضرت وجود دارد که موضوع اصلی یا فرعی آن مقوله سیاست است (رشاد، ۱۳۸۵: ۱۴/۶)

۲. برای مطالعه بیشتر به این منبع مراجعه کنید: الزبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دارالمکتبة الحیاء

یعنی از بررسی عملکرد افراد در طول زندگی او، می‌توان به سبک و روش رفتاری وی دست یافت. منظور از سیره سیاسی در این پژوهش اصول ثابت، روش مند و ضابطه مندی است که از مجموع قول و فعل امام معصوم (علیه السلام) در ارتباط با امور اجتماعی و سیاسی - صادر شده است. بدیهی است که شناخت سیره و واکاوی آن بدون در نظر گرفتن وقایع و تحولات تاریخی و بحث و بررسی پاره ای از مباحث نظری ممکن نیست. با توجه به تعریف گسترده سیره، نکته مهم دیگری که ذکر آن ضروری می‌رسد، ارتباط وثیق میان سیره سیاسی و اندیشه سیاسی می‌باشد که لازم است نکاتی را در مورد اندیشه سیاسی خاطر نشان کنیم.

در مورد اندیشه سیاسی (در اسلام) پرسش‌ها و تاملاتی مطرح است که پاسخ آن‌ها می‌تواند در حل منطقی مسائل راهگشا باشد. در ابتدا برای تعریف کلی مفهوم می‌توان چنین گفت:

«اندیشه سیاسی، مفهومی کلی و عام است که هر گونه تفکر کردن در موضوع سیاست را چه آگاهانه و چه ناآگاهانه و صیقل ناخورده شامل می‌شود. اندیشه سیاسی به عنوان جزئی از شبکه اندیشه بشر، در تلاش او برای تعریف، تبیین و تعیین مناسبات خود با خارج، همیشه با زندگی اجتماعی انسان همراه بوده است...» (علیخانی و همکاران، ۱۳۸۶: ۴۱)

از آنجایی که پژوهش ما درباره سیره و اندیشه سیاسی امام رضا (علیه السلام) است پس لزوما ساختار درون دینی (اسلامی) نقطه عزیمت ما برای شروع بحث است. در ابتدای بحث، ذکر برخی تعاریف در مورد اندیشه سیاسی اسلام ضروری به نظر می‌رسد. یکی از مطالب قابل تامل در اندیشه سیاسی اسلام، تفکیک میان دو مفهوم «اندیشه سیاسی اسلام» و «اندیشه سیاسی در اسلام» است. «اندیشه سیاسی در اسلام» همان تفکرات و مباحث مطرح شده توسط متفکران مسلمان است و نظرات این اندیشمندان در حوزه‌های مختلف فقه سیاسی، کلام سیاسی، فلسفه سیاسی و... در این دسته قرار می‌گیرد. اما «مفهوم اندیشه سیاسی اسلام» (که در این پژوهش مد نظر ما می‌باشد) این گونه تعریف شده است: «هر گونه بحث هنجاری منسجم مرتبط با قدرت و حکومت که به قرآن و سنت مستند باشد». (علیخانی و همکاران، ۱۳۸۶: ۴۱).

آنچه در «اندیشه سیاسی اسلام» مطرح است بر یک برنامه کلان و به عبارتی بر جهان بینی و نظریه جامعی دلالت دارد که محدود به زمان و مکان خاصی نبوده و با بهره گیری از منابع شریعت، یک هویت و شاکله ثابت داشته که تنها با مرور زمان از لحاظ شکلی و روشی خود را با شرایط تطبیق می‌دهد. مسئله دیگری که در اندیشه سیاسی اسلام مطرح است، ارتباط آن با سایر حوزه‌های سیاست می‌باشد. هر چند که در مسائل سیاسی اسلام، ارتباط تنگاتنگی میان «اندیشه و کلام سیاسی»، «اخلاق و عرفان سیاسی» و «فقه سیاسی و رفتار سیاسی» وجود دارد اما در مطالعه اندیشه سیاسی اسلام باید حداقل از حیث روش شناسی میان این حوزه‌ها تفکیک قائل شد زیرا در عین اشتراک در بسیاری از زمینه‌ها، تفاوت‌هایی در هدف، مخاطب، نوع بحث و منبع دارند.

اندیشه سیاسی اسلام از چند طریق به دست می‌آید:
 - از طریق بررسی مستقیم و استنباط شخصی نصوص قرآنی و یا متون احادیث معتبر.
 - آگاهی از آرای فقها در کتب معتبر و نظریات محققانی که با استناد به ادله معتبر اسلامی ارائه شده است.^۱ (عمیدزنجانی، ۱۳۸۶: ۲۵۴)

به نظر می‌رسد اندیشه سیاسی اسلام، حالت کلی و عام داشته باشد و از بررسی آن به طور خاص وارد حوزه‌های دیگر می‌شویم. به عبارتی می‌توان گفت در اندیشه سیاسی اسلام اگر درباره مباحث حکومت و امامت بحث کنیم، شاخه کلام سیاسی شکل می‌گیرد^۲ که به طور خاص به تبیین و توضیح آموزه‌های ایمانی و دیدگاه‌های دینی در باب مسائل سیاسی می‌پردازد. از ویژگی‌های کلام سیاسی بحث درون دینی و اهمیت دادن به نص می‌باشد و غایت آن اثبات دیدگاه‌های کلان دین و شارع درباره مسائل سیاسی است. اندیشه سیاسی آنجا که با ماهیت نظام سیاسی و حدود و اختیارات دولت در نظام اسلامی ارتباط پیدا می‌کند، فقه سیاسی مطرح می‌شود. آنچه که در فقه سیاسی بیش از همه جلب توجه می‌کند بحث قواعد و تکالیف است. به عنوان نمونه آمده است که «(فعال مکلفین)» موضوع عمومی فقه است و احکام پنج‌گانه وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه و نیز صحت و بطلان، مسائل این علم را تشکیل می‌دهد. (خازم، ۱۴۱۳: ۱۵). فقه سیاسی هم تابعی از کارکرد عمومی دستگاه فقه به طور کلی است. در هر حال مشهود است که در بخش‌های مختلف سیاسی اسلام، رشد و تحول یکسانی صورت نگرفته است و تحقیقات و پژوهش‌های جدی در این زمینه مورد نیاز است تا نخست رابطه میان این حوزه‌ها مشخص شود و سپس، مرز و دامنه میان هر یک تفکیک شود.

۱-۲-۱- اندیشه امام (ع)

اقامه قسط و عدل در ادیان الهی نیازمند قانون می‌باشد و قانون در چارچوب یک نظام حقوقی تعریف می‌شود که این نظام حقوقی برای اجرا نیازمند نظام سیاسی است که تمام این‌ها در گرو یک اندیشه سیاسی جامع و منسجم می‌باشد.^۳ در بحث اندیشه سیاسی امام رضا (ع)، ذکر این نکته ضروریست که کاربرد کلمه اندیشه در عنوان بحث، نادرست و انحرافی است. زیرا این کلمه بر یک پدیده ذهنی بشری دلالت دارد در حالی که تحت این عنوان از مسائلی بحث خواهیم کرد که فراتر از اندیشه‌های ذهنی انسان می‌باشد. منبع و منشأ تراوش این معارف، پروردگار است که از طریق وحی به انسان رسیده است، ولی از آنجایی که باید برای انسان مفهوم باشد، با آن به مانند یک مقوله اندیشه‌ای برخورد می‌کنیم که

۱. البته مستندات نظریه‌ی بایدارائه شده‌ی باشد و در صورتی که به مستندات نظریه‌ی اشاره نشده باشد، در صورتی مورد قبول قرار می‌گیرد که فرد نظریه‌ی پرداز از شهرت مقبول برخوردار باشد.

۲. برای مطالعه بیشتر در مورد کلام سیاسی به این منبع مراجعه کنید: بهروز لک، غلامرضا (۱۳۸۳). روش شناسی کلام سیاسی، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲۸، زمستان ۸۳.

۳. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید (عمید زنجانی، ۱۳۸۶: ۸۲). در این فصل از این صفحات نیز استفاده شده است: ۲۳ تا ۲۷ و ۴۷ و ۷۶ تا ۷۷ و ۸۲ و ۱۳۷ و ۱۴۶ و ۲۵۴

نخست باید در فکر و ادراکات بشر قرار گیرد و سپس در عمل و قلمروهای حیات انسانی جامه عمل به خود ببوشد. اندیشه سیاسی اسلام، مانند همه داده‌های شریعت اسلام از وحی نشأت گرفته است، نه از عوامل مادی؛ و اموری انفعالی و برگرفته از عوامل تاریخی، نمایشی و سایر موارد عادی و روزمره نیست. ارتباط وثیقی میان اندیشه سیاسی اسلام و مفهوم امامت وجود دارد. امامت، کمال دین است و رشد همه جانبه و تعالی بشریت در گرو توجه و پیروی از امامت است. امامت در بیان شیعه به عنوان یکی از اصول اعتقادی محسوب می‌شود و به فرموده امام رضا (ع):

«هَلْ تَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدَرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أَبْعَدُ غَوْرًا مَنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ يُعْطَوْهُمْ أَوْ يَبَالُوهَا يَرَاهُمْ فَيَقِيمُوهَا بِاخْتِيَارِهِمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ بَعْدَ النَّبُوَّةِ وَ الْخَلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَ فَضِيلَةً شَرَفَهُ اللَّهُ بِهَا فَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲/۴۳۳)

آیا مردم به قدر امامت و جایگاه آن در امت پی برده‌اند و شناخت دارند تا اختیار ایشان در آن جایز باشد؟! بی تردید امامت قدری جلیل‌تر و شأنی عظیم‌تر و مکانی بلندتر و جانبی منبع‌تر و باطنی عمیق‌تر از آن دارد که مردم به جهت عقل و خرد خود بدان رسند یا آنکه به اختیار خود امامی را منصوب کنند، بی شک امامت منزلتی است که خداوند ابراهیم خلیل را پس از نبوت و مقام خلیل - الهی در مرتبه سوم بدان مخصوص ساخته و فضیلتی است که بدان مشرف فرموده، و نامش را بلند آوازه ساخته، پس خداوند فرمود: «و [بیاد آر] آنگاه که ابراهیم را پروردگارش به اموری چند بیازمود و او آن‌ها را به انجام رسانید [خدای] گفت: تو را برای مردم؛ امام برگزیدم».

طرح امامت از نظر اعتقادی و فرهنگی از اصیل‌ترین مبانی ایدئولوژیکی اسلام و از نقطه نظر سیاسی اجتماعی از بارزترین پایه‌های انقلابی فقه است. امامت بیش از آنکه یک بحث کلامی و فلسفی باشد، امری است مربوط به زندگی اجتماعی که رهبری سیاسی یکی از بارزترین خصیصه‌های آن است و به همین دلیل حیاتی‌ترین و زنده‌ترین بحث در میان مباحث مذهبی است و از این حیث در قلمرو جامعه شناسی، علم سیاست، حقوق اساسی و ... نقش به سزا و تاثیرگذاری دارد.

در اندیشه سیاسی امام معصوم (ع) باید توجه داشت که سیاست بر اساس ایدئولوژی الهی و برگرفته از وحی الهی می‌باشد و همین سیاست مبنایی برای تنظیم روابط انسانی، اجتماعی و تشکیلاتی در یک جامعه می‌باشد. اسلام هم جایگاه عالی رهبری جامعه اسلامی را در عالی‌ترین سطح ممکن ساخته و امام مسلمین را در برترین جایگاه به مردم معرفی کرده است. بدیهی است صلاح و رستگاری یک جامعه در گرو وجود رهبر صالح است و اهداف و آرمان‌های مکتبی در اسلام وقتی جامه عمل می‌پوشد که امام معصوم هدایت و مدیریت آن را به عهده بگیرد از این روست که در دیدگاه اسلامی، دولت و حکومت در قالب امامت مطرح می‌شود اما، امامت و اندیشه سیاسی امام معصوم (ع) را نباید به امور سیاسی و حکومتی جاری تقلیل داد. شهید مطهری در این زمینه می‌گوید:

«نباید مسئله امامت را با حکومت اشتباه بگیریم که تا مسئله امامت در شیعه مطرح شد، بگوییم یعنی مسئله حکومت؛ که در نتیجه مسئله به شکل بسیار ساده‌ای باشد و این فروعی که برایش پیدا شده است پیدا شود و بگوییم حالا که فقط مسئله حکومت و اینکه چه کسی حاکم باشد مطرح است. آیا آن کسی که می‌خواهد حاکم باشد حتماً باید افضل باشد یا نه؟ چه لزومی دارد. این تابع این است که ما این مسئله را فقط در سطح حکومت کوچک گرفته‌ایم و این اشتباه بسیار بزرگی است».^۱

عظمت مقام امامت و ولایت تا آنجاست که امام باقر (ع) آن را به عنوان ولایت خدا معرفی می‌فرماید: «وَلَا يَتَنَا وَلَا يَهُ اللَّهُ الَّذِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶/۲۸۱).

«ولایت ما ولایت خدا است»^۲ که خدا هیچ پیامبری را بدون اعطای این ولایت مبعوث نکرد.

۲- ضرورت تحقیق

اصولاً اندیشه در پاسخ به مشکلات و بحران‌ها و یا برای ارائه ایده‌های جدید مطرح می‌شود. اگر اندیشه‌ای دارای ثبات و انسجام باشد در برابر سوالات و بحران‌های مختلف همواره پاسخگو خواهد بود. حال با توجه به مقدماتی که درباره ماهیت و خاستگاه اندیشه سیاسی معصوم (ع) ذکر شد، به طور قطع در استحکام و جامعیت این اندیشه‌ها (که در واقع همان ادامه و برگرفته از وحی است) تردیدی وجود ندارد اما باید این نکته را ذکر کنیم که اندیشه سیاسی در مقام ثبوت محکم است، اما در مقام اثبات نیازمند معرفی و واکاوی بیشتر می‌باشد. به عبارتی این منبع غنی از معارف شیعی که ملهم از قرآن، سنت و اندیشه معصوم (ع) است، قابلیت این را دارد که به عنوان یک مکتب فکری در مقابل سایر مکاتب فکری سیاسی مطرح شود. البته پیش نیاز این مهم در گام نخست، طرح و تبیین صحیح اندیشه سیاسی شیعه می‌باشد که در این پژوهش در تلاش هستیم در حد امکان و توانایی به این امر بپردازیم. البته لازم به ذکر است که اذعان داریم که با توجه عمق و گستره وسیع این معارف، این پژوهش برای بیان کامل و صحیح حقایق ناب اندیشه سیاسی شیعه دارای کاستی‌ها و نقص‌هایی می‌باشد و حجم عظیمی از تحقیقات و پژوهش‌ها باید در این راستا صورت بگیرد.

اما در مورد ضرورت این بحث از نگاه درون دینی (نظریه شیعی) باید این طور طرح کرد که قهراً به دلیل زمان محدود تبلیغی که پیامبر اسلام (ص) داشتند و نیز موضوعیت نیافتن برخی دستورات و احکام، ضرورت بیان و تفسیر احکام توسط ائمه معصوم (ع) روشن می‌شود. شهید مطهری در توضیح این شأن از امامت معتقد است:

۱. شهید مطهری، مجموعه آثار، ۸۵۸؛ به نقل از: مجموعه مقالات نخستین همایش علمی پژوهشی جلوه‌های معرفتی در مناظرات و بیانات رضوی، ۱۳۸۷: ۶۱

۲. ولایت خداست یعنی ولایتی واجب از جانب خداست بر جمیع امت‌ها یا حمل بر مبالغه یعنی قبول ولایت خدا نخواهد شد مگر با ولایت ما

«در واقع در این جا امامت، نوعی کارشناسی اسلام است، اما یک کارشناسی خیلی بالاتر از حد یک مجتهد؛ کارشناسی من جانب الله؛ یعنی افرادی که اسلام شناس هستند، البته نه اسلام شناسانی که از روی عقل و فکر خودشان، اسلام را شناخته باشند؛ بلکه افرادی که از یک طریق رمزی و غیبی- که بر ما مجهول- است، علوم اسلام را از پیغمبر گرفته اند.»^۱

از این حیث دسترسی به معارف تنها از طریق ائمه (علیهم السلام) میسر است. در مباحث سیاسی و حکومتی اهمیت این امر مضاعف می شود زیرا مدیریت و هدایت سیاسی یک جامعه می تواند مردم را به سمت صلاح و یا گمراهی هدایت کند. حال بر اساس آنچه گفته شد؛ شناسایی و رمزگشایی از حرکت و فعالیت سیاسی امام رضا (علیه السلام) صرفا با ذکر وقایع تاریخی و تحلیل های کلی امکان پذیر نیست و برای نیل به این مهم یک نگاه همه جانبه و شناخت اصل امامت، اصول سیاسی اسلام، روش شناسی و جریان شناسی حرکت ائمه (علیهم السلام)، اصول عقلی شیعه، دشمن شناسی، آگاهی از مقتضیات زمان و مکان، مورد نیاز است. نگاه به زندگی امام رضا (علیه السلام) براساس این مبنا صورت می گیرد که هر کلام، روش و سیره امام (علیه السلام) (مبتنی بر اصول حکمت، عصمت و علم الهی) در بردارنده پیام و درس های مذهبی، سیاسی، عقیدتی، اجتماعی، اخلاقی و... گرانقدری برای پیروان ایشان می باشد که هر کس به فراخور معرفتش از آن بهره مند می شود. در این پژوهش بر آن هستیم که با رویکرد سیاسی رفتار و سیره حضرت را بازشناسی کنیم و با بهره گیری از یک نگاه همه جانبه و جامع، برخی از مسائلی را تا حد امکان بازنگایی کرده و بتوانیم (در حد وسع) ضمن شناسایی مواضع اصولی امام معصوم، در کنار آن، تطبیق اصول بر شرایط زمانی و مکانی را درک نماییم.

۳- چهارچوب نظری، فرضیه ها یا ابعاد پژوهش

پژوهش حاضر در چارچوب و نظام امامت شیعی مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. امامت در ساختار اجتماعی، دینی و سیاسی در راس هرم قرار داشته و حرکت و تکامل یک اجتماع با پیروی از امام تحقق می یابد. شان و منزلت حقیقی امام معصوم در رتبه ای است که براساس مناسبات معمول اجتماعی قابل شناسایی نیست و این امام است که با رسالت الهی عامل بقای دین و جامعه است. البته همان طور که گفتیم به دلایل بسیاری، بحث از سیره و اندیشه امام معصوم (علیه السلام) کاری دشوار است زیرا محدودیت و مهجوریت مباحث سیره معصومان، ناهمسانی بهره وری از منابع دینی، دشواری تفکیک بخش های مختلف سیره، تطبیق عنصر زمان و مکان، توجه به اصولی نظیر تقیه، مصلحت، اهم و مهم و مسائلی از این دست؛ بر دشواری و صعوبت این امر می افزاید که امید است با انجام تحقیق و پژوهش های دقیق، ذره ای از این گستره عظیم معارف بر ما مکشوف شود. پژوهش اکتشافی است و نیاز به فرضیه ندارد.

۱. شهید مطهری، مرتضی مجموعه آثار، ۴/ ۶۴۸.

۴- روش تحقیق و شیوه گردآوری اطلاعات:

در تحقیقات اندیشه سیاسی رهیافت‌های متعددی وجود دارد که عبارتند از:

- مطالعه درون دینی

- مطالعه برون دینی

- مطالعات تلفیقی

معنی هر یک از رهیافت‌های فوق الذکر روشن است لذا به شرح و توضیح آن‌ها نمی‌پردازیم اما در رهیافت مطالعات تلفیقی باید توجه داشت که وجود الگوی پژوهشی مدون و معین ضرورت دارد؛ زیرا در غیر این صورت خطر انحراف و التقاط وجود دارد.^۱ در هر حال، رهیافتی که در این پژوهش مورد توجه است، رهیافت درون دینی است و با مراجعه مسئله محورانه به منابع دینی (قرآن، تفسیر قرآن، حدیث و سیره معصوم) و توجه به عقل در چارچوب آموزه‌ها و متون دینی می‌باشد. از آنجایی که بررسی مستقیم همه منابع و استنباط شخصی برخی نصوص از عهده پژوهشگر عادی خارج است لذا برای حل این مسئله، به آرای فقها و نظریات محققان معتبر (که مستندات و ادله آنان براساس منابع اصلی استوار است)، نیز مراجعه شده است. روشن است که این نظریات و یا تفاسیر در دو صورت برای محقق قابل استفاده است: نخست؛ صاحب نظریه، ادله خود را بیان کرده باشد. دوم؛ شهرت محقق و نظریات وی به عنوان یک نظریه پرداز اسلامی.

در این پژوهش در پی بررسی صحت و سقم و یا اثبات اندیشه سیاسی امام رضا (ع) نیستیم؛ فرضیه نداریم، لذا رویکرد اثبات گرایانه (پوزیتیویستی) رویکرد مناسبی محسوب نمی‌شود. در واقع در پی کشف اصول و نیز توصیف و تحلیل این اصول هستیم که برای نیل به این هدف، داده‌های لازم با استفاده از منابع کتابخانه‌ای (کتب و مقالات) گردآوری شده و سپس مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

۵- نقاط تمرکز تحقیق (موضوعی، مکانی، زمانی)

- زندگانی و سیره سیاسی امام رضا (ع) در دوران سه خلیفه عباسی (هارون الرشید، امین و مأمون)

در مدینه و مرو

- بررسی تاریخی سیاسی حکومت عباسیان

- مواضع سیاسی و حکومتی امام رضا (ع) پیش از ولایت عهدی و پس از ولایت عهدی

- وضعیت شیعیان و علویان در جهان اسلام در زمان امام رضا (ع)

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (علیخانی و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۴۰-۱۳۷)

فصل دوم:

بررسی وضعیت سیاسی-تاریخی دوران

امام رضا علیہ السلام

شرایط تاریخی روی کار آمدن عباسیان مقدمه: اضمحلال امویان و به قدرت رسیدن عباسیان

اضمحلال و فروپاشی حکومت بنی امیه و روی کار آمدن عباسیان (که بیش از پنج قرن در صحنه سیاسی و اجتماعی جهان اسلام حضور پرفراز و نشیبی داشتند) تأثیرات مهمی بر وضعیت کلی جهان اسلام گذاشت، به طوری که امروزه پس از گذشت سال ها برخی از آثار آن هنوز قابل مشاهده است. حکومت عباسیان و تداوم طولانی آن و حضور عناصر نژادی و عقیدتی مختلف در ساختار حاکمیت و نیز تحولات پیش آمده در چارچوب حکومتی و سیاسی، سبب تغییرات اساسی در جامعه اسلامی شد. مشارکت عوامل مختلف مذهبی، سیاسی، اجتماعی در به قدرت رسیدن، تثبیت و تداوم حکومت عباسیان اهمیت بررسی این دوران را دوچندان می کند؛ زیرا به عقیده بسیاری، ایجاد حکومت عباسی، بیعت صرف با یک خلیفه یا انتقال حکومت از خاندان امویان به عباسیان نبود بلکه تحولات ایجاد شده (خصوصاً در مراحل نخست) حاکی از نوعی انقلاب در تاریخ اسلام بوده است.^۱ در زمینه روی کار آمدن عباسیان در کتب تاریخی متعددی بحث شده و از رویکردهای متفاوت (دینی، سیاسی، قومی، قبیله ای، فرهنگی) به آن نگاه شده است. به عنوان نمونه برخی با رویکرد نژادگرایانه به آن نگاه کرده اند^۲ و پیروزی عباسیان را «شورش موالی ایرانی بر ضد حکومت عرب» دانسته اند. برخی دیگر هم آن را نتیجه طبیعی سیاست های نادرست (امویان و قیام علیه آن ها ذکر کرده اند. در همین زمینه، بهره گیری عباسیان از احساسات

۱. در پژوهش حاضر در این مورد به طور مفصل بحث خواهیم کرد و دیدگاه های مختلف را مورد بررسی قرار می دهیم.
۲. فان فلو تن در اواخر قرن نوزدهم با تأثر از روحیه ناسیونالیستی مسلط بر اروپای آن روز خصوصاً آلمان، از دعوت عباسی تفسیری نژادی به دست داد و به دنبال او و لهاوزن و دیگر نویسندگان همان نظر را دنبال کردند و از چشم انداز نفرت بین سامیان و آریاییان به مسأله نگریستند.

برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید:
ذکاوتی قراگزلو، علی رضا (۱۳۷۷). "بحث در شناخت جریان های جنبش عباسیان تحلیل و نقد کتاب بحث فی التاریخ العباسی"، معارف، آذر - اسفند ۱۳۷۷، شماره ۴۵.

علویان و طرح شعارهای دینی^۱ که گاه به حرکت آن‌ها صبغه مذهبی و دینی داده قابل ذکر است که هر یک از این نگاه‌های یاد شده با نقدهای فراوانی روبرو بوده و به نوعی حاکی از پیچیدگی‌های خاص این دوره زمانی می‌باشد. در هر حال، تأثیرات حکومت عباسی بر جامعه اسلامی (به عنوان قدرت حاکم) و نوع تعاملاتی که خلفای عباسی با امامان شیعه (علویان داشته‌اند و نیز، شناخت شرایط تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از مسائلی است که ضرورت این بررسی تاریخی را آشکار می‌سازد. در یک نگاه کلی، دوره خلافت عباسیان به دو قسمت مختلف تقسیم می‌شود که شواهد تاریخی از تفاوت‌های آشکاری میان این دو بخش حکایت دارد. دوره نخستین که «عصر طلایی عباسیان» خوانده شده، از آغاز پیدایش دولت عباسی (۱۳۲ هجری) تا مرگ مأمون (۲۱۸ هجری) ادامه می‌یابد که در این مدت، دولت عباسیان از حیث حکومتی و کشوری به منتهی درجه عظمت رسید. دوره دوم که روزگار انحطاط و تنزل به‌شمار می‌آید، از خلافت معتصم (۲۱۸ هجری) آغاز می‌شود و با سقوط بغداد به دست مغول منتهی می‌شود (زیدان، ۱۳۸۶: ۲۳۹). با توجه به اینکه امامت و شهادت سه تن از ائمه شیعه (علیه السلام) در این دوران بوده (امام صادق (ع)، امام موسی کاظم (ع)، امام رضا (ع)) و تمرکز بحث ما به طور خاص بر دوران امام رضا (ع) است، لذا به بررسی دوره اول خلافت عباسیان پرداخته‌ایم.

البته باید این نکته را ذکر کنیم که در فصل حاضر به دنبال بررسی تاریخی و وقایع‌انگارانه تحولات (اواخر) دوران امویان و دوره (اول) عباسیان نیستیم زیرا در تحقیقات و پژوهش‌های متعددی وقایع تاریخی این دوران به طور کامل مورد بررسی قرار گرفته است. در واقع هدف ما در این فصل بررسی حکومت عباسیان با رویکردی سیاسی است که با فهم و شناخت آن، ابتدا بتوانیم اوضاع و مقتضیات زمانی و مکانی را درک کرده و (پس از آن با اتکا به این یافته‌ها) بتوانیم در حد وسع و امکان آموزه‌ها و مولفه‌های رفتار و اندیشه سیاسی امام رضا (ع) را بازشناسی نماییم.

۱- زمینه‌ها و شرایط روی کار آمدن عباسیان

۱-۱- ضعف امویان

آخرین خلیفه اموی مروان بن محمد بود که در سال ۱۲۷ هجری در دمشق به خلافت رسید و در این

۱. عباسیان در پرتو شعار «الرضا من آل محمد (ع)» و تأثیری که این شعار در تألیف دل‌ها به‌ویژه عامه مردم داشت در پی آن بودند تا ایشان را به سوی «اهل بیت» دعوت کنند و چنین و نمودمی کردند که برای احقاق حق این خاندان و گرفتن انتقام خون‌کشته شدگانی چون: حسین (ع)، زید و یحیی، می‌کوشند.

۲. از نگاه برخی صاحب نظران، حکومت عباسی (از حیث بررسی) به چهار دوره قابل دسته‌بندی است که دوره اول (ابوالعباس عبدالله سفاح ۱۳۶-۱۳۲ تا ابوجعفر هارون واثق ۲۳۲-۲۲۷) با تمام فرازونشیب‌ها، به عنوان دوران «تبر و مندی، گسترش و شکوفایی» خوانده می‌شود. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: طغوش، محمدسهیل (۱۳۸۳). دولت عباسیان، جودکی، حجت‌الله، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

مقام باقی بود تا در محرم سال ۱۳۲ هجری کشته شد و خلافت اموی با مرگ وی و به قدرت رسیدن ابوالعباس سفاح پایان یافت. درباره دلایل اضمحلال امویان بحث‌های زیادی صورت گرفته که به نظر می‌رسد در دوجنح کلی قابل بحث باشند. ضعف داخلی و سیاست‌های نادرست امویان از یک سو و پیدایش حرکت‌ها و جنبش‌های اعتراضی (که از نتایج طبیعی همین عامل نخست بود) از سوی دیگر، در فروپاشی حکومت امویان و به قدرت رسیدن عباسیان نقش به سزایی داشته‌اند. بر همین اساس در بررسی دلایل ضعف امویان، به طور خاص بر روی این دو عامل کلی متمرکز شده‌ایم تا روشن شود عباسیان در چه شرایطی توانستند قدرت را به دست بگیرند.

۱-۱-۱ عوامل داخلی - ضعف داخلی و سیاست‌های نادرست

۱-۱-۱-۱ نژادگرایی و انحصارطلبی

خاندان اموی در دوره خلفای راشدین یکی از اهرم‌های اصلی فشار برای احیای جاهلیت عربی بودند و از آنجایی که به خوبی با این خصلت دیرینه قبایل عرب و شیوخ آن‌ها آشنا بودند، به صراحت تمام با دفاع از عرب و برنشاندن آن بر صدر، خود بر امواج احساسات و تعصبات عرب سوار شدند و پشتیبانی عنصر غالب را به دست آوردند. البته همین تمایلات نژادگرایانه و تعصبات قبیله‌ای و انحصارگرایانه امویان از چند جهت دارای تأثیرات منفی فراوانی بود و جبهه مخالفت و دشمنی را در دوسمت به ظاهر متفاوت (اعراب و غیراعراب) گسترش داد.

نخست- تاکید امویان بر «قریشی بودن» خود و «فضیلت قریش بر دیگر قبایل عرب» سبب ایجاد رقابت و اختلاف میان سایر تیره‌های قریش شد و همبستگی میان آن‌ها را کاهش داد. امویان هیچ مجالی برای عرض اندام به تیره رقیب یعنی بنی‌هاشم نمی‌دادند. چنان که در وصیت‌نامه معاویه به ولیعهدش یزید می‌خوانیم: «هذا معاوذه معاویه بن ابی سفیان امیر المؤمنین الی ابنه یزید... و أن یحفظ هذا الحی من قریش خاصة... و أن یقدم بنی امیه و آل عبد شمس علی بنی هاشم و أن یقدم آل المظلوم المقتول امیر المؤمنین عثمان بن عفان علی آل ابی تراب و ذریته...» (کوفی، ۱۴۰۶: ۳۵۳/۴)

این وضعیت در تمام دوره خلافت بنی‌امیه ادامه یافت تا آنجا که شامیان به گفته خودشان تا زمان سقوط بنی‌امیه و به قدرت رسیدن بنی‌عباس خبر نداشتند که پیامبر ﷺ خویشاوندان دیگری هم غیر از بنی‌امیه داشته است. (مسعودی، ۱۴۰۴: ۲۲/۳)

دوم- دولت اموی یک دولت کاملاً عربی بود و امویان در تمام دوره حکومتشان بحری نظریه «برتری عرب بر عجم» بودند و این عربگرایی در طی این دوره نودساله روزبروز شدیدتر و پررنگ‌تر شد. امویان تعصب زیادی نسبت به عرب به خرج می‌دادند و غیر عرب را از هر جهت پست و زبون

۱. در ادامه تحت عنوان «درگیری‌های قبیله‌ای» به این موضوع پرداخته شده است.

۲. «...انهم ما علموا الرسول الله صلی الله علیه و سلم قرابة ولا اهل بیت یرثونه غیر بنی امیه...».

می‌داشتند و با مردمی (غیر عرب) که تحت استیلای آنان درآمده بودند به سختی و بدی رفتار می‌کردند و حتی آنانی که مسلمان می‌شدند از گزند ایشان در امان نبودند. ستم و تبعیض علیه موالی^۱ تا آنجایی پیش رفت که گفتند: «نار را نمی‌شکنند جز: خری، سگی یا یکی از موالی»^۲. یکی از عوامل دشمنی موالی با امویان همین رفتار تبعیض آمیز و ظالمانه خلفای اموی بود و موالی در پی فرصت بودند تا بر ضد امویان شورش کنند از این رو وقتی مختار قیام کرد گروهی از موالی بدو پیوستند و عباسیان هم که از این دشمنی آگاهی داشتند، بهره کافی بردند و موالی را با خود همراه کردند. اهمیت این مسئله تا جایی است که «دینوری» مهم‌ترین سیاست عباسیان را در زمان مبارزه برای کسب قدرت، مقابله با روش‌های نژادگرایانه امویان می‌داند، سیاستی که موجب روی آوردن مسلمانان غیر عرب، به ویژه ایرانیان، به آن‌ها شد. (دینوری، ۱۳۶۶: ۴۰۱)

۱-۱-۲- انحرافات عقیدتی

از عوامل موثر در سقوط امویان رواج فسق و فجور و دور شدن از ارزش‌های اسلامی در میان کارگزاران دولتی و حتی توده مردم قابل ذکر است. سازماندهی فرقه‌های منحرف به نام اسلام، دامن زدن به آتش تعصبات قومی و امتیازات نژادی و افتخارات طایفه‌ای، باب نمودن طعن و هجو قبایل نسبت به هم و فضیلت عرب بر عجم و قریش بر غیر آن، جعل و تحریف احادیث، ترویج اشعار عصر جاهلی به جای قرآن و حدیث و احیاء شعائر و سنت‌های جاهلیت عرب - که با روح دیانت و سنت نبوی در تباین بود - از حرکت‌های تبلیغی امویان بود^۳. جاحظ، امویان را نخستین کسانی می‌داند که آشکارا در تاریخ اسلامی، رسوم و آداب دینی، بدعت به وجود آوردند و سعی کردند از شاهان ایران و روم شرقی (بیزانس) پیروی نمایند. در کنار همه بدعت‌هایی که امویان از لحاظ دینی به وجود آوردند، حکومت دینی و خلافت مذهبی را هم به سلطنت سیاسی استبدادی تبدیل کردند (زیدان، ۱۳۸۶: ۲۴۳) به طوری که معاویه می‌گفت: انا اول الملوک. (نوبری، ۱۳۶۴: ۱۲۸/۷) انحرافات مذهبی، غفلت و بی‌خبری مردم نسبت به امور دینی در این دوران به حدی بوده که انس بن مالک در توصیف زمان خود می‌گوید از آنچه در زمان رسول خدا (ص) بود چیزی به چشم نمی‌خورد (عاملی، ۱۴۰۹: ۵۷/۱) و در برخی منابع دیگر نیز آمده که در این دوران مردم حتی کیفیت اقامه نماز و گزاردن حج را نمی‌دانستند (محقق‌الکاملی، ۱۳۱۶: ۵۶).

۱. مولی، صاحب امر را گویند و کسی که به نسب فرد منسوب است. آزادشدگان را به همین علت، موالی گفته‌اند. مولای نعمت یعنی کسی که با آزاد کردن بنده‌اش به او نعمت آزادی می‌بخشد (ابن منظور، ۴۱۰/۱۵-۴۰۵) به نقل از (سپهری، ۱۳۸۸: ۱۳۷)
 ۲. العقد الفرید، ۲/۲۷۰. تاریخ التمدن الاسلامی جزء ۴ ص ۳۴۱- نقل از: زندگانی سیاسی امام رضا، جعفر مرتضی عاملی، ۱۳۶۵، کنگره جهانی امام رضا، ص ۲۰

3. <http://www.hawzah.net/Fa/Magart.html?MagazineID=0&MagazineNumberID=3836&MagazinearticleID=29384>

۱-۱-۳- نظام دو ولیعهدی

خلفای اموی دارای دو ولیعهد بودند که یکی پس از دیگری به خلافت برسد و این باعث اختلاف، نفاق و دشمنی در خاندان اموی شد، زیرا همین که یکی از دو ولیعهد به قدرت می‌رسید می‌کوشید یکی از فرزندان خود را به جای او انتخاب کند و این اختلافات منحصر در امویان نبود و فرماندهان و فرماندارانی هم که در این امر دخیل بودند، درگیر می‌شدند و همین مسئله دامنه اختلافات را گسترش می‌داد. این شیوه از زمان مروان، بنیانگذار تیره مروانی پایه‌گذاری شد (سپهری، ۱۳۸۸: ۷۶) و هر چند که در ظاهر برای تداوم خلافت اموی صورت می‌گرفت اما در واقع نقش مهمی در تزلزل و عدم ثبات سیاسی امویان داشت.

۱-۱-۴- درگیری‌های قبیله‌ای

بعد از مرگ یزید بن معاویه و بیعت قیسیان شام با عبدالله بن زبیر و بیعت یمینان با امویان و خلافت مروان (مسعودی، ۱۳۵۷: ۲۸۰) تعصبات قبیله‌ای بیدار شد و این وضعیت ادامه داشت^۱ و از آن پس هر خلیفه جدیدی که روی کار می‌آمد یکی از دو طایفه قیسی یا یمانی را به خود نزدیک می‌کرد و دیگری را نه تنها کنار می‌گذاشت بلکه بزرگان آن را تا سرحد قتل نیز تحت فشار و مصادره اموال قرار می‌داد. در اواخر عصر امویان این اختلاف میان نصر بن سیار و جدیع بن علی کرمانی رئیس یمینان خراسان باعث بروز جنگ‌هایی شد و در نهایت، شکست کرمانی، باعث شد که ابومسلم از نیروهای پراکنده او استفاده کند و نصر بن سیار را شکست داده و از خراسان بیرون کند (سپهری، ۱۳۸۸: ۷۷).

۱-۲-۱- عوامل بیرونی

۱-۲-۱-۱- جنبش‌ها و قیام‌های اعتراضی

سابقه منفی، سوء تدبیر و عملکرد نادرست امویان در اداره حکومت، سبب شکل‌گیری و گسترش جنبش‌ها و قیام‌های اعتراضی شد. فرمانروایی اموی به رغم همه دستاوردهای ظاهری (خصوصاً از لحاظ توسعه قلمرو سرزمین‌های اسلامی) از همان آغاز به سبب گسترش سریع امپراطوری (Shaban, 1970: 141)، متهم شدن فرمانروایان به فساد و خیانت به اصل اسلام و انجام اعمال خلاف شریعت (Hodgson, 1974: 251) و مهم‌تر از همه این‌ها فاصله گرفتن از آموزه‌های اصیل اسلامی، با دشواری‌های زیادی روبرو شد. حرکت‌های اعتراضی علیه امویان در چند دسته صورت می‌گرفت که در یک دسته بندی کلی بدین صورت قابل ارائه هستند^۲:

قیام برای دستیابی به خلافت (نظیر حرکت امام حسین (ع)، عبدالله بن زبیر، مروان بن حکم)
قیام‌های شیعیان (نظیر حرکت مختار و توابین)

۱. برای آگاهی بیشتر از درگیری‌های قبیله‌ای به این منبع مراجعه کنید: (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۱/۴۲۹-۴۲۴)

۲. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (ترمانینی، ۱۳۸۵: ۶۹-۶۴)

قیام‌های خوارج

قیام والیان بر ضد حکومت

قیام و عصیان علیه ظلم و ستم (نظیر حرکت‌های مرجئه، زنگیان، مغیره بن شعبه) با همه این‌ها عمده حرکت‌های اعتراضی علیه امویان از سوی شیعیان، خصوصاً پس از شهادت امام حسین (ع) صورت گرفت.^۱ حرکت و شهادت امام حسین (ع) نقطه عطف مهمی در جریان قیام و مقابله با سیاست‌ها و حکومت امویان محسوب می‌شد و بر جامعه اسلامی تأثیرات عمیقی گذاشت. از یک سو ماهیت حکومت اموی را بر مردم آشکار نمود و از سوی دیگر حس خونخواهی و نیز تلاش برای احیای حق غصب شده امامت، باعث برانگیخته شدن قیام‌های شیعیان شد و شاهد هستیم که از این پس اکثر حرکت‌های اعتراضی به نام خونخواهی امام حسین (ع) یا در استمرار آن به وقوع می‌پیوندد. به جز قیام مردم مدینه (واقعه حرّه)^۲ که در ظاهر ارتباطی با حرکت امام حسین (ع) نداشت (هر چند که درست یک سال بعد از واقعه کربلا اتفاق افتاد)، اکثر حرکت‌های اعتراضی توسط شیعیان صورت گرفت که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

قیام توابین به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی در سال ۶۴ هجری در عین‌الورده (ابن طباطبای، ۱۴۱۸: ۱۲۱)

قیام مختار بن ابوعبید ثقفی در سال ۶۶ هجری در عراق (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۲۵۷)

قیام زید بن علی بن الحسین (ع) در سال ۱۲۱ هجری در کوفه

قیام یحیی بن زید در سال ۱۲۵ هجری در خراسان (کریمیان، ۱۳۶۴: ۵۹)

هر یک از قیام‌های یاد شده ضربه‌های سنگینی را بر حکومت اموی وارد آورده و در اضمحلال امویان نقش به‌سزایی داشت. البته در کنار قیام‌های شیعیان، شورش‌های خوارج (خصوصاً در زمان مروان)، شورش‌های غیردینی^۳ و نیز اعتراض گروه‌های مختلفی از مسلمانان به عملکرد نادرست و بی‌اعتنایی خلفای اموی به اصول اسلام، زمینه را برای گسترش اعتراضات فراهم کرده بود^۴ و همه موارد یاد شده در کنار هم سبب شد برای انقلاب و حرکت عباسیان زمینه بسیار مساعدی فراهم شود. مسعودی درباره سقوط دولت اموی می‌گوید: پس از آنکه دولت به بنی‌عباس انتقال یافت از یکی از بزرگان بنی‌امیه پرسیدند علت انقراض دولت شما چه بود؟ گفت: «ما به خوشگذرانی مشغول بودیم و از

۱. البته باید خاطر نشان کنیم که پیش از شهادت امام حسین (ع) (در زمان معاویه) هم حرکت‌های اعتراضی شیعیان مانند قیام حجر بن عدی اتفاق افتاد که شاید این حرکت را بتوان نخستین حرکت مردمی منظم و متشکل در دفاع از حقانیت حضرت علی (ع) دانست که سرانجام با قتل قیام‌کنندگان همراه بود.

۲. این ماجرا در واقع واکنش مردم مدینه در برابر تحقیری بود که یزید و بنی‌امیه نسبت به ایشان و مسلمانان روا می‌داشتند. هر چند که این قیام با شکست مردم و بیعت خفت‌بار آن‌ها همراه بود، اما این واقعه نیز در رسوایی حکومت اموی نقش بسزایی داشت.

۳. این شورش‌ها بیشتر به منظور به دست گرفتن حکومت و سلطنت بر پاشد نظیر شورش آل مهلب به سال ۱۰۲ هجری و شورش مطرف بن مغیره.

۴. برای آگاهی از وضعیت احزاب در اواخر دوران اموی به این منبع مراجعه کنید: (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۲/۳۲-۱۹)

مراقبت به کارهای ضروری بازماندیم، به رعیت خود ستم کردیم که از انصاف مایوس شدند و آرزو کردند که از دست ما آسوده شوند. به خراج‌گیران ما تعدی شد که از ما کناره گرفتند و املاک ما ویران شد و بیت‌المال‌ها خالی ماند. به وزیران خود اعتماد کردیم. آن‌ها نیز مصالح خویش را بر منافع ما مرجح داشتند و کارها را بی‌اطلاع ما فیصل دادند و از ما پنهان داشتند، مقرری سپاهان به تأخیر افتاد و آن‌ها از اطاعت ما بیرون رفتند و با دشمنان برای جنگ با ما همدست شدند. دشمنان به طلب ما برآمدند و به سبب کمی یاران از تسلط بر آن‌ها عاجز ماندیم...» (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۴۳۳/۱)

در مباحث بالا، زمینه‌ها و شرایطی که باعث ضعف و ناتوانی امویان شد مورد بررسی قرار گرفت و در میان گروه‌های مخالف و معارض آنان، عباسیان به خوبی توانستند از موقعیت به‌وجود آمده بهره‌برداری کنند و قدرت را به دست بگیرند.

۲- روی کار آمدن عباسیان و خلفای عباسی

به عقیده برخی، پیروزی عباسیان در برابر امویان امری معجزه‌آمیز یا خرق عادت به شمار نمی‌رفت زیرا در آن شرایط اجتماعی و مشکلاتی که امویان با آن‌ها روبرو بودند، این جریان یا هر حرکت مخالف دیگر می‌توانست به طور طبیعی به پیروزی نائل شود.^۱ به نظر می‌رسد در این دیدگاه، همه جوانب مسئله لحاظ نشده است خصوصاً وقتی این نکته را در نظر بگیریم که شیعیان به عنوان مهم‌ترین و قدرتمندترین جریان مخالف بنی‌امیه، با مبارزات طولانی، در همین اوضاع و شرایط یادشده نتوانستند قدرت را در دست گیرند^۲ و این عباسیان بودند که با بهره‌گیری از ابزارها و راهبردهای خاصی توانستند حداکثر استفاده را برده و حکومت را از آن خود کنند. با توجه به اینکه عباسیان سال‌ها از حکومت و امور سیاسی به دور بوده‌اند^۳ و تنها در ظرف حدود سی سال^۴ فعالیت سیاسی و نظامی توانسته‌اند قدرت را به دست گیرند، بررسی عملکرد آن‌ها اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند و به نظر می‌رسد دارای ویژگی‌های خاصی بوده‌اند که توانسته‌اند قدرت را به دست گیرند. در این بخش برآنیم ابتدا به طور اجمالی پیشینه و تاریخ خاندان عباسی را (از زمان عباس؛ عموی پیامبر ﷺ تا زمان مأمون) مورد بررسی قرار دهیم^۵ و در ادامه به استراتژی‌های عباسیان در راه رسیدن به قدرت، حفظ و گسترش آن بپردازیم تا بتوانیم در مجموع به شناخت نسبتاً کاملی از ماهیت، اهداف و ابزار این خاندان دست پیدا کنیم.

۱. برای آگاهی از این دیدگاه می‌توانید به این منبع مراجعه کنید:

عاملی، جعفر مرتضی (۱۳۶۵). زندگانی سیاسی امام رضا (ع)، بی‌جا: کنگره جهانی امام رضا (ع)، صفحه: ۱۹.

۲. البته در مورد دلائل و چرایی این امر در جای دیگر بحث خواهیم کرد.

۳. در زمان سه خلیفه اول، فرزندان عباس، عموی پیامبر ﷺ هیچ مقام و منصبی نداشتند.

۴. براساس اکثر منابع تاریخی، حرکت عباسیان، از سال ۹۸ هجری، به دست محمد بن علی آغاز شده است.

۵. در این بررسی به طور خاص بر شخصیت‌های تأثیرگذار متمرکز شده‌ایم.

۲-۱- پیشینه عباسیان (از عباس عموی پیامبر (ص) تا مأمون)^۱

۲-۱-۱- عباس بن عبدالمطلب

نسب عباسیان به عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر (ص) می‌رسد. عباس، تنها عموی پیامبر (ص) بود که به مدینه هجرت کرد و بعد از رحلت پیامبر (ص) زنده بود (ابن حزم، ۱۴۰۳: ۱۴). وی پس از رحلت پیامبر (ص) در جریان سقیفه در کنار حضرت علی (ع) قرار گرفت و از بیعت با ابوبکر خودداری کرد و انحراف پیش آمده را به عنوان «فتنه» تعبیر کرد (فانی، ۱۳۹۸: ۸۴). عباس سه سال قبل از عام الفیل زاده شد و در سال ۳۲ هجری (در عهد خلافت عثمان) درگذشت. (ابن شبه، ۱۴۱۰: ۲۷)

اما در مورد فرزندان عباس، وی نه پسر و سه دختر داشت و با وجود اینکه خودش نزد خلفا مورد احترام بود اما پسران وی در دوران خلفا هیچ مقام و منصب سیاسی نداشتند. در زمان حضرت علی (ع) چهارتن از فرزندان عباس (عبدالله (نایب عباسیان)، عبیدالله، تمام، قثم) در امور سیاسی وارد شده و از طرف آن حضرت به امارت منصوب شدند.

۲-۱-۲- عبدالله بن عباس (پسر عباس بن عبدالمطلب)

عبدالله بن عباس که نایب عباسیان است^۲ از صحابه پیامبر (ص) به شمار می‌آمده و احادیث فراوانی از آن حضرت نقل کرده است (ذهبی، ۱۴۰۱: ۳۵۹). همچنین گفته شده هرگاه اختلافی در مسائل دینی میان صحابه پیش می‌آمده به نظر وی عمل می‌شده (ابن قتیبه، ۱۳۷۳: ۲۲۹) و مورد احترام و در زمره مشاوران خلیفه دوم و سوم بوده است (ابونعیم اصفهانی، بی تا: ۳۱۸/۱). عبدالله بن عباس از آغاز خلافت حضرت علی (ع) در همه امور مهم سیاسی، نظامی و اجتماعی در کنار حضرت بود تا آنکه بنا به روایتی در سال چهل هجری در سخت‌ترین شرایط، در حالی که بیشتر قلمرو خلافت دچار آشوب بود، حضرت علی (ع) را رها کرده و با بخشی از اموال بیت المال بصره به مکه رفت (شیخ طوسی، ۱۳۴۸: ۶۰). البته منابع تاریخی نشان می‌دهد عبدالله بن عباس این اموال را به بیت المال برگردانده است. (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۸/۲)

عبدالله بن عباس پس از شهادت حضرت علی (ع) و صلح امام حسن (ع) به مدینه رفت و پس از مرگ معاویه و به هنگام بیعت یزید، (به منظور عدم بیعت با یزید) به مکه رفت (ذهبی، ۱۴۰۱: ۳۵۶/۳). وی هنگام خروج امام حسین (ع) از مکه، امام (ع) را از رفتن به کوفه برحذر داشت (دینوری، ۱۹۶۰:

۱. برای مطالعه بیشتر در مورد تاریخ عباسیان در این منبع (که در این پژوهش هم از آن استفاده شده) مفصل بحث شده است:

الله اکبری، محمد (۱۳۸۱)، عباسیان از بعثت تا خلافت، قم: بوستان کتاب قم.

۲. یکی از افتخارات و مازبانی مشروعیت بخش عباسیان پس از به قدرت رسیدن، نقل برخی احادیث مجعولی بود که درباره عبدالله از پیامبر (ص) نقل شده بود. در این باره به طور مبسوط بحث خواهیم کرد.

۳. درباره این واقعه و صحت و سقم آن اختلافاتی وجود دارد. برخی از علمای شیعه مانند علامه حلی، سیدین طاووس، شهید ثانی، این روایت را جعلی می‌دانند اما براساس برخی گزارشات تاریخی و نامه ۴۱ نهج البلاغه بر می‌آید که چنین واقعه‌ای صحت داشته است. این منبع به صورت تفصیلی و مبسوط این مسئله را مورد بررسی قرار داده است:

ذاکری، علی اکبر، سیمای کاگران علی بن ابیطالب، جلد دوم، صفحات: ۴۵۵-۴۵۰

(۲۴۳) و همراه امام حسین (ع) رفت و با محمدحنفیه در مکه ماند. پس از شهادت امام حسین (ع) عبدالله بن عباس و محمدحنفیه از بزرگان بنی هاشم بودند. عبدالله بن عباس در سال ۶۸ هجری درگذشت و محمدحنفیه بر او نماز گذارد. عباس، هفت پسر داشت که نسل او از علی (کوچک ترین پسر) ادامه یافت. علی بن عبدالله بن عباس در زمان حیاتش با ابن زبیر بیعت نکرد و به عبدالملک مروان پیوست و ملازم وی بود تا اینکه میان آن ها اختلاف افتاد (ابن قتیبه، ۱۴۱۴: ۲۰۷). علی بن عبدالله بن عباس در سال ۱۱۷ یا ۱۱۸ در حمیمه درگذشت و پسرش محمد (محمد بن علی) (که آغازگر حرکت عباسیان برای فتح حکومت و براندازی امویان بود) را جانشین خود قرار داد.

۲-۱-۳- ابو عبدالله محمد (محمد بن علی)

برای محمد بن علی فضائل نقل شده تا جایی که گفته اند در فقه و حدیث به پایه جدش عبدالله بن عباس رسید. او اولین کسی از عباسیان است که به فکر فتح خلافت افتاد (امیر علی، ۱۳۶۶: ۱۴۲) و در مدت ۲۸ سال تبلیغ (سال ۹۸ تا ۱۲۵) که رهبری دعوت عباسیان را به عهده داشت یک سازمان تبلیغی بزرگ و سری را بنیان نهاد که روز به روز به شمار پیروانش افزوده می شد. در مورد نقطه شروع حرکت عباسیان توسط محمد بن علی، داستان های مختلفی نقل شده که قول مشهور چنین است: هنگامی که ابوهاشم عبدالله محمد بن حنفیه^۱ به سال ۹۸ از دمشق به مدینه می رفت بر اثر سمی که ماموران سلیمان بن عبدالملک به او داده بودند در بین راه بیمار شد و از آنجا که مرگ خود را حتمی دانست به حمیمه محل سکونت محمد بن علی رفت و ضمن اینکه او را جانشین خود قرار داد، کتاب ها، اسرار دعوت و شمار یارانش را به وی منتقل کرد (اخبار الدوله، ۱۹۷۱: ۱۸۸-۱۸۵) و (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۲/۳۰). با اینکه این روایت در اکثر کتب تاریخی نقل شده اما در صحت جزئیات آن تردیدهایی وجود دارد^۲. البته اهمیت آن، از این جهت است که عباسیان با بهره گیری از این داستان، وصیت ابوهاشم را

۱. پس از واقعه کربلا شیعیان به دو دسته تقسیم شدند، گروهی اندک به امامت امام سجاد (ع) معتقد بودند (جعفری، ۱۳۶۸: ۲۸۳ و ۲۸۶) و گروه دیگری که شمار آنان تقریباً اکثریت شیعیان را در بر می گرفت به محمد بن حنفیه (فرزند حضرت علی (ع)) که از بزرگان علویان متمایل شدند و در پی این بودند که وی قیام کند و انتقام بنی هاشم را از امویان بگیرد. (شیخ طوسی، ۱۳۴۸: ۱۲۳)

۲. تردیدها از آن جهت است که افراد دیگری (مانند عبدالله بن معاویه) هم این داستان را برای خودشان نقل کرده و ادعای جانشینی ابوهاشم را کرده اند (اشعری، ۱۳۶۱: ۴۰-۳۵) با توجه به برخی تناقضات، در صحت اصل ماجرا تردیدهایی به وجود می آید. بر اساس برخی منابع (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۴۰/۲) خلیفه وقت هشام بن عبدالملک بوده که در این قول سلیمان بن عبدالملک به عنوان خلیفه آورده شده است. به عنوان نمونه "زتر سین" که مدخل "ابوهاشم" را در "دائرة المعارف اسلامی" تالیف کرده است، داستان کناره گیری علویان از حق خود به سود عباسیان را نمی پذیرد و در صحت آن به شدت تردید می کند (برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (اللیثی، ۱۳۸۷: ۴۸)

البته با توجه به تواتر در نقل این خبر و عدم رد چنین جریانی (به طور خاص) از سوی منابع تاریخی به نظر می رسد اصل ماجرای ملاقات ابوهاشم با محمد بن علی صحت داشته اما در مورد جزئیات آن (مانند انتقال حق خلافت یا وصیت برای ادامه دعوت) اختلاف نظرهایی وجود دارد و در میان همه آن ها به نظر می رسد این قول به صحت نزدیک تر باشد که: وصیت ابوهاشم به محمد بن

به منزله انتقال خلافت از علویان به عباسیان دانسته^۱ و از این راه در پی مشروعیت بخشی به خود و توجیه غضب حق خلافت بودند^۲. محمد بن علی، دعوتگران خود را به عراق و خراسان فرستاد^۳ تا مردم را به آل محمد (ع) دعوت کنند و در عین حال در تلاش بود تا چشم داشت وی به خلافت مخفی بماند^۴. وی از جایگاهش در حمیمه کار دعوت را سامان می داد و با بهره گیری از شبکه ای مخفی از مبلغان و نقبای دعوت خود را گسترش داد. محمد بن علی در کار دعوت و سازماندهی، بیش از هر چیز به مانند رئیس انجمنی سری بود که زمینه های انقلاب را می چیدند. (جومرد، ۱۹۶۳: ۴۷)

اصول فعالیت محمد بن علی بر این اساس استوار بود:

- حفظ سلسله مراتب تشکیلاتی^۵ و ضرورت فعالیت مخفی^۶

- دوری از جنبش های شیعیان^۷ و در عین حال بیان برتری حضرت علی (ع) و فرزندان و ستم هایی که بر آن ها روا داشته شده است.

- بر شمردن ظلم و ستم امویان

- عدم استفاده از نیروی نظامی^۸ و تاکید بر فعالیت های تبلیغی

علی، بر اساس اتفاق وبدون برنامه ریزی صورت گرفت. مسمومیت ابوهاشم در حمیمه و وجود تنها فرد مورد اعتماد در آن ناحیه، سبب شد که چنین جریانی اتفاق افتد و چه بسا اگر ابوهاشم در آنج نمی مرد دعوت را به محمد بن علی واگذار نمی کرد. برای آگاهی بیشتر از اقوال مختلف در این باره به این منابع مراجعه کنید:

سخنبنی، عصام (۱۹۹۸). العباسيون فی سنوات التأسيس، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر (صفحات: ۵۰ تا ۵۲)
۱. حتی در برخی منابع تاریخی هم چنین چیزی ذکر شده است. به عنوان نمونه ابراهیم حسن در کتاب "تاریخ سیاسی اسلام" اینگونه آورده است: «به موجب وصیت ابوهاشم، حق خلافت از خاندان علی به خاندان عباس انتقال یافت» (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳، ۱/ ۴۳۵) البته مولف در جلد دوم همین کتاب (صفحه ۳۱)، این نظر را به دور از صحت و دقت می داند.
۲. البته لازم به ذکر است که عباسیان تنها به این داستان تکیه نکردند و در راه ایجاد مشروعیت برای خود از جعل احادیث و پاره ای از مباحث دینی استفاده کردند. در بخش های آینده به طور مفصل در این باره بحث خواهیم کرد.
۳. در کتاب الفخری آمده است که پس از وصیت ابوهاشم به محمد بن علی، هوس خلافت در دل محمد بن علی افتاد و پنهانی به فرستادن داعیان اقدام کرد. (الفخری، ۱۹۲)

۴. اهمیت این مطلب تا آنجایی است که گفته شده حتی نزدیکان و مبلغان محمد بن علی هم از این امر اطلاع نداشتند و گمان می کردند که هدف نهایی تبلیغ سپردن حکومت به فردی از خاندان اهل بیت پیامبر (ص) است (عاملی، ۱۳۶۵: ۲۶) البته برخی هم معتقدند که تمام کسانی که با محمد بن علی بیعت کردند (از جمله ابوسلمه خلیل، ابو عکرمه و سلیمان بن کثیر) آگاهی کامل از این داشتند که شخصیتی که با او بیعت می کنند محمد بن علی است و شخصی از علویان نمی باشد. (سخنبنی، ۱۹۹۸: ۷۴). با توجه به شخصیت این مبلغان و نیز بر برخی اخبار دیگر (دینوری، ۱۳۶۴: ۳۷۸) به نظر می رسد قول اخیر به واقعیت نزدیک تر باشد.

۵. «با من جز به ضرورت مکاتبه نکنید، در آن صورت پیک شما از مردم خراسان و کسی باشد که وفاداری اش آزموده شده باشد. نامه هایتان را به عراق یا دمشق بفرستید تا آنان نزد من آورند». (اخبار الدوله، ۱۹۷۱: ۲۰۴).

۶. «... تجارت را چنان جدی بگیرید که هیچ کس گمان نبرد که شما جز آن کار دیگری هم دارید...». (اخبار الدوله، ۱۹۷۱: ۱۹۶).

۷. در جریان قیام زید، بنا به دستور محمد بن علی (از حرکت های طالبیان کناره گیرند) عباسیان هیچ کمکی به او نکردند. (اخبار الدوله، ۱۹۷۱: ۲۳۱).

۸. «... قیام مسلحانه بر شما حرام است...». (اخبار الدوله، ۱۹۷۱: ۲۰۰).

- دعوت توده مردم به «الرضا من آل محمد (ع)» و مخفی ماندن نام رهبر جنبش^۱ درایت و تدبیر محمدبن علی در رهبری تشکیلات یکی از اصلی ترین رموز موفقیت عباسیان به شمار می آید. ملاحظات و دقت نظر محمدبن علی در تعیین محل استقرار (همیمه)، نحوه سازماندهی مبلغان در یک تشکیلات مخفی همراه با رعایت سلسله مراتب، استفاده از روش های ارتباطی مخفی، اولویت بخشی به فعالیت های تبلیغی و فرهنگی در مقابل اقدامات نظامی، انتخاب درست محل تبلیغ (خراسان)، استفاده از شعارهای تبلیغاتی مناسب^۲، بهره گیری از نیروهای رقیب (علویان و ایرانیان) و ... در پیروزی عباسیان نقش موثری ایفا کرد و به یقین می توان گفت که اگر اقدامات وی نبود پیروزی و موفقیت عباسیان امری دور از انتظار به شمار می رفت. محمدبن علی در سال ۱۲۵ درگذشت و به هنگام مرگ پسرش ابراهیم (معروف به ابراهیم امام) را جانشین خود قرار داد.

۲-۱-۴- ابواسحاق ابراهیم (ابراهیم امام)

برای ابراهیم، کمالاتی ذکر شده که وی را از سایر برادرانش متمایز ساخته و از همین رو پدرش او را به جانشینی خود برگزید (ذهبی، ۱۴۰۱: ۳۷۹/۵). ابراهیم با نام «امام»، هفت سال (۱۲۵ تا ۱۳۲) رهبری سازمان مخفی عباسیان را به عهده داشت و با توجه به اوضاع نابسامان حکومت اموی توانست دعوت عباسیان را بیش از پیش گسترش دهد. از نقاط قابل تامل در دوران ابراهیم، تغییر استراتژی عباسیان است. با توجه به پاره ای از حوادث اتفاق افتاده در مسیر دعوت^۳، افزایش تعداد پیروان، ضعف حکومت اموی، نزاع قبایل عرب (که حکومت اموی بر پایه آن ها استوار بود) و فعالیت گسترده داعیان؛ به کارگیری قدرت، برای رسیدن به هدف در دستور کار قرار گرفت. بدین منظور ابومسلم^۴ به عنوان نماینده ابراهیم در خراسان انتخاب شد^۵ (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۴۶). گزینش ابومسلم گام موفق و آغاز مرحله جدیدی از دعوت بود زیرا وی توانست با آگاهی از اوضاع خراسان و بهره گیری از اختلافات داخلی آن منطقه و تلفیق عناصر سیاسی و نظامی در آغاز حرکت نظامی عباسیان نقش بسیار چشمگیری ایفا کند^۶. زیرکی و قدرت ابومسلم از پایه های اصلی به قدرت رسیدن عباسیان بود. او

۱. این مسئله از دو جهت برای عباسیان سودمند بود، از یک سواز علاقه و ارادت مردم (خصوصاً مردم خراسان) به اهل بیت پیامبر (ع) سوء استفاده می کردند و از سوی دیگر خود را از خطر امویان پنهان می کردند.

۲. مانند شعار (الرضا من آل محمد (ع))، شعاری مبهم اما مقدس، مشروعیت بخش و وحدت آفرین.

۳. به عنوان نمونه در هنگام قیام زید بسیاری از شیعیان خراسان و کوفه با وی بیعت کردند و در صورت پیروزی زید، احتمال پراکندگی و ضعف در نیروهای طرفدار عباسی وجود داشت.

۴. درباره عملکرد و خروج ابومسلم به این منبع مراجعه کنید:

دینوری، این قتیبه (۱۳۸۱). امامت و سیاست (تاریخ خلفا)، سیدناصر طباطبائی، تهران: ققنوس، صفحات ۳۴۱ تا ۳۴۶

۵. ابراهیم به شیعیان چنین گفت: «هر کس از من پیروی می کند یا بد از ابومسلم نیز پیروی کند و هر کس او را کناری زنده مرابنه کناره است».

۶. ابومسلم در سال ۱۲۸ در خراسان به قدرت رسید و توانست از اختلاف میان قبایل مضری و مینی مقیم خراسان و ضعف والی خراسان حداکثر استفاده را ببرد. (ابراهیم حسن: ۱۳۷۳: ۳۶/۲)

برای اطلاع بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۰۸-۴۰۲)

تبدیل به حاکم مطلق شرق شد و برای خود لقب «امیر آل محمد»^۱ را برگزید و به امید موالی تبدیل شد. بیعت ابراهیم (به همراه دیگر اعضای خاندان عباسی از جمله سفاح و منصور) با محمد بن عبدالله معروف به «نفس زکیه» از مسائلی است که از نقاط قابل تامل دوران وی و خاندان عباسی به شمار می‌رود. در روزگاری که آتش فتنه علیه امویان فراگیر شده بود و حکومت اموی در گیر منازعات و تعصبات قبیله‌ای بود فرصتی برای هاشمیان پدید آمد تا با درس گرفتن از قیام‌های پیشین (قیام زید در سال ۱۲۲ق و یحیی در سال ۱۲۵ق) که به علت عدم سازماندهی دقیق به شکست انجامیده بود، به سازماندهی جدیدی دست زنند. بدین منظور در اجتماعی که در «ابواء»^۲ با حضور بزرگان بنی هاشم^۳ و عباسیان تشکیل شد، نظر به شخصیت ممتاز و برجسته محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن (نفس زکیه) با وی بیعت کردند (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۱۹۱/۲). براساس برخی گزارش‌های تاریخی، این جلسه دو بار در سال‌های ۱۲۶ و ۱۲۹ ه. ق برگزار شده که البته مشهور است عباسیان در بار دوم (با مطلع شدن از خیر خروج ابومسلم^۴) جلسه را ترک کرده و با نفس زکیه بیعت نکردند. (اصفهانی، ۱۴۱۴: ۲۲۷) و (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۴) در مورد علت دستگیری و کشته شدن ابراهیم امام (به سال ۱۳۲) آمده که: پس از چیره شدن انقلابیان بر عراق، زمان آن فرا رسیده بود که شخصی از آل محمد (ع) را برگزینند که انقلاب به نام او باشد، نام ابراهیم امام بسیار شایع بود همین امر موجب کشف موقعیت وی شد و مروان او را دستگیر نمود (طوقش، ۱۳۸۳: ۲۳) و به قتل رساند. (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۰۰) البته روایات دیگری هم در این زمینه وجود دارد که در این گفتار مجال بررسی آن‌ها نیست.^۵ ابراهیم چون مرگ خود را حتمی دید، در نامه‌ای برادرش ابوالعباس سفاح را جانشین خود کرد. (بلاذری، ۱۳۹۸: ۱۲۳)

۲-۱-۵- ابوالعباس سفاح

بعد از دستگیری و مرگ ابواسحاق ابراهیم، حرکت عباسیان همچنان تداوم داشت و سپاهیان عباسی به رهبری ابوسلمه خلال (معروف به وزیر آل محمد (ع)) و ابومسلم در حال پیشروی و پیشرفت

۱. به نظر می‌رسد انتخاب چنین لقبی، حاکی از این است که وی خود را بیش از حاکم منطقه خراسان می‌دانسته است.

۲. دهی از توابع یثرب بوده است.

۳. ظاهر ابتدا امام صادق (ع) در این جلسه حضور نداشته‌اند و پس از بیعت آنان با نفس زکیه، دعوت می‌شوند (زیرا امام از بزرگان شیعه بوده‌اند و حضور امام سبب مشروعیت بیعت می‌شده است) و به طور قطع امام صادق (ع) با وی بیعت نکرده‌اند و هنگامی که مخالفت خود را با قیام آن‌ها اعلام می‌فرمایند، عبدالله بن حسن این عمل امام را حمل بر حسادت کرد (کریمیان، ۱۳۶۰: ۷۵) و آن طور که نقل شده امام در همین جلسه به خلافت رسیدن منصور را اطلاع می‌دهند (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۲-۲۶۱) که از منصور نقل کرده‌اند: من از همان ساعت رفتم و به کار خود سر و صورتی دادم و عمال خود را تعیین کردم و مانند کسی که زمام امر در دست اوست، تهیه کار خویش را دیدم. (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۳)

۴. البته به گفته برخی منابع، آغاز رسمی قیام عباسیان سال ۱۳۰ هجری (۷۴۷ میلادی) در خراسان بوده است (هولت، ۱۳۸۷: ۱/۱۵۹).

۵. برای مطالعه سایر روایات در این زمینه به این منابع مراجعه کنید: (الله اکبری، ۱۳۸۱: ۶۵) و (میرخواند، ۱۳۳۹: ۳/۳۹۲-۳۹۱)

۶. نقیبان دعوت عباسی این لقب را به وی دادند و ریاست را به او سپردند. (جهشیری، ۱۳۵۷: ۸۴)

بودند. آن گونه که از شواهد برمی آید^۱ با مرگ ابراهیم و پنهان شدن سفاح و دیگر خاندان عباسی (اخبارالدوله، ۱۹۷۱: ۴۱۰) ابوسلمه نامه‌هایی را (همزمان) به امام صادق (ع)، عبدالله محض و عمر بن زین العابدین (عمر الاشرف) ارسال کرده و از آن‌ها درخواست می‌کند رهبری جنبش را به عهده گیرند که با مخالفت آن‌ها روبرو می‌شود^۲. با این وجود پس از اینکه سپاه خراسان کوفه را فتح کرد، عباسیان، ابوالعباس را به مسجد برده و با وی بیعت کردند. در مراسم بیعت او بر منبر رفته و خود را سفاح نامید^۳ (ابن عبدربه، ۱۹۸۳: ۴/ ۴۸۱) و عمده دوران وی به جنگ و درگیری با باقیمانده امویان گذشت^۴. سفاح همچنین از قتل یاران خویش که در تاسیس دولت عباسی به او کمک کرده بودند، دریغ نکرد. از جمله افرادی که به دست وی به قتل رسیدند، ابوسلمه خلیل (که در بسط دعوت عباسیان سهمی بزرگ داشت) بود (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۴۹) و قصد کشتن ابومسلم را هم داشت که اجل به وی مهلت نداد. ابن هبیره (یکی از سرداران اموی) را نیز با آنکه امان داده بود، ناجوانمردانه کشت (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۴۴-۴۳). سفاح در سال ۱۳۶ در شهر انبار درگذشت و پس از خود برادرش منصور را جانشین خود کرد و عیسی بن موسی را ولی عهد او قرار داد، اقدامی که هر چند در ظاهر برای استحکام خلافت خاندان عباسی صورت گرفت اما، در آینده زمینه ساز اختلافات جدی میان عباسیان شد. (سیوطی، ۱۴۱۱: ۲۵۶)

۱. ظاهر در اصل وقوع این ماجرای تردیدی وجود ندارد و در اکثر منابع چنین ماجرای ذکر شده است. برای نمونه بنگرید به: (هولت، ۱۳۸۷: ۱/ ۱۶۰)

۲. به گفته "ابراهیم حسن"، بعد از مرگ ابراهیم امام، ابوسلمه عهده دار دعوت عباسی شد. (۳۸/۲: ۱۳۷۳) در مورد نیت و هدف ابوسلمه از ارسال چنین نامه‌ای (که احتمالاً پس از مرگ ابراهیم امام صورت گرفته است) اختلافاتی وجود دارد و عده‌ای هدف ابوسلمه را انتقال خلافت از عباسیان به علویان می‌دانند (اقوالی که در این زمینه آمده در این منبع گردآوری شده: لیشی، ۱۳۸۷: ۱۰۹)؛ (به عنوان نمونه دینوری در کتاب اخبار الطوال وی را از بزرگان شیعه معرفی می‌کند) (دینوری، ۱۳۶۴: ۳۷۷) و یا ابن طقطقی معتقد است که ابوسلمه ابتدا با عباسیان بود اما پس از آنکه به ماهیت آنان پی‌براز آنان رویگردان شد (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۰۸) اما آنچه که مسلم است، اینست که نیت و هدف وی در جهت دفاع از حق اهل بیت (ع) نبوده و ارسال همزمان نامه‌ها، واکنش امام صادق (ع) (پاسخ ندادن به نامه) و نیز اظهار پوزش و شرمندگی ابوسلمه در نزد سفاح (پس از خلافت) (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۴۷) شواهدی برای این مدعا می‌باشند. به نظر می‌رسد این اقدام با توجه به ارزیابی وی از وضعیت سیاسی آن زمان (محبوبیت زیاد خاندان علوی، ضعف و شکست آشکار امویان و پنهان شدن و غیبت رهبران عباسی) قابل توجیه می‌باشد.

۳. برای آگاهی از جزئیات ارسال نامه و واکنش مخاطبان آن، به این منابع مراجعه کنید: (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۲/ ۱۰۳-۱۰۲) و (مقدس، ۱۳۷۴: ۲/ ۹۴۵-۹۴۳) و (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۰۹-۲۰۸)

۴. آمده که سفاح در پایان خطبه گفت: «من خونریزی بی‌باکم و انتقام جوی...»

۵. عباسیان در دوره سفاح در تعقیب بنی امیه هر چه توانستند کردند، در بصره کوفه و شام هر جا یکی از ایشان را یافتند بی دریغ به قتل رساندند. برای آگاهی از اقدامات بی‌رحمانه سفاح به این منبع مراجعه کنید: اصفهانی، عمادالدین حسین (۱۳۶۲). تاریخ مفصل اسلام، جلد اول، بی‌جا: کتابفروشی اصفهانی.

۶. البته لازم به ذکر است که پس از سفاح، رغبت انتقام جویی عباسیان آرام نشد و در همه دوران اول عباسیان تعقیب و قتل امویان و دوام داشت و تذکار حوادث پیشین مایه تهییج خاطر خلیفگان بود که از یادآوری قتل امویان انبساط می‌یافتند.

۲-۱-۶- عبدالله ابو جعفر منصور

منصور را باید بنیانگذار دوم سلسله عباسی نامید (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۲/ ۵۲). در زمان منصور، سه مسئله حکومت وی را تهدید می‌کرد که وی با غلبه بر این سه مشکل توانست به قوام عباسیان کمک کند. مسئله نخست، در دوره منصور، عدم بیعت عبدالله بن علی (عموی منصور) است. عبدالله بن علی مدعی بود زمانی که به جنگ با مروان رفته، سفاح وی را جانشین خود قرار داده است. منصور، ابومسلم را برای مقابله با او فرستاد که ابومسلم توانست بر او چیره شود و سرانجام با مکر و حیله، منصور کشته شد (بلادری، ۱۳۶۷: ۱۱۳-۱۰۸). ابومسلم هم پس از برپایی حکومت عباسی به عنوان یک خطر و تهدید محسوب می‌شد. البته اختلاف منصور و ابومسلم، از دو بعد قابل بررسی است؛ نخست اختلافاتی که ریشه در گذشته داشته^۱ و دوم، بحث احساس خطر از قدرت و نفوذ ابومسلم خصوصاً در نزد ایرانیان (که از اصلی‌ترین پایه‌های قدرت عباسیان بودند). منصور در مقابل ابومسلم هم، توانست با پیروزی از میدان به در آید و او را با نیرنگ به قتل رسانید (میرخواند، ۱۳۳۹: ۳/ ۳۹۷) و (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۲۱) هر چند که پیامدهای قتل ابومسلم، تا مدت‌ها پایه‌های حکومت عباسی را لرزاند.^۲ پس از قتل ابومسلم، قیام‌های سنباد (زرتشتی)، راوندیه (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۲/ ۱۱۲) و استاذسیس (ابن اثیر، بی‌تا: ۱۳۹/۹-۱۳۶) از قیام‌های مهمی است که در زمان منصور اتفاق افتاد و هر چند که منصور به بدترین وضع آن‌ها را مجازات کرد اما نتوانست ریشه آن‌ها را نابود کند و اندیشه‌های انحرافی آنان بعدها به صورت‌های مختلفی آشکار شد.

یکی دیگر از مشکلات منصور، عدم بیعت محمد بن عبدالله بن حسن (معروف به نفس زکیه) و خروج او بود. قیام نفس زکیه نخستین قیام علویان در مقابل عباسیان به شمار می‌رفت و ماهیت واقعی عباسیان را برای شیعیان آشکار کرد. از مهم‌ترین دلایل قیام نفس زکیه، این بود که برای وی روشن شد، دعوتی که به نام «الرضا من آل محمد» صورت گرفته در واقع پوششی برای اهداف عباسیان بوده و آن‌ها به بیعتی که با وی در «لبواء» کرده‌اند پایبند نیستند. این موضوع و مسائل دیگری مانند دستگیری و فشار

۱. این اقدام منصور نشان از درایت و زیرکی او دارد زیرا از یک سو دشمنانش را با هم درگیر نمود از سوی دیگر هم امیدوار بود که خراسانیان سپاه عبدالله بن علی به طرف ابومسلم متمایل شوند.

۲. برای آگاهی از ریشه اختلافات گذشته منصور و ابومسلم، به این منابع مراجعه کنید: (ترمانینی، ۱۳۸۵: ۱/ ۹۲) و (طوقش، ۱۳۸۳: ۴۳) و (میرخواند، ۱۳۳۹: ۳/ ۴۰۸-۴۰۴) و (ابن اثیر، بی‌تا: ۱۱۶/۹-۱۰۱) و (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۱۷).

۳. ابومسلم به نمادی برای مخالفت با عباسیان تبدیل شد (لاپیدوس، ۱۳۸۱: ۱۳۲) و پس از قتل او حرکت‌های دینی (غیراسلامی) - سیاسی و ملی در خراسان پدید آمد نظیر: سنباد (حرکتی با هدف سیاسی خوخواهی ابومسلم و آموزه‌های زرتشتی و نژادپرستانه (ایرانی))، راوندیه، استاذسیس، مقننیه، خرمیان؛ این قیام‌ها در سال‌های پس از منصور هم باعث مشکلات جدی شد. برای آگاهی بیشتر در مورد این قیام‌ها به این منابع مراجعه کنید: (ترمانینی، ۱۳۸۵: ۱/ ۸۳) و (کاظمی پوران، ۱۳۸۰: ۷۶) و (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۲/ ۱۲۰-۱۱۲) و (اصفهان، ۱۳۶۲: ۱/ ۴۰۴-۳۹۷)؛ البته در مورد قیام‌های ایرانیان پس از مرگ ابومسلم، ریشه این قیام‌ها را عقاید گذشته ایرانیان می‌داند که مرگ ابومسلم بهانه‌ای شد تا عقاید ایرانیان در اشکال جدید ظهور و بروز نماید.

بر خانواده نفس زکیه، اعتراف مردم حجاز به امامت او، نامه‌ها و تاییدیه‌هایی که از امیران و فرماندهان بزرگ منصور^۱، اصرار یارانش برای قیام (اللیثی، ۱۳۸۷: ۱۳۸) و .. سبب شروع دعوت و خروجش شد. (طقوش، ۱۳۸۳: ۴۹) و سرانجام کشته شد و حرکت ابراهیم (برادرش) که پس از او قیام کرد^۲ هم به نتیجه نرسید و به کشته شدنش انجامید (ترمانینی، ۱/ ۱۳۸۵: ۸۱). منصور برای مقابله با نفس زکیه، عیسی بن موسی (که توسط سفاح، به عنوان ولیعهد منصور انتخاب شده بود) را اعزام کرد و اهمیت این مطلب از آنجایی است که بدانیم منصور در دوران خلافتش از هر وسیله‌ای برای عزل وی از ولایت عهدی استفاده می‌کرد و سرانجام کوشش‌های منصور به نتیجه رسید و عیسی به اجبار از حکومت چشم پوشید و از ولایت عهدی عزل شد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۶/ ۴۵-۴۴). پس از عزل عیسی بن موسی، پسرش مهدی به عنوان ولیعهد و جانشین انتخاب شد.

با توجه مسائل و مشکلاتی که در این دوره برای عباسیان پیش آمد، روشن می‌شود چرا ابو جعفر منصور را بنیانگذار حقیقی خلافت عباسی می‌دانند (بوطالب، ۱۳۸۹: ۸۶) و در حقیقت به دست اوست که سلسله حکومت عباسیان تثبیت شد^۳.

۲-۱-۲- ابو عبد الله محمد مهدی

خلافت او از سال ۱۵۸ آغاز شد و حدود ده سال به طول انجامید. سیاست او همان ادامه راه سایر خلفای بنی عباس بوده (سیاستی مبتنی بر استفاده از خشونت و نیرنگ برای حذف رقبا و دشمنان و تثبیت جایگاه حکومت) و اینکه گفته شده دوران وی دوره انتقال از خشونت و سرکوب خلفای پیشین بنی عباس به دوره اعتدال و نرم‌خویی خلفای بعدی بوده (طقوش، ۱۳۸۳: ۷۲) و (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۵۹/۲) از دقت کافی برخوردار نیست. به عنوان نمونه، مهدی در اوایل خلافتش (به موجب وصیت منصور) خزاینی را گشود که در آن کشته‌های طالبیان، شامل کودکان، جوانان و سالمندان وجود داشت و بر گوش هر یک نوشته‌ای بود که نام و نسب آنان را مشخص می‌کرد. «هاشم معروف حسنی» این را وصیت خاموش منصور به مهدی، برای تداوم سیاست خشونت و بی‌رحمی در برخورد با آل علی (ع) و به منظور بقای قدرت عباسی خوانده است (۱۴۲۴: ۲/ ۲۶۹). در دوره مهدی هم چند جریان عمده حکومت را تهدید می‌کردند. علویان همواره به عنوان یکی از مخالفان اصلی دستگاه عباسی به شمار می‌رفته‌اند، ظاهراً در این دوره اقدام آشکار نظامی علیه حکومت نداشته‌اند. اما جریان دیگری که در ادامه قتل ابومسلم (و به تبع آن ناامید شدن ایرانیان و موالی از عباسیان) اتفاق افتاد، حرکت زن‌داده بود^۴.

۱. این نامه‌ها او را به قیام تشویق می‌کردند. برخی معتقدند که این نامه‌های گمراه‌کننده به دستور منصور و به منظور تعجیل در ظهور نفس زکیه بوده که به صورت مخفیانه زندگی می‌کرده است. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۲/ ۱۳۰).

۲. برای آگاهی بیشتر از قیام نفس زکیه به این منبع مراجعه کنید: (ابن اثیر، بی تا: ۹/ ۱۹۳-۱۶۴).

۳. برای آگاهی بیشتر از وقایع دوره منصور به این منبع مراجعه کنید: (مسعودی، ۱۳۴۹: ۳۲۲).

۴. حرکت زن‌داده، (به طور کلی) در حقیقت یک جنبش سیاسی در چارچوب اندیشه دینی منظمی بود که پیروانش را به انتشار

از آنجایی که زنداقه، لذت‌جویی و بی‌بندوباری را مجاز می‌دانستند افکارشان میان عباسیان رواج یافت. البته در این میان بسیاری (در پس اغراض سیاسی^۱) تهمت زندیق خوردند و به ناحق کشته شدند^۲. بدون شک مهدی در مبارزه سخت با زنداقه در ورای شعار مقابله با بی‌دینی و حفظ اسلام، به خوبی از اهداف سیاسی عناصر افراطی ایرانی آگاه بود و بنا به روایات، مهدی اهتمام شدیدی به تعقیب و کشتار زنداقه داشت. به همین منظور متصدی خاصی با عنوان «صاحب‌الزنادقه» برای مبارزه و نابودکردن آنان به وجود آورد (حضری، ۱۳۸۴: ۵۰). در زمان مهدی، حرکت زنداقه در شکل حرکت مقنعیان بروز یافت که وی هفتاد هزار سپاه را برای مقابله فرستاد و نابودشان کرد^۳.

مسئله دیگری که مهدی (مانند سایر خلفای پیشین) با آن روبرو شد، بحث ولایت عهدی بود. همانطور که گفته شد در زمان خلافت منصور، عیسی‌بن موسی به ولیعهدی مهدی تعیین شده بود. مهدی که به خلافت رسید قصد عزل وی را داشت و عیسی بدین کار رضایت نمی‌داد که سرانجام با تهدید و تطمیع از ولایت عهدی صرف‌نظر کرد (ابن‌اثیر، بی‌تا: ۲۸۹-۲۸۷) و پس از آن، مهدی‌عباسی، هادی را به عنوان ولیعهد اول و هارون را به عنوان ولیعهد دوم قرار داد. اما در این میان تحت فشارهای خیزران (که مادر هر دوی آن‌ها بود) و حمایت‌های خاندان برمکی، مهدی از هادی درخواست کرد که استعفا دهد که وی نپذیرفت و پیامدهای این درخواست و اصرارها در دوران هادی آشکار شد و حاصل اصرار بر اینکه هارون بر هادی مقدم شود، روشن شدن آتش دشمنی و کینه میان خاندان عباسی شد.

۲-۱-۸- ابومحمد موسی هادی (۱۶۹-۱۷۰)

هادی پیش از آنکه به خلافت برسد بیشتر ایام خویش را در سرزمین‌های شرقی بود و هنگامی که خبر مرگ پدر و بیعت خلافت به او رسید در طبرستان و گرگان در حال نبرد بود. پس از مرگ مهدی، هارون

مذهب مانوی (در مقابل اسلام) دعوت می‌کرد و به طور قطع در پشت آن یک حرکت انقلابی مجوسی پنهان بود که هدفش نابودی حکومت اسلامی و جایگزینی حکومتی ایرانی (ملی‌گرای ایرانی) به جای آن بود (عقاد، عباس محمود، التکفیر فریضة اسلامیه، صفحه ۶۷). لازم به ذکر است که حرکت زنداقه در قالب جنبش‌های مختلفی ظهور می‌کرد که در زمان مهدی در شکل حرکت مقنعیان اتفاق افتاد.

۱. لازم به ذکر است لفظ زندیق، ابتداء در اصل برای پیروان دین‌هایی نظیر زرتشتی و مانوی به کار رفت اما به مرور زمان تعمیم یافته و ملحدان را هم در بر گرفت. در دوران اول عباسی این لفظ (بنا به دلایل سیاسی) تا جایی توسعه یافت که حتی برای سرکوب مخالفان سیاسی و دینی از آن استفاده می‌شد. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید:

فاروق، عمر (۱۹۸۵). تاریخ الاسلامی و فکر القرن العشرين، بغداد: مکتبة النهضة، صفحات ۱۱۴-۱۱۳

۲. در همین زمینه آورده شده که: زندیق کشی وسیله‌ای برای دسیسه‌سازی‌های درباری شده بود و هر کس را که می‌خواستند مورد غضب قرار دهند، خلیفه از این نام استفاده می‌کرد. (اصفهانی، ۱۳۶۲: ۴۱۰/۱)

۳. مرگ مقنع، تعلیمات او را از میان نبرد مردمی از ماوراءالنهر پیرو عقاید وی شدن که به نام مقنعه شهرت یافتند و پنداشتند که مقنع خدایی بود که هر زمانی به صورتی مصوری می‌شود (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۱۱۵/۲) برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (اصفهانی، ۱۳۶۲: ۴۰۰/۱)

بلافاصله با برادرش بیعت کرد و چون هادی در بغداد نبود از بزرگان عباسی و سران سپاه برای او بیعت گرفت و گزارش این اقدامات را به اطلاع وی رساند. (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴۲۲/۳)

از مهم ترین وقایع قابل ذکر در دوران کوتاه حکومت هادی (حدود یک سال و دوماه) بحث اختلافات مربوط به ولایت عهدی و قیام شیعیان می باشد. هادی هم به مانند خلفای پیشین با مشکل ولایت عهدی روبرو بود. وی می خواست هارون را از ولایت عهدی خلع کند و فرزند خویش جعفر را به جای برادر ولیعهد کند (حسنی الخربوطلی، ۱۹۶۸: ۲۴۸) و در این کار تا جایی پیش رفت که هارون بر اثر فشارها و بی حرمتی هایی که به وی روا داشته شد تسلیم شد (ابن اثیر، بی تا: ۴۲/۱۰) اما خردسال بودن جعفر و مخالفت برخی نظیر یحیی بن خالد برمکی^۱ (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۶۴/۲) و مادرش (خیزران)^۲ و نیز کوتاه بودن مدت خلافت هادی مانع از این کار شد. هادی نیز به مانند پدر به تعقیب خوارج و زندیقان پرداخت و برای نابودی آنان از هیچ کوششی دریغ نورزید. اما یکی از چالش های جدی حکومت وی، حرکت و مخالفت شیعیان بود که این بار به رهبری حسین بن علی طالبی^۳ (معروف به شهید فخ) آغاز شد^۴. حسین بن علی در سال ۱۶۹ در مدینه بر هادی شورید و مردم مدینه با او بیعت کردند (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۲۷). خلیفه سپاهی را به فرماندهی محمد بن سلیمان بن علی عباسی به جنگ او فرستاد و در محلی به نام «فخ» با او جنگید و حسین در آن نبرد کشته شد^۵ (ترمانینی، ۱۳۸۵: ۸۱/۱) و بار دیگر تلاش شیعیان برای به دست گرفتن حکومت بی نتیجه ماند.

۲-۱-۹- هارون الرشید (۱۹۳-۱۷۰)

هارون توانست با کمک مادرش (خیزران) و تلاش های بی دریغ یحیی بن خالد برمکی^۶ به خلافت برسد. یحیی که در زندان هادی به سر می برد، پس از اینکه هارون خلافت را به دست گرفت از زندان رهایی یافت و خلیفه مقام وزارت^۷ را به او سپرد (الجهشیری، ۱۳۵۷: ۱۷۰) و (ابن اثیر، ۵۴/۱۰) و پس از

۱. هادی به خاطر طرفداری یحیی از هارون، وی را به زندان انداخت و قصد قتل او را داشت.

۲. آمده که خیزران نخستین زنی بود که در امر خلافت مداخله می کرد و در تمام مدت یک سال و دوماه از خلافت هادی، اختیار تام حکومت در دست خیزران بود و در حقیقت او حکومت می کرد (اصفهانی، ۱۳۶۲: ۴۱۰/۱) هر چند که هادی بسیار تلاش نمود تا از دخالت مادرش در امور حکومتی جلوگیری کند اما سرانجام به دستور خیزران به قتل رسید.

۳. حسین بن علی بن حسن (مثلت) بن حسن (مثنی) بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)

۴. درباره جزئیات و سرانجام قیام حسین بن علی به این منابع مراجعه کنید: (اللیثی، ۱۳۸۷: ۲۹۱-۲۷۲) و (اصفهانی، ۱۳۶۲: ۴۱۵-۴۱۲) و (ابن اثیر، بی تا: ۴۰/۱۰-۳۵) و (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۴۴-۴۱۴)

۵. البته این حرکت شیعیان با کشته شدن حسین بن علی خاتمه نیافت و بعدها برادران محمدنفس زکیه (ادریس بن عبدالله محض و یحیی بن عبدالله محض که در این قیام زنده ماندند)، علیه عباسیان قیام کردند.

۶. یحیی مربی و معلم هارون بود و فضل (برادر یحیی) برادر رضاعی هارون بود (اصفهانی، ۱۳۶۲: ۴۱۵/۱)

۷. از تحولات سیاسی مهم در این دوره تبدیل وزارت تنفیذی به وزارت تفویض بود (ماوردی، ۱۲۸۹: ۲۲) و این بر اعتماد و اتکای هارون بر برمکیان دلالت دارد.

مرگ خیزران تقریباً تمام امور به دست خاندان برمکیان اداره می‌شد.^۱ از اتفاقاتی که در سرتاسر این دوره جریان داشت، درگیری و جنگ‌های داخلی میان اعراب یمنی و نزاری بود^۲ که این درگیری‌ها با تمام فراز و نشیب‌ها نتوانستند اخلاف جدی در ساختار حکومت عباسی ایجاد کنند. از وقایع مهم و عبرت‌آموز دوران هارون، سقوط خاندان برمکی است که با وجود جایگاه و منزلتی که در خاندان عباسی یافته بودند^۳ به یکباره مغضوب و به مرگ و زندان و مصادره اموال دچار شدند.^۴ این اقدام نشان داد هارون هم به مانند سایر خلفای عباسی در راه حفظ و توسعه قدرت به هر بهانه‌ای، یاران و رقیبان احتمالی خود را از میان برداشته و به هیچ عهدی پایبند نیست. از مسائل دیگری که هارون به مانند پیشینیانش در پیش گرفت، دشمنی و مقابله با شیعیان بود.^۵ در واکنش به اقدامات هارون، قیام و مخالفت شیعیان در شکل‌های مختلفی بروز می‌کرد که این بار به دست یحیی بن عبدالله بن حسن صورت گرفت. یحیی از همراهان حسین بن علی (شهید فخر) بود و پس از شهادت وی مخفی شد و سرانجام در سرزمین دیلم استقرار یافت و یارانش به سوی شتافتند. فضل بن یحیی از مکان وی اطلاع یافت و به حکام منطقه دستور داد کسی متعرض او نشود (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۴۷) و اموال فراوانی را هم در اختیار او قرار داد.^۶ در هر حال، هنگامی که خلیفه خطر جدی را احساس کرد، کار مقابله با این علوی را به فضل بن یحیی واگذار کرد^۷ که فضل با بهره‌گیری از ابزار تهدید (بزرگان دیلم را از همکاری با یحیی منع کرد) و تطمیع

۱. ابن اثیر آورده است که یحیی به دستور خیزران (مادر هارون الرشید) فرمان صادر می‌کرد. (ابن اثیر، ۵۵/۱۰).
۲. به عنوان نمونه درگیری سال ۱۷۵ میان اعراب یمنی و نزاری در سنده که از سال ۱۷۵ تا ۱۸۴ طول کشید. همچنین در سال ۱۷۶ درگیری بزرگی میان یمنی‌ها و مضری‌ها در شام در گرفت. برای آگاهی بیشتر از این درگیری‌ها به این منبع مراجعه کنید: (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۶۸-۶۷)
۳. هارون تربیت فرزندش محمد امین را به فضل سپرد و خاتم خود را به نشانه قدرت و اختیار نامحدود به او داد و او را وزیر و نیز امیر خواند. (الخطیب، بی تا: ۳۳۸-۳۳۷)
۴. مورخان درباره خشم گرفتن هارون علیه برمکیان اختلاف دارند و این اقدام را به عوامل متعددی نسبت می‌دهند که از مهم‌ترین آن‌ها: احساس خطر هارون از قدرت و شوکت روزافزون برمکیان (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۲۱/۱)، اتهام کفر و حمایت آن‌ها از زنادقه، جریان یحیی بن عبدالله حسنی، قابل ذکر است. در مورد سرگذشت برمکیان و روابط آنان با عباسیان به این منابع مراجعه کنید: محمدزاده، مرضیه (۱۳۸۸)، علی بن موسی الرضا، امام رضا (ع)، قم: دلیل ما، صفحات ۶۹-۶۱ (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۷۴-۶۹)
- (ابن اثیر، ۱۲۰/۱۰-۱۱۵)
- (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۹۴) و (ابن طباطبای، ۱۳۶۰: ۲۹۰-۲۸۶)
۵. به عنوان نمونه در سال ۱۷۱ هارون دستور داد طالبيان (فرزندان ابوطالب) را از بغداد اخراج کنند و در مدینه سکنی دهند. (ابن اثیر، ۶۱/۱۰)
- برای اطلاع از قتل سادات علوی در زمان هارون (عمادزاده، ۱۳۷۴: ۱/۱۹۱-۴۱۷) دس‌تگیری زائران سیدالشهداء (ع) (عمادزاده، ۱۳۷۴: ۴۳۴) را ملاحظه کنید.
۶. گفته شده که هدف فضل بن یحیی از این اقدامات این بوده که کار این پیشوای علوی بالا گیرد و خلیفه ناگزیر شود تا حل این مشکل را به فضل بسپارد و در نتیجه منزلت فضل بالا رود. (جهشیاری، ۱۳۵۷: ۲۴۳)
۷. اقدامات فضل چه پیش از اطلاع یافتن هارون یا پس از اطلاع یافتن هارون بوده باشد؛ با توجه به شیوه مقابله همراه با نیرنگ،

(فضل نامه خود به یحیی را با یک میلیون درهم همراه ساخت) توانست یحیی را ناگزیر به سازش کند.^۱ سرانجام هارون با نقض امان نامه‌ای که به وی و یارانش داده بود (ابن‌اثیر، ۶۹/۱۰) یکی دیگر از شیعیان مخالف خود را در زندان به قتل رساند (اللیثی، ۱۳۸۷: ۳۱۰). از آغاز دولت عباسی سرانجام در زمان هارون، نخستین دولت مستقل شیعیان در مغرب (ادراسه) شکل گرفت (ترمانینی، ۱۳۸۵: ۸۱/۱). هر چند که هارون از خطر این دولت به شدت هراسان شد^۲ اما به دلیل دوری راه و درگیری‌های داخلی از جنگ با آن صرف‌نظر کرد و به پیشنهاد یحیی برمکی (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۷۳) تصمیم به ترور رهبر این جنبش (ادریس) گرفت. اما با ترور ادريس (ابن‌اثیر، ۳۹/۱۰) یاران وی، نوزاد متولد نشده ادريس را به رهبری گزیدند و ادريس دوم بنیانگذار واقعی دولت ادریسیان است و پس از امویان اندلس، دومین دولت مستقلی بود که از پیکره عظیم خلافت عباسی جدا شد. (خضری، ۱۳۷۸: ۴۵)

هارون الرشید با پندگرفتن از اختلافاتی که در مسئله ولایت عهدی، برای خلفای پیشین عباسی رخ داده بود، تلاش نمود با ارائه تدابیری، راه حلی برای این مشکل پیدا کند. بدین منظور امین، مأمون و قاسم را (به ترتیب) به ولیعهدی برگزید و در این باب پیمان نامه‌ای نوشت^۳ و قاضیان و فقیهان عصر و بزرگان بنی‌هاشم را شاهد آن کرد و در کعبه بیاویخت (ابراهیم‌حسن، ۱۳۷۳: ۷۶/۲) و (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۲۸). در ادامه خواهیم گفت که این اقدام هارون نه تنها نتوانست از اختلافات جلوگیری کند بلکه پس از مرگ هارون در خراسان^۴ باعث درگیری‌های داخلی شد و زمینه را برای قدرت‌نمایی مخالفان دولت عباسی فراهم آورد. هارون با تداوم بخشی به سیاست دو ولیعهدی سبب شد اختلاف میان دوبرادر، به تضاد میان دو جریان عمده در دستگاه خلافت عباسی تبدیل شود.^۵

۲-۱-۱۰- امین (۱۹۸-۱۹۳)

ابو عبدالله محمد در سال ۱۹۳ پس از مرگ پدر به قدرت رسید و سرتاسر دوران وی به فتنه و آشوب

مسالت و عدم بر خورد نظامی، به نظر می‌رسد که این جریان به دست فضل مدیریت می‌شده است.

۱. درباره دلایل سازش یحیی بن عبدالله به این منبع مراجعه کنید: (اللیثی، ۱۳۸۷: ۳۰۵-۳۰۱)

۲. قیام ادريس نفوذ عباسیان را در شمال آفریقا تهدید می‌کرد.

۳. ادريس بن عبدالله بن حسن، برادر دیگر نفس زکیه.

۴. این ماجرا در برخی منابع (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۲۸) به سال ۱۷۴ آمده و در برخی منابع دیگر (ابن‌اثیر، ۱۱۳/۱۰) به سال ۱۸۶ گزارش شده است.

۵. هارون برای فرونشاندن حرکت‌ها و قیام‌هایی که در خراسان شکل گرفته بود (نظیر حرکت خوارج- نظیر حمزه بن اترک- و مخالفان دستگاه عباسی- نظیر قیام رافع بن لیث) به خراسان رفت که در همان جا هم از دیار رفت. برای مطالعه بیشتر از دلایل عزیمت هارون به خراسان به این منبع مراجعه کنید: اکبری، امیر (۱۳۸۴). دلایل عزیمت هارون الرشید به خراسان، مشکوة، بهار ۱۳۸۴- شماره ۱۸۶ صفحه ۱۰۷ تا ۱۱۹

۶. این سیاست از زمان بنی‌امیه باب شده بود و در زمان عباسیان هم ادامه یافت.

۷. برای آگاهی بیشتر از وقایع دوران خلافت هارون به این منابع مراجعه کنید: (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴۴۸/۳- ۴۳۰) و (مسعودی، ۱۳۴۹: ۳۲۹-۳۲۷) و (اصفهانی، ۱۳۶۲: ۴۱۵/۱)

گذشت. براساس آنچه در منابع تاریخی آمده وی ضعیف‌ترین و بی‌تدبیرترین خلیفه عباسی (در دوره اول) بوده است.^۱ به عنوان نمونه ابن‌اثیر دربارهٔ امین می‌گوید: «از امین کار شایسته‌ای نیافتم که یاد آن توانم کرد.» (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۷۸/۲). امین پس از رسیدن به خلافت تصمیم گرفت مأمون را از ولایت عهدی برکنار کند و برای فرزندش بیعت بگیرد (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۳۵). لذا شاهد هستیم در زمان امین هم مسئله ولایت عهدی سبب بروز اختلاف میان خاندان عباسی شد. اما این بار ریشه‌های اختلاف عمیق‌تر بود زیرا این مسئله از جنبه رقابت شخصی دو برادر گذشته و به تضاد میان دو جریان عمده در دستگاه عباسی تبدیل شد و امین به نماد جبهه عرب و مأمون به نماد جبهه ایرانی (که در طول دوره اول خلافت عباسی یکی از عناصر بسیار مهم و تاثیرگذار بودند) تبدیل شد.^۲ در این میان، امین با هدایت و مشاوره فضل‌بن‌ربیع^۳ و مأمون هم با کمک فضل‌بن‌سهل به مقابله با هم پرداختند که سرانجام با تدابیر مأمون و اطرافیان^۴ و بی‌کفایتی امین^۵، سپاهیان مأمون پیروز شدند و امین به قتل رسید^۶ و سر او را با بُرد، عصا و شمشیر خلافت نزد مأمون فرستادند. (مسعودی، بی‌تا: ۴/۴۴۸) و (گردیزی، ۱۳۲۷: ۱۶۸).

۲-۱-۱۱- مأمون (۲۱۸-۱۹۸)

دوران مأمون یکی از مقاطع حساس خلافت عباسیان است. اوج‌گیری تقاضاها و مخالفت‌های ایرانیان (با گرایشات دینی یا قومی)، شدت یافتن تنش میان شیعیان و دستگاه حاکم، اختلافات داخلی عباسیان، مطرح شدن شبهات و مسائل فلسفی و اعتقادی، ولایت عهدی امام رضا (ع)^۷ و مسائلی از این دست، بر اهمیت و پیچیدگی این دوران دلالت دارد. مأمون یکی از زیرک‌ترین و نیرومندترین خلفای عباسی بود^۸ و ظاهراً توانست با تلفیق ابزارهای مختلف علمی، فرهنگی، عقیدتی و سیاسی، برخی از موانع

۱. به گفته سیوطی، وی لیاقت خلافت را نداشت؛ زیرا جوانی مسرف و خودپسندوبی سیاست بود. (سیوطی، ۱۹۵۲: ۳۵۵)
۲. گفته شده امین از سوی فضل‌بن‌عبسی و علی‌بن‌عبسی بن‌ماهان برای خلع مأمون و ستاندن بیعت برای فرزندش موسی تشویق می‌شد. (طبری، ۳۷۹/۸) به نقل از (محمدزاده، ۱۳۸۸: ۱۳۴)
۳. امین از مأمون کوچک‌تر بود و به خاطر اینکه مادرش عرب بود و با تلاش‌های فضل‌بن‌ربیع (که تربیت امین را به عهده داشت) به عنوان ولیعهد اول هارون انتخاب شد و مأمون به خاطر اینکه مادرش کنیزی ایرانی بود ولیعهد دوم انتخاب شد.
۴. البته آنطور که از شواهد تاریخی برمی‌آید این اختلافات از ابتدای خلافت عباسیان وجود داشته و در واقع درگیری میان امین و مأمون این مسئله را به وضوح آشکار کرد.
۵. فضل‌بن‌ربیع در براندازی برمکیان نقش به‌سزایی داشت و هارون پس از آن‌ها مقام وزارت را به وی داد (ابن خلکان، ۱۳۷۶: ۴/۳۷)
۶. برای آگاهی بیشتر در مورد اختلافات میان امین و مأمون به این منابع مراجعه کنید: (ابن‌اثیر، ۱۰/۱۷۴-۱۶۶) و (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۴۲-۴۴۴) و (عمادزاده، ۱۳۷۴: ۴۳۸/۱)
۷. آمده است در تمام مدتی که امین با مأمون درگیر بود (و دو سال در محصره بود)، هیچ‌گاه از خوشی‌ها و بازی‌های خود پروا نکرد تا آنکه سرانجام جان بر سر این کار نهاد. (ابن طقطقی، ۱۳۴۰: ۲۱۴-۲۱۲) به نقل از (خضری، ۱۳۷۸: ۵۵)
۸. برای آگاهی بیشتر از وقایع دوران خلافت امین به این منابع مراجعه کنید: (میرخواند، ۱۳۳۹: ۳/۴۴۸-۴۴۵) و (مسعودی، ۱۳۴۹: ۳۳۳-۳۲۹)
۹. آمده که دانشمندترین خلیفه در میان عباسیان بود. (سیوطی، ۱۳۷۱: ۳۰۶)

پیش روی خلافتش را از میان بردارد و جایگاهش را مستحکم سازد. از مهم ترین مسائلی که در این دوران قابل ذکر است، آشکار شدن اختلاف داخلی میان اعراب و ایرانیان دستگاه عباسی است که با جنگ میان امین و مأمون علنی شد^۱ و در دوران خلافت مأمون هم ادامه یافت. در دوران مأمون، شاهد تغییرات اساسی در سیاست‌های عباسیان هستیم. مأمون در جهت استحکام پایه‌های قدرتش در رابطه با شیعیان، ایرانیان و اعراب، سیاست‌های پیچیده‌ای را دنبال نمود که نیازمند دقت و تأمل ویژه‌ای می‌باشد و از حیث کلی به دو بخش تقسیم می‌شود: نخست؛ از پیروزی بر امین تا شهادت امام رضا (ع) در سال ۲۰۳ و دوم؛ از سال ۲۰۳ به بعد. مأمون پس از پیروزی بر امین، به بغداد (پایتخت عباسیان) رفت و تا سال ۲۰۴ در خراسان ماند. مأمون در اقدامی دیگر پس از چندی امام رضا (ع) را از مدینه به مرو فراخواند و از آن حضرت به عنوان ولیعهد بیعت گرفت. (میرخواند، ۱۳۳۹: ۱/ ۴۵۸). اجتناب مأمون از بغداد و توجه خاص به خراسان (که مرکز ایرانیان به شمار می‌رفت)^۲ و علویان^۳ که در ولایت عهدی امام رضا (ع) متجلی شد و سبب برانگیخته شدن واکنش‌هایی علیه وی در خاندان عباسی شد که شورش بغداد و خلع مأمون و بیعت با ابراهیم بن مهدی (عموی مهدی) در همین راستا بود. با به خطر افتادن جدی موقعیت مأمون در بغداد و نیز با توجه به اینکه تا حدودی از سوی شیعیان و ایرانیان آسوده خاطر شده بود، وی استراتژی دیگری را در پیش گرفت تا از دشمنی بیشتر جبهه عرب خاندان عباسی جلوگیری کند. به همین منظور با کشتن فضل بن سهل (میرخواند، ۱۳۳۹: ۱/ ۴۶۰) و به شهادت رساندن امام رضا (ع) تلاش نمود خود را به جبهه بغداد نزدیک نماید. پس از مأمون، معتصم به خلافت رسید^۴ و منصب ولایت عهدی بار دیگر به خاندان عباسی بازگشت.

به قدرت رسیدن عباسیان

در مباحث قبل به طور موجز به بررسی خلفای دوره اول عباسی و مهم ترین وقایع سیاسی آن‌ها پرداختیم. بدیهی است که برای شناخت بیشتر عباسیان، علاوه بر بررسی‌های یاد شده، یک بررسی

مأمون با شهادت و بلندهمت و بزرگ منش بود و از لحاظ علم و حکمت ستاره درخشان بنی عباس بود که از همه فنون و دانش‌ها بهره‌ای به‌سز داشت... (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۴۲).

۱. ایرانیان از مأمون طرفداری می‌کردند و اعراب از امین (احمد امین، ۱۹۶۲: ۴۳/۱).

۲. صرف نظر از اینکه مأمون زیر نظر فضل بن سهل تربیت، رشد یافته بود، مادرش ایرانی بود و ایرانیان هم کمک فراوانی به وی کردند. اعراب به طور آشکار به دشمنی با او پرداخته و از امین طرفداری کردند و همین در تشدید اختلافات مأمون با اعراب نقش به‌سزایی داشت.

۳. در مورد علت واگذاری ولایت عهدی به امام رضا (ع) اختلاف نظرهای فراوانی وجود دارد اما یکی از دلایل این کار به طور قطع، کنترل و خنثی کردن فعالیت علویان علیه خلافت بوده است. در این زمینه به طور مفصل بحث خواهد شد.

۴. البته مأمون (پس از امام رضا (ع)) برای پسرش عباس بیعت گرفته بود که معتصم وی را خلع کرد و مجدداً مردم بغداد بیعت گرفت. (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۴۳).

کلان، نیز لازم است تا بتوانیم با تلفیق این دو بخش به شناخت نسبتاً کاملی برسیم. فروپاشی امپراتوری امویان و به قدرت رسیدن عباسیان، (چه به عنوان انقلاب به آن بنگریم و چه به عنوان تغییر متولیان امر خلافت از یک خاندان به خاندان دیگر) و نیز استمرار خلافت عباسیان برای شش قرن، از مسائلی است که باید با دیده تامل به آن نگریسته شود. به طور قطع عباسیان برای سازماندهی، مبارزه و غلبه بر امویان و سایر رقبا، پیش از رسیدن به خلافت دارای استراتژی‌های خاصی بوده‌اند که توانسته‌اند بر رقبا و دشمنان چیره شده و برای مدت بسیار طولانی رهبری جهان اسلام را برعهده داشته باشند. به نظر می‌رسد اگر بخواهیم با ادبیات سیاسی عصر حاضر در مورد فعالیت‌ها و ابزارهای سیاسی نظامی و تشکیلاتی عباسیان (در دوره اول) بحث کنیم، می‌توان گفت که این خاندان به طور زیرکانه‌ای از قدرت نرم، قدرت سخت^۱، ژئوپلیتیک، دیپلماسی عمومی و... در مسیر خود استفاده کرده‌اند. در این گفتار ابتدا به عنوان مقدمه به طور مختصر در مورد مراحل به قدرت رسیدن عباسیان بحث می‌کنیم و سپس در ادامه به ابزارها و شیوه‌های عباسیان در به دست گیری، حفظ و گسترش قدرت می‌پردازیم که در ضمن آن، چالش‌ها و موانع پیش روی عباسیان مورد بحث قرار گرفته است.

۳- مراحل به قدرت رسیدن عباسیان

براساس منابع تاریخی، خاندان عباسی، پس از رحلت پیامبر (ص) در امور سیاسی وارد نشده و بیشتر در زمره فقها و علما قرار داشته و تنها در زمان حضرت علی (ع) است که چند تن از فرزندان عباس به امارت منصوب شدند (سیوطی، ۱۹۵۲: ۲۰۵). در این زمان و زمان‌های بعد با وجود امیرالمومنین (ع) و فرزندان آن حضرت، خاندان عباس طمعی در امر خلافت و حکومت نداشتند و با تمام فراز و نشیب‌ها همواره در مسیری نزدیک به اهل بیت (ع) حرکت می‌کردند و یا حداقل در مخالفت و مقابله با آن‌ها اقدامی نکردند. اما در مورد شروع اختلاف عباسیان با امویان، باید به اختلافی که میان ولید بن عبدالملک (خلیفه اموی) و علی بن عبدالله (پیشوای عباسیان) رخ داد اشاره کنیم^۲ (رهبر عباسیان مورد بی‌احترامی قرار گرفت^۳ و تا زمان مرگ ولید بن عبدالملک (ده سال) در حمیمه محصور شد^۴) که در نتیجه این ماجرا روابط عباسیان و امویان، رو به تیرگی گذاشت^۵. در این سال‌هایی که عباسیان در حمیمه گردآمدند، به

۱. امروزه تلفیق قدرت نرم و قدرت سخت، قدرت هوشمند خوانده می‌شود.

۲. درباره آگاهی از جزئیات این اختلاف به این منبع مراجعه کنید:

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۹۸). انساب الاشراف، تحقیق عبدالعزیز الدوری، بیروت: دارالنشر، جلد سوم، صفحات ۸۴ تا ۸۷.

۳. مقدسی در کتاب البداء والتاریخ آورده که محمد بن علی دوبار در زمان ولید بن عبدالملک تازیانه خورد (مقدسی، ۱۳۷۴: ۹۳۸).

۴. البته عباسیان پیش از این (از زمان عبدالملک مروان) در حمیمه سکنی گزیده بودند (ابن خلکان، ۱۹۴۸: ۴۳۸).

۵. لازم به یادآوری است روابط عباسیان و بنی امیه، پس از آنکه علی بن عبدالله بن عباس با ابن زبیر بیعت نکرد و به عبدالملک مروان پیوست، مسالمت آمیز و دوستانه بود.

تدریج بر اثر افزایش فشار امویان از لحاظ روحی و فکری برای قیام و مخالفت آماده شدند. به طور کلی اگر بخواهیم عوامل تاثیر گذار در شروع حرکت عباسیان را بر شمریم این موارد قابل ذکر است: - ضعف و اوضاع نابسامان حکومت اموی که بخشی از آن برخاسته از اختلافات داخلی و بی کفایتی خلفا بود و بخشی از آن هم ناشی از رشد و گسترش حرکت‌های اعتراضی و انقلابی بود. - بی‌احترامی پیشوای عباسیان و زیر نظر گرفته شدن عباسیان (و یا به عبارتی محصور شدن) در حمیمه - زمینه‌سازی فکری و معنوی برای شروع حرکت.

هر چند که در اکثر منابع، شروع حرکت عباسیان سال ۹۸ (براساس وصیت ابوهاشم به محمد بن علی) و قیام آشکار آنان به سال ۱۲۸ ذکر شده، اما اگر بخواهیم دقیق‌تر نگاه کنیم عباسیان براساس برخی احادیث^۱ و پیش‌گویی‌ها^۲، پیش از این خود را برای چنین دورانی آماده کرده بودند. در مورد منبع این اخبار و پیشگویی‌ها که خلافت عباسیان را وعده داده، در برخی منابع آمده که منشأ آگاهی عباسیان از حوادث آینده، کتابی به عنوان «صحیفه الصنفاء» است که این کتاب در اختیار محمد حنفیه بوده و از طریق ابوهاشم^۳ (پسر محمد حنفیه) به محمد بن علی رسیده است (اخبار الدوله، ۱۹۷۱: ۱۸۴). به هر حال فارغ از اینکه منشأ چنین اخباری از کجا بوده، از نمونه‌های قابل ذکر این پیشگویی‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

وصیت ابن عباس به فرزندش علی؛ به نظر می‌رسد این وصیت خطوط اصلی و راهبردی جنبش عباسیان را در سال‌های آغازین مشخص کرده است. به عنوان نمونه در این وصیت آمده که «از قیام پسر عموهایت (فرزندان علی (ع)) دوری گزین که آن‌ها نصیبی نخواهند برد» و «پس از من، حجاز جای شما نیست»^۴. بعید نیست که دستورات محمد بن علی (ع) آغازگر حرکت عباسیان در سال ۹۸ که در همین راستا بوده، براساس همین توصیه‌ها سازماندهی می‌شده است. برخی این وصیت را نقطه آغازین جدایی مسیر علویان و عباسیان می‌دانند. (الله اکبری، ۱۳۸۱: ۸۹)

همچنین آمده است هنگامی که شیعیان عراق در حمیمه به حضور محمد بن علی رسیدند و او را به بیعت گرفتن تشویق کرده و به او گفتند «... اکنون زمان آن رسیده و ما آن را در گفتارهای نقل شده از

۱. منظور ما، استناد به آن دسته از احادیثی نیست که عباسیان پس از رسیدن به خلافت جعل کرده و یا تاویل بر خود کردند بلکه آن دسته از اخباری است که از منابع غیر عباسی به آن‌ها رسیده است.

۲. ذکر این نکته ضروریست که عباسیان هواره (قبل از سال ۹۸ تا پس از به قدرت رسیدن در سال ۱۳۲) از این آموزه‌ها در جهت مستحکم نمودن پایه‌های حرکت، اطمینان خاطر از آینده و جذب حامیان بیشتر و نیز به عنوان نماد حقانیت و مشروعیت بهره‌بردارند.

۳. همچنین روایاتی از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) در دست است که منشأ آگاهی امویان و عباسیان از حوادث آینده را به محمد حنفیه می‌رساند. (الله اکبری، ۱۳۸۱: ۸۳)

۴. براساس منابع تاریخی خاندان ابن عباس و خاندان محمد بن حنفیه، رابطه نزدیکی داشته‌اند. به عنوان نمونه آمده که «محمد بن علی مدتی با ابوهاشم ملازم بود و از دانش او بهره می‌برد. (ذهبی، ۱۴۱۱: ۵/۲۲۴)

۵. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (اخبار الدوله، ۱۹۷۱: ۲۰۰)

علمان خانواده شما دیده‌ایم»، محمدبن علی نیز در پاسخ چنین گفت: «آری این همان هنگامی است که ما امید و آرزوی آن را داریم زیرا صد سال^۱ از تاریخ گذشته است...» (دینوری، ۱۳۶۴: ۳۷۵)

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین آورده که مروان در هنگام تبلیغات و فعالیت نفس زکیه این طور گفته است: «من از این خاندان نمی‌ترسم زیرا آن‌ها بهره‌ای از حکومت ندارند و حکومت از آن بنی‌عباس است». (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۵۴).

بهره‌گیری عباسیان از احادیث ائمه (علیهم‌السلام)؛ روایات معتبر و مستندی از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) در مورد به قدرت رسیدن عباسیان وجود دارد که به طور قطع آنان به این روایات ایمان داشته و از آن بهره‌جسته‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به روایت امام باقر (ع) و امام صادق (ع) اشاره کرد که در آن از به حکومت رسیدن عباسیان خبر داده شده است.

در اکثر منابع تاریخی حرکت عباسیان را به دو مرحله تقسیم کرده‌اند:

۳-۱- نخست- مرحله سرّی و مخفیانه

این مرحله از سال ۱۰۰ شروع می‌شود و تا ۱۲۸ سال ادامه می‌یابد. عباسیان با بهره‌گیری از رهبری قدرتمند و تشکیلات منسجم و مخفی، توانستند در این مرحله به تقویت خود بپردازند و به تدریج زمینه را برای حرکت جدی به سمت به دست‌گیری حکومت مهیا سازند. در این میان، بخت هم با عباسیان همراه بود، زیرا در سال ۹۹ عمر بن عبدالعزیز قدرت را به دست گرفت و تلاش نمود تا از رنج و ستم‌هایی که بر علویان وارد می‌شود جلوگیری نماید^۲ و در زمان وی فرصتی برای علویان پدید آمد تا به اوضاع خود سروسامان بخشند. در این میان عباسیان هم با زیرکی از فرصت به‌وجود آمده نهایت استفاده را برده و تشکیلات مخفیانه و منسجمی را تشکیل دادند. دعوت در این مرحله، عمدتاً متکی به دستورات و مدیریت محمدبن علی بود که در عین اینکه سازمان و دعوت خود را سروسامان می‌داد از ظرفیت نیروهای رقیب هم به خوبی استفاده کرد. در اکثر منابع آمده که عباسیان از همان ابتدای دعوت سعی نمودند به نوعی خود را با علویان پیوند داده و در پوششش آن‌ها فعالیت کنند، اما براساس آنچه که دینوری در اخبار الطوال آورده (دینوری، ۱۳۶۴: ۳۷۸-۳۷۶)، داعیان عباسی به مدت دو سال مردم

۱. بر اساس برخی باورها پایان یک سده و آغاز سده دیگر منشأ تحولات نوید بخش و دگرگونی اوضاع به نحو احسن است.

۲. برای آگاهی از این روایت به این منبع مراجعه کنید:

اربل، علی بن عیسی (۱۳۶۴). کشف الغمّة فی معرفة الاثمة، علی بن حسین زواره‌ای، تصحیح ابراهیم میانجی، قم: نشر ادب الحوزه.

۳. اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین در ذیل جریان بیعت بانفس زکیه، پیش‌بینی امام صادق (ع) مبنی بر به حکومت رسیدن عباسیان را آورده است (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۱۸-۲۱۷ و ۲۶۳-۲۶۰).

۴. از مهم‌ترین اقدامات وی، منع توهین با امیرالمومنین علی (ع) بازگرداندن فدک و ابراز محبت به علویان بوده است. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منابع مراجعه کنید:

حمیری، قرب الاسناد، قم، تحقیق و نشر مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول، ۱۴۱۳، صفحه: ۱۱۲.

هروی، جواد (۱۳۷۴) «عصر خلافت عمر بن عبدالعزیز و نحوه برخورد او با علویان»، کیهان اندیشه، ش ۶۱.

را به بیعت با محمدبن علی فرا می خواندند اما پس از اینکه کار آنان آشکار شد و دوتن از بزرگان آنان (ابوعکرمه و حیان) کشته شدند، استراتژی عباسیان تغییر یافت^۱ و بعید بود که با این روش به نتیجه موثری برسند^۲. در این مرحله از دعوت، چندین عامل در پیشرفت کار عباسیان موثر بود و زمینه را برای آشکارشدن دعوت و آغاز قیام مسلحانه فراهم کرد، این عوامل عبارتند از:

- قیام‌های علویان (تواین، مختار، زید، یحیی) و سایر حرکت‌های مخالف (خوارج^۳، مرجئه) و نیز اختلافات داخلی امویان سبب ضعف نظامی و تشکیلاتی جدی آنان شده بود.
- تبلیغات عباسیان با پوشش شعار «الرضا من آل محمد (ص)»، این شعار به عباسیان این امکان را می داد که:

الف- از محبت مردم به نفع خاندان پیامبر (به طور خاص علویان) بهره برداری کنند.

ب- خود و رهبران را از چشم عمال حکومت مخفی کنند.

ج- از شکل‌گیری حرکت مستقل علویان جلوگیری نمودند.

- توجه و تمرکز گسترده داعیان به سرزمین خراسان (مردمان این منطقه خصوصاً ایرانیان) بر اثر فشارهایی که از سوی امویان به آن‌ها وارد شده بود و نیز محبتی که به خاندان اهل بیت (ع) داشتند، از پتانسیل بالایی برای مخالفت و دشمنی علیه امویان برخوردار بودند).

- وعده دادن جامعه‌ای آرمانی؛ جامعه‌ای همگون بر بنیاد اسلام راستین، عدالت و برابری همه مومنان بدون در نظر گرفتن پایگاه قبیله‌ای، ثروت یا نژاد (نادری، ۱۳۸۴: ۴۲)

۳-۲- دوم- مرحله مبارزه نظامی و آشکار

مهم‌ترین ویژگی این مرحله، آشکار شدن دعوت مخفی عباسیان در تقابل با امویان بود. در این مرحله که پیکار اموی عباسی از میدان تبلیغ به میدان عمل وارد شد، با نام ابو مسلم پیوندی ناگسستنی دارد. «ابو مسلم در موضوع دعوت به جایی رسید که هیچ‌یک از یاران او نرسیده بودند و کارش همراه با دوستی و محبت استوار و از بلند منزلت‌تر مردم در نظر شیعه شد، آنچنان که به او سوگند می‌خوردند و سوگند خود را نمی‌شکستند و همواره بدون اینکه خسته شوند درباره او سخن می‌گفتند.» (دینوری، ۱۳۶۴: ۳۸۵)

ابو مسلم با بهره‌گیری از قدرت نظامی، ایجاد اختلاف میان قبایل مضر و ینی، استفاده از ضعف

۱. محمدبن علی به داعیان گفت مردم را به بیعت با آل محمد (ص) دعوت کنند و راز خود را برای کسی آشکار نکنند (اخبارالدوله، ۱۹۷۱: ۲۰۰).

۲. یکی از علت‌های این امر از این جهت بود که در خراسان دعوت‌گران علوی هم مشغول فعالیت بودند و عباسیان در مقایسه با علویان ناشناخته بودند و نیز ایرانیان به علویان علاقه بیشتری داشتند.

۳. برای آگاهی بیشتر از حرکت و قیام‌های خوارج بر ضد امویان در سال‌های ۱۰ تا ۱۳۰، به این منبع مراجعه کنید: آلتون، ل. دنیل، (۱۳۶۷). تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، صفحه ۴۱

والی خراسان و عدم توجه امویان به خراسان (به خاطر فتنه خارجیان که در حضرموت رخ داده بود) در سال ۱۲۸ قیام کرد و قدرت را در خراسان به دست گرفت (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۲/۳۶). به دستور رهبر عباسیان (ابراهیم امام) برای عملیات در کوفه به یک فرمانده عربی نیاز بود که «قحطبة بن شبيب» انتخاب شد. ظاهراً بعد از فتح کوفه توسط عباسیان (در سال ۱۳۲)، زمان آن رسیده بود که مصداق «الرضا من آل محمد (ص)» آشکار شود (محمود، بی تا: ۵۶). به گفته برخی منابع علت دستگیری و کشته شدن ابراهیم امام همین مطلب بود که نام وی به عنوان رهبر عباسیان شایع شد، از این رو مروان دوم او را دستگیر کرد و به قتل رساند (اخبار الطوال، ۱۳۶۴: ۴۰۰). پس از قتل ابراهیم امام تا مدتی رهبران عباسی مخفی شدند و در همین زمان است که ابوسلمه، نامه‌هایی را برای امام صادق (ع) و عبدالله محض ارسال می‌کند. سرانجام با بیعت عباسیان با سفاح، خلافت عباسیان در سال ۱۳۲ آغاز شد.

۴- ابزارهای عباسیان در کسب و حفظ قدرت

۴-۱- کسب مشروعیت

مشروعیت به معنای حقانیت و حق حکومت داشتن است و این موضوعی کهن و ریشه‌دار در تاریخ اسلام (به طور خاص پس از پیامبر (ص)) است و همواره برای آن منابع و مصادر گوناگونی نظیر نصب الهی، آراء مردمی، وراثت و... مطرح بوده است. در ابتدای بحث ما در مورد مشروعیت، ذکر این نکته ضروری است که هدف ما، طرح بحث‌های نظری مربوط به خلافت و حکومت نمی‌باشد و بیشتر در پی نشان دادن ابزارهایی هستیم که عباسیان با استفاده از آن توانستند افکار عمومی را به خود جلب کرده و فعالیت‌شان را (پیش از خلافت و پس از خلافت) موجه و قابل قبول ارائه دهند که در این راه، گاه از مبانی امامت شیعیان، مبانی خلافت اهل تسنن و آموزه‌های پادشاهان ایرانی بهره‌برداری کرده‌اند. به وجود آمدن مشکلات سیاسی، اجتماعی پیش بینی نشده که بخشی از آن، ناشی از گسترش سریع قلمرو مرزهای اسلامی بود (shaban, 1970: 141) و به وجود آمدن شکاف‌های عمیق اقتصادی، اجتماعی، قومی و فرهنگی که عمدتاً ناشی از عملکرد غلط و نادرست فرمانروایان اموی بود؛ زمینه را برای تقویت و یا شکل‌گیری حرکت‌های اعتراضی فراهم کرد. در میان جریان‌های مخالف امویان چند گروه مهم وجود دارند که مخالفتشان از اهمیت خاص برخوردار است. از برجسته‌ترین گروه مخالف امویان

۱. برخی منابع حکایت از این دارند: نامه‌ای که ابراهیم امام به ابومسلم فرستاده بود (با خیانت حامل نامه) به دست مروان افتاد و نام و هویت رهبر عباسیان آشکار شد (ذهبی، ۱۴۱۱: ۵/۳۶۸). براساس این روایت ابراهیم امام در نامه‌اش به ابومسلم فرمان داده بوده هر عرب زبانی که بدگمان شدی او را بکش. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (اخبار الدوله، ۱۹۷۱: ۳۹۳-۳۹۲)

اولاد امام حسن^۱ (ع)، فرزندان امام حسین^۲ (ع) و پیروان محمد حنفیه^۳ از جریان‌های شاخص به حساب می‌آیند^۴ و در کنار آن‌ها می‌توان به خوارج، زبیریان و مرجئه نیز اشاره کرد. روشن است که در میان مخالفان قدرتمند امویان، عباسیان از لحاظ مادی و معنوی از جایگاه قابل توجهی برخوردار نبودند لذا با توجه و تمرکز ویژه بر بحث مشروعیت، کوشیدند با طراحی و اجرای یک استراتژی چند مرحله‌ای، زمینه‌های فکری و عقیدتی را برای قیام خود فراهم کنند و پس از فراهم شدن این مقدمات، پیشروی خود را ادامه دهند.

از آنجایی که فساد و انحراف امویان از اسلام اصیل برای همگان آشکار شده بود، مبارزه و تلاش برای براندازی آنان، به خودی خود، یک عامل مشروعیت بخش برای جریان‌های مخالف محسوب می‌شد اما عباسیان برای به دست آوردن قدرت به چیزی بیشتر از این نیاز داشتند. نزدیک ترین و قدرتمندترین رقیب عباسیان، علویان بودند و بدیهی بود که عباسیان یارای رقابت با چنین رقیب قدرتمندی - که همواره در صحنه سیاسی اجتماعی جهان اسلام به عنوان یکی از نقاط اصلی مطرح بوده - را نداشتند، از این رو تلاش نمودند که از نیروی رقیب در جهت پیشبرد برنامه‌های خود استفاده کنند^۵. از همین رو شاهد این هستیم که عباسیان در تمام دوران مبارزه برای قدرت و حتی پس از به دست گیری خلافت، به نحوی در رقابت با علویان هستند و در این راه از الگوبرداری، جعل و تحریف و سایر ابزارها استفاده می‌کنند تا خود را در برابر علویان محق جلوه داده و آنان را از میدان خارج سازند. تلاش‌های عباسیان به حدیست که گویی تنها رقیب آنان علویان بوده‌اند و به هر طریق، استدلال و گفتاری متوسل شده‌اند تا به نوعی خود را براساس مبانی علویان موجه و مشروع جلوه دهند.

البته برای روشن شدن بحث، باید مطالب را در دو بخش مجزا بیان کنیم زیرا ابزارهایی که پیش از رسیدن به خلافت (برای مشروع جلوه دادن اعمال و روش‌ها) استفاده شده، با پس از شکل‌گیری خلافت متفاوت است. به عبارتی در حالت اول، عباسیان در پی اقناع و تشویق مردم و مخالفان هستند، مبنی بر اینکه امویان جایگاه خلافت را به ناحق اشغال کرده‌اند، پس باید برکنار شده و خلافت به دست وارثان حقیقی آن برسد. اما در حالت دوم عباسیان (پس از رسیدن به خلافت) خود را به عنوان

۱. به‌طور شاخص می‌توان به عبدالله بن حسن و فرزندان وی محمد (نفس زکیه)، ابراهیم، یحیی و ادریس اشاره کرد.

۲. براساس شواهد پس از واقعه کربلا بیشتر شیعیان به این جریان متمایل شدند (محمد جعفری، ۱۳۸۶: ۲۸۳)

۳. در مورد جزئیات و دسته‌بندی قیام‌های علیه امویان به این منبع مراجعه کنید:

ترمانینی، عبدالسلام، (۱۳۸۵) رویدادهای تاریخ اسلام، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، صفحات ۶۴ تا ۶۹

۴. البته در مورد عباسیان این نکته را باید خاطر نشان کنیم که آن‌ها در طول دعوت خود (نه تنها از علویان، بلکه از هر گروه، فرقه و ابزاری استفاده کردند تا به اهداف خود برسند. به عنوان نمونه می‌توان به مشارکت عباسیان در حرکت عبدالله بن معاویه (علیه) امویان و قتل او به دست ابومسلم، اشاره کرد. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید:

اللیثی، سمیره مختار (۱۳۸۷) مبارزات شیعیان در دوره نخست خلافت عباسی، سید کاظم طباطبائی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، صفحات ۶۱ تا ۶۵.

خلیفه مطرح کرده و در پی اثبات جایگاه خود (به عنوان وارث حقیقی خلافت) و انکار حق رقبا در خلافت هستند. روشن است که ابزارها و استدلال‌ها در دو حالت یاد شده متفاوت باشد که در ادامه به این تفاوت‌ها خواهیم پرداخت.

۴-۲- مشروعیت عباسیان پیش از رسیدن به خلافت

۴-۲-۱- فراخوانی به سوی خاندان پیامبر (ص)

همانطور که در سطور گذشته گفته شد، از آنجایی که عباسیان از لحاظ سیاسی و مذهبی در مقایسه با علویان جایگاه مناسبی نداشتند و تلاش‌های آنان برای دعوت مردم به سمت خودشان به نتیجه نرسیده بود، لذا به طرق متعددی متوسل شدند تا از اعتبار و محبوبیت خاندان علوی استفاده کنند.^۱ عباسیان با به کارگیری این استراتژی هم توانستند مردم را به سوی خود دعوت کنند و هم (تا حدودی) خود را از خطر امویان مصون نگه دارند. در مورد فعالیت‌های عباسیان تا پیش از رسیدن به خلافت، استاد مرتضی حسینی، مراحل چهارگانه‌ای را بر شمرده که عبارتند از:

۱- دعوت عباسیان در آغاز کار به نفع علویان

۲- فراخوانی عباسیان به سوی اهل بیت و عترت (ع)

۳- دعوت به جلب خشنودی آل محمد (ص)

۴- دعوت به خلافت آل عباس

در میان مراحل یاد شده، سه مرحله نخست مربوط به پیش از رسیدن به خلافت است و به نظر می‌رسد نمود عینی این سه مرحله در شعار «الرضا من آل محمد (ص)» باشد که در اینجا بحث را حول محور بررسی این شعار قرار می‌دهیم؛ زیرا این شعار یکی از کلیدی‌ترین پیام‌های تبلیغاتی عباسیان به شمار می‌رفت و حتی پس از به قدرت رسیدن آنان، در زمان مأمون مجدداً مطرح شد. از بررسی موارد کاربرد این شعار و لفظ «الرضا» چنین برمی‌آید که مقصود از آن در عرف اهل آن زمان «منتخب»، «برگزیده» و «کسی که مورد قبول اکثریت مردم یا اهل حل و عقد او را انتخاب کرده و پسندیده باشند» بوده و «الرضا من آل محمد» به معنی کسی است که دارای دو ویژگی باشد: منتخب باشد و از خاندان پیامبر (ص) باشد (الله اکبری، ۱۳۸۱: ۱۰۷). البته همانطور که گفته شد عباسیان در آغاز کار مردم را به نام خود (به نام محمد بن علی) دعوت می‌کردند (دینوری، ۱۳۶۴: ۳۷۸-۳۷۶) و (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۱۶۲/۲) اما به دلایلی که در اینجا ذکر می‌شود استراتژی خود را تغییر داده و تصمیم گرفتند در پوشش این شعار به دعوت بپردازند:

۱- در مقابله با امویان، خاندان پیامبر (ص) به عنوان اصلی‌ترین گروه مخالف شناخته شده بودند

۱. به عنوان نمونه در جریان بیعت عباسیان با نفس زکیه (که پیش از این شرحش آمد)، منصور گفتار عبدالله حسن (عبدالله محض) را در تایید نفس زکیه پذیرفت و چنین گفت: «... شما به خوبی دانسته‌اید که توجه مردم به هیچ کس مانند توجهی که به این جوان - یعنی محمد بن عبدالله - دارند نیست و سخن هیچ کس را مانند او نپذیرند». (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۱۷)

که سابقه مذهبی، سیاسی و فرهنگی دیرینه‌ای داشتند و طبیعی است که عباسیان بخواهند خود را به نحوی به این خاندان پیوند دهند.

۲- در ابتدای دعوت داعیان عباسیان گرفتار و کشته شدند و اگر کار به همین منوال پیش می‌رفت، شکست و ناکامی آن‌ها حتمی بود.

۳- خاندان پیامبر (ص) از محبوبیت و شهرت قابل توجهی برخوردار بودند و این شعار می‌توانست گروه‌های مختلف مسلمانان را با هم متحد سازد.^۱

۴- با بهره‌گیری از این شعار هویت و اهداف واقعی عباسیان مخفی باقی می‌ماند و امنیت خود را در مقابل امویان تضمین می‌کردند.

عباسیان با بهره‌گیری از این شعار توانستند خود را در پوشش علویان پنهان کنند از محبوبیت آن‌ها نزد مسلمانان و به طور خاص ایرانیان (اخبارالدوله، ۱۹۷۱: ۱۹۸) استفاده کنند. مردم در زمان امویان به خاطر فساد، انحراف و فشارهای سیاسی و مذهبی امویان، در مورد عقاید سیاسی و دینی شاخه‌های مختلف خاندان پیامبر (ص) اطلاعات کافی نداشتند و بسیاری گمان می‌کردند که آل محمد (ص) فقط یک گروه است و حتی شیعیان هم از این دسته‌بندی‌ها آگاه نبودند. به عنوان نمونه «فلیپ» آورده که: «شیعیان می‌پنداشتند که خاندان هاشم منحصر به فرزندان علی (ع) است (فلیپ، ۱۳۶۶: ۳۵۷) در هر حال به طور قطع، استفاده از این شعار در اقبال عمومی به سمت عباسیان تأثیر بسزایی داشت و آنان هم با سوء استفاده از محبوبیت خاندان پیامبر (ص) توانستند به نوعی برای خود مشروعیت کسب کرده و دعوت خود را پیش برند. عباسیان برای کسب مشروعیت و یا به عبارتی، برای جذب پیروان بیشتر به این شعار به تنهایی اکتفا نکردند و باید زمینه را برای مراحل بعد، (یعنی مرحله‌ای که رهبر خود را به مردم معرفی می‌کنند) مهیا می‌ساختند. بدیهی است که براساس این شعار مبهم، اما استراتژیک، حیاتی و وحدت بخش، حکومت باید به فردی مورد رضایت که به طور خاص از خاندان پیامبر (ص) است، واگذار شود.

۴-۳- مشروعیت عباسیان پس از رسیدن به خلافت

۴-۳-۱- انتقال خلافت از علویان به عباسیان

در مورد اعتقاد عباسیان به امامت امام علی (ع) (به آن صورت که شیعیان امامیه معتقدند) مدرک روشنی در دست نیست اما با توجه به اینکه جد بزرگ آنان در جریان سقیفه با خلفا بیعت نکرد و در کنار حضرت قرار گرفت و فرزندان عباس در زمان خلافت حضرت علی (ع) به امارت منصوب

۱. لازم به ذکر است که گروه‌های مختلف مخالف امویان سعی در استفاده از این شعار و بهره‌گیری از محبوبیت آل پیامبر (ص) داشتند. به عنوان نمونه عبدالله بن معاویه هم در حرکت و قیام خود علیه امویان از این شعار استفاده کرد. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۸۹)

شدند؛^۱ به نظر می‌رسد عباسیان رابطه نزدیکی با خاندان اهل بیت (ع) داشته‌اند و حداقل به امامت امام علی (ع) معتقد بوده‌اند.^۲ پس از شهادت امام حسین (ع) که شیعیان دو دسته شدند،^۳ عباسیان جانب محمد حنفیه را گرفته و با وی محشور بودند تا آنجایی که محمد حنفیه بر عبدالله بن عباس نماز گذارد.^۴

عباسیان با توجه به نزدیکی به شیعیان و آگاهی از عقاید شیعه تلاش نمودند از آموزه‌های شیعی در جهت مشروعیت بخشی به خود استفاده کنند. نقل ماجرای وصیت ابو هاشم به محمد بن علی بر همین مبنا صورت گرفت تا بر اساس آن ادعا کنند که شیعیان (که خلافت و حکومت حق مسلم آنان است) از حق خود در حکومت چشم پوشی کرده و این حق را به عباسیان واگذار کرده‌اند. بیشتر منابع تاریخی سال ۹۸ را نقطه گسست علویان و عباسیان می‌دانند^۵ (که ماجرای مرگ ابو هاشم و آنچه که انتقال «میراث کیسانی» یا انتقال حق خلافت از عباسیان به علویان، خوانده شده؛ اتفاق افتاده است) که در این سال عباسیان، زمینه را برای توجیه غصب حق خلافت از علویان مهیا نمودند. در هر حال صرف نظر از جزئیات و یا صحت و سقم این ماجرا؛ باید گفت که عباسیان از این ماجرا در طول دوران دعوت خود بهره برده و از آن به عنوان یکی از نمادهای مشروعیت بخش استفاده کردند. البته با توجه به دلالت محدود و اشکالات موجود در این ماجرا، عباسیان از استراتژی‌های مختلف دیگری هم بهره بردند^۶ تا در

۱. در میان عباسیان، عبدالله بن عباس به طور قطع به امامت امام علی (ع) و دیگر ائمه شیعه معتقد بوده است. آمده که ابن عباس هنگام مرگ گفته است: خدا یا من! با اعتقاد بدانچه که علی بن ابیطالب (ع) بدان معتقد بود زندگی می‌کنم و با همین اعتقاد می‌میرم.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید:

شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۳۴۸)، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق موسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم: المؤتمر العالمی لافیه الشیخ المفید، صفحه ۵۶

۲. به عنوان نمونه داود بن علی هنگام بیعت با سفاح چنین می‌گوید: به خدا سوگند که بر این منبر، پس از پیامبر خدا، هیچ کس شایسته تر از علی بن ابیطالب و این امیر المومنین ننشسته.... (مقدس، ۱۳۷۴: ۲/۹۴۶)

۳. پس از شهادت امام حسین (ع) علویان دو دسته شدند: تعداد انگشت شماری به امامت امام سجاد (ع) معتقد شدند و تعداد بیشتری به طرفداری محمد حنفیه درآمدند. (جعفری، ۱۳۶۸: ۲۸۶)

۴. ابن خلدون از عباسیان به عنوان دسته‌ای از شیعیان نام می‌برد که می‌گویند: ابو هاشم پسر محمد حنفیه، وصیت کرد که پس از او امامت از آن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس خواهد بود. (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۲/۳)

۵. البته در مورد ارتباط و هماهنگی میان عباسیان و علویان (به عنوان بارزترین جبهه مخالفت با امویان) در مخالفت و دشمنی با امویان در این مقطع زمانی اطلاعاتی در دست نیست که بخشی از علت آن به سیاست‌های رهبران شیعه بازمی‌گردد که در پوشش کامل و بر اساس اصل تقیه عمل می‌نمودند.

۶. به عقیده بسیاری، وصیت یک نفر به نام ابو هاشم (بر فرض صحت داشتن) به معنی انتقال خلافت از یک خاندان به خاندان دیگر نمی‌تواند باشد و یا اینکه، ابو هاشم به طور کل صلاحیت چنین کاری را نداشته است.

۷. به عنوان نمونه، بعدها (در زمان منصور) عباسیان ادعا کردند که علویان در زمان امام حسن (ع) از حق خلافت چشم پوشی کرده‌اند. برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به نامه‌هایی که میان منصور و نفس زکیه رد و بدل شده است (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۷/۳)

مقابل رقبا^۱ (به طور خاص شیعیان^۲) بتوانند جایگاهی برای خود تعریف کنند تا به واسطه آن جایگاه، به تلاش خود برای دستیابی به حکومت و تکیه زدن بر مسند خلافت مشروعیت بخشند؛ که در ادامه بحث به آن ها خواهیم پرداخت.

۴-۳-۲- استفاده از احادیث، روایات و اصل مهدویت

عباسیان در مسیر رسیدن به حکومت و حتی پس از آن، از جعل حدیث، تاویل نادرست و استفاده از احادیث ائمه اطهار (ع) بهره بردند که تمام این موارد، حقانیت ائمه (ع) را نزد عباسیان آشکار می‌نماید. به عنوان نمونه آمده است که منصور پس از نشست ابواء (که امام صادق (ع) به منصور و به حکومت رسیدن وی اشاره فرمودند)، خود را به طور جدی برای حکومت آماده کرده بود^۳.

در مورد جعل و تاویل نادرست احادیث، تمرکز عمده عباسیان بر احادیث مربوط به مهدویت^۴ بوده است و به طور کلی تلاش کردند به نوعی خود را به این احادیث و مصادیق آن، پیوند دهند تا از یک سو بر مشروعیت و جایگاه خود استحکام بخشند و از سوی دیگر با رقبای خود مقابله کنند. البته لازم به ذکر است که جعل و استفاده از احادیث (به طور خاص) پس از به قدرت رسیدن، در دستور کار عباسیان قرار گرفت خصوصاً هنگامی که «نفس زکيه» و طرفدارانش، به تبلیغ برای وی به عنوان مهدی موعود پرداختند (ابن ماجه، ۱۳۹۵: ۲/۲۶۹). تمامی این موارد نشان می‌دهد که عباسیان هم (به مانند سایر مخالفان و دشمنان ائمه (ع)) به حقانیت و صحت قول و فعل این خاندان معترف و معتقد بوده‌اند لذا در برهه‌های مختلف کوشیده‌اند خود را به نحوی به آنان متصل کنند و یا از آنان بهره ببرند. در اینجا برای بیان بهتر، بحث را به دو بخش تقسیم می‌کنیم، نخست به طور مختصر احادیثی را نقل می‌کنیم که عباسیان جعل و یا تاویل بر خود کردند و در ادامه هم تلاش‌های عباسیان را در جهت استفاده از اصل مهدویت در استحکام قدرت و مشروعیتشان، ذکر خواهیم کرد.

۱. اصلی‌ترین رقیب عباسیان شیعیان بودند زیرا علاوه بر حرکت‌ها و قیام‌های آنان بر ضد امویان (خصوصاً پس از واقعه عاشورا)، جایگاه و اهمیت آنان در تاریخ اسلام غیر قابل انکار بوده است.

۲. در اینجا مراد ما از شیعیان، تلقی عام از شیعه است و افرادی که به امامت و خلافت حضرت علی (ع) از طریق نص معتقدند و بر این باورند که پیشوایی از فرزندان علی (ع) بیرون نمی‌رود. برای آگاهی بیشتر در مورد تعاریف شیعه به این منابع مراجعه کنید:

شهرستانی، ابوالفتوح محمد بن عبد‌الکریم (۱۳۶۸ ق). الملل والنحل، قاهره، ۱/۱۴۶.

حسینی، هاشم معروف (۱۳۷۶ ق). عقیده الشیعة الامامية، بیروت، صفحه ۹.

۳. از ابو جعفر نقل کنند که گفت: من از همان ساعت رفتم و به کار خود سر و صورتی دادم و عمال خود را تعیین کردم و مانند کسی که زمام امور در دست اوست، تهیه کار خویش دیدم و آماده شدم. راوی گوید: همین جریان سبب شد که چون منصور به خلافت رسید، هرگاه نامی از جعفر (ع) به میان می‌آمد می‌گفت: حضرت صادق جعفر بن محمد به من چنین و چنان گفت و او را به صادق ملقب ساخت. (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۳). همچنین نگاه کنید به (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۲/۱۲۷).

۴. در نیمه اول قرن دوم هجری (قرن هشتم میلادی) اخبار نزدیک بودن ظهور مهدی منتظر - که دنیا را بعد از ظلم و جور پر از عدل خواهد کرد - در صحنه جامعه به طور خیلی شایع مطرح بود و عباسیان و مخالفان آنان در پی استفاده و ترویج چنین شعارهایی بودند.

از جمله روایاتی که در این باره نقل شده، روایتی در مورد تولد محمدبن علی است، هنگامی که پدرش وی را نزد امام علی (ع) آورد، حضرت برای وی دعا کرده و او را علی نامیدند و فرمودند: «پدر شاهان را بگیر» (امیر علی، ۱۹۷۱: ۱۳۴). در همین زمینه روایتی آمده که ابن عباس گفته پس از ائمه (ع)، حکومت به دست سفاح، منصور و مهدی می افتد و پس از آن حکومت به دست عیسی (ع) سپرده می شود (همان، ۲۹).

در مورد استفاده عباسیان از عقیده و باور مهدویت باید گفت که اندیشه ظهور منجی از قرن اول هجری شایع بود و همواره مردم در شرایط ظلم حکومت های وقت، همواره در انتظار یک نجات دهنده بودند. مخالفان و حکومت های فراوانی از این باور مردم سود می جستند و همواره این اندیشه در میان حکومت های وقت، مخالفان و مردمان عادی در جریان بود. به عنوان نمونه نقل شده است که عمر بن عبدالعزیز در میان طرفداران امویان، مهدی خوانده می شد و مختار ثقفی مردم را به سوی مهدی علوی، محمد حنفیه دعوت می کرد.^۲ نهضت عباسی از اخبار و تفکر مهدوی به سود خود بهره جست و توجه مردم را به پرچم های سیاهی که از مشرق خواهند آمد و آن ها را نجات داده و شکست نخواهد خورد، معطوف کردند.^۳ تبلیغ این باور سبب می شد طبقات مختلف جامعه (حتی غیر شیعیان) به امید نجات از وضع موجود و رسیدن به وضع مطلوب، با انقلابیون و مخالفان همراه شوند. مردم همواره انتظار داشتند به وسیله مهدی به خوشی و رفاه برسند (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۱/ ۴۳۲). به عبارتی مهدویت در حقیقت یکی از گردونه های معمولی بیان احساسات عمومی آن عصر بود و به عنوان اسبابی موثر برای ماجراهای سیاسی^۴ به کار می رفت. (جعفری، ۱۳۶۸: ۲۳۷)

یکی از حرکت های جدی علیه عباسیان که تا حدودی بر مبنای این تفکر صورت گرفت، قیام نفس زکیه بود. در زمان منصور، این گونه شایع شده بود که نفس زکیه همان مهدی است. پدرش عبدالله بن حسن در رواج این عقیده کوشش بسیار کرد.^۵ او می گفت: «پسرش همان مهدی موعودی است که پیامبر (ص) مرده اش را داده است» (الفخری، ۱۳۶۰: ۲۲۴) در هر حال عباسیان برای مقابله با این جریان ها تلاش نمودند از ابزار مخالفان در جهت پیشبرد اهداف خود بهره برداری کنند. از

۱. شبیه همین روایت نقل شده که محمدبن علی را نزد پیامبر (ص) آورده اند (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۱۹۱)

۲. در مورد صحت و حقیقت این قول تردیدهای فراوانی وجود دارد، ولی به هر حال از سوی گروه هایی چنین موضوعی نقل شده است.

۳. پس از به قدرت رسیدن عباسیان، این جریان فکری خاموش نشد و علویانی که حق خود را غصب شده می دیدند تلاش نمودن با طرح این اندیشه، حمایت مردم را به سوی خود جلب نمایند.

۴. متزادام معتقد است که جنبش های مرتبط با مهدی از همان ابتدا حرکت های سیاسی بوده اند که به عامه مردم نظر داشته اند. (بو طالب، ۱۳۸۹: ۱۰۶)

۵. در این مورد نظرات مخالفی هم وجود دارد و برخی معتقدند که عبدالله محض و سایر اهل بیت او انکار داشتند که نفس زکیه مهدی موعود است و می گفتند مهدی موعود غیر از اوست. (کریمان، ۱۳۶۴: ۸۵)

همین رو سعی کردند خود را به عنوان مهدی و منجی معرفی کرده و از این طریق تلاش مخالفان را بی اثر کنند. نگاه اجمالی به القابی که خلفا برای خود برگزیده‌اند (یا بدان خطاب شده‌اند) صحت این مدعا را روشن می‌سازد. پیروان بنی‌العباس برای سفاح، القابی نظیر امام، مهدی^۱، قائم، مهدی و مرتضی را به کار می‌بردند. در مورد لقب منصور هم آمده است که، این لقب آن چنان که فان فلو تن نوشته است تنها به معنای «شخص پیوسته پیروز» غی باشد، بلکه مفاهیم دینی و سیاسی مرتبط با مهدویت و آمیخته با غیب گویی، در این لقب نهفته است و دقیقاً مقصود از آن، «شخصی است که خدای تعالی او را برای احراز پیروزی یاری کرده است». بنابراین، این لقب نیز معنایی همچون سایر القاب مهدویت، مانند سفاح، مهدی و هادی دارد. منصور برای پسرش هم لقب مهدی را برگزید و انتخاب این لقب برای محمد یکی از روش‌هایی بود که منصور عباسی برای بالا بردن شأن پسرش به عنوان ولیعهد به کار برد (عمر، ۱۳۸۳: ۱۶۸). در همین زمینه از مسلم بن قتیبه نقل شده که: منصور مرا خواست و گفت: «محمد بن عبدالله قیام کرده و خود را مهدی خوانده است. به خدا سوگند نه او آن مهدی است که در روایات آمده و نه پسر من، ولی من به آن تبرک جسته و آن را به فال نیک گرفته‌ام» (اصفهانی، ۱۳۸۱: ۲۵۴). زیرکی عباسیان در استفاده از این سیاست تا حدی بود که به مردم اینطور القا می‌کردند که علت رونق و پر نعمتی سال در زمان به خلافت رسیدن مهدی، این بوده که وی پسر عموی پیامبر (ص) است و مهدی هم می‌کوشید با اقداماتی نظیر بازگرداندن اموال مصادره شده، آزاد کردن زندانیان سیاسی، عمران و آبادانی حرمین شریفین، مبارزه با زنادقه و ... به مردم نشان دهد که او همان نجات بخش منتظر است. (فاروق عمر، ۱۳۸۳: ۱۷۳)

در هر حال، خلفای عباسی در دوره نخست (از سفاح تا معتصم) کوشیدند به طور خاص از این باور مردم برای جلب حمایت و تایید مردم استفاده کرده و ارکان حکومت خود را تثبیت نمایند. خلفای حاکم، پیوسته این امید توده‌ها و آرزوهایشان را به ولیعهد خود و خلیفه بعدی منتقل می‌کردند. این کار با انتخاب لقب جدید انجام می‌گرفت تا او را نجات بخش جدید جلوه دهد. پس از این که دولت عباسی تقویت شد و امور آن استقرار یافت، دیگر تاکتیک گزینش این القاب لازم و ضروری نبود^۲، لذا تأکید بر آن کاهش یافت^۳.

۱. در روایات کتاب اخبار العباس، تعبیراتی این چنین: «این مرد شجاع بنی هاشم قائم، مهدی» در مورد ابی العباس وجود دارد. (فاروق عمر، ۱۳۸۳: ۱۶۳)

۲. در ادامه به این مسئله خواهیم پرداخت که عباسیان از زمان معتصم، بر بحث خلیفه الهی تأکید کردند و برای مشروعیت دادن به خلافتشان، خود را به طور مستقیم به خدا منتسب نمودند.

۳. در همین زمینه برخی معتقدند که شاید این مسئله یکی از علل ناامیدی پیروان عباسیان و به ویژه افراتیان آن‌ها بود که باعث شورش‌هایی علیه آنان شد. دیگران تلاش کردند به دنبال نجات بخش جدید غیر عباسی بگردند تا آرزوی آنان را تحقق بخشد، اگر چه عده‌ای نیز خود را با اراده دولت تطبیق دادند و مشغول خدمت در نهادهای مختلف آن دولت شدند (فاروق عمر، ۱۳۸۳: ۱۸۴).

۴-۳-۳- تحریف و جعل مبانی مشروعیت خلافت

عباسیان در راه استحکام پایه‌های خلافتشان و مشروعیت بخشیدن به حکومت و تقویت اقتدار، به مبانی خلافت و حکومت اهل تسنن، تشیع و حتی ایران باستان استناد می‌کردند. البته همانطور که در مباحث قبل ذکر شد آن‌ها ضمن تمسک به هر وسیله‌ای برای نیل به اهداف خود، تمرکز و توجه خاصی به شیعیان داشتند و در اقدامات خود به نوعی تلاش داشتند، درصدد توجیه غصب حق خلافت از آنان برآیند. در مورد مشروعیت خلفا و حکومت عباسیان به نظر می‌رسد، آنان هم به مانند سایر خلفای سنی مذهب^۱، مشروعیتشان را با فعلیت یافتن حکومت عجین ساخته و در ضمن از اصول مختلفی برای تقویت آن استفاده می‌کردند. عباسیان از یک سو جایگاه خلیفه را بر اساس مبانی اهل تسنن تقویت کرده و از سوی دیگر سعی کردند که با توجه به مبانی امامت شیعه حقانیت و مشروعیت خود را ثابت کنند^۲. به عبارتی آنان مانند امویان، تنها به اصل «تغلب» استناد نمی‌کردند بلکه درصدد بودند از طریق نص-آن گونه که شیعیان معتقدند- و استناد به احادیث پیامبر ﷺ جایگاه خود را تثبیت نمایند.

در ابتدای ورود به این بحث، ذکر این نکته ضروری است که، با توجه به استدلال‌های خلفای عباسی، در موقعیت‌های مختلف زمانی، مکانی و نحوه دفاع و توجیه آنان از حق خلافت، نوعی آشفتگی و تزلزل

۱. در دیدگاه اهل سنت، خلیفه فی نفسه دارای مشروعیت نیست. مشروعیت خلیفه سنی با فعلیت حکومت وی عجین شده و فعلیت حکومت، خود در ارتباط با مقبولیت، از آن رو که امر حکومت از مصالح عامه و در اختیار خلق است، قرار دارد (قادری، ۱۳۷۵: ۴۵)

۲. در مورد تقدم و تاخر مسائل یاد شده، شاید تفکیک دقیق امکان پذیر نباشد، اما با یک نگاه کلی به دوره‌های مختلف حکومت عباسی، به نظر می‌رسد که عباسیان در دوره نخست حکومت خود به طور عمده توجهشان بر روی رقابت با علویان متمرکز شده بوده است که علت این امر به این بازمی‌گردد که: عباسیان با سوء استفاده از محبوبیت و نام علویان به قدرت رسیدند و خودشان به خوبی آگاهی داشتند که حق علویان را غصب کرده‌اند، و در ضمن؛ با توجه به گذشته تاریخی روابط عباسیان و علویان، آنان به خوبی از مبانی حکومتی علویان آگاهی داشته تلاش می‌کردند به نوعی با توجه به مبانی آن‌ها، خود را مشروع جلوه دهند تا بتوانند در مقابل قدرتمندترین رقیب خود (از لحاظ مذهبی، سیاسی و اجتماعی) ایستادگی کرده و آنان را از میدان خارج سازند. نگاهی به قیام‌های علویان علیه عباسیان در این دوره و خصوصاً مباحثی که در این دوره مطرح می‌شود (به عنوان نمونه نامه‌هایی که میان منصور و نفس زکیه رد و بدل می‌شود و استدلال طرفین بر محق بودن برای حکومت و خلافت) این مدعا را تا حدی اثبات می‌کند. پس از گذشت این دوره که حدوداً تا زمان معتصم به طول می‌انجامد و با وجود عدم موفقیت عباسیان در این راه و یا پیش آمدن مسائل دیگر، بحث خلیفه‌اللهی و گفتگوهای متعاقب آن شکل می‌گیرد.

۳. یکی از نکاتی که منصور در نامه‌ها و خطبه‌های خود به آن اشاره می‌کند این است که چون عباسیان امویان را شکست دادند خلافت حق آن‌ها است، بنابراین نظر، او معتقد بود بنی هاشم تماماً دارای حق خلافت هستند و از امتیازات آن بهره‌مند ولی عباسیان بودند که رو در روی امویان قرار گرفتند و پیروز شدند پس حق آن‌هاست که به خلافت برسند نه علویان (آیینی‌وند، ۱۳۸۴: ۱۱) برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: فاروق عمر، الخلافة العباسية عصر القوة والازدهار، بی‌جا، دار الشروق، ۱۹۹۸ م. صفحه ۱۱۵

۴. گروهی چنین پنداشتند که پیغمبر ﷺ به عموی خود فرمود: دولت در میان فرزندان تو خواهد بود، زیرا هنگامی که عباس فرزند خود عبدالله را نزد پیغمبر آورد، پیغمبر وی را گرفته و در گوشش اذان گفت و فرمود: پروردگار او را در دین فقیه گردان و تاویلش بیاموز. سپس عبدالله را به پدرش بازگرداند و بدو گفت: پدر پادشاهان را بگیر. (فخری، ۱۳۶۰: ۱۹۲)

به چشم می‌خورد که همه این‌ها بر این دلالت دارد که جایگاه عباسیان در بحث خلافت، همواره جایگاه متزلزلی بوده و با وجود استفاده از ابزارهای مختلف، بازهم نتوانسته‌اند به طور باید و شاید مشروعیت خود را نهادینه سازند. لذا همانطور که در ادامه بحث خواهد شد، شاهد این هستیم که عباسیان برحسب اوضاع و شرایط مختلف، نظریات متفاوتی را در جهت توجیه خلافت و مشروعیت آن ارائه می‌دهند.

الف- حق الهی خلافت

در مورد مطلب نخست باید گفت که؛ امویان اولین گروه در تاریخ اسلام بودند که خلافت را به پادشاهی تبدیل کرده و خلیفه را از رسول خدا (ص) و فرشتگان و انبیاء برتری دادند (Crone, 1990: 28)، عباسیان هم با بهره‌گیری از این آموزه‌ها و مفاهیمی چون حق الهی سلطنت^۱ (که به طور خاص برگرفته از پادشاهان ساسانی بود) تلاش نمودند جایگاه خود را مستحکم سازند. خاندان عباسی در این مسیر در تقابل با علما قرار گرفتند که برای حل این مشکل، سعی نمودند به مانند امویان، جایگاه خود را در برابر علما تقویت کنند. لذا از یک سو به تفکیک نیروهای سیاسی موثر، همچون وزراء، سلاطین و خلفا مبادرت کردند (قادری، ۱۳۷۵: ۶۹) و از سوی دیگر بر «خلیفه‌الله» بودن حاکم تاکید ورزیدند. عباسیان با احساس و آگاهی از سستی و ورشکستگی خلافت، سعی بر آن داشتند که از قدرت و نمایندگی خداوند در تقویت موضع خودشان سود جویند و خلفای عباسی از زمان معتصم (سال ۲۱۸) به بعد است که پسوند «الله» را به نشانه خلیفه الهی^۲، بر القاب خود افزودند (کریستن سن، ۱۳۶۸: ۴۰۲/۲). از کارکردهای این عنوان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ترفیع شان و مقام خلفا، تخفیف مقام پیامبر (ص) چون خلیفه برگزیده خداست، هر گونه عصیان و نافرمانی علیه آنان در حکم گناه می‌باشد، ایجاد رابطه مستقیم میان خلیفه و خداوند و حذف علما. به عنوان نمونه، از قول منصور این گونه نقل شده است: «ای مردم من مظهر قدرت خدا در زمینم و شما را به توفیق و تایید وی اداره می‌کنم...». (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۵۶/۲)

ب- بحث انتقال حق خلافت از علویان به عباسیان و جعل و تحریف احادیث

اما در مورد دوم؛ عباسیان برای توجیه کنار زدن علویان و توجیه خلافت خود براساس مبانی آن‌ها،

۱. عباسیان علاوه بر حق وراثت، به حق الهی در خلافت استناد کردند. هرچند که اصل «حق وراثت» در عصر اموی شناخته شده بود، اما حکومت عربی پیش از این و در زمانی که بر اهل شورا و نظر جماعت تکیه می‌کرد با اصل «حق الهی» آشنا نبود (بوطالب، ۱۳۸۹: ۸۵)

۲. هرچند که لفظ الله از زمان معتصم به القاب خلفای عباسی افزوده شد، اما خلفای قبلی عباسی در به کارگیری عنوان پرشکوه خلیفه الهی کوتاهی ننمودند. در این منبع موارد استناد خلفای عباسی و نزدیکان آنان (کارگزاران و شعرا دربار) به این الفاظ و معانی و دلالت‌های آن گردآوری شده است

(Crone, Patricia . Hinds, Martin (1990). GOD' s Caliph ,Cambridge: Cambridge university press-pages: 13-15)

نخست (پیش از رسیدن به خلافت) بحث انتقال حق خلافت از علویان به عباسیان (به موجب وصیت ابوهاشم به محمد بن علی) را مطرح نمودند اما به دلیل اشکالات بی شماری که بر این مسئله وارد بود، (پس از رسیدن به حکومت) تصمیم گرفتند از استدلال‌های محکم‌تری در این باره استفاده کنند که برای رسیدن به این هدف، نخست؛ با جعل و تحریف احادیث، این طور بیان کردند که خلافت آن‌ها حقی است که پیامبر (ص) برای آن‌ها پیش بینی کرده و آن‌ها با به دست گیری امر خلافت، در واقع امر خدا را محقق ساخته‌اند و از طرف دیگر، خلافت آن‌ها بر اساس پیش‌بینی و خواست پیامبر (ص) صورت گرفته است. منصور پس از گرفتاری عبدالله بن حسن در خراسان خطبه‌ای ادا کرد که پس از نشان دادن کینه خود نسبت به علویان و امویان و تمجید از ایرانیان، چنین گفت: «...خدا شما را به یاری ما برانگیخت و شرف ما زنده شد و عزتمان تجدید شد و حقمان بازگشت و میراث پیامبر به ما رسید و خدا ریشه قوم ستمکاران را قطع کرد». (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۲/ ۱۰۱)

منصور در هنگام قتل ابومسلم به وی چنین گفت: «...خداوند این امر را دوست داشت و اراده فرمود دعوت ما خاندان پیامبر را آشکار فرماید و حق را به ما برگرداند...». (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۲۲)

ج- بحث وراثت اعمام

اما از مهم‌ترین استدلال‌هایی که عباسیان به آن استناد کرده و بر آن پافشاری نمودند، بحث وراثت اعمام بود. طراح و واضع نظریه «وراثت اعمام» ابوجعفر منصور دومین خلیفه عباسی است. او مطابق این نظریه کوشید حقانیت عباسیان را در خلافت اثبات کند. به نظر می‌رسد او سعی داشت با پرهیز از طرح موارد جنجال‌برانگیز یا مواردی که سایرین به ویژه علویان در آن موارد سابقه بیشتر و درخشانی نسبت به عباسیان داشتند طرحی را ارائه کند که در عین حالی که سایر گروه‌های فعال سیاسی اواخر عهد اموی در آن امتیازی نداشته باشند، بتواند پایه‌ای مناسب برای دولت تازه تاسیس عباسی باشد. نظریه وراثت اعمام گرچه اصلی جاهلی است و از استحکام نظری برخوردار نیست ولی خلفای پس از منصور نیز از آن در برابر ادعاهای علویان استفاده می‌کردند. (طبرسی، ۱۴۱۶: ۲/ ۳۴۰)^۲

نامه‌ای که منصور در جواب نفس زکیه نوشت، نشان می‌دهد که عباسیان می‌پنداشتند که خلافت حق مسلم آنان است و علویان از خلافت بهره‌ای ندارند زیرا آنان فرزندان فاطمه (ع) هستند و وی میراث ولایت و امامت نمی‌برد، در صورتی که عباس عموی پیامبر بود و هنگام مرگ وارث وی به شمار می‌رفت. دلیل عباسیان بر این مدعا، فقه اهل تسنن بود که در طبقه وارثان، عمو را بر دختر مقدم می‌داشتند.

۱. شرح این مسئله و اشکالات وارد بر آن پیش از این مورد بحث قرار گرفت.

۲. در اینجا شاهد هستیم که عباسیان هم به مانند امویان به مذهب جبر متوسل می‌شوند تا بگویند خلافتشان به امر خدا و رسولش است.

۳. به نقل از (آیین‌وند، ۱۳۸۴: ۵)

«... و تو دانی که پس از پیمبر هیچ یک از فرزندان عبدالمطلب بجز عباس نبود و چون عموی وی بود وارث او بود و نیز بسیار کسان از بنی هاشم به طلب خلافت برخاستند اما جز فرزندان عباس این عنوان را نیافتند. سقایت از او بود، میراث پیامبر بدو رسید و خلافت خاص فرزندان وی شد و همه شرف و فضیلت اسلام، خاص عباس بود.» (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۱۴۷/۲) و (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۷/۳-۵)

۴-۴- استفاده از تشکیلات مخفی

یکی از عوامل موفقیت عباسیان استفاده از یک سیستم سازمانی و تشکیلاتی بود. برای شکل گیری چنین تشکیلاتی مراحل مختلفی ذکر شده که برخی به دو مرحله کلی اشاره کرده اند: تشکیلات مخفی (شکل گیری این تشکیلات در سال ۹۸ یا ۱۰۰ آغاز شد و تا سال ۱۲۸ ادامه یافت)؛ دعوت علنی و تشکیلات آشکار (با فرستادن ابومسلم به خراسان در سال ۱۲۸ آغاز و با پیروزی عباسیان بر امویان در سال ۱۳۲ خاتمه یافت) (فاروق عمر، ۱۹۸۷: ۱۵۳). در این قسمت تمرکز بحث ما روی بخش نخست (تشکیلات مخفی) خواهد بود زیرا معتقدیم که اگر این مرحله با موفقیت سپری نمی شد و زمینه سازی های این مرحله وجود نداشت، پیروزی عباسیان امری بعید به نظر می رسید. در مورد زمینه شکل گیری چنین تشکیلاتی، به نظر می رسد، وصیت ابوهاشم، نقطه شروع حرکت تشکیلاتی عباسیان بوده است و آنان وارث تشکیلاتی شده بودند که ابوهاشم برای بازستاندن قدرت از بنی امیه پایه گذاری کرده و آن را به خراسان و کوفه گسترش داده بود. در بررسی تشکیلات عباسیان، روی چهار محور متمرکز شده ایم: علت تاسیس؛ حوزه جغرافیایی، ساختار و دستورهای تشکیلاتی.

۴-۴-۱- دلایل شکل گیری تشکیلات مخفی عباسیان

در مورد دلایل شروع و علت اینکه چرا عباسیان حرکت تشکیلاتی و مخفیانه را برگزیدند، باید به موارد زیر اشاره کرد:

- برانداختن امویان تنها با تشکیل سازمانی سری و فعال امکان پذیر بود، چرا که آنان توانسته بودند قیام های علنی را با شدت تمام سرکوب کنند. تمامی کارکردهای سازمان دعوت، نظیر جمع آوری وجوه مالی، برنامه ریزی دعوت و جذب ناراضیان در جهت این اهداف طراحی شده بود.
- امویان، مخالفان و دشمنان خود را به شدت تحت فشار قرار می دادند و در میان مخالفان برجسته ترین گروه علویان بودند که بیش از سایرین در فشار و مضیقه بودند اما با این وجود عباسیان هم، گاه مورد

۱. برای شرح و توضیحات بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید:

محمد رضا جباری، محمد کاظم ملبوی (۱۳۸۹). بررسی تطبیقی سازمان دعوت عباسیان و سازمان وکالت امامیه (مراحل شکل گیری و عوامل پیدایش)، تاریخ در آیین پژوهش، سال هفتم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۹، ۷۵-۱۰۴
۲. در پاره ای از اوقات روابط عباسیان و امویان حسنه بوده، تا آنجایی که نقل شده عبدالملک مروان و علی بن عبدالله بر سر یک سفره غذایی خورده اند. (بلاذری، ۱۴۱۷: ۷۴/۴)

آزار و آذیت امویان قرار می گرفتند. در زمان ولید بن عبدالملک، علی بن عبدالله تازیانه خورد و از شام به حجر تبعید شد و تا زمان مرگ ولید در آنجا بود (ابن حزم، ۱۴۰۳: ۱۹). در زمان هشام نیز، وی را به جرم سخنانی که درباره به قدرت رسیدن عباسیان می گفت، شلاق زدند و وارونه بر شتر سوار کرده، در شهر گرداندند (امیر علی، ۱۹۷۱: ۱۳۹) محمد بن علی نیز در زمان هشام مدتی را در زندان گذراند (بلاذری، ۱۴۱۷: ۴/۸۴).

- اختلافات داخلی امویان، اختلاف قبایل عرب- به طور خاص در خراسان- (امیر علی، ۱۹۷۱: ۱۹)، قیام ها و حرکت های گروه های مخالف اموی نظیر خوارج، زنگیان و... نارضایتی ایرانیان از تبعیض های فراوانی که علیه آنان روا داشته می شد؛ زمینه بسار مناسبی را برای آغاز حرکت فراهم کرده بود.

- برای ارتباط با پیروان، گسترش دامنه دعوت و تامین منابع مالی 'نیاز به یک شبکه ارتباطی بوده که شکل گیری آن جز در سایه یک تشکیلات منسجم امکان پذیر نبوده است.

۴-۲-۴-۴ دامنه جغرافیایی تشکیلات مخفی

عباسیان در تشکیل سازمان مخفی خود، مقتضیات زمانی و مکانی را به طور صحیح تشخیص داده و با آگاهی کامل تشکیلات خود را سازماندهی کردند. تشکیلات عباسیان در سه کانون اصلی استمرار می یافت. حمیمه، کوفه و خراسان. حمیمه، نخستین کانون رهبران عباسی بود که عباسیان از سال های قبل آدر آنجا استقرار یافته بودند و از موقعیت استراتژیک آن که در مسیر کاروان های زیارتی قرار داشت بهره می بردند. عباسیان تا زمان ظهور دولتشان در آنجا می زیستند و قاصدان و داعیان آن ها در کسوت بازرگانان از خراسان به دمشق و از آنجا به حمیمه می آمدند و دستور می گرفتند بی آنکه کسی به آنان بدگمان شود (الله اکبری، ۱۳۸۱: ۷۲). سرپرستی این منطقه به عهده منصور و برادرش عبدالله حارثه

۱. در مورد تامین منابع مالی دعوت عباسیان باید گفت که عباس (عموی پیامبر ﷺ) و فرزندان او ثروتمندترین افراد قریش و بنی هاشم بوده اند. با این وجود عمده ترین منبع مالی عباسیان، خمس و زکات و کمک های دریافتی از طرف دارانشان بوده است. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منابع مراجعه کنید: (الله اکبری، ۱۳۸۱: ۱۴۲-۱۴۱) و (اخبار الدوله، ۱۹۷۱: ۲۰۱-۱۹۵ و ۲۵۶-۲۵۵)

۲. زمانی که عبدالله بن علی به عبدالملک مروان پیوست، عبدالملک آنجا را به وی بخشید و حمیمه تبدیل به محل سکونت فرزندان عبدالله بن علی شد.

«خلیفه عبدالملک مروان، بادشاهی های سیاسی فراوانی رو بر و بود، از جمله قیام توابین و مختار و نیز حرکت عبدالله بن زبیر؛ به همین سبب عبدالملک صلاح دید از خاندان عباسی به عنوان شاخه ای از دودمان هاشمی که خاموشی گزیده است دلجویی کند. از همین رواج علی بن عبدالله (فرزند عبدالله بن عباس) دلجویی کرد و به او هدیه ها و صلوات های بسیار بخشید. آنگاه قریه «حمیمه» را به او بخشید تا برای او در آن سرزمین کاخی بنا نهادند و برخی از عباسیان هم خانه های خود را گرد این کاخ بنا کردند. بدین سان حمیمه به جای طائف که عبدالله بن عباس بدان انتقال یافته بود به کانونی برای خاندان عباسی بدل شد (ابن خلکان، ۱۹۴۸: ۲/۴۳۸). البته در مورد انتخاب حمیمه به عنوان پایگاه عباسیان، نقل شده است که این انتخاب بر اساس وصیت عبدالله بن عباس به محمد بن علی صورت گرفته است (اخبار الدوله، ۱۹۷۱: ۱۳۰)

و عموهایش بود. سرپرستی کانون دوم (کوفه) به عهده ابوسلمه خلال^۱ بود (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۱۹۶) که مبلغان در آنجا سازماندهی می‌شدند. علت انتخاب کوفه از این جهت بود که الف - مردمانش به دوستی و محبت نسبت به اهل بیت (ع) مشهور بودند. ب - کوفه حلقه اتصال عباسیان در حمیمه و مرو بود. به عقیده برخی، اهمیت کوفه به حدی است که آنجا را مهد دعوت عباسی به شمار می‌آورند (الدوری، ۱۹۸۸: ۱۷). با این وجود، کانون اصلی دعوت عباسیان و مرکز نجات بخش آنان خراسان بود و عباسیان خراسان را برای شروع دعوت برگزیدند زیرا به دلایلی زمینه پذیرش دعوت در خراسان بیش از سایر مناطق بود: - دعوت عباسیان در کوفه ناکام مانده بود. براساس برخی گزارش‌ها در کوفه تنها سی نفر به عباسیان پیوسته بودند.

- محمد بن علی به خوبی از وضعیت عقیدتی سرزمین‌های مختلف جهان اسلام آگاهی داشت و خراسان را از میان آن‌ها به عنوان مرکز گسترش دعوت برگزید. (دینوری، ۱۳۶۴: ۳۷۵)
- در خراسان به دلیل تبعیض فراوان امویان علیه ایرانیان و نیز علاقه ایرانیان به خاندان پیامبر (ص)،^۲ زمینه مناسبی برای قیام علیه امویان وجود داشت.

- خراسان از مرکز حکومت اموی دور بود و مردمان تازه مسلمان آن نواحی از تمایزات میان دسته‌ها و گرایش‌های مختلف خاندان پیامبر (ص) آگاه نبودند (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۱۹۵). پس از آشکار شدن دعوت عباسیان، ابومسلم رهبری این کانون را به عهده گرفته و با بهره‌گیری از اختلافات داخلی اعراب و تلفیق سیاست و نیروی نظامی، توانست حاکم مطلق خراسان شود.^۳

۱. ابوسلمه از توانگران اهل کوفه به شمار می‌رفت و همواره دارایی خویش را در راه داعیان بنی عباس صرف می‌کرد. سبب پیوستگی او با عباسیان این بود که ابوسلمه داماد بکیر بن ماهان بود و بکیر بن ماهان دبیر ابراهیم امام و یکی از خواص وی به شمار می‌رفت. (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۰۷)

۲. مردم کوفه و پیرامونش شیعه علی هستند. بصریان پیروان عثمانند. مردم جزیره یا خوارج‌اند یا مسلمانانی با خلق و خوی مسیحیان و یا عرب‌هایی، چون عجمان، و اهل شام جز آل ابوسفیان و بنی مروان کسی را نمی‌شناسند... مردم مکه و مدینه پیرو ابوبکر و عمرند، ولی بر شام با خراسان، زیر ادر آنجا جمعیت بسیار و شجاعت آشکار است... برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منابع رجوع کنید: (امیر علی، ۱۹۷۱: ۲۰۶ و ۱۷۳) و (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۱۹۳-۱۹۲) و (اللیثی، ۱۳۸۷: ۵۳-۵۲)

۳. در برخی منابع دلیل علاقه ایرانیان به خاندان پیامبر (ص) و علویان، این گونه آمده: ایرانیان از این جهت طرفدار علویان هستند که معتقدند علویان از آل علی (ع) و آل ساسانیانند. زیرا فرزندان امام حسین از دختر یزدگرد سوم هستند... (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۱۰/۲) استاد فلسفی به این مسئله این‌طور پاسخ می‌دهد: این توجیه برای تبیین منشأ علاقه ایرانیان به علویان غیر واقعی و فاقد ارزش علمی است. مخالفین اهل بیت به این قبیل سخنان تمسک می‌کنند تا اصالت مذهب تشیع را پنهان نگاه داشته و از این راه شیعیان را تحقیر کنند...؛ حقیقت مطلب اینست که ایرانیان به دلیل احادیث و روایاتی که نشان می‌دهد مذهب تشیع چیزی جز اسلام راستین نیست آن را پذیرفته‌اند. (فلسفی، ۱۳۶۳: ۲۲۸/۳-۲۲۷)

۴. در مورد جزئیات سیاست‌ها و اقدامات ابومسلم به این منبع مراجعه کنید: (ابن اعثم، ۱۹۸۶: ۴/۳۳۸-۳۴۴) به نقل از (طوقوش، ۱۳۸۳: ۲۱)

۴-۳-۴ ساختار تشکیلات مخفی

در مورد تشکیلات مخفی و ساختار آن، با توجه به شواهد تاریخی و برخی مشابیه‌ها، الگوبرداری عباسیان از علویان آشکار است. این الگوبرداری از چند جهت قابل تأمل است؛ علویان همواره به عنوان جدی‌ترین جریان مخالف مطرح بودند و حکومت‌های وقت به شدت آن‌ها را تحت کنترل داشتند. لذا اهداف علویان برای به دست‌گیری حکومت و نیز کنترل آنان توسط حکومت‌های وقت، ایجاب می‌کرد که در سایه یک تشکیلات مخفی به فعالیت بپردازند. به عنوان نمونه، ابن قتیبه دینوری اینگونه آورده: «بعد از صلح امام حسن (ع) شیعیان در شهرهای مختلف برخاستند و همراه محمد بن حنفیه شدند. با او بیعت کردند تا کار خلافت را در دست گیرد و محمد حنفیه نیز پذیرفت و بر هر یک از آن شهرها، مردی شیعی را به عنوان نماینده خود برگزید و به سوی آنان فرستاد و از مردمان شهرها خواست تا با نمایندگان وی کمال همکاری را بکنند و از آنان خواست تا راز خود را پوشیده دارند و قیام‌های خود را علنی و آشکار انجام ندهند، بلکه منتظر فرمان وی باشند....» (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۳۶)

در زمان شکل‌گیری دعوت عباسیان و انتقال دعوت از ابوهاشم به محمد بن علی، برترین تشکیلات سری، داعیان کیسانیه بودند. کار تشکیلاتی منظم در خراسان مرهون تلاش داعیانی بود که از زمان شکست مختار و پس از مرگ محمد حنفیه، به امر فرزندش ابوهاشم به این منطقه گسیل شده بودند (جباری، ۱۳۸۹: ۸۱). بر همین اساس الگوبرداری عباسیان از تشکیلات علویان امری بعید به نظر نمی‌رسد.

مدیران دعوت عباسی پس از آنکه شمار پیروان آن‌ها رو به فزونی گذاشت، تشکیلات مخفیانه‌ای را بنا نهادند که دارای سلسله مراتب بود. این سلسله مراتب از دوازده نقیب (از بزرگان عباسیان) آغاز می‌شد که بالاترین سطح را داشتند و (ظاهراً) راز امام را تنها این‌ها می‌دانستند و هدایت و کنترل دعوت و زیردستان توسط اینان انجام می‌گرفت. مرتبه بعدی مربوط به «نظرء النقباء» بود که به عنوان جانشینان نقیبان اصلی محسوب می‌شدند تا در موقع لزوم کار آنان را انجام دهند. پس از آن گروهی به عنوان سردعوتگر یا «داعی الدعاء» بودند که بر کار دعوتگران نظارت داشتند و در آخرین سطح، داعیان قرار داشتند که کار اصلی دعوت را در مرو و توابع آن به عهده داشتند.^۱ حمیمه به عنوان مرکز اصلی محسوب می‌شد و پس از حمیمه کوفه قرار داشت که روسای پایگاه کوفه، ابوریاح، بکیر بن ماهان و ابوسلمه خلال بودند. مرکز سازمان و هسته اصلی تشکیلات هم در مرو قرار داشت که توسط ابوعمره همدانی، سلیمان بن کثیر و ابومسلم اداره می‌شد (دینوری، ۱۳۶۴: ۳۷۵). دستورها از کوفه به دعوتگران ابلاغ می‌شد و ارتباط دعوتگران با امام عباسی در نهایت اختفا صورت می‌گرفت.

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منابع مراجعه کنید:

(ابن خلدون، ۱۳۶۳/۲: ۱۶۲) و (اخبار الدوله، ۱۹۷۱: ۲۲۲-۲۱۶) و (الله اکبری، ۱۳۸۱: ۱۳۳-۱۳۲)

به عنوان مثال نامه‌ها از شهرهای مختلف به مرو، از آنجا به کوفه و از کوفه به دمشق و از آنجا با پیک ویژه به حمیمه فرستاده می‌شد (الله‌اکبری، ۱۳۸۱: ۱۳۳) و برای پاسخ به این نامه‌ها هم چنین مسیری طی می‌شد تا اگر در هر مرحله کار به خطر افتد، مرکز اصلی و امام عباسی در امان بماند. علاوه بر این سلسله مراتب تشکیلاتی، دعوت‌گران هم با زیرکی و سرسختی تمام به کار خود ایمان داشته و فعالیت می‌کردند و از هیچ خطری واهمه نداشتند. به عنوان مثال دعوت‌گرانی پرسابقه (مانند ابوعکرمه) در سال ۱۰۷ به دست اسدبن عبدالله والی خراسان دستگیر شده و به دار آویخته شدند. (دینوری، ۱۳۶۴: ۳۷۷). در هر حال تشکیلات عباسیان در طول سال‌ها چنان مستحکم شده بود که تعقیب، کنترل و قتل داعیان توسط امویان و نیز برخی مشکلات داخلی نظیر ماجرای خدش‌نخواست در حرکت آنان اختلال جدی ایجاد نماید.

۴-۴-۴- دستورات تشکیلاتی

دستورات تشکیلاتی عباسیان در دو بخش قابل ارائه هستند، نخست؛ دستوراتی که داعیان مأمور به تبلیغ آن بودند و به عبارتی در حکم شعار تبلیغاتی عباسیان محسوب می‌شد و دوم؛ دستوراتی که بیان‌کننده هدف و مقصود واقعی عباسیان به شمار می‌رفت که این دستورات از چشم عوام پنهان نگاه داشته می‌شد و تنها عباسیان و یاران آن‌ها از آن مطلع بودند. همانطور که در ادامه خواهد آمد فاصله زیاد میان این شعارهای تبلیغاتی و نیت واقعی عباسیان، به روشنی بر عدم صداقت و درستی آن‌ها دلالت دارد.

الف- دستورات تشکیلاتی عمومی (شعارهای تبلیغی)

در مورد شعارهای عمومی و سیاست‌های تبلیغاتی عباسیان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- شعار «الرضا من آل محمد (ص)» و دعوت به سوی خاندان پیامبر؛ (همانطور که پیش از این در این باره بحث کردیم)، برتری خاندان پیامبر (ص) و اینکه حکومت و خلافت حق مسلم آنان است، از اصولی بود که داعیان مأمور به تبلیغ آن بودند. ابومسلم هنگام دعوت مردم چنین می‌گفت: «ما خلافت را برای آل محمد (ص) می‌خواهیم....» (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۴۴) عباسیان از این شعار برای جلب حمایت طرفداران اهل بیت (ع) (خصوصاً ایرانیان) استفاده فراوان بردند.

- گرفتن انتقام علویان؛ عباسیان با آگاهی از محبوبیت خاندان پیامبر (ص) و جلب حمایت شیعیان به طور خاص، شعار خونخواهی علویان را سر می‌دادند و به هر طریقی سعی در جذب شیعیان و جلب حمایت آن‌ها داشتند. به عنوان نمونه محمدبن خالد عبدالله قسری در عاشورای سال ۱۳۲ در کوفه خروج کرد در حالی که همه آن‌ها جامه سیاه پوشیده بودند (دینوری، ۱۳۶۴: ۹۰۴) و یا عبدالله بن علی در ابتدای خلافت عباسیان به بهانه گرفتن انتقام امام حسن (ع) و امام حسین (ع)، زید و یحیی جمع بسیاری

۱. پس از مرگ محمدبن علی، بکیربن ماهان، عماربن بدیل را به عنوان داعی شیعیان به خراسان فرستاد که وی در مرو سکونت گزید و نام خویش را به خدش تغییر داد و دچار انحراف شد. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (مقدس، ۱۳۷۴: ۲/۹۴۰) و (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۲/۱۶۴-۱۶۳)

از امویان را به قتل رساند (مقدسی، ۱۳۷۴: ۹۴۷/۲). البته عباسیان در ابتدای به قدرت رسیدن (ظاهراً) همچنان به چنین شعارهایی معتقد بودند. وقتی سر مروان را برای سفاح بردند، سر بر سجده برداشت و گفت: «خدا را شکر که انتقام مرا در قوم تو وا نگذاشت و خدا را سپاس که مرا بر تو غلبه داد اکنون باک ندارم که مرگم فرا رسد که در قبال حسین و کسان وی دوصد کس از امویان را بکشتم، هشام را در قبال زیدبن علی بسوختم و مروان را به جای برادرم ابراهیم بکشتم». (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۹۶/۲) - رهایی از دست امویان؛ از دیگر شعارهای عباسیان نارضایتی از امویان و وعده بازگشت به اسلام اصیل و رهایی از دست امویان بود. با توجه با آشکار شدن انحراف امویان از اسلام اصیل و نیز فشارها و تبعیضات فراوانی که بر مردم روا می‌داشتند، زمینه مساعدی برای فعالیت علیه امویان فراهم شده بود که عباسیان از این فضا به خوبی استفاده کردند و با برشمردن اعمال قبیح امویان (امیر علی، ۱۹۷۱: ۲۰۰) و انحرافات آنان، حمایت مردم را جلب کردند. عباسیان در ضدیت با امویان، جامعه‌ای آرمانی را با شدت و حرارت وعده می‌دادند: جامعه‌ای همگون بر بنیاد اسلام راستین، عدالت و برابری همه مومنان بدون در نظر گرفتن پایگاه قبیله‌ای، ثروت یا نژاد، نظام سیاسی بر حقی که باید به دست عضوی از خاندان پیامبر ﷺ تاسیس می‌شد. این پیام اگرچه بر پایه ارزش‌های فرقه‌های شیعی بود، ولی سرشت فراگیر آن در نظر بیشتر بخش‌هایی که از جامعه اموی بیگانه شده بودند خوش آمد و به جذب شدن همه آن‌ها در اردوگاه انقلابی کمک کرد. (نادری، ۱۳۸۴: ۴۲).

ب- دستورات تشکیلاتی محرمانه

عباسیان دارای دستورالعمل مخفیانه‌ای بودند که علت پنهان بودن این دستورالعمل‌ها به چند موضوع بازمی‌گردد: نخست آنکه؛ آنان در حال مبارزه با امویان بودند و به طور طبیعی نباید اسرار مبارزه آن‌ها آشکار می‌شد. دستوراتی نظیر:

تبلیغ در کسوت تجار و بازرگانان (امیر علی، ۱۹۷۱: ۱۹۶) و یا عدم اجازه برای استفاده از سلاح و قیام مسلحانه (همان، ۲۰۰)، ضرورت مکاتبات محدود با رهبر عباسی و رعایت سلسله مراتب در مکاتبات (همان، ۲۰۸)، شیوه تبلیغ مخفیانه و آداب تبلیغات^۱ (دینوری، ۱۳۶۴: ۳۷۵) در زمره این دستورات قرار دارد. اما مسئله‌ای که اهمیت آن بیش از این فرمان هاست و به نظر می‌رسد عباسیان در مخفی نگاه داشتن آن بیش از سایر دستورات کوشیدند^۲، فرمان‌هایی بود که هویت و هدف واقعی عباسیان را آشکار می‌ساخت و اگر این اسرار برملا می‌شد، به طور قطع منجر به رسوایی و ناکامی عباسیان می‌شد که در ادامه به طور مختصر به آن‌ها پرداخته‌ایم.

یکی از پایگاه‌های اصلی عباسیان، اتصال آنان به علویان و جلب حمایت آن‌ها بود، اما هنگامی که

۱. محمد بن علی به پیروان خود چنین گفت: «بروید مردم را پوشیده و با مهربانی دعوت کنید».

۲. این اسرار فقط در اختیار برخی از خواص عباسی قرار داشت و همه عباسیان هم از آن مطلع نبودند.

به دستورات رهبران عباسی درباره علویان دقت کنیم، عدم صداقت عباسیان و سوء استفاده آن‌ها از محبوبیت خاندان پیامبر (ص) به روشنی آشکار می‌شود. در اینجا پاره‌ای از این دستورات بر شمرده شده است که نشان می‌دهد عباسیان نه تنها به علویان، بلکه به هیچ یک از گروه‌هایی که به آن‌ها کمک کردند، (از همان ابتدا) وفادار نبوده‌اند:

الف- در بین سال‌های ۱۰۰ تا ۱۳۲ که علویان علیه امویان فعالیت می‌کردند، عباسیان براساس دستور از حرکت‌ها و قیام‌های شیعیان دوری می‌جستند و نیز آن‌ها را از فعالیت‌های خود آگاه نمی‌کردند (امیر علی، ۱۹۷۱: ۲۰۰)؛ به عنوان مثال در قیام زید و یحیی بن زید، عباسیان از یاری آنان^۱ منع شدند (همان، ۲۴۲ و ۲۳۱). آنان در این سال‌ها از قیام‌های علویان حداکثر استفاده را کردند و در ظاهر خود را طرفدارشان نشان می‌دادند، اما در عمل با کناره‌گیری از علویان بیشترین استفاده را از حرکت آنان بردند.

ب- ابراهیم به ابومسلم گفت: «...اما در مورد قبیله مضر، آنان دشمنان نزدیک هستند، در کار آنان اگر دچار شک و شبهه شدی آنان را بکش. ابومسلم در پاسخ گفت اگر در مورد کسی شک و شبهه داشته باشم او را به زندان می‌افکنم تا اطمینان حاصل کنم. ابراهیم گفت: هرگز، شمشیر در برابر شمشیر، هیچ دشمنی را باقی نگذار». (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۴۲)

«اگر می‌توانی در خراسان عربی را زنده نگذاری، چنین کن و هر پسر بچه‌ای که به سن ۱۵ سال رسیده است و در کار او مشکوک هستی، او را از میان بردار» (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۱۶۸/۲-۱۶۷). از کوفیان بهره‌یزید (و جز کسی که به او اطمینان کامل دارید)، آنان را به سازمان خود راه ندهید (اخبارالدوله، ۱۹۷۱: ۲۰۰).

۵- جمع بندی

در خاتمه این بحث، در ضمن جمع بندی، تلاش شده است دو مطلب مورد بررسی قرار گیرد که توجه به آن‌ها (با در نظر گرفتن سایر مطالبی که پیش از این درباره عباسیان گفته شد) در شناخت کلی حکومت عباسیان می‌تواند مفید واقع شود. نخست؛ نقش ایرانیان در حرکت عباسیان و دوم؛ تاملی در باب عنوان «انقلاب عباسیان» برای عباسیان.

عباسیان با ادعای خوخواهی خاندان پیامبر (ص) و واگذاری حکومت به آل محمد (ص) به پاخاستند و توانستند حمایت بسیاری از مسلمانان را که خواستار تفویض خلافت و رهبری جامعه اسلامی به خاندان پیامبر (ص) بودند، جلب کنند. در این میان ایرانیان هم به علت محبت دیرینه خود به خاندان اهل بیت (ع) و نارضایتی فراوان از سیاست‌های تبعیض آمیز امویان، تلاش بسیاری در جهت یاری

۱. نکته قابل تامل اینست که عباسیان بعدها ادعای خوخواهی زید و یحیی را داشتند.

عباسیان نمودند و به یکی از پایه‌های اصلی قدرت عباسیان تبدیل شدند. هر چند که عباسیان با استفاده ابزاری از محبوبیت و مشروعیت خاندان پیامبر (ص) (به طور خاص علویان) و حمایت ایرانیان، توانستند قدرت را در دست بگیرند اما، با گذشت زمان و آشکار شدن هویت واقعی آنان در نزد حامیان (که گاه خلافت عباسیان را مقدس می‌پنداشتند) (هولت، ۱۳۸۷، ۱/۱۵۷)) سبب شد این دو نیرو به مخالفان و دشمنان اصلی عباسیان تبدیل شوند و نیروهایی که پیش از این در جهت کمک به عباسیان گام برداشته بودند، به مخالفان اصلی حکومت تبدیل شدند. نگاهی به قیام‌هایی که به طور خاص در دوره اول حکومت عباسیان شکل گرفته، نقش علویان و ایرانیان (در قالب گروه‌ها و فرقه‌های مختلف) را در مخالفت با عباسیان به روشنی آشکار می‌سازد.

یکی از مسائلی که همواره محور بحث و اختلاف نظر بوده، نقش ایرانیان در برپایی خلافت عباسی است که اظهارنظر در مورد آن با افراط و تفریط‌های فراوان همراه بوده است. برخی معتقدند که حرکت عباسیان، اساساً یک حرکت ایرانی بوده است و از همین رو آن را انقلابی ایرانی علیه حکام عرب می‌دانند. به عنوان نمونه در کتاب تاریخ اسلام کمبریج آمده که «...این انقلاب به صورت آشکاری، بر پیروزی ایرانیان بر اعراب دلالت دارد.» (هولت، ۱۳۸۷، ۱/۱۶۱). «فرای» در مقاله خود در تاریخ کمبریج اینگونه آورده است: «به یک معنی، ایران عهد ساسانی در دوره عباسیان تولدی دوباره یافت، زیرا این ساسانیان بودند که سرمشق‌ها و زمینه شکوه و عظمت دربار شاهانه بغداد را فراهم آوردند (تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۶۶: ۲۷۵/۳). در مجموع، نظر شمار قابل توجهی از پژوهشگران معتقدند که غلبه یافتن عباسیان بر امویان با پیروزی ایرانی‌گری بر عربیت سامی برابر است. برای مثال اشپولر می‌گوید: «آغاز دوره عباسی به عنصر دوام و بقای ایرانی شدن فرهنگ اسلامی، نه تنها در خود ایران، بلکه واقع در بین‌النهرین و فراسوی آن تبدیل شد (Spuler, 1955: 173). در مقابل این نظریه که در اکثر منابع به آن اشاره شده، دیدگاه دیگری هم وجود دارد که بر نقش عنصر عربی در شکل‌گیری حکومت عباسی تأکید دارد. به عنوان نمونه «بولت» مدعی است که انقلاب عباسیان به رغم خاستگاهش در شرق سرزمین‌های اسلامی و در خراسان، به واقع امر، یک جنبش عربی بوده و ایرانی بودن آن را رد می‌کند. وی با ذکر مستندات مدعی است، هنگامی که عباسیان به قدرت رسیدند (سال ۷۵۰ میلادی) تنها هشت درصد ایرانیان مسلمان بودند (بولت، ۱۳۶۴: ۴۵). طرفداران این دیدگاه که تمرکز خاصی بر کم‌اهمیت جلوه دادن نقش ایرانیان دارند، معتقدند که ایرانیان فقط به خاطر رهایی از دست امویان، عباسیان را یاری کردند و حتی برای آن‌ها فرقی نمی‌کرد که امام آن‌ها، عباسی یا علوی باشد (الدوری، ۱۹۸۸: ۱۸). بر همین اساس، کمک ایرانیان به عباسیان پس از برپایی خلافت هم، ناشی

۱. در مورد نقش علویان در شکل‌گیری حکومت عباسی و قیام‌های آنان علیه عباسیان، در فصول آینده به طور مفصل بحث خواهیم کرد.

۲. با توجه به توضیحاتی که در بحث تأکید و اصرار عباسیان در مورد پیوند با علویان آمد؛ رد این نظریه نیاز به استدلال دیگری ندارد.

از فرصت طلبی آنان دیده می‌شده است؛ تا آنان (ایرانیان) بتوانند از این طریق، جایگاه خود را (در پوشش اطاعت از خلفا) مستحکم کرده و در فرصتی به احیای عقاید شعوبی گری آمیخته با اعتقادات مجوسی (ترمانینی، ۱۳۸۵: ۹۲/۱)، دست زنند.

صرف نظر از این دو دیدگاه افراطی، نقش ایرانیان در شکل‌گیری و تداوم خلافت عباسیان (خصوصاً در دوره اول) و تاثیر گذاري (نسبی) آنان بر دولت عباسی^۱ غیر قابل انکار است و نقش کلیدی افرادی نظیر ابوسلمه، ابومسلم، سلیمان بن کنیر در ابتدای دعوت، نفوذ و حضور قدرتمند خاندان برمکه و سهلان در دربار عباسیان و خطبه‌های خلفای عباسی در جهت تایید ایرانیان نشانه‌هایی بر تایید این مدعا می‌باشد.

به نظر می‌رسد که پس از اسلام، جریان‌های عقیدتی مختلفی در میان ایرانیان وجود داشته است. ایرانیان (پس از اسلام) به سه گروه فکری و عقیدتی قابل دسته‌بندی می‌باشند: برخی حقیقتاً اسلام و ایمان آوردند؛ برخی به طمع امتیازات به اسلام متمایل شدند که اینان فقط در پی منافع خود بودند؛ و گروهی هم از ترس (ظاهراً) اسلام آوردند و به دنبال فرصتی بودند تا به دین و آیین گذشته خود باز گردند. با برداشته شدن فشار شدید و تبعیض امویان علیه ایرانیان محالی برای ظهور بروز افکار و عقاید ایرانیان فراهم شد که با نگاهی به وقایع دوره نخست عباسی، رد پای این سه جریان فکری در حکومت عباسی قابل مشاهده است. برای دسته نخست می‌توان به ایرانیانی اشاره کرد که پس از آشکار شدن انحراف عباسیان و فاصله آنان از اهل بیت (علیهم‌السلام) مخالفت خود را اعلام نموده و با جنبش‌های علویان علیه عباسیان همراه شدند و همواره نارضایتی خود را از اقدامات عباسیان اعلام کردند. در مورد دسته دوم؛ شاید بتوان وزرای ایرانی (خاندان برمکیان و سهلان) را ذکر کرد که برخی با بررسی اقدامات این وزرا، معتقدند که آنان در پی احیای سنن و آداب ایرانیان در دستگاه خلافت بوده‌اند^۲. به نظر می‌رسد حرکت زناده که به بهانه‌های مختلف، با قیام استاذ سیس، مقنع، خرمان، بابکیان، مازیار و... شکل می‌گرفت، مصادیق مناسبی برای سومین گروه عقیدتی و فکری ایرانیان باشد.

با توجه به آنچه گفته شد در مورد اهداف ایرانیان در یاری عباسیان، در درجه اول باید به اختلافات فکری و عقیدتی میان ایرانیان توجه کرد؛ زیرا تمایزات قابل توجهی میان آن‌ها وجود دارد و دور از دقت نظر است که یک حکم کلی را به همه آنان تعمیم دهیم. از سوی دیگر، در مورد قدرت یافتن ایرانیان و یا احیای سنت‌های ایرانی در میان عباسیان، باید به این نکته توجه کرد که به رغم نفوذ و قدرت وزرای

حتی عده‌ای هدف اصلی ایرانیان را از نفوذ و همکاری در دستگاه خلافت عباسی، انتقال خلافت به علویان می‌دانند. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۱۰۱/۱).
۱. عناصر و سنت‌های کهن ایرانی، همچون رسوم و آیین‌های قدیمی دیگر، تا حدی بر دولت عباسی تاثیر داشت. از این رو دبیران به عنوان عوامل اصلی انتقال این سنت‌ها تلقی می‌شدند. (نادری، ۱۳۸۴: ۵۲)
۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (محمدزاده، ۱۳۸۸: ۶۴).

ایرانی در دستگاه خلافت، شاهد این هستیم که هرگاه از قدرت آنان احساس خطر شده به بهانه‌های مختلف توسط خلفا قلع و قمع شده‌اند و همین امر بر این دلالت دارد که در هر حال قدرت و اختیارات آنان محدود به اجازه خلفای عباسی بوده است و نباید این طور گمان کرد که (مثلاً مانند ترکان در دوره آخر خلافت عباسی) دارای نفوذ و توانایی نامحدودی بوده‌اند.

در انتهای این بخش لازم است به طور مختصر، ماهیت جنبش و حرکت عباسیان را مورد بررسی قرار دهیم. از نگاه برخی از صاحب‌نظران، برپایی حکومت عباسی به منزله دگرگونی ریشه‌ای بر ضد ساختار حکومت اموی نبود بلکه در واقع حکومت از یک خانواده به خانواده دیگر انتقال یافت که هر دو مثل هم بودند و بر سر قدرت با هم درگیری داشتند. امویان برای توجیه حکومت خود به مذهب جبر تکیه کردند و از این مذهب بهره جستند تا بگویند خلافتشان به امر خداست، عباسیان نیز علاوه بر اینکه این مذهب را دستاویز خود قرار دادند، منشأ حق خود را در مسئله خلافت به جدشان عباس بن عبدالمطلب (عموی پیامبر) می‌رساندند و مدعی بودند که این حقی الهی است که از جانب خدا به ایشان رسیده است و این همان چیزی است که عباسیان بارها به آن استناد کردند. به عنوان نمونه منصور در خطبه بیعت گفت: «خداوند پدیدآورنده و پردازنده خلافت ماست و او چنین خواسته و بندگان را در آن قدرت و اختیاری نیست». او با این سخن خود را جانشین خدا در زمین معرفی کرد. این نظر در سخنرانی دیگر او نیز آشکار است، آنجا که می‌گوید: «من خلیفه خداوند بر زمین هستم و با توفیقات و کمک او شما را رهبری می‌کنم» (ترمانینی، ۱۳۸۵: ۸۵/۱). در مقابل این نظریه، نظریه دیگری قرار دارد که تاکید بر انقلابی بودن حرکت عباسیان دارد. بر اساس این دیدگاه ایجاد حکومت عباسی، بیعت صرف با یک خلیفه یا انتقال حکومت از امویان به عباسیان در حاکمیت گروهی اسلامی نبود، بلکه انقلابی فراگیر در تاریخ اسلام و نقطه عطف مهمی در سیر تحولات اسلامی به حساب می‌آید که به طور ریشه‌ای جامعه اسلامی را تغییر داد؛ باور عمیقی در همه جهات زندگی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بر جای گذاشت و زمینه ظهور و بروز در آن جهات را برای مسلمانان غیر عرب فراهم آورد (طوقوش، ۱۳۸۳: ۵). با در نظر گرفتن حرکت و مبارزات عباسیان، از سال ۱۰۰ تا ۱۳۲ هجری و وجود مولفه‌هایی نظیر: رهبر، عنصر ایدئولوژیک، وجود تشکیلات، بسیج گروهی، تغییرات اساسی در هیات حاکم، مبارزه خشونت‌بار و عناصری از این دست، به نظر می‌رسد عنوان انقلاب برای حرکت عباسیان از دقت بیشتری برخوردار باشد. به عنوان نمونه در کتاب تاریخ اسلام کمبریج هم اینگونه آمده است: «به قدرت رسیدن عباسیان در تاریخ اسلام به عنوان یک انقلاب واقعی مطرح بوده است». (هولت، ۱۳۸۷: ۱/۱۶۱).

در مجموع عباسیان با برنامه ریزی بلندمدت خود و سو استفاده از نیروی علویان و امیدوار ساختن ایرانیان، توانستند یک حرکت انقلابی را پی‌ریزی کنند که با تمام فراز و نشیب‌ها نزدیک پنج قرن قدرت را در جهان اسلام در دست داشتند که به رغم دستاوردهای ظاهری، (به مانند پیشینیانشان) تأثیرات منفی عمیقی بر بنیادهای دینی، اخلاقی، اجتماعی جهان اسلام بر جای گذاشتند.

فصل سوم:

شیعیان در زمان عباسیان

۱- اعتراضات و جنبش‌های شیعیان

براساس آنچه در فصل گذشته گفته شد، خاندان پیامبر، نقش محوری در دعوت و به قدرت رسیدن عباسیان داشتند، از همین رو این انتظار در میان خاندان پیامبر و طرفداران آنان وجود داشت که پس از به قدرت رسیدن عباسیان، حکومت به آنان واگذار شود. اما هنگامی که عباسیان به خلافت رسیدند بر همگان آشکار شد که هدف آن‌ها فقط سوء استفاده از نام و جایگاه خاندان پیامبر (به طور خاص علویان)^۱ بوده است. در مورد محوریت خاندان پیامبر علیه السلام باید گفت که عباسیان در ابتدای خلافتشان و در زمانی که هنوز جایگاهشان هنوز تثبیت نشده بود همچنان از نام علویان استفاده می‌کردند، اما پس از آنکه پایه‌های حکومت خود را مستحکم نمودند به طور جدی به مقابله و سرکوب آنان پرداختند. به عنوان نمونه سفاح در خطبه آغاز خلافتش از فضل خاندان پیامبر علیه السلام سخن آورد و از غضب خلافت توسط امویان و ظلم به اهل بیت علیهم السلام یاد کرد. اما پس از به قدرت رسیدن بر اساس این سخن منصور فعالیت‌های خود را سامان دادند که «هر کس در کار خلافت با ما رقابت کند با او به زبان شمشیر سخن کنیم.» (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۵۶/۲). پیش از این در مورد روابط عباسیان و علویان قبل از به دست‌گیری قدرت توسط عباسیان به طور مفصل بحث شد، اما ذکر این نکته ضروریست که، عباسیان از همان ابتدای امر در دعوت و رابطه خود با علویان، حسن نیت نداشتند. اگر بخواهیم دلیلی برای این مدعا ذکر کنیم، می‌توانیم به جریان بیعت با نفس زکیه در سال‌های ۱۲۶ و ۱۲۹ اشاره کنیم که عباسیان (از جمله سفاح و منصور) با نفس زکیه بیعت کردند در حالی که براساس شواهد مسلم تاریخی، دعوت خود را پیش از این (در سال صدم) آغاز کرده بودند و برای خود فعالیت و تشکیلات مستقلی داشتند و به طور قطع قرار نبود که حکومت را به یک علوی واگذار کنند. به نظر می‌رسد بیعت آنان در این مقطع بر این اساس صورت گرفت که اگر علویان به قدرت رسیدند آن‌ها بتوانند حقی برای خود مطالبه کنند و در ظاهر خود را جزیی از علویان نشان دهند، تا ضمن استفاده از محبوبیت علویان در میان عامه مردم،

۱. در این پژوهش لفظ علویان را به طور عام برای تمام فرقه‌های شیعیان به کار برده‌ایم.

تشکیلات و دعوت خود را نیز مخفی نگاه دارند.

هر چند که عباسیان تمام تلاش خود را برای پنهان کردن اهداف خود (در رابطه با علویان) نمودند اما اندکی تامل در منابع تاریخی، سوء نیت آنان را (در رابطه با علویان) حتی پیش از رسیدن به قدرت آشکار می‌سازد.

به عنوان نمونه، قتل عبدالله بن معاویه^۱ به دست ابومسلم در زمان امویان یکی از موارد قابل ذکر می‌باشد.^۲ در حالی که زمان قیام عبدالله (علیه امویان)، عباسیان (منصور، عبدالله بن حارثه، عیسی بن علی) به یاری عبدالله بن معاویه شتافتند و حتی منصور از سوی وی عهده دار ولایت و جمع آوری اموال شد، اما پس از اینکه شکست خورد و به سوی ابومسلم پناه برد،^۳ به دست وی به قتل رسید (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۹۱). مورد دیگری که ذکر آن خالی از فایده نیست؛ قیام فردی به نام «شریک بن شیخ الفهری»^۴ در سال ۱۳۳ می‌باشد. وی با مشاهده انحراف عباسیان و ظلم و ستم آنان^۵ به مردم و آشکار شدن اینکه عباسیان قصد واگذاری حکومت به خاندان پیامبر (ص) را ندارند، قیام کرد و سرانجام به دست ابومسلم کشته شد (مقدسی، ۱۳۷۴: ۹۴۸/۲).

همانطور که ذکر شد، تامل اندک در منابع تاریخی این حقیقت را روشن می‌کند که عباسیان حتی در طول دعوت و ابتدای به قدرت رسیدن، به رغم تمام ظاهر سازی‌ها، باز هم هر جا نام علویان را به ضرر خود دیده‌اند در مقابل آن به طور جدی ایستاده‌اند. عباسیان نه تنها از قیام‌های علویان علیه امویان دوری می‌جستند بلکه اگر یکی از آنان مانعی بر سر راهشان می‌شد برای از میان برداشتن او هیچ تردیدی نمی‌کردند. چنانکه از وجود یحیی بن زید در خراسان هراس داشته و او را به رفتن به عراق و حجاز تشویق می‌کردند. در مجموع می‌توان این چنین گفت که اتحاد و همکاری علویان و عباسیان حتی پیش از سقوط دشمن مشترک به جبهه گیری علیه یکدیگر تبدیل شده بود. (الله اکبری، ۱۳۸۱: ۹۳) البته پس از آغاز و تثبیت خلافت عباسیان از آنجایی که هویت و هدف عباسیان آشکار شد و علویان و پیروان آنان دریافتند که مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند، تقابل میان این دو جریان شکل جدی‌تری

۱. عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب؛ هر چند که او از علویان بوده است اما اصفهانی (در کتاب مقاتل الطالبین) در وصف وی اینگونه آورده است: «... شخصی بد رفتار و لالایی و آدم کشی نیز بود و بای دینان انس می‌گرفت و از مردمان لالایی طرفداری می‌کرد و اگر ترس آن نبود که مبادا کسی خیال کند احوال او به دست مانر سیده مانامی در این کتاب از او نمی‌بردیم...»
 ۲. مراد ما از ذکر این جریان، در جهت تأیید عبدالله بن معاویه و یا دیگران نیست، و در پی بیان سوء نیت و خیانت پیشگی عباسیان می‌باشیم.

۳. یکی از دلایل قتل عبدالله بن معاویه توسط ابومسلم این بود که، وی مانند عباسیان شعار «الرضا من آل محمد» را تبلیغ می‌کرد و موفقیت او می‌توانست به ضرر عباسیان و چند دستگی میان طرفداران آنان منجر شود.

۴. تبار و خاستگاه شریک، چندان روشن نیست و در مورد طرفداران وی هم اختلاف وجود دارد. برخی طرفداران وی را از اراذل و اوباش می‌دانند اما نرشخی (۱۳۶۳: ۶۲) طرفدارانش را از بزرگان بخارا ذکر کرده است.

۵. وی نارضایتی خود را اینگونه بیان کرده: «پیرو خاندان محمد نشدیم که خون بریزیم و به خلاف حق عمل کنیم» (طبری، ۱۳۷۵: ۱۱/۴۶۶۸) و (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵/۸۲) و (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۶۵)

به خود گرفت و اعتراض و مخالفت علویان در قالب جنبش‌ها و حرکت‌های مختلفی شکل گرفت. به عبارتی «وضع شیعه از انقراض دولت اموی و روی کار آمدن بنی عباس، کوچک‌ترین تغییری پیدا نکرد جز اینکه دشمنان بیدادگر وی تغییر اسم دادند». (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۲۸).

پیش از وارد شدن به این بحث، در مورد علت قیام علویان باید به دو نکته اشاره کرد که به نظر می‌رسد این نکات در تمام حرکت‌های علویان، به نوعی به عنوان عوامل اصلی حرکت مطرح بوده‌اند: نخست، آشکار شدن سوء استفاده از نام و محبوبیت علویان؛ دوم، علویان (به طور کلی) به وجوب تعیین امام بر اساس نص اعتقاد دارند^۱ و بر پایه چنین مبنایی همواره با مشروعیت حکومت‌هایی که براساس روش‌های استخلاف، استیلا، انتخاب و... بنا نهاده شده‌اند، اختلاف دارند و همواره در جستجوی حکومت آرمانی امام معصوم (علیه السلام) هستند. براساس این مبنا حرکت‌ها و قیام‌های شیعیان علیه خلفا و حکومت‌های وقت قابل توجیه به نظر می‌رسد. اگر بخواهیم به طور کلی حرکت‌های اعتراضی و مبارزاتی علویان را دسته‌بندی کنیم، دو جریان کلی و بارز قابل ملاحظه می‌باشد.^۲ جریان نخست؛ خود را به عنوان اولاد علی بن ابی طالب (علیه السلام) محق حکومت و خلافت می‌دانند و در پی مبارزه و قیام مسلحانه و به دست آوردن حکومت، به هر وسیله‌ای هستند. نمونه شاخص این جریان، عبدالله بن حسن و فرزندان وی هستند که برای به دست آوردن حکومت در زمان امویان^۳ و عباسیان تلاش‌های بسیاری کردند و سرانجام توسط عباسیان قلع و قمع شدند و قیام آنان با موفقیت همراه نبود. اما در مورد جریان دوم؛ جریانی است که تحت کنترل، رهبری و هدایت امامان شیعه است. از ویژگی‌های شاخص این جریان سیاست ورزی آمیخته با عقلانیت، درایت و دیانت است که ضمن حفظ اصول و مواضع اساسی، مخالفت و مبارزه خود را با ابزارها و روش‌های مختلف ابراز داشته و با آنکه (بر اساس شواهد تاریخی)، همواره تحت شدیدترین فشارها بوده‌اند توانسته‌اند در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، با بهره‌گیری از تاکتیک‌های مختلف، مسیر واحدی را طی کنند. در دوره نخست عباسیان رهبری این جریان به عهده امام صادق (علیه السلام)، امام کاظم (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) بوده است.

در ادامه بحث، ضمن بررسی وضعیت شیعیان، بر اختلافات عباسیان و علویان، (پس از به قدرت رسیدن عباسیان) تمرکز نموده و به طور خاص قیام‌های علویان علیه دستگاه حاکم را مورد بررسی قرار داده‌ایم.

۱. به نظر شهرستانی، «اعتقاد به وجود و تنصیف امام و وجوب تحقق عصمت و مصونیت پیامبران و امامان از گناهان کبیره و صغیره و اعتقاد به تولی و تبری در گفتار و کردار و منش به جز در حالت تقیه، شیعیان را با هم گرد می‌آورد». هرچند که بعضی از زیدیان در این عقاید با دیگر شیعیان مخالفند. (شهرستانی، ۱۳۶۸: ۱/۱۴۶)

۲. این جریانات ضمن اشتراکات، گاه دارای تفاوت‌ها و اختلافات بسیار جدی هستند که تنها نقطه مشترک قابل ذکر آنان شجره‌نامه می‌باشد.

۳. درباره این مورد در فصل قبل، در ذیل جریان‌های مبارزه عباسیان علیه امویان و بیعت آنان با نفس زکیه به تفصیل سخن گفته شده است.

۱-۱- قیام محمد بن عبدالله بن حسن (نفس زکیه)

پس از اینکه عباسیان قدرت را در دست گرفتند همواره علویان را به عنوان اصلی‌ترین رقیب و دشمن خود در نظر داشتند و علویان هم از خیانت آنان ناراضی بوده و در پی فرصتی بودند تا حق خود را بازستانند. در میان علویان یکی از اصلی‌ترین رقبای آنان عبدالله بن حسن و فرزند وی محمد (معروف به نفس زکیه) بودند. عباسیان به شدت از این خاندان هراسان بودند و در پی مجالی بودند تا آن‌ها را تحت کنترل و اطاعت خود درآورند. علت توجه ویژه عباسیان به این خاندان به (علاوه بر مواردی که در بالا ذکر شد) به چند عامل دیگر باز می‌گردد: عباسیان، پیش از رسیدن به قدرت با محمد نفس زکیه بیعت کرده بودند؛ خاندان عبدالله بن حسن، نفس زکیه را «مهدی موعود» می‌دانستند^۱ و این باور در اقبال عمومی به سمت وی تأثیر به‌سزایی داشت؛ بر همین اساس، عباسیان آنان را به عنوان یکی از رقبای و حتی دشمنان اصلی می‌پنداشتند. در زمان سفاح، عباسیان برخورد جدی با علویان نداشتند، حتی اصفهانی این طور نقل کرده که سفاح هیچ یک از علویان را نکشت (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۱۹۴). در همین شرایط فرزندان عبدالله بن حسن (محمد و ابراهیم) با سفاح بیعت نکرده و در خفا می‌زیستند و تلاش‌های عباسیان در زمان سفاح برای دستگیری آنان به نتیجه‌ای نرسید. البته عباسیان در ابتدا کوشیدند به نحوی آنان را با تطمیع یا تهدید، کنترل نمایند. به همین منظور از خاندان عبدالله بن حسن دعوت کرده و از آنان به گرمی استقبال نمودند (خطیب بغدادی، ۱۳۴۹: ۷/۲۹۳) و در نهایت هم هدایای بی‌شماری به آنان بخشیدند. اما از آنجایی که عبدالله بن حسن خلافت را حق فرزند خود می‌دانست، از این هدایا خشنود نشد و نارضایتی خود را پس از بازگشت به مدینه ابراز کرد^۲ که خبر آن به سفاح و منصور رسید و موجب خشم آنان شد. (ابن عبدربه، ۱۹۴۸: ۵/۷۵) در زمان سفاح، از آنجایی که حکومت در پی تثبیت جایگاه خود و مبارزه با بقایای حکومت اموی بود، صلاح ندانستند که به طور جدی با محمد نفس زکیه برخورد کنند (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۵). همانطور که گفته شد، عباسیان امیدوار بودند با تکریم خاندان نفس زکیه و به عبارتی با تطمیع، آنان را از فکر حکومت بازدارند اما واکنش عبدالله بن حسن و فرزندان وی نشان داد که آن‌ها به طور جدی در فکر به دست آوردن خلافت هستند. منصور پس از به قدرت رسیدن، اوضاع را بر خاندان نفس زکیه دشوار نمود (جوهری، ۱۹۶۳: ۱۸۱) محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم از بیعت با منصور سر باز زدند و منصور پس از آنکه ابومسلم و عمویش عبدالله بن علی را از میان برداشت و با جنبش خوارج و زنداقه مقابله کرد، به فکر مقابله با نفس زکیه افتاد که اخبار مربوط به دعوت او گسترده شده بود (ابن

۱. محمد بن زکریا به سندش از ابن داب روایت کرده که گفت: محمد بن عبدالله بن حسن از همان دوران کودکی پیوسته در خفا به سر می‌برد و مردم را به سوی خویش دعوت می‌کرد و به نام مهدی نامیده می‌شد. (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۴۸)

۲. عبدالله در واکنش به خوشحالی علویان هنگام تقسیم اموالی که عباسیان داده بودند چنین گفت: آیا خرسند هستید که از زیر دست قومی دیگر به این اموال برسید؟

نشوان، ۱۹۴۸: ۲۷۱). در این زمان منصور در جستجوی فرزندان عبدالله بن حسن بود و اهمیت این مسئله برای منصور تا جایی بود که سه بار حکام مدینه را به خاطر ناتوانی در یافتن و دستگیری آنان برکنار کرد.^۱ سرانجام منصور برای به دست آوردن نفس زکیه و تحت فشار قرار دادن وی (طبری، ۱۳۷۵: ۴۷۶۵/۱۱)، دستور دستگیری عبدالله بن حسن و خانواده‌اش را صادر کرد.^۲ محمد با دیدن این وضعیت قصد تسلیم شدن داشت، اما پس از مشورت با پدرش^۳ (از طریق مادرش هند) منصرف شد (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۱۲۹/۲). منصور علاوه بر دستگیری خانواده عبدالله بن حسن، از ازارهای مختلفی برای دستگیری نفس زکیه استفاده کرد که از جمله آن‌ها: نامه‌هایی (از زبان شیعیان) به نفس زکیه می‌نوشت که از او خواسته بودند در قیام خود شتاب ورزد. نامه‌های یاد شده، زندانی کردن خانواده عبدالله بن حسن و آزار و اذیت آنان (مقدسی، ۱۳۷۴: ۹۵۵/۲)، فتوی مالک بن انس^۴ به نقض پیمان با منصور و اصرار یارانش برای قیام (اللیثی، ۱۳۸۷: ۱۳۸) و اعتقاد به اینکه وی از منصور قدرتمندتر است، از عواملی بود که نفس زکیه را به جلو انداختن زمان قیام واداشت.^۵

منصور برای مقابله با نفس زکیه اقدامات زیر را در پیش گرفت:

از آنجایی که می‌دانست، مدینه پایگاه محمد است، تلاشش را در حجاز متمرکز کرد، نخست به تدابیر سیاسی روی آورد و از او خواست اختلافات میان خود را مسالمت آمیز حل کنند. همزمان برای قطع کمک و بازداشتن مردم از پذیرش دعوت او، تدابیر لازم را برای جداسازی حجاز از دیگر شهرهای بزرگ اتخاذ کرد. پس از آن به کوفه (مهد شیعیان) رفت و آنجا را در اختیار گرفت و موفق شد خراسانی‌ها را از پشتیبانی او باز دارد. (طوقوش، ۱۳۸۱: ۵۰)

با این وجود، محمد نفس زکیه^۶ در سال ۱۴۵ در مدینه قیام کرد (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۲۵) و از

۱. این افراد عبارت بودند از: زید بن عبدالله، محمد بن خالد قسری، ریاح بن عثمان

۲. جزئیات روابط منصور و عبدالله بن حسن و دستگیری وی و خانواده‌اش در این منبع به تفصیل آمده است: (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۴۰-۲۱۶)

۳. پدرش به وی چنین گفت: «امیدوارم خدا گشایشی پدید آورد، بگو دعوت خویش را تعقیب کند و در راه آن بکوشد» (طبری، ۱۳۷۵: ۴۷۶۸/۱۱)

۴. مالک چنین فتوی داده بود که «شما به کراهت بیعت کرده اید و پیمانی که به کراهت بسته شود درست نیست» (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۱۳۰/۲) و (طبری، ۱۳۷۵: ۴۷۹۶/۱۱) و ظاهراً پس از این فتوی مردم به بیعت با محمد شتافتند (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۸۷). اصفهانی در مقابل الطالبین فهرستی از بزرگانی را که با قیام محمد همراه شدند را ذکر کرده است (۱۳۸۰: ۳۰۰-۲۸۰). در تاریخ طبری هم چنین فهرستی ذکر شده است: (طبری، ۱۳۷۵: ۴۸۵۴-۴۸۵۶). اصفهانی، نام دو تن از فرزندان امام صادق علیه السلام (موسی و عبدالله) را در زمره یاران محمد شمرده است. (۱۳۸۰: ۲۸۳)

۵. به عقیده برخی مقدمات ظهور نفس زکیه خوب فراهم نشده بود و این کار از ناچاری و پیش از وقت انجام شد (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۱۳۰/۲)

۶. ابن طقطقی در وصف نفس زکیه چنین آورده است: از حیث فضل و شرف و دین و علم و شجاعت و فصاحت و ریاست و کرامت و بزرگواری از سادات و رجال بنی هاشم به شمار می‌آمد (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۲۴)

موضع یک خلیفه به اعمال حاکمیت پرداخت و حکمرانان و کارگزاران خود را برگزید. منصور برای مقابله با نفس زکیه حتی به مشورت با منجمان (ابن کثیر، ۹۸/۹) (طبری، ۱۳۷۵: ۱۱/۴۷۸۳) و عمویش (عبدالله بن علی که در زندان به سر می‌برد) پرداخت و به نظر می‌رسد مهم‌ترین اقدام وی فرستادن نامه به نفس زکیه بوده باشد. اهمیت این نامه نگاری از آن جهت است که محتوا و مضمون پیام‌هایی که میان آنان رد و بدل شده، در واقع نوعی مناظره سیاسی میان دو جریان عمده سیاسی و مذهبی آن دوره بوده است و استدلال‌هایی که منصور برای حقانیت حکومت عباسیان می‌آورد، به نوعی توجیه‌کننده حکومت آنان و بیان‌کننده مبانی مشروعیت بخش آنان است. سبب نامه نگاری منصور به نفس زکیه ظاهراً روشن نیست، اما به نظر می‌رسد منصور به پیروزی در برابر وی اطمینان نداشت و بارها دشواری و رنج این مسئله را اظهار داشته بود (طبری، ۱۳۷۵: ۱۱/۴۷۵۸). شخصیت نفس زکیه، اقبال عمومی و پیوستن برخی بزرگان به وی، سبب شد تا منصور به عنوان آخرین راه، (پیش از رویارویی نظامی) برای حل مسألت آمیز این مسئله به این اقدام دست زند. نکته قابل تأمل در این است که برخی استدلال‌های منصور در توجیه جایگاه خلافت عباسیان در ادامه دلایل و فصل جدیدی است که غاصبان حق اهل بیت (ع) پس از رحلت پیامبر (ص) بدان استناد کرده‌اند. به علت اهمیت این موضوع در اینجا به اختصار نکات مهم نامه‌های میان منصور و محمد را برشمرده‌ایم:

- وی پیمان شکنی‌های گذشته منصور را به وی یادآوری می‌کند و چنین می‌گوید: «...من از تو به این کار سزاوارتر و به عهد و پیمان وفادارترم. زیرا به من پیمان و امانی داده‌ای که به مردانی پیش از من داده بودی. کدامیک از امان‌ها را به من می‌دهی؟ امان ابن هبیره؟ یا امان عبدالله بن علی یا امان ابومسلم؟» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵/۱۷۵) (طبری، ۱۳۷۵: ۱۱/۴۸۰۶-۴۸۰۵)

- محمد نفس زکیه به منصور یادآوری می‌کند که حق، حق ماست و شما به نام ما دعوی این کار کرده‌اید و به کمک شیعیان ما به خلافت رسیده و پیروز شده‌اید.

- محمد در رد اینکه عباسیان خلافت را به ارث برده‌اند، به این مطلب اشاره کرد که پدر ما علی وصی و امام بود، با آنکه فرزندان وی زنده‌اند، شما چگونه ولایت او را به ارث برده‌اید. منصور در پاسخ، به این (عقیده جاهلی) استناد کرد که نفس زکیه زاده دخت پیامبر (ص) است و «دختر نه سبب میراث می‌شود و نه ولایت، رهبری و امامت را به ارث می‌برد». به عقیده عباسیان، چون از فرزندان عبدالمطلب کسی در قید حیات نبوده عباس تنها وارث پیامبر بوده است.

- منصور در پاسخ به محمد می‌گوید که مسلمانان، ابوبکر و عثمان را پیش از علی به خلافت برگزیدند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵/۱۷۷) و به نوعی به طور کل شایستگی علویان را در امر حکومت زیر سوال می‌برد.

۱. برای مطالعه متن کامل و جزئیات نامه‌ها به این منبع مراجعه کنید: (طبری، ۱۳۷۵: ۱۱/۴۸۱۳-۴۸۰۴).
 ۲. در مورد جزئیات امان دادن منصور به ابن هبیره (از سرداران سپاه اموی) به این منبع مراجعه کنید: (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵/۷۴-۸۰).

- در انتهای نامه منصور، ناتوانی علویان در به دست گرفتن قدرت آورده شده و بازستاندن انتقام خون شهیدان علوی از امویان به عنوان افتخار خاندان عباسی شمرده شده است (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵/۱۷۸). منصور به این افتخارات، کمک‌های مالی عباس به خاندان پیامبر را نیز افزوده است.

تلاش‌های منصور برای دستگیری و کنترل محمد نفس زکیه به نتیجه نرسید و درگیری نظامی میان آن‌ها آغاز شد. منصور، عیسی بن موسی را برای مقابله با محمد مأمور کرد. وی از انتخاب عیسی بن موسی دو هدف را دنبال می‌کرد: نخست اینکه، به وی توصیه شده بود که باید یکی همسنگ محمد فرستاده شود که اگر محمد گفت من پسر پیغمبرم، این گوید من پسر عم پیامبرم (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۱۳۳/۲). اما هدف دوم و مهم‌تر منصور این بود که در این نبرد اگر هر یک از آن‌ها کشته می‌شد برای وی اهمیتی نداشت.^۱ (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵/۱۸۲) و (طبری، ۳۷۵: ۱۱/۴۸۲۰). سرانجام نفس زکیه با وجود تمام عوامل مساعدی که در اختیار داشت، مانند تایید بزرگان قوم (مانند ابوحنیفه و مالک) و حمایت مردم مدینه، از سپاهیان منصور به رهبری عیسی بن موسی شکست خورد و توسط حمید بن قحطبه کشته شد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵/۱۸۹). در مورد علت ناکامی محمد نفس زکیه دلایل زیادی آورده شده^۲ اما به نظر می‌رسد قوت و درایت منصور، مهم‌ترین دلیل شکست نفس زکیه بوده است. منصور، جدی بودن خطر این قیام را به خوبی دریافته بود و نقل شده که بر خویش واجب کرده بود تا زمان از میان برداشتن خطر علویان در عراق و حجاز، لباس رزم از تن به در نکند. (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۱۳۵/۲)

۱-۲- قیام ابراهیم بن عبدالله

پس از شکست نفس زکیه، ابراهیم برادرش (در همان سال ۱۴۵^۳) در بصره قیام کرد. ابراهیم پس از دستگیری عبدالله حسن، برای نجات خود حجاز را ترک کرده و پیوسته در حال مسافرت بود (ابن نشوان، ۱۹۴۸: ۳۱۵) تا سرانجام در سال ۱۴۳ در بصره ماندگار شد و آنجا را به عنوان پایگاه قیام خود برگزید.^۴

۱. منصور در پی خلع عیسی بن موسی از ولایت عهدی بود و قصد داشت به جای وی پسرش را ولیعهد نماید.
 ۲. مانند انتخاب مدینه به عنوان مرکز قیام و مبارزه با سپاهیان منصور، خطا در زمان بندی قیام (میان قیام محمد (مدینه) و برادرش ابراهیم (بصره) (ظاهر محمد به خاطر مشکلات پیش آمده، پیش از ابراهیم قیام کرد (طبری، ۳۷۵: ۱۱/۴۷۸۶)، حبله‌های منصور در نوشتن نامه‌های جعلی (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵/۱۶۷) و (طبری، ۳۷۵: ۱۱/۴۷۵۲ و ۴۷۹۵)، فشارهای عباسیان و در تنگنا قرار دادن محمد و خانواده‌اش و شایعه پراکنی در مورد کشته شدن محمد پیش از شروع مبارزه (طبری، ۳۷۵: ۱۱/۴۷۸۱)، کناره‌گیری مردم مدینه و تنها گذاشتن محمد در میانه راه (طبری، ۳۷۵: ۱۱/۴۷۹۵ و ۴۸۲۷)....
 ۳. در برخی منابع سال ۱۴۴ آمده است (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۲۶).
 ۴. ظاهر انتخاب بصره به عنوان مرکز قیام، بر حسب ضرورت صورت گرفته است. زیرا بنا بر شواهد تاریخی کوفه، مناسب‌ترین شهر برای قیام به نظر می‌رسیده است اما با توجه به اینکه کوفه در نزدیکی هاشمیه قرار داشت لذا مجالی برای تبلیغ و دعوت ابراهیم در کوفه وجود نداشته است. (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۱۷)

از شواهد این طور بر می آید که قیام ابراهیم، یک حرکت مستقل نبوده و در واقع وی ابتدا مردم را به سوی برادرش محمد دعوت می کرده است، اما با آشکار شدن (پیش از موعد) دعوت محمد (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۱۶) و کشته شدن وی، ابراهیم حرکت وی را ادامه داد و پس از آن مردم را به خلافت خود فراخوانده و پیروانش با او بیعت کردند. در بصره زیدیان^۱ و معتزلیان از او حمایت کرده و مستضعفان و طبقات محروم به او پیوستند. برخی از امویان و عثمانی ها (به دلیل پیوند خویشی ابراهیم با عثمان بن عفان) نیز از او پشتیبانی کردند^۲. در کنار موارد یاد شده، حمایت فقهایی بصره^۳ بر قدرت ابراهیم افزوده بود (مسند، ۱۹۹۳: ۱۷۰). وجود این عوامل مساعد، کار را برای ابراهیم آسان نمود و حرکت وی حکومت عباسی را به طور جدی مورد تهدید قرار داد. ابراهیم پس از قیام در بصره توانست بر اهواز و فارس سیطره یابد و نفوذ خود را در واسط و مداین و سرزمین سواد بگستراند (اللیثی، ۱۳۸۷: ۱۵۸). منصور هم با آگاهی از گرایش های مردم کوفه به شدت این شهر را تحت نظر داشت تا به ابراهیم نپیوندند و هر کس در کوفه به طرفداری از ابراهیم متهم می شد توسط منصور به قتل می رسید. (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۱۷). قیام ابراهیم با وجود آنکه تا موفقیت و شکست عباسیان فاصله ای نداشت^۴، اما سرانجام با کشته شدن ابراهیم در سال ۱۴۵^۵ شکست روبرو شد. این جنبش بدون تردید یکی از جدی ترین قیام های علیه منصور بوده است و تسلط و ابراهیم بر مناطق وسیع و ثروتمند اثر منفی بر توان حکومت عباسی می گذاشت و منصور در تلاش بود به هر نحو ممکن این مشکل را حل نماید. از قول منصور اینطور نقل شده: «هنگامی که ابراهیم بر اراضی اطراف بصره دست یافت، کار او بر من مشکل شد». (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۱۵). منصور به شدت از قیام ابراهیم احساس خطر نمود تا جایی که نقل شده منصور از کاخ خود بیرون آمده و در همیشه میان لشکریان اقامت داشت و (از شدت ترس) حتی لباس خود را تعویض نمی نمود (اللیثی، ۱۳۸۷: ۱۷۱) پس از کشته شدن ابراهیم، منصور سر وی را به زندان، نزد عبدالله بن حسن فرستاد. در این زمان عبدالله بن حسن و خاندانش همچنان، در سخت ترین شرایط در زندان به سر می بردند و شمار آن ها بر اثر شرایط بسیار وحشتناک زندان رو به کاستی نهاده بود و تنها پنج نفر از آنان زنده مانده بودند. (اللیثی، ۱۳۸۷: ۱۷۷)

۱. عیسی بن زید که پیشوای زیدیان آن زمان بود تا زمان کشته شدن ابراهیم همراه وی بود و پس از آن همواره فراری بود (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۳۱).

۲. اصفهانی در مقاتل الطالبین، فهرستی از بزرگانی که به یاری ابراهیم شتافتند را آورده است. (۱۳۸۰: ۳۷۶-۳۴۷)

۳. ابوحنیفه نعمان بن ثابت، حمایت خود را به طور آشکار از ابراهیم اعلام نموده بود (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۱۵) و گفته شده همین امر موجب شد منصور وی را مسموم کرده و به قتل برساند. (اللیثی، ۱۳۸۷: ۱۶۸)

۴. در مرحله ای از نبرد ابراهیم با لشکریان عباسی (به فرماندهی عیسی بن موسی) در باخری، لشکریان عباسیان گریخته و بار رسیدن خبر آن به منصور، وی قصد فرار از کوفه را داشت، اما کشته شدن ابراهیم سبب پراکندگی و شکست لشکریانش شد (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۴۰). یکی از علل ضعف عباسیان در نبرد با ابراهیم این بود که لشکریان عباسی در حجاز (برای جنگ با محمد بن زکیه) بوده و سربازان عباسی در شهرهای مختلف پراکنده شده بودند.

۵. حرکت ابراهیم، از آغاز تا کشته شدنش حدود سه ماه طول کشید.

منصور پس از قیام محمد و ابراهیم اوضاع را بر علویان بسیار دشوارتر کرد و علاوه بر علویان هر کس را که به نوعی با آن ها همکاری نموده بود^۱ سخت مجازات کرد. (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۱۷)

مواضع سیاسی امام صادق علیه السلام

در این مقطع زمانی، تکیه اصلی شیعه از نظر فکری و عقیدتی بر امام صادق علیه السلام بوده و امام علیه السلام حد فاصل فرقه‌هایی قرار گرفته بود که در شیعه به وجود آمد و حفظ و صیانت شیعه از انحرافات در راس برنامه‌های حضرت قرار داشت. درباره شخصیت علمی و فقهی امام صادق علیه السلام، منبعی وجود ندارد که به عظمت آن حضرت اعتراف نکرده باشد. به عنوان نمونه ابن خلکان در باره آن حضرت می‌گوید: «... فضل او مشهورتر از آن است که نیازمند توضیح باشد». (ابن خلکان، ۱۹۶۹: ۸/ ۱۰۵).

به تعبیر شهید مطهری:

«...تحقیقا می‌توان گفت حرکت‌های علمی دنیای اسلام، اعم از شیعه و سنی، مربوط به امام صادق علیه السلام است. حوزه‌های شیعه که خیلی واضح است، حوزه‌های سنی هم مولود امام صادق علیه السلام است. به جهت اینکه راس و رییس حوزه‌های سنی «جامع ازهر» است که از هزار سال پیش تشکیل شده و جامع ازهر را هم شیعیان فاطمی تشکیل دادند و تمام حوزه‌های دیگر اهل سنت منشعب از جامع ازهر است و همه این ها مولود استفاده‌ای است که امام صادق علیه السلام از زمان خودش نموده است». (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۴۴)

درباره شخصیت امام صادق علیه السلام عبارات زیادی از علما و دانشمندان نقل شده که استاد «حیدر» قسمت معظمی از آن ها را در کتاب ارزشمند خود «الامام الصادق و المذاهب الاربعة» گردآورده (حیدر، بی‌تا: ۶۲-۵۱) و ذکر آن ها در این مجال نمی‌گنجد^۲.

در مورد جریان فکری و سیاسی شیعیان این نکته قابل ذکر است که در اکثر منابع تاریخی، مواضع سیاسی امام صادق علیه السلام به «کناره گیری از سیاست» و یا بسنده کردن به «رهبری معنوی» تعبیر شده است. به عنوان نمونه شهرستانی در کتاب «الملل و النحل» اینگونه آورده است:

«هرگز به فکر امامت نیفتاده و بر سر خلافت با کسی مبارزه نکرد». (شهرستانی، ۱۳۶۸: ۱/ ۱۴۷)

اما حوادث پیش آمده به خوبی نشان داد که رفتار امام علیه السلام عین سیاست بوده و ضمن حفظ هویت جامعه شیعه توانستند مبارزه خود را پیش برند و از همین رو دشمنان به شدت از وجود امام صادق علیه السلام احساس خطر کرده و به هر نحو ممکن درصدد بودند ایشان را از میان بردارند. به عبارتی فارغ از هر

۱. از جمله «عبادة بن عوام» و ابوحنیفه قابل ذکر می‌باشند که عباد بن عوام تازمان حکومت مهدی مخفی بود و ابوحنیفه نیز به دست منصور به قتل رسید.

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: منتهی الامال، شیخ عباس قمی، جلد دوم، ذیل باب هشتم، فصل دوم - نسخه الکترونیکی کتابخانه تاریخ اسلام

گونه استدلال و پیش زمینه مذهبی، باید گفت که اگر امام به دنبال مسائل سیاسی عصر خود نبودند و نسبت به آن بی تفاوت بودند، دلیلی نداشت که عباسیان از وجود ایشان احساس خطر کنند، زیرا بدیهی است وجود یک رهبر معنوی که به حکومت و سیاست کاری ندارد، نمی تواند برای حکومت خطری محسوب شود.

سیاست امام صادق (ع) در ادامه سیاست سایر ائمه (ع) و در آن شرایط زمانی و مکانی مبتنی بر تقدم کار فرهنگی و پرورش فضای فکری و اعتقادی جامعه بود. در فضای فشار و اختناق امویان و عباسیان، امام (ع)، برخلاف خوارج، زیدیان و حتی برخی از شیعیان (که تنها راه مبارزه علیه حکومت را مبارزه نظامی می دانستند) این رویه را دنبال نموده و مبارزه منفی در صحنه سیاسی و کار فرهنگی و علمی و اعتقادی را دنبال نمودند. گذشت زمان و حوادث پیش آمده و ناکامی جریان های تندرو و جریان هایی که از مسیر امامت فاصله گرفتند، کارآمدی سیاست های امام (ع) را بر همگان آشکار نمود. در ادامه این بحث، ذکر این مطلب ضروری است که در رفتار و سیره معصوم، تفکیک مواضع سیاسی و غیرسیاسی و یا تقسیم بندی های دیگری از این دست، فقط برای ارائه و فهم مطالب برای مخاطبان صورت می گیرد. در مورد مواضع سیاسی امام صادق (ع) در اواخر عصر امویان و دوره عباسی (به طور خاص) چندین نقطه عطف وجود دارد و از آنجایی که بررسی و کشف تمام رفتارهای سیاسی حضرت برای ما ممکن نیست، در حد وسع به واکاوی این مواضع سیاسی می پردازیم و البته؛ باید این نکته ذکر شود که اگر نگاهی دقیق و موشکافانه به سیره معصوم شود، شاهد هستیم که آن حضرات، در عین اینکه بر مسائل تبلیغی و فرهنگی متمرکز بودند اما رفتار آنان عین سیاست و سیاست ورزی بوده است. به عنوان نمونه، در بررسی عصمت امام، ظاهراً بحث در مورد یک اندیشه و اعتقاد دینی است اما با نگاه دقیق تر مشاهده می کنیم که تاکید بر این اصل «عصمت» (که به عقیده برخی در زمان امام صادق (ع) صورت گرفته است (حسنی، ۱۳۷۶: ۳۲۸)) در واقع، واکنش یا مبارزه ای از سوی شیعیان در برابر خلفایی بوده که از نظر آن ها غاصب بوده اند. این مطلب ما را به یک نکته رهنمون می سازد و آن اینکه اندیشه عصمت که از دل پژوهش های دینی سر بر می آورد با سیاست پیوندی محکم دارد، هر چند خاستگاه آن هم سیاسی نباشد و متکلمان شیعه پیش از سخن گفتن از عصمت پیامبران، در آغاز درباره وجوب عصمت امامان سخن گفته اند. سپس با حساب اینکه پیامبران در مرتبه ای بالاتر قرار دارند، عصمت را به آنان هم نسبت داده اند. به عبارتی امامت شیعی پیش از آنکه یک نهاد دینی صرف باشد، نهاد سیاست است (صبحی، بی تا: ۱۳۴) و به طور کلی عقاید شیعیان در زمان امام صادق (ع) با کوشش های آن حضرت و تربیت شاگردان بی شمار به روشنی پدیدار شده است (عاملی، ۱۹۳۸: ۱۹۵) لذا نسبت دادن چنین قولی به امام از عدم آگاهی

و کوتاه نظری ناشی می‌شود. همانطور که گفتیم در دوران امام صادق علیه السلام چند واقعه سیاسی مهم وجود دارد^۱ که در آن‌ها مواضع سیاسی امام علیه السلام آشکار است؛ در ادامه به طور اجمالی به این موارد می‌پردازیم.

الف - قیام زید بن علی بن الحسین

پس از شهادت امام حسین علیه السلام یکی از حرکت‌های جدی علویان علیه امویان بود. قیام زید در سال ۱۲۲ و در پی شدت یافتن اختلافات وی با هشام بن عبدالملک آغاز شد و پس از ده روز درگیری نظامی به شهادت رسید. قیام زید و حمایت مردم از او تأکیدی بر اهمیت علویان در میان مردم عراق بود. در اینجا در پی پرداختن به قیام زید نیستیم، بلکه مسئله قابل اهمیت برای ما نوع برخورد امام صادق علیه السلام با قیام زید و فرقه زیدیه (فرقه‌ای که پس از شهادت زید اعلام موجودیت کردند) می‌باشد.

در مورد اعتقاد زید به امامت امام صادق علیه السلام شکی وجود ندارد و نقل شده است که هدف وی اصلاح امور و مقابله با ظلم و انحراف امویان بود. زید در پی دعوی خلافت و امامت نبوده و قصد داشت در صورت پیروزی، زمام امور را به دست امام علیه السلام بسپارد.^۲

در همین زمینه از امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

«رحمه الله، اما نه کان مومنا و کان عالما و کان صدوقا، اما نه لو ظفر لوفی، اما نه لو ملک يعرف کیف یضعها»^۳

و نیز در مورد اعتقاد زید به امامت امام صادق علیه السلام از زید نقل شده است:

«جعفر اما منافی الحلال والحرام»^۴

در مورد موضع امام صادق علیه السلام در برابر قیام زید به احادیث مختلفی بر می‌خوریم که گاه با هم تناقض دارند.^۵ اما با توجه به احادیثی که در اصول کافی و دیگر منابع شیعی نقل شده است (و در آن‌ها نسبت به قیام زید انتقادهایی شده) به نظر می‌رسد که قیام زید با رضایت و اجازه امام صورت نگرفته است اما به طور قطع امام صادق علیه السلام به قیام زید به عنوان «قیامی بر ضد ستمگری» می‌نگریستند و شخصیت اخلاقی و اعتقادی زید مورد تأیید امام علیه السلام بوده است و ایشان حاضر نبوده‌اند که کسی به زید جسارت کند. به عنوان نمونه هنگامی که حکیم بن عیاش کلبی شعری در

۱. قیام زید در سال ۱۲۲، بیعت علویان با نفس زکیه در سال ۲۶، قیام محمد بن عبدالله بن حسن (نفس زکیه) و قیام ابراهیم بن عبدالله بن حسن در سال ۱۴۵

۲. مذهب زیدیه پس از شهادت زید به وجود آمد و پیروانش او را امام پنجم اهل بیت علیهم السلام شمردند.

۳. خداوند او را راجح کند، مرد مومن و عارف و عالم و راست گویی بود که اگر پیروزی می‌شد و فامی کرد و اگر زمام امور را به دست می‌گرفت، می‌دانست آن را به دست چه کسی بسپارد. (به نقل از کریمیان، ۱۳۶۰: ۳۸۵)

۴. جعفر امام مادر حلال و حرام است. (به نقل از کریمیان، ۱۳۶۰: ۴۹)

۵. علامه طباطبایی در کتاب «شیعه در اسلام» چنین آورده است: «زیدیه» در ابتدای حال، مانند خود زید دو خلیفه اول (ابوبکر و عمر) را جزو ائمه می‌شمردند ولی پس از چندی، جمعی از ایشان نام دو خلیفه را از فهرست ائمه برداشتند و از علی علیه السلام شروع کردند. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۳۴).

مذمت زید گفت و شعر به امام صادق (ع) رسید، حضرت در حالی که دستانشان لرزان بود به آسمان بلند کردند و شاعر را نفرین کردند. همچنین در نقل دیگری آمده که حضرت از «ابوولاد کاهلی» درباره زید سوال کردند. او گفت: او را در حالی که مصلوب بودم دیدم. کسانی او را شمات می کردند و افرادی ستایش می نمودند. حضرت فرمود: ستایش کنندگان با او در بهشتند و شمات کنندگان شریک خون او (آبی، ۱۹۸۱: ۳۵۲).^۱ همانطور که گفته شد در مجموع براساس آنچه در منابع تاریخی و روایی موجود است قیام زید با اجازه صریح امام صادق (ع) صورت نگرفته اما (با توجه به تایید شخصیت زید توسط حضرت)، به نظر می رسد امام از حرکت اصلاحی زید رضایت نسبی داشته اند^۲ (یا لاقول مخالف نبوده اند). به عنوان نمونه از امام صادق (ع) روایت شده است:

«لوددت ان الخارجی یخرج من آل محمد (ص) و علی نفقه عیاله»^۳

و عدم دخالت و مشارکت امام در این قیام از جهات و مصالح دیگری بوده که در این مجال فرصت بررسی آن ها نیست و پژوهش مفصلی را می طلبد.

پس از قیام زید و به خصوص با روی کار آمدن عباسیان، بنی الحسن از بنی الحسین جدا شدند و به بهانه زید و فرزندش یحیی، روی کار آوردن یکی از بنی الحسن به نام محمد بن عبدالله (نفس زکیه) را وجهه همت خود قرار دادند. این ها به تدریج گروهی از شیعیان را نیز به دور خود جمع کردند که عنوان زیدیه بر آنان اطلاق شد.^۴

ب- نشست ابواء و دعوت ابوسلمه

همانطور که پیش از این گفته شد، در سال های آخر حکومت امویان، گروه های مختلفی علیه امویان مبارزه می کردند که شاخص ترین گروه علویان بودند. نظر به اهمیت و محبوبیت علویان در میان مردم، بزرگان آن ها در نشستی که در ابواء جمع شدند^۵ که در میان آن ها عباسیان و برخی زادگان عثمان هم بودند. در این نشست صالح بن علی سخن را آغاز کرده و از حاضران خواست با یکی از هاشمیان بیعت کنند تا مبارزه علیه امویان و خلافت را پس از آنان به عهده گیرد. در این میان عبدالله بن حسن

۱. به نقل از (جعفریان، ۱۳۸۶: ۳۶۴)

۲. این رضایت نسبی را باید در مقایسه با واکنش امام صادق (ع) در جریان بیعت بانفس زکیه در نظر بگیریم که امام به صراحت با بیعت مخالفت می کنند و نسبت به سرانجام قیام کنندگان هشدار می دهند.

۳. هر آینه دوست می دارم که خروج کننده آل محمد خروج کند و محاراج خانواده اش را بر عهده می گیرم. به نقل از «آیه الله خامنه ای، ۱۳۸۹: ۲۹»

۴. به گفته برخی، اساسا موسس و پایه گذار حقیقی مذهب زیدیه عبدالله بن حسن و پسرانش بوده اند.

۵. درباره جزئیات این نشست پیش از این در بخش اضمحلال امویان و روی کار آمدن عباسیان به تفصیل سخن گفتیم لذا در این مجال به جزئیات آن نمی پردازیم.

۶. این نشست در سال ۱۲۶ انجام شده و ظاهرا نشست دیگری در سال ۱۲۹ تشکیل شده که عباسیان که موفقیت خود را نزدیک می دیده اند مجلس را ترک نموده اند. (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۶۴)

فرزندش محمد را پیشنهاد داد (و با توجه به زمینه سازی‌هایی که وی پیش از این نموده بود و فرزندش را مهدی موعود خوانده بود) و همه حاضران از جمله عباسیان و شخص منصور با وی بیعت کردند. ظاهراً پس از انجام بیعت، از آنجایی که امام صادق (ع) بزرگ شیعیان بودند و تأیید امام (ع) می‌توانست بر اعتبار و مشروعیت این بیعت بیفزاید، از امام (ع) دعوت می‌شود در میان آنان حضور یابند. امام صادق (ع) دعوت عبدالله بن حسن را از آن رو که وی نیز از بزرگان هاشمی و مورد احترام علویان و عباسیان بود، می‌پذیرند. امام (ع) در آن نشست به عبدالله بن حسن می‌فرمایند که پسرش (محمد) به خلافت نمی‌رسد و با اشاره به منصور، از خلافت وی خبر می‌دهند و نقل شده است که ظاهراً عبدالله امام را متهم به حسادت کرده است.^۱

بررسی این ماجرا، ضمن اینکه مواضع سیاسی صریح امام صادق (ع) را به خوبی نشان می‌دهد، آگاهی ایشان را از اوضاع و تحولات سیاسی اجتماعی بیان می‌کند. امری که بسیاری از علویان از آن غافل بودند و از همین رو بازپچه دست عباسیان قرار گرفتند؛ زیرا امام صادق (ع) در شرایطی خبر از به قدرت رسیدن منصور می‌دهند که عباسیان از بیست و شش سال پیش (سال صدم هجری) دعوت مخفیانه خود را آغاز کرده بودند و تنها هدف آنان به قدرت رسیدن خودشان بود و نام علویان تنها ابزاری برای کسب محبوبیت و قدرت بود. شرکت عباسیان در این نشست، در ادامه سیاست‌های فریب آمیز آنان بود و به طور قطع به چنین بیعتی اعتقاد قلبی نداشتند. امری که پس از به قدرت رسیدن عباسیان آشکار شد و آنان از همان روزهای نخست در جستجوی فرزندان عبدالله بن حسن بودند تا از آنان بیعت گیرند. همانطور که در آینده روشن شد، این بی‌توجهی به کلام امام صادق (ع) برای علویان بسیار گران تمام شد و منصور به بهانه مقابله با محمد و ابراهیم (فرزندان عبدالله بن حسن) علویان را به قتل می‌رسانید و به بدترین وضع با خاندان عبدالله بن حسن برخورد کرد.^۲

از جمله مسائل مهم دیگری که جزو نقاط حساس و تامل برانگیز تاریخ سیاسی شیعه است، دعوت ابوسلمه خلال (معروف به وزیر آل محمد) از امام صادق (ع) برای قبول رهبری دعوت است.^۳ در

۱. اصفهانی در مقاتل الطالبین جزئیات این نشست را آورده است و حتی در این منبع آمده که منصور، گفتار عبدالله بن حسن را تأیید می‌کند و پس از او سایرین با محمد (نفس زکیه) بیعت می‌نمایند (۱۳۸۰: ۲۲۰-۲۱۶) البته تناقضات فاحشی در این کتاب وجود دارد، به عنوان نمونه، در صفحه ۲۶۰ و ۲۶۱ با ذکر مجدد این ماجرا، این طور آمده که همگان گفتند تا امام صادق (ع) حاضر نباشد بیعت نمی‌کنیم و پس از آن امام را دعوت کردند.

۲. در مورد جزئیات فجایی که بر سر این خاندان به دست منصور آمد به این منبع مراجعه کنید: (طبری، ۱۳۷۵: ۴۸۶۱-۴۷۶۸) (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۲۴۰-۲۲۸)

۳. لازم به یادآوری است که کار اصلی دعوت عباسیان به دست دو نفر، ابوسلمه و ابومسلم، انجام می‌شد و از آنجا که عباسیان به هر نحو ممکن می‌خواستند خود را به آل محمد پیوند دهند و از محبوبیت آنان استفاده کنند ضمن استفاده از شعار «الرضا من آل محمد»؛ ابوسلمه را «وزیر آل محمد» و ابومسلم را «امیر آل محمد» لقب داده بودند.

۴. درباره جزئیات این ماجرا، پیش از این در بخش اضمحلال امویان و روی کار آمدن عباسیان به تفصیل سخن گفتیم لذا در این مجال

آخرین روزهای حکومت امویان، کار اصلی دعوت به عهده ابوسلمه بود و وی همزمان نامه‌هایی را به سه نفر از رهبران علوی^۱ می‌فرستد و رهبری جنبش را به آنان پیشنهاد می‌دهد (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲/۲۵۸). یکی از این نامه‌ها برای امام صادق (ع) ارسال شده است که واکنش ایشان به این پیشنهاد و اقدام ابوسلمه در دو جا نقل شده است. نخست، واکنش به پیکی که حامل پیام بوده است: امام ابتدا با بیان اینکه ابوسلمه پیرو دیگران است و شیعه ما نیست توجهی به نامه ننموده و حتی به آن پاسخ ندادند و نقل شده است که ایشان نامه را سوزاندند. (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۰۸) و پیک پس از امام صادق (ع) نامه را برای عبدالله بن حسن برد و عبدالله از دریافت نامه خرسند شد و روز بعد خدمت امام صادق (ع) رسید و امام (ع) به وی چنین گفتند:

«از چه وقت خراسانیان شیعه تو شده‌اند، مگر تو ابومسلم را سوی آن‌ها فرستاده‌ای؟ مگر کسی از آنان را به نام یا صورت می‌شناسی؟ چگونه شیعیان تو شده‌اند که نه تو آن‌ها را می‌شناسی و نه آن‌ها تو را می‌شناسند.» (ابراهیم حسن، ۱۳۷۴: ۲/۱۰۲) و (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲/۲۵۹-۲۵۸).

در مورد این ماجرا و زمینه مساعدی که در اواخر دوره اموی برای به دست گرفتن خلافت از سوی شیعیان مطرح بود، سوالات زیادی مطرح شده و همانطور که گفته شد برخی واکنش و پاسخ منفی امام (ع) را به کناره‌گیری از سیاست تعبیر کرده‌اند؛ اما با یک نگاه دقیق به واکنش امام (ع) در ماجراهای یاد شده، درس‌ها و پیام‌های مفیدی قابل برداشت است که در همه آن‌ها زیرکی و هوشمندی سیاسی حضرت نمایان است؛ در ادامه به اختصار به این مطلب پرداخته شده است.

- امام درک درستی از اوضاع و شرایط زمانه داشتند و به خوبی می‌دانستند تا زمینه‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی مساعد نباشد انتقال خلافت، به آسانی میسر نیست و یک نامه (حتی با فرض اینکه فرستنده آن صداقت داشته باشد)^۲ دلیلی بر مساعد بودن شرایط نیست.

- بر فرض اگر امام (ع) می‌پذیرفت (مانند عبدالله بن حسن پذیرفت) باز هم این امر محال بود، چنانچه که دیدیم عبدالله بن حسن با وجود قبول این درخواست باز هم به نتیجه نرسید.

- عباسیان از سال‌ها قبل دعوت‌گران و نقیبان خود را پرورش داده بودند و زمینه را برای خلافتشان آماده کرده بودند، به عبارتی آنان در تمام این سال‌ها که برخی علویان (به طور خاص زیدیان) فقط بر جهاد با سیف تاکید ورزیده بودند، آنان با زیرکی در سایر حوزه‌ها فعالیت کرده بودند و در این شرایط عباسیان و طرفدارانشان شناختی از امام صادق (ع) نداشتند و به طور قطع هم تمایل نداشتند که

به جزئیات آن نمی‌پردازیم.

۱. امام صادق (ع)، عبدالله بن حسن و عمر بن زین العابدین

۲. پیش از این (در فصل قبل) روشن شد که به طور قطع هدف ابوسلمه از ارسال نامه برای امام صادق (ع)، مبنی بر اعتقاد قلبی و راستین به حق ولایت و خلافت امام معصوم (ع) نبوده است بلکه بیشتر اقدامی سیاسی بوده که یا در جهت قدرت طلبی و جاه طلبی شخص ابوسلمه بوده و یا در جهت شناسایی رقبای احتمالی عباسیان.

حاصل فعالیت آنان به دست مردی از خاندان علوی بیفتد.

- درباره اینکه حتی شیعیان حضرت، هم در این را ثابت قدم نبوده‌اند، ماجرای در کتاب منتهی الآمال نقل شده است^۱ که از امام درباره قیام و اینکه ایشان دارای پیروان زیادی هستند و خلافت حق ایشان است، سوال شد؛ امام در پاسخ به مرد خراسانی^۲ اینطور فرمودند:

«...اگر ما پنج نفر شیعه اینگونه داشتیم قیام می‌کردیم»^۳.

ج- مواضع امام در برابر منصور

امام صادق علیه السلام در عصر خود، به ویژه در نگاه دانشمندان جامعه از عظمت فراوانی برخوردار بودند. ابوزهره در این زمینه می‌نویسد:

«ما اجمع علماء الاسلام على اختلاف طوائفهم في امر كما اجمعوا على فضل الامام الصادق و علمه». ^۴ (فضل الله، ۱۴۰۱: ۶۶).

امام صادق علیه السلام با توجه به موقعیت به دست آمده در دوره انتقالی حکومت از امویان به عباسیان به طور ویژه‌ای به نشر معارف و تربیت شاگردان پرداختند به طوری که نقل شده است شمار کسانی که از آن حضرت تلمذ کرده و حدیث شنیده‌اند، به حدود چهار هزار نفر می‌رسد. (اربلی، بی تا: ۱۶۶/۲). نتایج این سیاست حضرت در زمان حکومت عباسیان آشکار شد. زمانی که ائمه علیهم السلام از هر نظر تحت کنترل بودند و تمام فعالیت ایشان در خفا و براساس تقیه^۵ صورت می‌گرفت، این نهضت علمی و فرهنگی امام بود که در مقابله با حکومت و نشر ارزش‌ها و اعتقادات شیعی نقش به سزا داشت.

شیعیان در این زمان در سخت‌ترین شرایط و فشارهای فراوان بودند تا جایی که حتی نقل شده امکان نقل حدیث را نداشته و فقط به کتابت آن اکتفا می‌نمودند^۶ (کلینی، ۱۴۰۷: ۶۸/۱) و اصحاب امام

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: منتهی الامال، شیخ عباس قمی، جلد دوم، ذیل باب فصل چهارم، روایت ششم - در ذیل حکایت هارون مکی - نسخه الکترونیکی کتابخانه تاریخ اسلام

۲. سهل بن حسن

۳. روایت مشابیهی در همین زمینه آمده که بر قلت یاران و اصحاب (واقعی) امام دلالت دارد. برای آگاهی از این روایت به این منبع مراجعه کنید: (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۴/۱۶۱).

۴. علمای اسلام با تمام اختلاف نظر ها و تعدد مشرب ایشان در فردی غیر از امام صادق علیه السلام و علم او اتفاق نظر ندارند.

۵. شیعه تقیه را به «محافظة از خویش و پرهیز از ستمگر نبرو مند» تعریف می‌کند. شیعه بر تشریع تقیه به این آیه استدلال می‌کند: مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صُدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (نحل، ۱۰۶)

۶. عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن محمد بن الحسن بن ابي خالد شينوله قال قلت لابي جعفر الثاني عليه السلام جعلت فداك ان مشايخنا رووا عن ابي جعفر و ابي عبدالله عليهما السلام و كانت التقية شديدة فكنتموا كتبهم و لم تروا عنهم فلما ماتوا اصارت الكتب البينا فقال حدثوا بها فانها حق. ترجمه: راوی گوید به امام نهم علیه السلام عرض کردم فدایت شوم، اساتید ما از امام باقر و امام صادق علیهم السلام روایاتی دارند که چون در آن زمان تقیه سخت بوده کتب خود را پنهان کردند و از آن‌ها روایت نشد، چون آن‌ها فوت کردند کتب ایشان به ما رسید. فرمود آن‌ها را نقل کنید که درست است. (روایت پانزدهم)

به منظور صیانت خود از گزند منصور مجبور بودند به طور کامل تقیه نمایند و مواظب باشند کوچک ترین بی احتیاطی از آنان سر نزنند. تاکیدهای مکرر امام صادق (ع) بر تقیه^۱، خود دلیل آشکاری بر وجود چنین فشار سیاسی بود. خطر هجوم بر شیعه چنان نزدیک بود که امام برای حفظ آنان، ترک تقیه را مساوی با ترک نماز اعلام فرمودند. همچنین نقل شده که منصور در مدینه جاسوسانی داشت و آن ها کسانی را که با شیعیان امام صادق (ع) رفت و آمد داشتند، گردن می زدند. (جعفریان، ۱۳۸۶: ۳۶۰-۳۵۹). همانطور که گفته شد زندگی حضرت در زمان منصور، با توجه به کینه شدید وی از امام در سخت ترین شرایط بوده است و تاکید امام به یارانشان بر کتمان و حفظ اسرار اهل بیت (ع) و اتخاذ این سیاست به طور جمعی، سبب شده چگونگی کار امام و یارانشان به دقت ثبت نشده باشد. اما شواهدی که در دست هست، به روشنی نشان می دهد که امام در بیان اصول اساسی امامت و مواضع خود هیچ سازشی نداشته اند. یکی از اصلی ترین اصولی که حضرت در مسیر مقابله با حکومت های وقت به کار گرفتند، اصل عقلانیت بوده است. در حدیثی آمده، هنگامی که زیدیان حضرت را متهم کردند که ایشان به جهاد در راه خدا اعتقاد ندارند، حضرت فرمودند:

«ولکنی اکره ان ادع عملی الی جهلهم»^۲

حضرت اعتقاد داشتند بدون فراهم آوردن زمینه ها و مقدمات لازم، مبارزه با حکومت های وقت بی نتیجه خواهد بود. تاثیرات مکتب امام صادق (ع) بعدها آشکار شد و مکتب جعفری با وجود فشارهای زیاد روز به روز اوج گرفت اما زیدیان و خوارج که فقط به مبارزه نظامی تاکید کردند و رویارویی مستقیم با حکومت را پیشه کردند و از فعالیت های فکری و عقیدتی غافل شدند، به تدریج در موضع ضعف قرار گرفتند. امام صادق (ع) در عین اینکه در این زمان تقیه پیشه کرده بودند اما در بیان بعضی اصول هیچ گونه ملاحظه ای نداشتند و به صراحت نظر خود را بیان می کردند. یکی از این اصول اساسی که امام (ع) (به مانند پدران بزرگوارشان) بر آن تاکید داشته و همواره و در هر مناسبتی از بیان آن فروگذار نمی کردند، «اصل ولایت» بود. یکی از احادیث مشهوری که از امام نقل شده به صراحت بر این مطلب دلالت دارد:

«بنی الاسلام علی الخمس، علی الصلاة والزکاة والحج والصوم والولاية، قال الزراره: فقلت: ای شیء من ذلک افضل؟ فقال: الولاية افضل لانها مفتاحهن والوالی هو الدلیل علیهن»^۳

۱. امام صادق (ع) خطاب به معلی بن خنیس فرمودند: «یا معلی ان التقیه دینی و دین آبائی و لا دین لمن لا تقیه له» ای معلی، بدان که تقیه دین من و دین پدران من است و دین ندارد کسی که تقیه ندارد.

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: نوری، مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، ۲۹۱-۳۰۳.

۳. ولی من غی خواهم علم خود را در کنار جهل آنان بگذارم (عاملی، ۱۳۹۱: ۳۲/۲) به نقل از (جعفریان، ۱۳۸۴: ۳۶۵).

۴. اسلام روی پنج اصل استوار است، نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره می گوید پرسیدم کدامیک از اینها از اهمیت بیشتری برخوردار است؟ فرمود ولایت، زیرا ولایت کلید اصول دیگر است و والی است که مردم را به این مطلب هدایت می کند (عاملی،

حدیث دیگری که در همین زمینه قابل ذکر است، حدیث امام صادق علیه السلام به عمر بن حنظله است که حاوی پیام و پندهای گرانقدری برای شیعیان در زمان معصوم و در زمان غیبت است. اهمیت این حدیث تا جایی است که برخی در اثبات ولایت فقیه در زمان معصوم به آن استناد می‌کنند. حضرت مشروعیّت هر حکومتی را مشروط به اتصال آن به منبع اصیل و واقعی آن می‌دانند و ولایت طاغوت را حتی در امور فرعی و غیر مهم جایز نمی‌دانند. امام صادق علیه السلام حتی گرفتن حق را از حاکم طاغوت مجاز نمی‌دانند زیرا به نظر ایشان همین امر هم نوعی پیروی از طاغوت و تقویت آن است.

«مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الْجَبْتِ وَالطَّاغُوتِ الْمُنْهَى عَنْهُ وَمَا حَكَمَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقُّهُ نَابِتًا لَهُ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحَكْمِ الطَّاغُوتِ» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲/۳۵۶).

در ادامه حدیث امام علیه السلام با توجه به شرایط سخت و تحت نظر بودن ایشان، راهکاری برای شیعیان ارائه می‌فرماید:

«يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدَرَوِي حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْصِبْ بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲/۳۵۶).

امام صادق علیه السلام با بیان این اصول مشروعیّت و اصل حکومت منصور را به چالش می‌کشند. غاصبانه بودن نظام خلافت از مسائلی است که امام علیه السلام به آن تصریح داشته‌اند و پیروانشان را به این نکته را واقف نموده‌اند و به نظر می‌رسد یکی از زمینه‌های شکل‌گیری حرکتهای اعتراضی و انقلابی علیه خلفا، همین مسئله باز می‌گردد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بَوْلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ»^۱

منصور در صدد بود تا به هر وسیله ممکن امام علیه السلام را از میان بردارد. نقل شده است که منصور بارها تصمیم به قتل آن حضرت گرفت، ولی خدا ایشان را حفظ کرد (ابن عنبه، ۱۳۸۰: ۱۹۵). شیخ عباس قمی در کتاب منتهی الامال^۲ به شرح ماجراهایی پرداخته که منصور بارها به طور آشکار تصمیم به قتل حضرت گرفته بود.^۳ در این شرایط اجتماعی که به گفته شیخ مفید «وهم استحلوا دماء المسلمين وسفكوها»^۴ (شیخ مفید، ۱۴۱۴: ۲۸۵) بدیهی است که امام علیه السلام بسیاری از اقداماتشان را مخفی نگاه دارند و یا در پوشش تقیه عمل کنند. با این وجود امام صادق علیه السلام در فرصتهای مختلف مواضع خود را بدون هیچ ملاحظه‌ای بیان می‌نمودند که به اختصار برخی موارد بر شمرده شده است.

– آمده که روزی منصور امام را به حضور طلبید و ایشان را به سبب بریدنشان از خلیفه مورد نکوهش

۱. دین ندارد کسی که به ولایت امام جائر غیر الهی گردن نهد. (حکیمی، ۱۳۶۲: ۴۴۲)

۲. جلد دوم – فصل پنجم – ذیل: «ذکر بعضی از ستم‌ها که از منصور دوانیقی به امام جعفر صادق علیه السلام رسید.»

۳. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید. در این منبع به تفصیل بر خوردهای منصور با امام صادق علیه السلام آمده است (مظفر، ۱۳۶۷: ۱۸۷-۱۶۴)

۴. آنان ریختن خون‌های مسلمانان را حلال و مباح شمرند.

قرار داد و گفت چرا مانند مردم پیش ما نمی آیی؟ امام فرمودند: «نه ما از کار دنیا چیزی داریم که بر آن از تو بیمناک باشیم و نه از امور آخرت چیزی پیش توست که امید آن را از تو داشته باشیم، نه تو در نعمتی به سر میبری که بخواهیم آن را به تو شادباش بگوییم و نه در اندوهی هستی که بخواهیم تو را دلداری دهیم». منصور گفت: با ما همنشینی کن تا ما را اصلاح کنی؛ امام در پاسخ فرمودند: «کسی که دنیا را بخواهد تو را پند نمی دهد و کسی که آخرت را بخواهد با تو همنشینی نمی کند.» (ابن خلکان، ۱۹۴۸: ۱۱۳-۱۱۲) و (مشایخ، ۱۳۸۱: ۷۸۹).

- روایاتی از امام صادق (ع) نقل شده که ایشان شیعیان را از مراجعه به طاغوت نهی کرده اند و این روایات تحت عنوان «لتحاکموا الی الطاغوت» آمده است و به طور کلی مشروعیت نهاد خلافت و مجموعه های تحت امر آن را زیر سوال می برد. امام صادق (ع) در جواب سوالی در این زمینه فرموده اند: «...من تحاکم الیهم - السلطان و القضاة - فی حق او باطل، فانما تحاکم الی الطاغوت...»^۲

- در نقلی آمده است که منصور به امام گفت نسبت ما و شما به رسول خدا (ص) برابر است، امام صادق (ع) در پاسخ فرمودند که:

«...لو خطب الیکم رسول الله (ص) قد تزوج منکم لجازله ولا یجوز ان یتزوج منا، فہذا دلیل علی انامہ و ہومنا»^۳
در مجموع می توان گفت که امام صادق (ع) در آن شرایط با در نظر گرفتن مقتضیات خاص زمانی و مکانی، سیاستی را پیشه کردند که در عین حفظ اصول و بیان مواضع اساسی، توانستند با بهره گیری از اصل تقیّه و تحکیم بنیادهای فکری و عقیدتی شیعه، نوعی سیاست فرهنگی را پایه گذاری کنند که در واقع هویت جامعه شیعه را حفظ کرد و از همین روست که مذهب شیعه به نام ایشان «مذهب جعفری» خوانده می شود. در میان مواضع سیاسی پیچیده امام (ع) که رمز گشایی از آن به آسانی میسر نیست، به نظر می رسد امام (ع) در ابراز صریح و آشکار برخی اصول قاطعیت داشتند. برخی از این اصول عبارتند از:

سازش ناپذیری با ظالمان و حکومت طاغوت، اثبات اهلیت و برتری ائمه برای رهبری جامعه، اثبات غاصبانه بودن حکومت های وقت، بیان مشروعیت الهی امامت.

اما برخی از اصول هم وجود دارد که بیان آن ها به طور عمومی نبوده و جز اصحاب خاص حضرت کسی از آن آگاه نبوده و اجرای آن اصول از آنجا که در تقیّه و اختفای کامل صورت می گرفته، جزئیات آن برای ما مشخص نیست. حمایت معنوی یا حتی مادی از حرکت های مبارزاتی که مورد تایید ائمه

۱. طاغوت را به داوری انتخاب نکنید.

۲. هر کس در امور خود اعم از حق و یا باطل، داوری را به آنان (حاکم یا قضات منصوب وی) واگذار کند، او طغیانگری را به داوری پذیرفته است. (کافی)

۳. اگر پیامبر از دختران شما خواستگاری کند مجاز است اما از من نمی تواند. این دلیلی است که ما از او بییم و او از ما (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴: ۳۴۴)

بوده‌اند به طور قطع یکی از این موارد می‌تواند باشد. زمینه سازی برای مقابله با دشمنان اهل بیت (علیهم‌السلام) و شیعیان و نیز؛ تربیت نیروهای سیاسی در دستگاه خلفا از ابزارهای ائمه بوده است که استفاده از آن‌ها در اکثر موارد به طور صریح و علنی نبوده است.

مطلب دیگری که در انتهای این بحث لازم است به آن اشاره کنیم، موضع امام صادق (علیه‌السلام) در برابر قیام فرزندان عبدالله بن حسن (محمد و ابراهیم) است. با توجه به اینکه پیش از قیام آنان، امام به صراحت بارها عبدالله بن حسن^۱ را از قیام و حرکت برای به دست گیری حکومت بازداشته بودند، شواهدی مبنی بر رضایت امام (علیه‌السلام) از این قیام وجود ندارد. به عنوان نمونه آمده زمانی که محمد بن عبدالله خروج کرد، امام صادق (علیه‌السلام) از مدینه خارج شدند و در خارج از مدینه اقامت گزیدند و پس از اینکه محمد کشته شد، امام به مدینه رجعت فرمودند (اربلی، ۱۳۸۱: ۳۷۹/۲). از همین رو با توجه به موضع امام و صراحت و تاکید امام در باره عاقبت محمد و برحذر داشتن آنان از قیام؛ به نظر می‌رسد اخباری^۲ که در مورد شرکت فرزندان امام صادق (علیه‌السلام) (موسی و عبدالله) در قیام محمد آمده، محل تردید باشد. یکی از دلایل مخالفت امام صادق (علیه‌السلام) با این قیام از آن جهت بوده که با توجه به شناختشان از اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان منصور، زمینه را برای قیام و به نتیجه رسیدن آن مساعد نمی‌دانسته‌اند. قیام و حوادث پس از آن و سخت‌تر شدن شرایط برای شیعیان و افزایش فشارهای منصور بر آنان، نشان داد که تدریج و خروج از خط ولایت امام معصوم (علیه‌السلام) نه تنها مشکلات را حل نکرد بلکه باعث افزایش مشکلات شد^۳. به عبارتی این قیام منجر به ستم و خشونت بیشتر علیه علویان شد. منصور پس از قیام محمد و ابراهیم، قصد اخراج و تبعید خاندان علوی را از مدینه گرفت و چنان وحشتی در دل این خاندان ایجاد کرده بود که نقل شده است: «در این مدت انتظار می‌کشیدیم دستور قتل ما از جانب منصور صادر شود.» (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۴۴). پس از احضار امام صادق (علیه‌السلام) و حسن بن زید (به عنوان بزرگان علویان)، با سیاستی که حضرت در مقابل منصور به کار بردند^۴، دستور داد که علویان را به مدینه بازگردانند.

د- تاسیس سازمان وکالت

امامان شیعه (علیهم‌السلام) برای رسیدن به اهداف خود از امکانات مختلفی بهره می‌گرفتند. آنان همواره در سیره خود در پی اهداف دینی و تربیتی بودند. تلاش در جهت احقاق حق از دست رفته آنان در خلافت، جنبه

۱. عبدالله بن حسن به علت کھولت سن تمایلی برای به دست گرفتن حکومت و قیام نشان نمی‌داد و در تمام این سال‌ها در صدد فرزندش محمد (معروف به نفس زکیه؛ که از سوی خاندانش مهدی موعود هم خوانده می‌شد) را به خلافت برساند.

۲. علی بن عباس مقنعی به سند خود از او حدیث کرده که گفت: چهار تن از فرزندان حسین بن علی (علیه‌السلام) با محمد بن عبدالله خروج کردند: یکی من بودم، و دیگری برادرم عیسی و دو دیگر: موسی و عبدالله فرزندان جعفر بن محمد (علیه‌السلام) اند (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۷۸).

۳. به عنوان نمونه در این منبع جزئیات ستم‌هایی که بر خاندان عبدالله بن حسن وارد شده آمده است: (مسعودی، ۱۳۷۴: ۳۰۳/۲).

۴. جزئیات سخنان امام (علیه‌السلام) با منصور در این منبع آمده است: (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۴۶-۳۴۳).

دیگری از اهداف آنان بود که ماهیت سیاسی داشت. سازمان وکالت نام تشکیلاتی است که امامان شیعه (ع) در عصر حضور برای رسیدن به اهداف خود تأسیس کرده بودند. فعالیت این سازمان هیچ‌گاه متوقف نشد؛ هر چند متناسب با مقتضیات زمان، فعالیت آن با فراز و نشیب‌هایی همراه بود. براساس شواهد تاریخی^۱ امام صادق (ع) مؤسس سازمان وکالت بوده است. دلایل تأسیس این سازمان به شرایط حاکم بر آن زمان بازمی‌گردد.

- شیعیان امامیه در آن زمان با رقبا داخلی در جناح‌بندی‌های شیعه روبه‌رو بود. فرزندان امام حسن (ع) به رهبری عبدالله بن حسن، ادعای ریاست بر شیعه و مهدویت محمد نفس زکیه را داشتند. عباسیان با تأسیس سازمان دعوت، در پی اهداف سیاسی خود بودند و سعی در جذب هرچه بیشتر پیروان داشتند. این وضعیت اقتضا می‌کرد که امام صادق (ع) نیز با تأسیس سازمان منظمی، ابتکار عمل را به دست گیرد. تبلیغات مستمر عباسیان و حسنیان از یک سو و ظهور جریان زیدیه از سوی دیگر، سبب می‌شد گروهی از شیعیان، به خصوص اқشار ناراضی از سیاست‌های حاکم، جذب آن‌ها شده، از معارف اهل بیت (ع) فاصله گیرند. غالیان نیز برای نفوذ بیش‌تر در شیعیان و گسترش مسلک خود، تلاش می‌کردند و بیم آن می‌رفت که جریان‌های دیگر التقاطی نیز به تدریج پدید آیند و عده دیگری را جذب خود کنند. بنابراین امام صادق (ع) برای صیانت از شیعیان امامی و گسترش عقاید امامیه، اقدام به تأسیس سازمان وکالت کرد.

- گسترش شیعیان و پراکندگی آنان و لزوم ارتباط موثر امام صادق (ع) با آنان اقتضا می‌کرد که آن حضرت شبکه‌ای از نمایندگان مورد اطمینان خود را ایجاد کند تا به‌وسیله آن‌ها بتواند با شیعیان در مناطق دور دست ارتباط داشته باشد. پراکندگی شیعیان در سرزمین‌های دور و نزدیک، امکان مراجعه شخصی آنان به امام (ع) را غیرممکن ساخته بود، از این رو در مسائل عقیدتی و فقهی به شیعیان شناخته‌شده رجوع می‌کردند. طبعاً اختلاف نظر (احتمالی) میان آن‌ها سبب اختلاف شیعیان می‌شد. - استبداد حاکم، لزوم یک سازمان مخفی برای تبلیغ و ارتباط با شیعیان را اقتضا می‌کرد. امام صادق (ع) برای حفظ شیعیان و انجام امور مختلف عقیدتی و سیاسی شیعیان، نیاز به سازمانی داشت تا دور از چشم حکام مستبد و بدون حساس کردن آنان، وظایف لازم را انجام دهد.

- تاکید مکرر امام صادق (ع) بر تقیه و گلایه ایشان از برخی یاران به دلیل افشای رازش، نشان‌دهنده فعال بودن تشکیلاتی سری است.

به دلیل مخفی بودن فعالیت این گونه سازمان‌های اجتماعی، تعیین دقیق زمان شروع فعالیت سازمان، مقدور نیست، با این حال به نظر می‌رسد در فاصله زوال دولت اموی و روی کار آمدن دولت عباسی، فرصت مناسبی در اختیار امام صادق (ع) بود تا از آن برای انسجام و گسترش تشیع امامی بهره‌برداری

۱. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید:

شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷). کتاب الغیبة، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ دوم، صفحه: ۳۴۷.

کند. بدین ترتیب، بین سال‌های ۱۲۵ق که دولت اموی با بحران جانشینی و سپس قیام‌های متعدد روبه‌رو شد تا سال ۱۳۷ق که عباسیان با خلافت منصور تثبیت شدند، بهترین فرصت برای انجام این عمل بود.

دشواری ارتباط با امام علیه السلام از عوامل اساسی تأسیس سازمان وکالت بود؛ به این معنا که عباسیان با شناختی که از بنی‌هاشم و شیعیان داشتند، ارتباط امامان علیهم السلام را با شیعیان به دقت تحت‌نظر داشتند، در حالی که امویان با سهل‌انگاری و اهمال درباره عباسیان عمل می‌کردند. زمینه‌سازی برای ورود شیعیان به عصر غیبت نیز از عوامل تأسیس سازمان وکالت بود.

۱-۳- قیام حسین بن علی بن حسن (سال ۱۶۹- زمان هادی)

مورخان می‌گویند قیام وی در نتیجه بدرفتاری عامل مدینه با علویان و به طور خاص حسن بن محمد نفس زکیه بود که وی را به شرابخواری متهم داشت و با این تهمت ایشان را در میان اهل مدینه موهون کرد و شیعیان در نتیجه این رفتار زشت به هیجان آمدند و در تأیید علویان راسخ شدند. به احتمال قوی خاندان علوی در آن روزگار نیز مثل همیشه سر قیام داشت^۱ و بدرفتاری عامل مدینه را دستاویز کرد. حسین^۲ در سال ۱۶۹ پس از یازده روز قیام در مدینه اقامت داشت، آنگاه به سوی مکه رفت و در فسخ (شش مایلی مکه) با سپاهیان عباسی روبرو شد و کشته شد^۳. این حادثه برای علویان چنان سخت بود که گفته شده^۴ پس از حادثه کربلا، حادثه‌ای بزرگ‌تر از فسخ نبود (حسن ابراهیم، ۱۳۷۴: ۲/ ۱۳۹-۱۳۸). در زمان هادی، سیاست‌های نسبتاً معتدل مهدی در قبال علویان پایان یافت و هادی، سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ای را بر آن‌ها وضع کرد. وی مقرری و هدایای آنان را قطع کرد، بر آنان جاسوس گماشت و به کارگزارانش دستور داد علویان را تحت نظر گرفته و بر آنان سخت گیرند. در این زمان عبدالعزیز بن عبدالله، والی^۵ مدینه بود که وی از همان ابتدا به بدرفتاری علیه علویان پرداخت و از آن‌ها خواست که هر روز در دارالحکومه حاضر شوند و خود را معرفی کنند (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۲۴). فشارهای وارده

۱. در مورد علت قیام حسین بن علی باید گفت هر چند که وی به مانند سایر علویان اندیشه قیام و مبارزه علیه عباسیان را در سر داشت، اما شواهدی وجود ندارد که برنامه ریزی و یا اقدام موثری در جهت آن انجام داده باشد (به عنوان نمونه در مقایسه با اقداماتی که نفس زکیه در پیش گرفت) و به نظر می‌رسد فشارهای حاکم مدینه سبب تسریع حرکت و قیام وی شد.

۲. حسین بن علی بن حسن (مثلاً بن حسن (مثنی) بن حسن بن علی بن ابیطالب

۳. در این منابع درباره قیام و شهادت حسین مطالبی آمده است: (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲/ ۳۳۲) (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶/ ۴۵-۳۷) (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۶۱-۲۶۰)

۴- «لم یکن لنا بعد الطّف مصرع أعظم من فسخ» در برخی از منابع این قول به امام جواد علیه السلام منتسب شده است. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: مجلسی، ۱۴۰۳: ترجمه بحار الانوار، زندگانی امام موسی کاظم علیه السلام، ۱۳۷۷. موسی خسروی، تهران: اسلامیه، جلد ۴۸، متن اصلی صفحه: ۱۴۶. ترجمه: ۱۶۵.

حکیمی، الحیاة، ترجمه احمد آرام، ۱۳۸۰، ج ۵، صفحه ۲۱۴.

۵. وی از نسل عمر بن خطاب بوده است.

از سوی حاکم مدینه، سبب شد بیست و شش تن از فرزندان علی (ع) در خانه حسین بن علی گرد آمدند و هنگام اذان صبح، قیام خود را آغاز کردند (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۲۹). از نکات قابل تأمل در این قیام اینست که در این حرکت هم (به مانند سایر حرکت‌های علویان) «رضای آل محمد (ع)» از محوری‌ترین اصول قیام بود (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۶۹/۴۸) (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۲۸۸۷).

براساس شواهد تاریخی، قیام به دستور امام نبوده^۲ و در جریان دعوت و بیعت با حسین بن علی، امام کاظم (ع) با وی بیعت نکردند (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۲۸۷) (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۳۰). در مورد علت عدم بیعت امام (ع) با وی، حوادث پیش آمده نشان داد که اقدام امام (ع) از روی پاره‌ای از مصالح بوده^۳ که گوشه‌ای از آن پس از شهادت حسین بن علی بر همگان آشکار شد. البته با توجه به اخبار و احادیثی که از معصومین (ع) درباره حسین رسیده، می‌توان حسین را از شخصیت‌های مورد تأیید ائمه دانست. به عنوان نمونه احادیثی که از پیامبر (ص) و امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) نقل شده که در آن از شخصیت و شهادت حسین تمجید شده، به طور ضمنی بر این مطلب دلالت دارد.

از امام کاظم (ع) روایت شده که ایشان به حسین بن علی چنین فرموده‌اند:

«إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَأَجِدُ الضَّرَابَ فَإِنَّ الْقَوْمَ فَسَاقٌ يَظْهَرُونَ إِيمَانًا وَيُضْمِرُونَ نِفَاقًا وَإِنَّا إِلَهِهِ رَاجِعُونَ وَعِنْدَ اللَّهِ جَلٌّ وَعَزٌّ أَخْتَسِبُكُمْ مِنْ عُصْبَةٍ»

«بدانکه تو کشته خواهی شد پس حواست را جمع کن و آماده باش و به کسی اعتماد مکن زیرا این مردم فاسقانی هستند که در دل اظهار ایمان می‌کنند ولی در دل منافق و مشرک‌اند و (انالله وانا الیه راجعون) و در مصیبت شما گروه فامیل من پاداش خود را نزد خدای عزوجل می‌جویم.» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۳۷۵: ۶۷۲/۲) و (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۳۰) (بحارالانوار، ۱۴۰۳: ۱۶۹/۴۸)

همینطور نقل شده وقتی امام موسی کاظم، سرهای حسین و یارانش را مشاهده کردند، فرمودند:

۱. از جمله ایشان: یحیی، سلیمان و ادریس (فرزندان عبدالله بن حسن)؛ عبدالله بن حسن افطس، ابراهیم بن اسماعیل طباطبا، عمر بن حسن بن علی بن حسن قابل ذکر می‌باشد.

۲. و از ارطاة حدیث کند که چون حسین بن علی خواست از یاران خود بیعت بگیرد بدانها گفت: من با شما بیعت می‌کنم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا و بر اینکه از او فرمانبرداری شود و نافرمانیش انجام نگیرد، و شمارا به رضا آل محمد دعوت می‌کنم و بر اینکه در میان شما به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله رفتار کنیم و در میان رعیت از روی عدل عمل نماییم و بیت المال را به طور مساوی (میان مردم) تقسیم کنیم و شما در همراهی ما ثابت قدم باشید و با دشمنانمان بجنگید پس اگر دیدید ما به وعده‌های خویش عمل می‌کنیم، شما هم به پیمان خود وفادار باشید و اگر دیدید ما عمل به وعده‌های خود نکردیم، یعنی از ما گردن شما نخواهد بود. (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۳۳) و (حکیمی، ۱۳۸۰: ۲۱۲/۵)

۳. یکی از تناقضاتی که در کتاب مقاتل الطالبین به چشم می‌خورد، اینست که در صفحه ۴۴۲ همین کتاب آمده که قیام حسین بن علی به دستور امام کاظم (ع) صورت گرفته است (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۴۲) که براساس شواهد موجود این نقل معتبر به نظر نمی‌رسد.

۴. در این مورد در بخش‌های بعد به طور مفصل بحث خواهیم کرد.

۵. نمونه این احادیث در این منابع موجود می‌باشد: (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۱۷-۴۱۸) و (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۷۱/۴۸)

«انا لله وانا اليه راجعون! مضی والله مسلما، صالحا، صواما، آمر بالمعروف، ناهیا عن المنکر، ماکان فی اهل بینه مثله»

آری به خدا وقتی که از این جهان در گذشت مردی بود مسلمان و شایسته، روزها را به روزه و شب ها را به شب زنده داری می گذرانید، امر به معروف و نهی از منکر می نمود و در میان خاندان خود مانندش نبود (خسروی، ۱۳۷۷: ۱۴۶) و (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۳۸).

در مورد موضع امام صادق (علیه السلام) در برابر این قیام می توان این طور بیان کرد که شخصیت حسین مورد تایید امام (علیه السلام) بوده و با توجه به اینکه، ائمه (علیهم السلام) همواره به مقابله با ظالم و حاکم جائر سفارش نموده اند؛ لذا حضرت با حرکت اعتراضی و مخالفت با طاغوت مخالف نبوده اند؛ اما نوع ابزاری که حسین انتخاب نموده بود (قیام مسلحانه) مورد تایید امام نبوده و ایشان با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی و ملاحظات دیگر، قیام و حرکت مسلحانه را مناسب نمی دانسته اند. این جمع بندی و استدلال را می توان در مورد همه قیام هایی که ائمه (علیهم السلام) از رهبران آن تجدید نموده اند و برایشان طلب رحمت کرده اند تعمیم داد و نباید تجدید ائمه (علیهم السلام) از آنان را دلیل بر تایید مطلق قیام آنان تلقی کرد. البته در مورد اخباری که ائمه (علیهم السلام) به سرزنش قیام کنندگان پرداخته اند باید به تمام احادیث مشابه و اسناد مراجعه کرد تا بتوان ابتدا صحت حدیث را دریافت و سپس باید شرایط زمانی و مکانی را در نظر گرفت که آیا عنصر تقیه در روایت نقش داشته است یا نه.

مطلبی که در انتهای این بحث ذکر آن خالی از فایده نیست، بحث ظاهر سازی خلفا و تناقضات رفتاری آنان در این گونه قضایا می باشد. به عنوان در یک جا این گونه نقل شده که: «موسی بن عیسی شش تن از اسیران را که چهار تن آنان از مردم کوفه بودند، به بغداد آورد. خلیفه هادی از موسی خواست، آن اسیران را پیش چشم وی مثله کند...» (اللیثی، ۱۳۸۷: ۲۸۳). در مقابل این مطلب در برخی منابع تاریخی آمده است:

«هادی از کشتن حسین بن علی ابراز اندوه کرد و بر کسانی که سر آن شهید را با خود داشتند و مژده دهان پیش وی آمدند، خشم آورد و بدیشان گفت: مژده دهان پیش من آمده! گویی سر مردی از ترکان یا دیلمان را برایم آورده! او مردی از عترت رسول الله است. اینک بدانید که کمترین کیفر شما پیش من آن است که شما را پاداشی ندهم». (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۴۰/۱۶) و (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۶۱). هنگامی که این سخنان را با اقدامات قبل و بعد خلیفه مقایسه کنیم، ظاهر سازی و ریاکاری آنان آشکار می شود. طبیعی است که خلیفه از هراس واکنش سایر علویان و حتی سایر مسلمانان به چنین واکنشی دست زند.

مواضع سیاسی امام موسی کاظم (علیه السلام)

امام کاظم (علیه السلام) پس از شهادت پدر بزرگوارشان در سال ۱۴۸، رهبری شیعیان را بر عهده گرفتند و

عمر شریف خود را در مدینه و بغداد سپری کردند. دوران امامت امام کاظم (ع) معاصر با سه خلیفه عباسی (مهدی، هادی و هارون) بود که سرانجام در سال ۱۸۳ به دست هارون در زندان بغداد به شهادت رسیدند. در مورد شخصیت، بزرگواری و کرامات حضرت منابع زیادی وجود دارد که همه آن ها ذره ای بس ناچیز از گوهر وجودی این حضرت را بیان کرده اند و در اینجا چون بحث در مورد مواضع سیاسی حضرت است تلاش داریم بر نقاطی سیاسی که از نظر یک محقق قابل تامل است متمرکز شویم و با این رویکرد به ادامه بحث بپردازیم.

زمان امام کاظم (ع) از این جهت که انشعاب ها و فرقه های زیادی در میان شیعیان پدید آمد، یکی از حساس ترین دوران شیعه است. یکی از علل به وجود آمدن چنین وضعیتی این بود که ائمه (ع) همواره تحت سخت ترین فشارها و محدودیت ها قرار داشتند. ائمه (ع) همواره تقیه پیشه می کردند و از آنجایی که اعلام امامت^۱ سبب افزایش فشارها می شد، در بسیاری موارد امام برای بسیاری از شیعیان ناشناخته می ماند. حال این سردرگمی میان شیعیان از یک طرف و مدعیان و گمراهانی که گاه ادعای امامت می کردند، پراکندگی شیعیان در شهرهای مختلف، فضا را بیش از پیش برای شیعیان مشکل می نمود. به عنوان مثال فشارها در زمان منصور به حدی رسید که امام صادق (ع) برای اینکه جان امام کاظم (ع) حفظ شود و حکومت نتواند تعرضی به ایشان (به عنوان جانشین امام کند)، علاوه بر امام کاظم (ع) و فرزندشان عبدالله، منصور عباسی را وصی خود قرار دادند. (جعفریان، ۱۳۸۴: ۳۷۹).

الف - موضع امام کاظم (ع) در قیام حسین بن علی (شہید فح)

یکی از مواضع سیاسی شاخص امام کاظم (ع)، موضع ایشان در برابر قیام حسین بن علی بود. همانطور که گفته شد، ایشان با او بیعت نفرمودند و حتی از شهادتش خبر دادند. با توجه به اخباری که از شخصیت حسین بن علی نقل کردیم که وی از بزرگان مؤمنان مجاهد بر ضد طاغوتیگری و ستمکاری بود و پیامبر اکرم (ص) بیش از صد و شصت سال پیش از قیام وی او را ستوده است و امام صادق (ع)، از او با تجلیل یاد کرده و پیش از شهادت وی در شهادتگاه او نماز خوانده است و امام کاظم (ع) او را وصف آمر به معروف و ناهی از منکر ستوده اند^۲، به نظر می رسد در خلوص نیست او در قیام تردیدی وجود ندارد؛ اما علت اینکه امام (ع) در این قیام شرکت نکردند و حتی با وی بیعت نکردند، به مصالح دیگری باز می گردد که مهم ترین آن ها نامساعد بودن زمینه های قیام بوده است. درست است که وجود رهبر شایسته یکی از عوامل موفقیت یک حرکت به شمار می آید اما این مورد یکی از شروط لازم برای موفقیت است و به تنهایی کفایت نمی کند. به عنوان نمونه در جریان قیام حسین بن علی عوامل زیادی وجود داشت که به شکست وی منتهی شد اما یکی از مهم

۱. از آن رو که امامت رهبری دینی و دنیوی را بر عهده دارد و این مسئله با سیاست و حکومت رابطه تنگاتنگ دارد. در اینجا منظور معرفی شخص امام است.

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه و مشاهده احادیث به این منبع مراجعه کنید: (حکیمی، ۱۳۸۰: ۵/۲۱۴).

ترین آن‌ها، عدم همراهی بسیاری از مردم مدینه بود و آنان از هجوم حکومت به علت قدرت و خشونت خلیفه ترسیدند و حسین بن علی را تنها گذاشتند و مردم مکه هم دعوت حسین را بی پاسخ گذاشتند^۱ (طوقش، ۱۳۸۳: ۸۶) و به نظر می‌رسد عامل یاد شده تنها یکی از مواردی بود که نامساعد بودن شرایط را نشان می‌دهد.

خلفای عباسی، از آن جهت که از محبوبیت ائمه در نزد مردم و شایستگی ایشان برای حکومت آگاهی داشتند همواره ائمه (علیهم‌السلام) را تحت نظر داشتند و در پی بهانه‌ای برای به شهادت رساندنشان بودند که ائمه (علیهم‌السلام) با درایت و زیرکی هرچه تمام آنان را ناکام می‌گذاشتند. به عنوان نمونه در ماجرای قیام حسین بن علی، نقل شده که هنگامی که سر حسین و اسیران را به نزد هادی بردند وی به فرزندان امیرالمومنین توهین کرده و هنگامی که به نام مبارک امام کاظم (علیه‌السلام) رسید، گفت:

«به خدا قسم حسین به دستور او قیام کرد، علاقه به موسی بن جعفر او را بر این کار واداشت زیرا او رهبر و بزرگ‌تر این خانواده است خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۵۱/۴۸).
ظاهراً در آن مجلس، هادی چنان غضبناک می‌شود که تهدید به نبش قبر امام صادق (علیه‌السلام) می‌نماید که فردی به نام «ابویوسف یعقوب بن ابراهیم قاضی» وی را آرام نموده و با ذکر تفاوت مرام و مسلک شیعیان امامی با شیعیان زیدی، به او یادآوری می‌کند که امام و فرزندان ایشان اعتقاد به خروج علیه خلفا ندارند. (خسروی، ۱۳۷۷: ۱۳۷)

ب- ماجرای فدک

ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و شیعیان آن‌ها در طول تاریخ سعی می‌کردند ماجرای فدک که سند مظلومیت و به یغما رفتن حقوق اهل بیت است، در تاریخ زنده بماند و به فراموشی سپرده نشود و به آن به چشم یک مسأله تاریخی نگاه نکنند و لذا پیوسته حد و حدود آن را حفظ می‌کردند و همان طوری که اگر از یک مظلومی زمین و ملکی غصب شود، دقیقاً حد و حدود آن را مراعات می‌کنند در نظر ائمه اطهار (علیهم‌السلام)، فدک به یک معنی ولایت مطلقه و وصایت بوده که بعد از پیامبر آن را غصب کردند و ارث پیغمبر، امامت و حکومت عامه اسلامی بود که به فاطمه و علی (علیهم‌السلام) و اولاد منصوب آن‌ها می‌رسید. بر همین مبنا ماجرای فدک، در نزد ائمه (علیهم‌السلام) به مثابه یک موضوع کاملاً دینی و سیاسی بود و هر گاه مجالی یافت می‌شد از طریق بیان این ماجرا به حق اصلی غصب شده، اشاره می‌فرمودند. زمانی که هارون الرشید از حضرت موسی بن جعفر (علیه‌السلام) خواست که حدود فدک را شرح دهد (ظاهراً به این هدف که آن را به امام (علیه‌السلام) پس بدهد) امام از بیان حدود فدک ابا کرد تا آنکه هارون الرشید اصرار نمود، امام فرمودند: اگر حدود آن را بگویم به صاحبش رد نمی‌کنی هارون گفت: «بِحَقِّ جَدِّكَ الْأَفْعَلْتُ».

۱. حسین پس از یازده روز از قیامش برای تصرف مکه آهنگ آنجا کرد و در دره فح از نواحی مکه اردو زد و مکی‌ها دعوتش را بی پاسخ گذاشتند. در مورد علل ناکامی این حرکت به این منبع مراجعه کنید: (اللیثی، ۱۳۸۷: ۲۹۱-۲۸۵)

فقال: «حدّها الاوّل عرش مصر والحدّ الثانی دومة الجندل والحدّ الثالث تیما والحدّ الرابع جبال احد من المدينة» حدّ اول آن عریش مصر و حدّ دوم دومة الجندل و حدّ سوم تیما (سیف البحر) و حدّ چهارم کوه‌های احد از مدینه.

طبق نقل مرحوم کلینی خلیفه عباسی با تعجب گفت: همه این‌ها؟! امام فرمودند: آری همه این‌ها، زیرا همه از زمین هائی است که رسول خدا اسب و شتر بر آن نرانده است. خلیفه گفت: مقدار زیادی است و در باره آن تأمل می‌کنم.^۱

طبق نقل ابن شهر آشوب، هارون رنگش دگرگون شد و دستور داد امام کاظم (ع) را زندانی کنند، حضرت فرمودند: می‌دانستم که اگر حدود فدک را بگویم مرا خواهد کشت. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۸/۱۴۴). این حدیث پر معنی دلیل روشنی بر پیوستگی مسأله «فدک» با مسأله «خلافت» است و نشان می‌دهد آنچه در این زمینه مطرح بوده غصب مقام خلافت رسول الله بوده است و اگر هارون می‌خواست فدک را تحویل بدهد باید دست از خلافت بکشد و همین امر او را متوجه ساخت که امام موسی بن جعفر (ع) ممکن است هر زمان قدرت پیدا کند و او را از تحت خلافت پائین بکشد و لذا تصمیم به قتل آن حضرت گرفت. (حسینی حلی، ۱۳۷۴: ۴۰۸-۴۰۷).

چنین ماجرای در زمان مهدی عباسی هم نقل شده است که امام کاظم در هنگامی که مهدی عباسی رد مظالم می‌کرد، بر وی وارد شدند و فرمودند: «چرا آنچه که از راه ستم از ما گرفته شده بر نمی‌گردانی؟» و پس از آنکه حدود فدک را تعیین کردند، مهدی متوجه منظور حضرت شد و منصرف شد. زیرا بر فرض اگر حدود جغرافیایی و مادی فدک را به امام برمی‌گرداند منابع زیادی را در اختیار ایشان قرار می‌داد و در ضمن هم به غاصب بودن گذشتگانی که مانع از این امر شدند، معترف می‌شد و این امر به هیچ وجه به نفع حکومت وی نبود.

در هر حال شاهد هستیم با اینکه اصل تقیّه در نزد ائمه (ع) در این دوران بسیار پررنگ و مشهود است، با این وجود، هرگاه فرصتی به وجود آمده ایشان به صراحت به بیان حق خود و دفاع از آن پرداخته‌اند. در ادامه بحث به ذکر موارد خاصی می‌پردازیم که بر مواضع سیاسی امام کاظم (ع) دلالت دارد.

ج- منع همکاری با حکومت طاغوت

در زمان حضور امام معصوم (ع) هر حکومتی به جز حکومت امام معصوم یا مأذون از جانب او فاقد مشروعیت بوده و حکومت جور محسوب می‌شود. لیکن عدم شایستگی ظالم برای تصدی حکومت جامعه دینی، مسئله‌ای عقلانی و مورد اتفاق است. ائمه (ع) در هر فرصتی که برایشان به وجود می‌آمد به شیعیانشان این نکته را یادآوری می‌کرده‌اند که از همکاری با حکومت‌های جور بپرهیزند.^۲ به عنوان

۱. بر اساس برخی روایات، این ماجرا در زمان مهدی عباسی اتفاق افتاده است. به عنوان نمونه بنگرید به: کلینی، اصول کافی، ۴۵۶/۱.

۲. در مورد این اصل و موارد خاص آن در فصول آینده به طور مفصل بحث خواهیم کرد.

نمونه در اصول کافی جریانی آمده که «زیاد بن ابی سلمه» گفت: خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم فرمودند: زیاد! تو برای سلطان کار می کنی؟ گفتم: آری. فرمودند: چرا؟ گفتم: من مردی پر خرج و عیالوارم و ثروتی ندارم که خرج خود را تأمین کنم.

امام علیه السلام فرمودند:

«يَا زِيَادُ! لَأَنْ أَسْقِطَ مِنْ خَالِي فَأَنْقَطِعَ قِطْعَةً قِطْعَةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَوَلَّى لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَمَلًا أَوْ أَطَا بِسَاطِ رَجُلٍ مِنْهُمْ إِلَّا لِمَاذَا» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۷۳/۴۸).

«ای زیاد! اگر مرا از بالای کوهی پرت کنند و قطعه قطعه شوم به نظرم بهتر است از اینکه برای یکی از این ها کاری را به عهده بگیرم یا قدم روی فرش آن ها بگذارم مگر میدانی برای چه کار».

نمونه دیگری که در این زمینه نقل شده که منصور از امام کاظم علیه السلام خواست تا در عید نوروز، به جای او در مجلسی، نشست و هدایایی را که می آورند از طرف او بگیرد، امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: «إِنِّي قَدْ قَتَشْتُ الْأَخْبَارَ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ أَجِدْ هَذَا الْعِيدِ خَيْرًا وَ إِنَّهُ سُنَّةُ الْفَرَسِ وَمَحَاهَا الْإِسْلَامُ وَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَحْيِيَ مَا مَحَاهَا الْإِسْلَامُ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۵۶/۵۶).

«من اخبار از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بازرسی کردم، از این عید خبری نیافتم این روش پارسیان بوده و اسلام آن را محو کرده معاذ الله چیزی را زنده سازیم که اسلام محوش کرده است». در اینجا شاهد هستیم با وجود آنکه پذیرش هدایا از سوی مردم شاید از نظر برخی دخالت در سیاست و حکومت محسوب نشود و یا تاثیر گذاری خاصی نداشته باشد، اما امام علیه السلام با اشاره عملی به این اصل، با هرگونه اقدامی که همکاری با حکومت جور باشد یا به نوعی حکومت را تایید کند، مخالفت خود را اعلام می نمایند.

روایتی در کتاب عیون اخبار الرضا آمده که نشان دهنده شرایط سخت دوران زندگی امام علیه السلام و نحوه برخورد ایشان با حکومت وقت است. در این روایت آمده که هارون امام را احضار می کند و امام علیه السلام ضمن بیان ناراضیتی خود از این مسئله، حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می فرمایند که به خوبی مواضع سیاسی ایشان را در این مورد بیان می کند:

«لَوْ لَا أَنِّي سَمِعْتُ فِي خَبَرٍ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: أَنْ طَاعَةَ السُّلْطَانِ لِلتَّقِيَّةِ وَاجِبَةٌ إِذَا مَا جِئْتُ» (صدوق، ۱۳۷۸: ۷۷/۱).

«اگر در خبری از رسول الله - صلی الله علیه و آله - چنین نیامده بود که «اطاعت از سلطان از روی تقیه واجب است» هرگز غمی آمدم».

علاوه بر مواردی که ذکر شد، نمونه های بسیاری وجود دارند که بر مبارزه منفی و برخورد امام با

۱. البته در مورد آیا اینکه این روز دقیقاً "نوروز" بوده است یا روز دیگری محل اختلاف است و احتمال وجود دارد که راوی در نقل روز اشتباه کرده باشد زیر احادیث بسیاری از ائمه (از جمله امام صادق علیه السلام) بریز گذاشت نوروز آمده است. البته احتمال تقیه هم بسیار محتمل است. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۵۶: ۱۰۱-۱۰۰)

دستگاه حاکم دلالت دارند. به عبارتی امام (ع) در ضمن اتخاذ تقیه در بسیاری از موارد، نوعی مبارزه منفی را در پیش گرفتند که در نتیجه این مبارزات، مشروعیت حکومت عباسی با تزلزل جدی مواجه می‌شد. طبیعی است که وقتی یکی از اصلی‌ترین ارکان حکومت (مشروعیت) با چالش مواجه شود، پایه‌های حکومت سست خواهد شد. از نمونه‌های بارز مبارزه منفی امام کاظم (ع) با حکومت، ماجرای صفوان جمال است که امام (ع) وی را به خاطر اجاره دادن شترهایش به هارون، مورد مواخذه قرار دادند^۱ و همین جمله امام کاظم (ع) به خوبی، شدت حرمت همکاری با خلفای عباسی را نشان می‌دهد. امام (ع) در بخشی از سخنانشان به وی فرمودند:

«فمن أحب بقاءهم فهو منهم ومن كان منهم كان ورد النار» (شیخ صدوق، ۱۴۰۴: ۴/۴۳۶)

«هر کس زنده ماندن آن‌ها را بخواهد از آنان است و هر کس که از آنان باشد در جهنم وارد می‌شود». به طور قطع این سخن امام (ع) بیان‌کننده مواضع اصولی ایشان است که به یکی از خواص گفته شده، اما باید توجه داشت که امام (ع) با شناخت کامل از مقتضیات زمانی و مکانی و بهره‌گیری از اصل تقیه سیاست‌های خود را به صورت فعالانه پیش می‌بردند. به نظر می‌رسد یکی از نمونه‌هایی که شدت تقیه را در عصر امام کاظم (ع) نشان می‌دهد، نامه‌ای است که حضرت به خیزران (مادر هارون) به عنوان تسلیت نگاشته‌اند^۲. اما نکته‌ای که زیرکی امام (ع) و بهره‌گیری ایشان از فرصت‌ها را (با حفظ مواضع اصولی)، آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که برخورد‌های امام در برابر دستگاه حاکم منفعلانه نبوده، ماجرای شخصی است به نام «علی بن یقطين» که از شیعیان و خواص امام کاظم (ع) بوده است. «علی بن یقطين» در دستگاه خلافت عباسی از جایگاه و نفوذ قابل توجهی برخوردار بود و در دوران مهدی و هارون از جایگاهش به نفع شیعیان استفاده می‌کرد. زمانی که وی از امام برای ترک دستگاه حاکم اجازه خواست، امام (ع) به وی اجازه نداده و اینگونه فرمودند:

«لا تفعل فان لنا بك انسا ولا خوانك بك عز او عسى ان يجبر الله بك كسرا ويكسر بك نائرة المخالفين عن اوليائه يا علي كفارة اعمالكم الاحسان الى اخوانكم» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۸/۱۳۶).

«این کار را نکن ما به تو انس و علاقه داریم و شغل تو در دربار هارون سبب عزت و سربلندی برادران دینی تو است شاید خداوند به وسیله تو یک ناراحتی را رفع کند و با آتش کینه مخالفین را نسبت به دوستان خود به وسیله تو خاموش کند. علی! کفاره خدمت تو در دربار سلطان همان نیکی بر برادران دینی است». فرمایش امام (ع) بر درستی کار «علی بن یقطين» و تاکید ایشان بر ادامه کار وی^۳ نشان‌دهنده

۱. باید این نکته ذکر شود که صفوان جمال از یاران خاص امام (ع) است و پیش از این سخن، امام به وی می‌فرماید که همه کارهای تو خوب است جز این یک کار. درباره جزئیات این ماجرا به این منبع مراجعه کنید: (مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۲/۳۷۶).

۲. متن کامل این نامه در این منبع آمده است: (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۸/۱۳۵-۱۳۴).

۳. علیه «علی بن یقطين» در دربار عباسیان توطئه‌چینی‌های زیادی صورت گرفت که با تقیه و توصیه‌های امام کاظم (ع) از مهلکه نجات یافت. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۸/۱۳۷) (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۲/۲۲۶).

این است که امام علیه السلام در دفاع از حقوق شیعیانشان اهتمام کامل داشته‌اند. مسئله دیگری که در انتهای این بحث ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد، اینست که امام علیه السلام برخی مفاهیم و اصول اساسی اندیشه دینی، اجتماعی و سیاسی شیعه را از طریق احادیث و روایاتی که به خواصشان می‌فرموده‌اند انتقال داده‌اند که تامل در این احادیث حاوی پندها و درس‌های بسیار آموزنده برای شیعیان است. از جمله این احادیث، احادیثی است که در ادله اثبات ولایت فقیه به آن استناد می‌شود و در دلالت سیاسی این احادیث تردیدی وجود ندارد. در اینجا به عنوان نمونه حدیثی را نقل می‌کنیم که در آن شرایط، به منظور مقابله با علمای خود فروخته و فاسد دستگاه خلافت^۱، از سوی امام علیه السلام روایت شده است. امام کاظم علیه السلام روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌فرمایند:

«الْفَقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا؛ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا قَالَ أَتْبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى أَدْيَانِكُمْ.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۶/۲)

«فقه‌ها امنای پیامبرند تا زمانی که در دنیا وارد نشده‌اند؛ سوال شد: چگونه در دنیا وارد می‌شوند؟ حضرت فرمودند زمانی که از سلطان اطاعت کنند و آن هنگام بر دین خود از آنان بترسید.»

در همین زمینه درباره اهمیت فقه و نقش مثبت و سازنده آنان در جامعه از حضرت اینطور نقل شده:

«فَقِيهٌ وَاحِدٌ يُنْقِذُ يَتِيمًا مِنْ أَيْتَامِنَا الْمُنْقَطِعِينَ عَنَّا وَعَنْ مُشَاهِدَتِنَا بِتَعْلِيمِ مَا هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ لِأَنَّ الْعَابِدَ هُمُ ذَاتُ نَفْسِهِ فَقَطْ وَهَذَا هُمُ مَعَ ذَاتِ نَفْسِهِ ذَوَاتُ عِبَادِ اللَّهِ وَإِمَائِهِ لِيُنْقِذَهُمْ مِنْ يَدِ إِبْلِيسَ وَمَرَدَّتِهِ فَلِذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ وَأَلْفِ عَابِدَةٍ.» (طبرسی، ۱۳۸۱: ۱۷/۱)

فقیه‌ای که در پی نجات یتیمی از ایتم‌ها- که نه ما را دیده و نه به ما دسترسی دارد- برآید و او را در حدّ نیازش آموزش دهد، [تحمل این یک فقیه] بر ابلیس سخت‌تر از هزار عابد است؛ زیرا فرد عابد فقط برای نجات خودش تلاش می‌کند، ولی فقیه علاوه بر خود به فکر تمام بندگان خدا می‌باشد، تا آنان را از دست ابلیس و یارانش نجات دهد، به همین خاطر [مقام او] نزد خداوند از هزار هزار زن و مرد عابد برتر است. همانطور که در این حدیث هم مشاهده می‌کنیم، کلام امام، ناظر به یک زمان و مکان خاص و محدود نیست و در همه ابعاد فردی، اجتماعی و سیاسی قابل استفاده است. به عنوان نمونه در شرایطی که بسیاری از شیعیان به دست خلفا کشته می‌شدند و خانواده و فرزندان آنان بی‌سرپرست شده بودند، امام علیه السلام ضمن ارج نهادن به مقام فقهایی که نقش اجتماعی بارزی ایفا می‌کنند؛ (در مقابل عابدانی که به گوشه نشینی و عزلت روی می‌آورند)، به موضوع سرپرستی و آموزش ایتم شیعه، اشاره می‌فرمایند و این تنها نمونه بسیار کوچکی از عمق پیام کلام معصوم علیه السلام است که در ذهن قابل درک است.

۱. از آن رو که این دسته از علمای دربار عباسی، در مشروعیت بخشی به ساختار حکومت خلفا و تضمین مقبولیت آن در نزد عوام، نقش عمده‌ای را ایفا می‌کردند لذا مبارزه و شناسایی آنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

فصل چهارم:

شرایط اجتماعی سیاسی مذهبی دوره امام رضا علیه السلام

مقدمه

دوره امامت امام رضا (ع) از سال ۱۸۳ تا ۲۰۳ با سه خلیفه عباسی معاصر بود و شرایط اجتماعی، سیاسی و مذهبی متفاوت در هر یک از این دوره‌ها سبب شد امام (ع) در زمان هریک از خلفاء در تقابل با سیاست‌های خلیفه وقت و مقتضیات زمانی و مکانی، مواضع مختلفی را اتخاذ کنند. پس از شهادت امام کاظم (ع)، امام رضا (ع) به مدت ده سال (تا سال ۱۹۳) با حکومت هارون الرشید؛ و از پس از مرگ هارون الرشید، پنج سال (تا سال ۱۹۸) با امین (و یا درگیری‌های میان امین و مأمون) و از سال ۱۹۸ تا ۲۰۳ با مأمون معاصر بوده‌اند. در زمان هر یک از این خلفا شاهد دگرگونی و تحولاتی در ساختار حکومت عباسی هستیم که شرایط جدیدی را در مقابل امام (ع) و شیعیان قرار می‌دهد. در زمان خلفا (هارون الرشید، امین و مأمون) بسته به شرایط زمانی و مکانی و نیز ویژگی‌های شخصیتی آنان، وضعیت علویان نیز تغییر می‌کرد و شناخت فرصت‌ها و تهدیدها، اتخاذ مواضع صحیح برای حیات شیعه امری حیاتی به شمار می‌رفت. در این بخش تا حد امکان وضعیت مذهبی، اجتماعی و سیاسی را در دوره امامت امام رضا (ع) مورد بررسی قرار داده‌ایم که در این بررسی ضمن تبیین وضع موجود (با رویکردی سیاسی)^۱ کوشیده‌ایم وضعیت امام و مواضع امام رضا (ع) را بازنمایی کنیم و در انتهای بحث فعالیت‌های تبلیغی و فرهنگی و مواضع سیاسی حضرت در دو بخش کلی مورد بحث قرار گرفته‌اند. نخست از زمان هارون تا پیش از ولایت عهدی و دوم؛ پس از ولایت عهدی. در مورد چرایی چنین دسته بندی باید گفت تشابهات (نسبی) زمانی و مکانی در آن شرایط اجتماعی - سیاسی و نیز تفاوت در نوع مواضع حضرت رضا (ع) در دو مقطع یاد شده، دلیل چنین دسته بندی بوده است.

۱. در فصل نخست این پژوهش بررسی‌های تاریخی به تفصیل آمده است.

۱- شرایط عقیدتی و مذهبی

۱-۱- گرایش ها و فرقه های شیعیان در زمان امام رضا

شیعه در لغت به معنای پیروان و انصار است. این واژه که از «مشاع» و «مُتَابَعَت» گرفته شده است، بر همه صیغه ها با لفظی یکسان به کار می رود و معنای لغوی و اختصاصی آن، بر پیروان و طرفداران به امامت حضرت علی (ع) و فرزندان ایشان دلالت دارد. این مفهوم از واژه شیعه وضعیتی یافته که وقتی اسم شیعه به طور مطلق به کار می رود، همین معنا به ذهن متبادر می شود (حسنی، ۱۳۷۶: ۹). شهرستانی واژه شیعه را این گونه تعریف کرده و می گوید:

«شیعه کسانی هستند که علی را (که خدا از او خشنود باد) به وجه خاص همراهی کردند و به امامت و خلافت او از طریق نص و وصیت جلی یا خفی^۱ معتقدند و بر این باورند که پیشوایی از او و خاندانش خارج نمی رود و اگر بیرون رود در نتیجه ستمی است که دیگران روا داشته اند یا به موجب تقیه ایست که خود پیشه ساخته اند. (شهرستانی، ۱۳۶۸: ۱/۱۴۶)

بعد از خلافت امیرالمومنین (ع) عناوین دیگری نیز به شیعیان داده شد که برخی از این القاب^۲ از سوی مخالفان اهل بیت (ع) برای توهین و تحقیر شیعیان به کار می رفت و برخی از القاب هم در نتیجه برخی از تحولات در تاریخ شیعه به کار گرفته شد نظیر: علوی، امامی، حسینی، اثنی عشری، جعفری. در عرف رجال نویسان شیعه، تنها بر شیعیان دوازده امامی عنوان شیعه اطلاق می شود و در زبان فقها گاهی از آنان به عنوان «اصحابنا» یا «اصحابنا الامامیه» تعبیر می شود.

در مورد تاریخ آغاز تشیع، اقوال مختلفی وجود دارد که برخی آغاز آن را در زمان پیامبر (ص) می دانند و معتقدند که بذر تشیع همراه با بذر اسلام کاشته شده است. برخی دیگر هم معتقدند که گروه شیعیان پس از رحلت پیامبر و ماجرای سقیفه شکل گرفتند. البته اقوال دیگری هم وجود دارد که تاریخ شیعیان را به زمان شهادت امام علی (ع) یا شهادت امام حسین (ع) منتسب می کنند.^۳

به عنوان نمونه «طه حسین» مدعی است که تشیع به مفهومی که اکنون میان فقها و مورخان متداول است در روزگار حضرت علی (ع) هنوز پیدا نشده بود، بلکه مفهوم شیعه در زمان حضرت علی (ع) بر همان معنای لغوی آن دلالت داشته است (۱۹۵۳: ۹۰).

البته اگر مراد از این نظر، این باشد که در آن زمان ابعاد و حقیقت مذهب شیعه هنوز بر همگان آشکار نشده بود شاید بتوان آن را پذیرفت، زیرا طبیعی است که در آن شرایط زمانی و مکانی و مشکلاتی که پیش روی شیعیان، خصوصا پس از رحلت پیامبر (ص) به وجود آمده بود، مجالی برای تبلیغ

۱. البته ذکر این نکته ضروری است که شیعیان اثنی عشری امامت را به نص جلی قبول دارند و زیدیان به نص خفی معتقدند که بر اساس عقیده آنان تعیین حضرت علی (ع) نهانی بوده و خلافت ابوبکر و عمر را تایید می نمایند.

۲. مانند ترابی، رافضی

۳. برای آگاهی بیشتر درباره این نظریات و دیدگاه طرفداران آن به این منبع مراجعه کنید: (اللیثی، ۱۳۸۷: ۴۳-۲۸)

و معرفی مفاهیم و مبانی تشیع (که به طور قطع چیزی جز بیان اسلام راستین نبود) پدید نیامده بود و با گذشت زمان و حوادث مختلف و تلاش ائمه اطهار (ع) این مکتب بیش از پیش معرفی شد. اما اگر منظور طه حسین، اینست که حقیقت و اصول تشیع بسته به شرایط مختلف شکل گرفته و در زمان حضرت علی (ع) وجود نداشته، باید گفت که این قول از صواب به دور است؛ زیرا در نظر شیعیان، روح و جوهره تشیع چیزی جز بیان مفاهیم و مبانی اسلام اصیل نیست.

در همین زمینه علامه طباطبایی آورده:

«آغاز پیدایش «شیعه» را که برای اولین بار به شیعه علی (ع) (اولین پیشوا از پیشوایان اهل بیت (ع)) معروف شدند، همان زمان حیات پیغمبر اکرم باید دانست...» (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۴)

در میان آنچه که درباره تاریخ آغاز تشیع گفته شد، به طور قطع نظریه علمای شیعه صحیح است. اندیشمندان شیعه معتقدند که همان زمان که پیامبر (ص) مردم را به توحید فراخواند، دعوت به تشیع هم آغاز شد. به عنوان نمونه علامه مظفر در مقدمه کتاب تاریخ الشیعه می گوید:

«من طالب چیزی نیستم مگر اینکه مردم بدانند تشیع از زمان رسالت پیامبر (ص) شروع شد...»
آن هنگام که پیامبر (ص) در نزد بنی هاشم به حضرت علی (ع) فرمودند:
«أَنْتَ أَخِي وَوَصِيِّي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي» (طبرسی، ۱۳۹۰: ۱۶۲).

به عنوان نمونه در این روایت، پیامبر (ص) از رستگاری شیعیان حضرت علی (ع) خبر می دهند:
«يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ أَمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا بِلَا حِسَابٍ عَلَيْهِمْ وَلَا عَذَابٍ ثُمَّ التَفْتُ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ هُمْ شِيعَتُكَ وَأَنْتَ إِمَامُهُمْ» (طبرسی، ۱۳۹۰: ۱۶۰).

«روز قیامت هفتاد هزار نفر از امت من بدون حساب وارد بهشت خواهند شد و آنان عذاب و سختی روز قیامت نخواهند دید، پیغمبر پس از این متوجه امیرالمؤمنین شد و فرمود، این جماعت شیعیان تو هستند و تو هم پیشوای آنان هستی.»

با توجه به این احادیث و احادیثی که در تایید شیعیان (در زمان پیامبر (ص)) آمده و نام افرادی نظیر سلمان، ابوذر، مقداد و عمار که در زمره شیعیان حضرت علی (ع) آورده شده، به نظر نمی رسد که مراد از لفظ شیعه در آن زمان فقط معنای تحت اللفظی آن بوده باشد.

البته در مورد مقاطعی که به عنوان تاریخ شکل گیری تشیع (و یا نقطه آغاز تشیع) آورده شده، باید گفت که بدون تردید این مقاطع تاریخی از نقاط عطف در تاریخ شیعه به شمار می روند و نظرات مختلف پژوهشگران، (احتمالاً) از عدم شناخت حقیقت تشیع یا اختلاف در تعیین اهمیت این مقاطع تاریخی ناشی می شود. در واقع می توان این طور گفت که جریان هایی مانند سقیفه، دوران خلافت حضرت علی (ع)، حادثه کربلا و سایر اتفاقاتی برای ائمه (ع) رخ داد، هر یک سهمی در آشکار کردن حقانیت

۱. به نقل از کتاب: محرمی، غلامحسن (۱۳۸۲). تاریخ تشیع از آغاز تا پایان غیبت صغری، قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی،

و مظلومیت ائمه (ع) نقش به سزایی داشته و ابعاد گسترده این مکتب را بر همگان آشکار نموده‌اند. به هر حال با گذشت زمان و آشکار شدن حقانیت ائمه (ع) در مقابل غاصبین خلافت و ولایت، تعداد شیعیان افزایش یافت. در عصر عباسیان، تشیع از گسترش روز افزون تری نسبت به دوران گذشته، برخوردار بود و شیعیان در اقصی نقاط سرزمین پهناور اسلامی پراکنده شدند، چنان که هنگام سعایت از امام کاظم (ع) نزد هارون گفته می‌شود که از مشرق و مغرب عالم به نزد حضرت خمس می‌آورند. (مفید، ۱۴۱۳: ۲/۲۳۸) و زمانی که امام رضا (ع) در راه مرو وارد شهر نیشابور شدند، علاوه بر تعداد بی‌شمار استقبال‌کنندگان، تنها بیست هزار کاتب، حدیث سلسله‌الذهب را نوشته‌اند. (صدوق، ۱۳۷۸: ۲/۱۳۵) همچنین این کلام امام رضا (ع) از گستردگی شیعیان در آن زمان حکایت دارد:

«... لَقَدْ كُنْتُ بِالْمَدِينَةِ وَكِتَابِي يُنْقَذُ فِي الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ...» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۹/۱۵۹).

گسترده‌گی و نفوذ شیعیان تا آنجا پیش رفته بود که گزارش شده تعدادی از شیعیان در دستگاه خلافت عباسی صاحب مقام بوده^۱ و برخی از آن‌ها صاحب منصب قضاوت بوده‌اند^۲.

با سیاست هوشمندانه ائمه شیعه (ع) در برخورد با حکومت‌های وقت و بهره‌گیری از فرصت‌ها، تعداد شیعیان و معارف شیعی بیش از پیش گسترش یافت و فعالیت‌های فکری و فرهنگی یاران ائمه در سایه راهنمایی ائمه (ع) سبب قدرتمند شدن پایگاه شیعیان شد. به طوری که خلفای عباسی (به طور خاص از دوره امام رضا (ع) به بعد) با آگاهی از قدرت سیاسی و اجتماعی شیعیان تحت رهبری ائمه، همواره می‌کوشیدند به هر نحو ممکن ایشان را تحت کنترل داشته باشند. به عنوان نمونه یکی از مقاصد مأمون در پیشنهاد ولایت عهدی و حتی انتخاب مسیر حرکت امام رضا (ع) از مدینه به مرو، این بود که امام از مناطق شیعه‌نشین (کوفه، جبل و قم) عبور نکنند و ارتباط حضرت با شیعیان سبب تحریک آنان و مقابله با حکومت نشود. به هر حال تشیع در قرن چهارم هجری در شرق و غرب و تمام نقاط جهان اسلام رواج یافته و در اوج و گسترش خود بوده که قبل از آن هیچ‌گاه از چنین گسترشی برخوردار نبوده است. فهرستی که «مقدسی» از شهرهای شیعه‌نشین در این قرن ارائه کرده تاییدی بر این مدعا می‌باشد. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۱/۱۳۶)

البته در مورد گسترش شیعیان دلایل زیادی وجود دارد که به طور قطع مهم‌ترین آن‌ها بیان تعالیم اصیل اسلام ناب محمدی (ص) تحت هدایت و رهبری ائمه (ع) و اتخاذ مواضع اصولی از طرف ایشان بوده است، اما اگر بخواهیم به عنوان نمونه دلایل دیگری را نیز ذکر کنیم می‌توانیم به موارد زیر اشاره کنیم:

۱. مانند علی بن یقطین و محمد بن اشعث از وزرای هارون الرشید.

۲. در جلد نخست این منبع تعدادی از دولتمردان عباسی که شیعه بوده‌اند با گرایش‌های شیعی داشته‌اند گردآوری شده است (که البته شیعه بودن برخی از افراد یادشده مورد تامل و نقد است)

امین، سید محسن (بی‌تا)، اعیان الشیعه، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.

- رمز اساسی نفوذ و پیشرفت فوق العاده‌ای که با آن همه کارشکنی‌ها و زجر و شکنجه‌ها نصیب مکتب شیعه شد همان بود که به راستی حقیقت اسلام در این مذهب نهفته بود، یعنی آنچه پیامبر گرامی اسلام از جانب خدای متعال برای جامعه بشر آورد.

- در قیام‌هایی که علیه امویان صورت می‌گرفت یکی از محوری‌ترین شعارها و پیام‌ها خونخواهی از خاندان اهل بیت (علیهم‌السلام) و دعوت به سوی آنان بود.

- دوره انتقالی خلافت از امویان به عباسیان شرایط مساعدی را برای فعالیت و تبلیغات فکری و فرهنگی ائمه فراهم آورد.

- در اواخر دوره اموی و سرتاسر دوره عباسی، نهاد و کالت از سوی ائمه به طور منسجم سازماندهی و هدایت می‌شد. تشکیل این سازمان از یک سو بر ضرورت فعالیت مخفی و سازماندهی شده دلالت داشت و از سوی دیگر بر گستردگی شیعیان دلالت داشت. زیرا با توجه به گستردگی جهان اسلام و پراکندگی شیعیان در نقاط گوناگون، اعم از عراق، حجاز، ایران، یمن و مصر، و با توجه به وسایل ارتباطی آن عصر و نیز فراوانی پیروان، امکان سفر به مراکز سکونت امامان معصوم (علیهم‌السلام) میسر نبود و لزوم ارتباط آنان با امام، تشکیل چنین سازمانی را ضروری می‌ساخت که همین تشکیلات نقش به سزایی را در انسجام و گسترش شیعیان در زمان معصومان و در زمان غیبت ایفا می‌کرد و با گسترده شدن فشار حکومت بر ائمه، فعالیت نهاد و کالت نیز گسترش می‌یافت.

- قیام‌ها و شکست علویان در زمان امویان و عباسیان موجب پراکنده شدنشان در بخش‌های مختلف سرزمین‌های اسلامی شد و همین مطلب نقش بسزایی در گسترش و توسعه تشیع داشت. علویان از چند جهت در میان مردم دارای موقعیت و نفوذ بودند: به جهت انتسابشان به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از شأن و منزلت بالایی برخوردار بودند و به جهت مظلومیت همیشگی، در قلوب مردم جای داشتند. علاوه بر این که، علویان اصولاً مردمی مقید به فرایض و دستورات دینی بودند، بر خلاف حاکمان اموی و عباسی که ظالم و فاسق بودند و تقیدی به احکام و قوانین اسلام نداشتند.

در ادامه بحث به یکی از مسائل مهم شیعیان در زمان امام رضا (علیه‌السلام) می‌پردازیم و آن هم بحث اختلاف و دسته‌بندی‌های مختلف در درون شیعیان است. در ابتدا پیش از وارد شدن به بحث و معرفی فرقه‌های مختلف شیعیان در زمان امام رضا (علیه‌السلام) به زمینه‌های بروز اختلاف و انشعاب در میان شیعیان می‌پردازیم.

۱-۲- علت بروز گرایش‌ها و انشعاب‌های مختلف در شیعیان

مذهب شیعه که هسته مرکزی آن در زمان خود رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به وجود آمد شالوده آن طبق تعالیم عالیه پیامبر گرامی اسلام به دست توانای امیر المؤمنین (علیه‌السلام) ریخته شد و پس از آن به وسیله فرزندان معصوم نشو و نما کرد، از روز رحلت رسول خدا تا حدود قرن سوم هجری گرفتار تقیه بود و شیعیان نمی‌توانستند آشکارا عقاید خود را اظهار نموده و شاگردان مکتب علی (علیه‌السلام) غالباً در تبعید و یا زندان به سر برده‌اند و گاهی نیز به دست دژخیمان بنی امیه و خونخواران جنایتکار تاریخ به قتل رسیده‌اند.

مذهب شیعه در اثر تعلیمات اساسی پیشوایان بزرگ دینی خود و اصول عاقلانه که در آن وجود داشت خیلی زود پیشرفت کرد و نفوذی ریشه‌دار و عمیق در ملت‌های گوناگون نمود تا بدان جا که رفته رفته در درباریان خلفای بنی عباس و اطرافیان و حواشی سلاطین زمان نیز رسوخ کرده، طرفداران محکمی پیدا کرد که آن‌ها در باطن شیعه بوده و مخفیانه از این مذهب ترویج می‌کردند.

کار محدودیت و فشار نسبت به شیعه و پیشوایان بزرگوار آنان روز بروز سخت‌تر و دشوارتر می‌شد تا بدان جا که ائمه اطهار (ع) شدیداً تحت نظر بودند و از زمان امام رضا (ع) و حتی قسمت عمده زمان امامت خویش را در زندان سپری فرمودند همین امر باعث مشکلاتی برای شیعیان و سوء استفاده مخالفان اهل بیت (ع) برای پیشبرد مقاصدشان شد. با توجه به همین مسئله به اجمال می‌توان علت پیدایش گرایش‌های و فرقه‌های مختلف میان شیعیان را این گونه برشمرد:

- برخی در پی فرصت می‌گشتند تا به نام امام یا نایب امام (ع) گروهی را به دور خود جمع کرده از آن‌ها استفاده ببرند.

- اظهار عقاید گوناگون و تفسیرهایی که برخی از شیعیان کوتاه فکر در اثر دسترسی نداشتن به امام درباره تعالیم دین می‌کردند و به نظر خود مطالب را به غلط تأویل و تفسیر و گاهی آن‌ها را به غلو و جبر و تفویض و امثال این عقاید باطل می‌کشاند.

- دشمنان سرسخت شیعه که در کمین بودند تا با نشر اکاذیب و جعل اخبار و نسبت دادن آن‌ها به ائمه اطهار (ع) مذهب شیعه را آلوده ساخته و تفرقه و اختلاف میان آن‌ها ایجاد کنند.

۱-۳- فرقه‌های شیعیان پیش از امام رضا (ع)

هر مذهبی یک رشته مسائلی (کم یا زیاد) دارد که اصول اولیه آن مذهب را تشکیل می‌دهند و مسائلی دیگر که در درجه دوم واقعند و اختلاف اهل مذهب در چگونگی مسائل اصلی وقوع آن‌ها با حفظ اصل مشترک «انشعاب» نامیده می‌شود. «انشعاب» در همه مذاهب و خاصه در چهار دین آسمانی کلیمی و مسیحی و مجوسی و اسلام و حتی در شعب آن‌ها نیز وجود دارد. اختلاف اصلی شیعیان بر سر شمار امامان و چگونگی تعیین امام است؛ اما همین اختلاف به تدریج در سه محور توسعه یافته است: ۱. امامت و جانشینی رسول خدا (ص) و چگونگی تعیین، نصب و ویژگی‌های شخصی امام؛ ۲. مسائل فکری و اصول عقیدتی؛ ۳. مسائل فرعی فقهی.

«مذهب شیعه» در زمان سه پیشوای اول از پیشوایان اهل بیت (حضرت امیرالمؤمنین علی و حسن بن علی و حسین بن علی (ع)) هیچگونه انشعابی نپذیرفت ولی پس از شهادت امام سوم، اکثریت شیعه به امامت حضرت علی بن الحسین (امام سجاد) (ع) قائل شدند و اقلیتی معروف به «کیسانیه» پسر سوم علی (ع) محمد بن حنفیه را امام دانستند و معتقد شدند که محمد بن حنفیه پیشوای چهارم و همان مهدی موعود است که در کوه رضوی غایب شده و روزی ظاهر خواهد شد. پس از رحلت امام سجاد (ع) اکثریت شیعه به امامت فرزندش امام محمد باقر (ع) معتقد شدند و اقلیتی به زید شهید

که پسر دیگر امام سجاد بود گرویدند و به «زیدیه» موسوم شدند. پس از رحلت امام محمد باقر (ع) شیعیان وی به فرزندش امام جعفر صادق (ع) ایمان آوردند و پس از درگذشت آن حضرت، اکثریت، فرزندش امام موسی کاظم (ع) را امام هفتم دانستند و جمعی اسماعیل پسر بزرگ امام ششم را - که در حال حیات پدر بزرگوار خود در گذشته بود - امام گرفتند و از اکثریت شیعه جدا شده به نام «اسماعیلیه» معروف شدند. بعضی پسر دیگر آن حضرت، «عبدالله افطح» و بعضی فرزند دیگرش «محمد» را پیشوا گرفتند و بعضی در خود آن حضرت توقف کرده آخرین امامش پنداشتند. پس از شهادت امام موسی کاظم (ع) اکثریت شیعه فرزندش امام رضا (ع) را امام هشتم دانستند و برخی در امام هفتم توقف کردند که به «واقفیه» معروفند. دیگر پس از امام هشتم تا امام دوازدهم که پیش اکثریت شیعه «مهدی موعود» است انشعاب قابل توجهی به وجود نیامد. فرقه های نامبرده که منشعب شده و در برابر اکثریت شیعه قرار گرفته اند، در اندک زمانی منقرض شدند جز دو فرقه «زیدیه» و «اسماعیلیه» که پایدار مانده اند و هم اکنون گروهی از ایشان در مناطق مختلف زمین مانند یمن و هند و لبنان و جاهای دیگر زندگی می کنند. به عقیده زیدیه هر فاطمی نژاد، عالم، زاهد، شجاع و سخی که به عنوان قیام به حق خروج کند می تواند امام باشد. بنا به آنچه گفته اند^۱ «زیدیه» در اصول اسلام، مذاق معتزله و در فروع، فقه ابی حنیفه رئیس یکی از چهار مذهب اهل سنت را دارند. اختلافات مختصری نیز در پاره ای از مسائل در میانشان هست. در میان شیعیان اسماعیلی انشعابات^۲ وجود دارد که عبارتند از: باطنیه، نزاریه، مستعلیه، دروزیه، مقنعه. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۳۷-۳۲)

مطلبی که در ادامه این بحث در مورد انشعابات و فرق شیعه قابل ذکر است، برخی منابع در بیان فرق مبالغه نموده و از روی عمد یا دقت نظر تلاش نموده اند که هر اختلاف نظر در میان شیعیان را به عنوان فرقه ای جدید معرفی کنند، اما باید توجه داشت که برخی اختلافات میان رجال شیعه در مسائل علمی کلامی و فقهی را نباید انشعاب مذهبی شمرد؛ و دیگر اینکه، برخی از فرق و انشعاب ها عمر کوتاهی داشته و خود به خود منحل شده است، مانند اینکه «جعفر» فرزند امام دهم پس از رحلت برادر خود «امام یازدهم» دعوی امامت کرد و گروهی به وی گرویدند ولی پس از روزی چند متفرق شدند و «جعفر» نیز دعوی خود را تعقیب نکرد.

البته در میان شیعیانی که به ائمه اطهار (ع) معتقد بودند نیز گرایش های سیاسی و فکری مختلفی وجود داشت^۳:

۱. این مطالب از ملل و نخل شهرستانی و کامل این اثر ماخوذ است.

۲. اسماعیلیان به طور کلی فلسفه ای دارند شبیه به فلسفه ستاره پرستان که با عرفان هندی آمیخته می باشد و در معارف و احکام اسلام برای هر ظاهری، باطنی و برای هر تنزیلی، تاویلی قائلند. اسماعیلیه معتقدند که زمین هرگز خالی از حجت نمی شود و حجت خدا بر دو گونه است: ناطق و صامت، ناطق، «پیغمبر» و صامت، «ولی و امام» است که وصی پیغمبر می باشد و در هر حال، حجت مظهر تمام ربوبیت است.

۳. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید:

- تبری از خلفای پیش از امام علی (ع) و طبعاً از عثمانیه و انتظار بازگشت و تغییر اوضاع به نفع خاندان پیامبر که در عقاید رجعت و مهدویت ظهور می کرد.
- فقیهان معتدل: گروهی از برجسته ترین دانشمندان فقیه، همچون ابان بن تغلب، زراره و ابوبصیر که دیدگاهی معتدل و محتاط با قضایا داشتند.

- متکلمان شیعه: افرادی همچون قیس ماصر، هشام بن حکم و مؤمن در این گروه جای می گیرند.
- غالیان: افرادی نظیر مغیره بن سعید، بیان بن سمان و مهم تر از همه، أبو الخطاب اسدی از جمله غالیان معروف می باشند که در این دوران فعالیت می کردند.
- مفضّضه یا غلات درون گروهی: به باور این افراد، ائمه (ع) تمام کارهایی را که باید خدا انجام دهد انجام می دهند، با این تفاوت که قدرت خدا اصلی است و قدرت آن ها تبعی.

۱-۴- فرقه های شیعیان در زمان امام رضا (ع)

اکنون پس از ذکر مقدمات یاد شده به طور خاص به فرقه هایی می پردازیم که از زمان امام رضا (ع) به وجود آمد. یکی از اختلافاتی که در میان شیعیان در زمان امامت امام رضا (ع) به وجود آمد، پیدایش فرقه ای به نام واقفیه بود. در زمان حضرت، با وجود ادله روایی گسترده، مقبولیت گسترده ایشان در میان شیعیان و برتری بی نظیر علمی، اجتماعی و اخلاقی ایشان، بیشتر اصحاب امام کاظم (ع) امامت امام رضا (ع) را پذیرفتند. البته درس هایی که شیعیان از دوران قبل آموخته بودند و اختلافاتی که بر سر شناخت امام پس از شهادت امام صادق (ع) میان شیعیان به وجود آمده بود، سبب شد اصحاب در موضوع شناخت امام دقت و احتیاط بیشتری به خرج دهند و قبل از شهادت امام کاظم (ع) درباره شناخت امام بعدی اصرار ورزند.^۱ با وجودی که در مورد شهادت امام کاظم (ع) آورده شده «درگذشت موسی بن جعفر (ع) مشهورتر از اینست که احتیاج به روایت داشته باشد؛ زیرا کسی که مخالف فوت او باشد منکر یک ضروری و مطلب بدیهی شده و شک در فوت آن جناب موجب شک در وفات تمام ائمه (ع) می شود» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵۱/۴۸)؛ اما با این وجود، برخی اصحاب ضمن انکار وفات حضرت، ادعای زنده بودن ایشان^۲ و انکار نص درباره امام بعدی را مطرح نمودند و فرقه ای به نام «واقفیه» شکل گرفت. در مورد حقیقت شکل گیری چنین فرقه ای، ظاهراً اموال و ودایعی فراوانی بوده که نزد برخی

شیعی، سعید (۱۳۸۵). دسته بندی های شیعیان در عصر صادقین علیهما السلام، شیعه شناسی، پاییز ۳۸۵، شماره ۱۵.
۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: شیخ طبرسی (۱۳۹۰ق)، إعلام الوری بأعلام الهدی، تهران: اسلامیه، صفحات: ۳۱۴ تا ۳۲۰.

۲. آراء و اعتقادات واقفیه نسبت به امام کاظم (ع) مختلف است و در میان آن ها اینکه آیا حضرت زنده است یا مرده، به آسمان رفته یا در زمین از دیده ها پنهان گشته، او را کشته اند یا خود از دنیا رفته مسائلی است که در تاریخ فکری و اعتقادی این گروه وجود دارد ولی آنچه که از نظر کلی می توان در مورد واقفیه بیان کرد اینست که همه آنان بر این عقیده وحدت نظر دارند که امام کاظم (ع)، امام قائم است و پس از او امامی وجود ندارد (تقوی، ۱۳۶۶: ۱۹۲).

اصحاب جمع شده بود و زمانی که امام (ع) در زندان بودند، آنان این اموال را برای خود هزینه نمودند^۱ و بعد از وفات حضرت هم به طمع این اموال (عطاردی، ۱۴۰۶: ۳۷) به انکار امامت امام رضا (ع) دست زدند و در همین راستا مسائلی را مطرح کردند که اساساً به آن اعتقادی نداشتند^۲. شکل گیری واقفیه از شرایط بسیار دشواری که امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) با آن روبرو بودند حکایت دارد. واقفی‌ها کسانی بودند که سال‌ها از سوی امام (ع) به عنوان وکیل ایشان در جامعه معروف بوده و امانت‌دار اموال مسلمین بودند و همین امر سبب شد برخی به عقاید آنان گرایش پیدا کنند. هر چند که این اندیشه باطل دوام چندانی نداشت^۳ اما بر جامعه شیعی تأثیرات منفی خود را گذاشت. اگر بخواهیم به طور مختصر این تأثیرات را فهرست کنیم این موارد قابل اشاره می‌شود:

- برخی دوستان و شیعیان نزدیک امام (ع) را دچار تردید شدند^۴.
- بخشی از توان امام (ع) و اصحابشان برای پاسخ‌گویی به شبهات این فرقه صرف شد.
- زمینه برای ورود برخی خرافات و انحرافات در تفکر شیعی فراهم شد.
- به هر حال تأثیرات منفی این فرقه بر مسلمانان و جامعه شیعی چنان بود که امام رضا (ع) آنان را در زمره کافران، مرتدان، زنادقه و حتی یهودیان قرار داده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶۷/۴۸-۲۶۳).
- در مقابل واقفیه، شیعیان رحلت امام کاظم (ع) را تأیید کرده و به امامت امام رضا (ع) ایمان آوردند که در برخی منابع از آنان به عنوان «قطعیه» یاد شده است (شهرستانی، ۱۳۶۴: ۱/۱۵۰)^۵. البته فرقه‌های دیگری در میان شیعیان پس از شهادت امام کاظم (ع) و زمان امامت امام رضا (ع) به وجود آمدند که شیخ مفید (رحمه‌الله) در کتاب «الفصول المختارة» این فرق را ذکر نموده است و از آنجایی که ارتباطی به این بحث ندارند و نیز دوام و پیروان قابل ملاحظه‌ای نداشته‌اند، از ذکر آن‌ها صرف نظر می‌کنیم.
- اما در مورد علت پیدایش این فرقه‌ها، همانطور که پیش از این گفته شد عوامل زیر دخیل بودند:
- شرایط سخت دوران حکومت هارون و تقیّه امام کاظم (ع) و اصحابشان
- فرصت طلبی و سوء استفاده برخی از اصحاب و یاران امام کاظم (ع)
- سوء استفاده از باور و اندیشه مهدویت

۱. برخی دلایل دیگری برای شکل‌گیری این فرقه آورده‌اند، نظیر حدیثی از امام صادق (ع) «أن من ولدی القائم أو» «أن موسی (ع) هو القائم»، «فرزدان من یکی قائم است» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۷۲/۴۸) که البته به نظر می‌رسد دنیا دوستی و طمع ورزی آنان عامل بسیار موثری بوده است.

۲. برای مطالعه بیشتر در زمینه عقاید واقفیه و ردّ آنان به این منبع مراجعه کنید: (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵۰/۴۸) و شیخ مفید (۱۴۱۳)، الفصول المختارة، قم: کنگره شیخ مفید. صفحات: ۳۱۳ تا ۳۱۵ و شیخ مفید (۱۳۹۵)، کمال الدین و تمام النعمة، تهران: اسلامیه، جلد ۱، صفحات: ۳۷ تا ۴۰.

۳. برخی از اصحاب که دچار گمراهی شده بودند پس از مدتی از اعتقادات انحرافی دست کشیده و به امامت امام رضا (ع) ایمان آوردند. برای نمونه به این منبع مراجعه کنید: (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵۷/۴۸).

۴. برای نمونه به این منبع مراجعه کنید: (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۹/۴۹ و ۴۸).

۵. به نقل از (جعفریان، ۱۳۸۶: ۴۲۹).

- عدم بصیرت در شناخت امام
- باورهای خرافی و مبالغه آمیز درباره ائمه (ع)

۲- شرایط اجتماعی سیاسی در زمان هارون

در این دوران شاهد وضعیت پیچیده سیاسی و اجتماعی در گستره حکومت عباسی هستیم. انحرافات اخلاقی فکری و عقیدتی و مشکلات سیاسی و حکومتی از جمله مسائلی هستند که قابل ذکر می باشند. در ادامه برای ترسیم روشن تر دوران ده ساله امامت امام رضا (ع) در زمان هارون به طور مختصر هر یک عوامل یاد شده را مورد بررسی قرار می دهیم:

۲-۱- سقوط خاندان برمک

یکی از وقایعی که از مسائل مهم و قابل تامل در دوران خلافت هارون الرشید به شمار می رود، سقوط خاندان برمکه است که از آن با عنوان «نکبت برمکه» نیز یاد می شود. برمکیان پیش از به قدرت رسیدن عباسیان با آنان همکاری داشتند و همواره در کنار خلفای عباسی بودند و در جایگاه سیاسی به مقامی رسیدند که در آن زمان بی نظیر بوده است. به عنوان نمونه در زمان هارون، وی نخستین بار وزارت تفویض^۱ را به «جعفر بن یحیی برمکی» می دهد و این امر از قدرت و نفوذ این خاندان حکایت دارد. منابع تاریخی بسیاری به بررسی سقوط خاندان برمکه پرداخته اند و هریک دلایلی را ذکر نموده اند، اما به نظر می رسد آنچه بیش از همه در سقوط این خاندان نقش داشته، افزایش قدرت و نفوذ آنان در دستگاه خلافت عباسی بوده است؛ در همین زمینه آمده که «در حقیقت خلافت در اختیار یحیی و فرزندان او درآمد و رشید را جز نام آن بهره ای نبود» یا «برمکیان پادشاهان دولتی در درون دولت عباسی شده بودند و بالاخره گسترش نفوذ برمکیان از انحصار قدرت در دست ایرانیان حکایت می کرد و این با سیاست خلیفگان عباسی ناسازگار بود.» (اللیثی، ۱۳۸۷: ۳۲۹). عباسیان پیش از این هم نشان داده بودند در راه حفظ جایگاه حکومتی و خلافتشان وجود هیچ رقیب یا مخالفی را بر نمی تابند و برخورد آنان با افرادی نظیر ابوسلمه و ابومسلم نیز موید این مطلب است. نکته ای در اینجا لازم به ذکر است که در برخی منابع آورده شده که سبب غضب هارون بر برمکیان جریان «یحیی بن عبدالله بن حسن»^۲ بوده و

۱. وزارت در آن روزگار بر دو قسم بوده است: وزارت تنفیذ: وزارت ابزاری در جهت اجرای سیاست های خلیفه بوده است و همه قدرت ها از خلیفه سرچشمه می گیرد؛ وزارت تفویض: خلیفه کارها را به شخص برجسته ای می سپارد که در امور سیاسی و حکومتی مورد اعتماد است. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (ماوردی، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۲) به نقل از (اللیثی، ۱۳۸۷: ۳۲۵)

۲. به عنوان نمونه به این منابع بنگرید:

(محمدزاده، ۱۳۸۸: ۶۹-۶۱) و (ابراهیم حسن، ۱۳۷۳: ۷۴-۶۹) و (ابن اثیر، ۱۲۰/۱۱۵) و (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۹۴) و (ابن طباطبای، ۱۳۶۰: ۲۹۰-۲۸۶)

۳. یحیی برادر حسین بن علی بن حسن (شهید فخر) بود و از نبرد فخر جان سالم بدر برد؛ وی رهسپار دیلمان شد و مدعی خلافت شد

از این مطلب گرایش برمکیان به علویان نتیجه گیری شده است که این مطلب اساساً صحت ندارد که در اینجا شواهدی بر رد این ادعا و نیز روشن شدن ارتباط برمکیان با خاندان اهل بیت (ع)، ذکر می‌کنیم: - در زمان هارون الرشید، به علت قیام‌هایی که پیش از این از سوی علویان علیه خلافت صورت گرفته بود و سیاست‌های تند و خشنی که علیه آنان به کار گرفته شده بود، خلیفه و جعفر صلاح ندیدند که مجدداً آتش جنگ میان علویان و دستگاه خلافت برافروخته شود و جعفر هم پیش از این زمینه را فراهم نموده بود که برای بالا بردن قدر و منزلت خود و پسرش (فضل) نزد هارون، برخورد با یحیی را به عهده گیرد (جهشیاری، ۱۳۵۷: ۲۴۳)؛ از سوی دیگر میان جریان یحیی و قتل برمکیان حدود ده سال فاصله وجود دارد و به نظر نمی‌رسد که این مطلب توجیه مناسبی برای تأیید برمکیان به علویان و نیز علت قتل آنان باشد.

- دسته‌ای از روایات وجود دارند که از ظلم و عداوت برمکیان نسبت به علویان، به ویژه امام کاظم (ع) حکایت دارد که در اینجا ذکر می‌شود:

● در کتاب «الارشاد» (مفید، ۱۴۱۳: ۲/۲۳۹-۲۳۸) ماجرای نقل شده که از زمینه سازی جعفر برمکی برای سعایت و بدگویی از امام کاظم (ع) نزد هارون حکایت دارد و ظاهراً علت زندانی شدن و شهادت امام کاظم (ع) همین جریان بوده است.

● نقل شده که جعفر برمکی پس از شهادت امام کاظم (ع) نیز از دشمنی با خاندان اهل بیت (ع) دست برنداشت (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۱۳/۴۹) و براساس برخی احادیث سرانجام شوم برمکیان نتیجه ظلم و ستم آنان به امام کاظم (ع) بوده است (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۸/۲۴۹).

● همچنین آمده بر اثر ظلمی که برمکیان بر خاندان پیامبر (ص) و امام کاظم (ع) نمودند، امام رضا (ع) آنان را نفرین فرمودند (عطاردی، ۱۴۰۶: ۱/۱۶۸) و پس از آن بدبختی و نکبت گریبان گیر آنان شد (صدوق، ۱۳۷۸: ۲/۲۲۵).

در انتها باید گفت که به قدرت رسیدن برمکیان هر چند که برای آن‌ها شوکت و نفوذ روزافزون دربرداشت اما پایان ناخوشایندی برایشان رقم زد. موجودیت سیاسی برمکیان دو ویژگی خاص داشت: ۱. این خاندان در مقایسه با پیشینیان و معاصران خود مانند ابومسلم و ابوسلمه و... عمر طولانی‌تری کردند؛ ۲. تحول سیاسی این خاندان همراه با برنامه‌ریزی بود. این تحول با نقش عادی در حرکت عباسیان آغاز و با پذیرش برخی مناصب حکومتی به مرحله دیگری وارد شد و سپس خاندان عباسی نفوذ کردند. یعنی این تحول از یک نفوذ ساده شروع شد، ولی کم‌کم آفتاب اقبال این خاندان غروب کرد و زمینه سقوطشان فراهم شد. قدرت و ثروت افسانه‌ای بیشتر آنان به تدریج حس رقابت و حسادت بزرگان

تا اینکه هارون در سال ۱۷۶ سپاهی به فرماندهی فضل بن جعفر بن یحیی برمکی (پسر جعفر بن یحیی برمکی) به سوی او گسیل داشت. فضل، امان‌نامه هارون را برای یحیی برد و او را به بغداد آورد. خلیفه یحیی را گرامی داشت، اما بعدها خبر رسید (یا ساخته شد!) که وی همچنان مخفیانه به دعوت مشغول است. هارون تصمیم به قتل یحیی گرفت و او را به دست جعفر برمکی سپرد و نقل شده که جعفر وی را آزاد کرد.

عرب را برانگیخت و موجب دشمنی آنان با برمکیان و سعایت ایشان نزد خلیفه شد و در نتیجه، هارون برمکیان را خطر واقعی برای حکومت خود برشمرد. سعایت دشمنان، قدرت و نفوذ بیش از حد آن‌ها و ترس هارون از قدرت آن‌ها، اتهام تمایل به علویان و ایرانی‌گری و... از عواملی بودند که زمینه سقوط برامکه را فراهم کردند.

پس از سقوط برمکیان، ضعف و فساد دولتی که تا آن زمان با تدبیر برامکه از آن جلوگیری شده بود، رفته‌رفته آشکار شد و کارهای مملکتی رو به خرابی و ضعف نهاد. بسیاری از مردم بر سقوط برمکیان افسوس خوردند و رفتار هارون درباره آن‌ها را دور از انصاف شمردند؛ به گونه‌ای که خود هارون نیز اظهار پشیمانی کرد (خاندی، ۱۳۸۸: ۱۱۹).

۲-۲- وضعیت فکری، عقیدتی و اخلاقی

از ویژگی‌های عصر هارون، آزادی نسبی عقاید (خصوصاً عقاید منحرف و غیر اسلامی) می‌باشد که بیشتر به منظور منحرف کردن افکار عمومی از مسائل سیاسی و حکومتی صورت می‌گرفت. به عبارتی حکومت برای اینکه مردم را از دخالت در سیاست بازدارد، نه تنها از نشر این تفکرات و مباحث جلوگیری نمی‌کرد بلکه در ترویج و گسترش آن می‌کوشید. در همین راستا بر اثر سیاست‌های دستگاه خلافت، یهودیان، مسیحیان، ملحدان، زندیقان و بوداییان به طور مطلق در افکار و عقایدشان آزاد بودند. در کنار این‌ها اختلافات مذهبی مسلمانان و بحث در مسائلی نظیر جبر و اختیار، تجسیم و تشبیه، عقل و فلسفه گسترش یافته و این اختلاف نظر بر سر این مسائل، (که پیش از این تا حدودی ریشه‌های سیاسی - مذهبی داشت؛ مانند زیدیه) به اختلافات فرقه‌ای و شکل‌گیری مذاهب جدید منجر شد. مثلاً زیدیان و اسماعیلیان که پیش از این به فعالیت سیاسی و مبارزه مسلحانه علیه حکومت داشتند و قیام علیه حکومت از جوهری‌ترین مولفه‌های مذهب آنان بود، به فرقه‌ای مذهبی تبدیل شدند و در صدد گسترش و تبلیغ عقاید باطل و گمراه خود (نظیر ادعای نبوت!) برآمدند.

البته هنگامی که از آزادی عقاید در این زمان صحبت می‌کنیم، مراد آزادی مطلق و آزادی سازنده نیست، بلکه (همانطور که گفته شد) اعطای این آزادی در جهت افزایش اشتغالات ذهنی و فکری مردم به منظور غفلت آنان از مسائل سیاسی و حکومتی صورت می‌گرفت و هر جا که کوچک‌ترین مخالفتی با حکومت احساس می‌شد به شدت با آن مقابله می‌شد. به عنوان نمونه یکی از عقایدی که در زمان هارون، همه محکوم به قبول آن بودند، این بود که قرآن قدیم است و هر کس با این عقیده مخالفت می‌کرد به قتل می‌رسید.^۱ همچنین هارون در گسترش احادیث خرافی و جعلی منسوب به پیامبر (ص) و تکریم علمای منحرف می‌کوشید (اعلام الهدایة، ۱۴۲۲: ۷۴-۷۲). درباره فساد و انحراف رشید و اطرافیانش حکایات زیادی نقل شده است. در «مروج الذهب» آمده:

۱. هارون دستور داده بود «بشر مریمی» که به خلق قرآن معتقد بود را در هر جاکه دیدند به قتل برسانند (سیوطی: ۱۱۶).

«رشید که شراب در او اثر کرده بود آوازی مطرح کرد و به ابن جامع پرده دار گفت آن را بخواند و او بخواند و رشید به طرب نیامد...» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲/۳۶۳)

در فساد اخلاقی و رفتاری رشید تردیدی وجود ندارد و در کتاب «تاریخ خلفا» هم به این امر اذعان شده و همچنین آمده که هارون اولین خلیفه عباسی بوده که شطرنج بازی می کرده است (سیوطی، ۱۱۷). اموال بیت المال مسلمین را ملک خود دانسته و از آن بخشش و عطاها بی شمار داشت. هنگامی که مروان بن ابی حفصه یک بیت در مدح هارون گفت، وی پنج هزار دینار به وی هدیه داد. همچنین آمده که ابن ابی مریم مدائنی (که فردی مضحک و منحرف بود) از نزدیکان همیشگی هارون بود که هارون دوری او را تاب نمی آورد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶/۱۵۶).

درباره فساد اخلاقی و سایر انحرافات خلیفه موارد فراوانی وجود دارد که ذکر آن ها در این مجال نمی گنجد.

۲-۳- وضعیت سیاسی:

اهمیت ذکر انحرافات اخلاقی و فکری از آن رو بود که خلیفه ای که خود را پاسدار شریعت و احکام دین می داند، چگونه می تواند این امانت را حفظ کند، هنگامی که خود به آن تقید و اعتقاد ندارد و به طور قطع این رفتار بر شهروندان هم تاثیرگذار است و تاثیرات دستگاه حاکم بر مردم غیر قابل انکار است. حضرت علی (ع) فرموده اند:

«النَّاسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ بِأَبَائِهِمْ»^۱

«النَّاسُ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ»^۲

از جمله مسائل قابل تامل و ذکر در زمان هارون، جریان شکستن امان نامه وی به یحیی بن عبدالله است. هارون برای شکستن این امان نامه گروهی از فقها را دعوت کرد تا چاره ای برای نقض آن پیدا کند و با وجود مخالفت اکثریت فقها، سرانجام به فتوای یکی از آنان (ابوالبختری) عمل نموده^۳ و به ناحق امان نامه را زیر پا گذاشت و یحیی را به قتل رساند (فاضل، ۲۲۵/۲) و نشان داد به مانند پیشینیانش از هیچ پیمان شکنی و خیانتی فروگذار نیست.

در ادامه فهرستی از وقایع ذکر می شود که نشان دهنده وضعیت سیاسی خلافت عباسی در زمان هارون است:

شورش خوارج: سال ۱۸۵ هجری در «باذغیس» خراسان باعث اغتشاش و فساد شد. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶/۱۰۸).

۱. مردم، به دولت مردان خود شبیه ترند تا به پدرانشان.

۲. مردم بر دین ملوک خویشند.

۳. از آنجایی که هارون ناحق بودن این فتوی را می دانست، در مقابل این فتوی یک میلیون و ششصد هزار درهم به ابوالبختری داد و مقام قاضی القضاات را هم به او داد.

حمله رومیان: رومیان شهر «برشلونه» در اندلس را از مسلمانان گرفتند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶/۱۰۹). و نیز شهرهای دیگری از دست مسلمانان خارج شد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶/۱۲۸).
 درگیری و مشکلات داخلی: قتل برمکیان (سال ۱۸۷). (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶/۱۱۵)؛ درگیری میان قبایل مضر و ینی (سال ۱۸۸) (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶/۱۳۰)؛ ظلم و ستم علی بن عیسی بن ماهان بر مردم خراسان (سال ۱۸۹) (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶/۱۳۱)؛ وقوع فتنه طرابلس (سال ۱۸۹)؛ تمرد و خلع رافع بن لیث نصر بن سیار در ماوراءالنهر و سمرقند (سال ۱۹۰)؛ عزل علی بن عیسی بن ماهان و جانشینی هرثمه بن اعین (سال ۱۹۱)؛ واقعه میدان موصل میان ینانی‌ها و نزاری‌ها؛ شورش حسن هرشی و... (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶/۱۴۴-۱۳۶).

از آغاز دولت عباسی سرانجام در زمان هارون، نخستین دولت مستقل علویان در مغرب (ادراسه) شکل گرفت (ترمانینی، ۱۳۸۵: ۸۱/۱). هر چند که هارون از خطر این دولت به شدت هراسان شد اما به دلیل دوری راه و درگیری‌های داخلی از این کار صرف نظر کرد و به پیشنهاد یحیی برمکی (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۷۳) تصمیم به ترور رهبر این جنبش (ادریس) گرفت. اما با ترور ادریس (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۰/۳۹) یاران وی نوزاد متولد نشده ادریس را به رهبری گزیدند و ادریس دوم بنیانگذار واقعی دولت ادریسیان است و پس از امویان اندلس، دومین دولت مستقلی است که از پیکره عظیم خلافت عباسی جدا شد (خضری، ۱۳۷۸: ۴۵).

۳- امام رضا (ع) در دوره هارون الرشید

در میان خلفای عباسی بعد از منصور، هارون الرشید سخت گیر ترین و ظالم ترین خلیفه نسبت به شیعیان و ائمه شیعه (ع) بود. در زمان وی فشار بر علویان افزایش یافت و شیعیان با به شهادت امام کاظم (ع) در شرایط بسیار سختی قرار داشتند. در کتاب «زندگانی سیاسی امام رضا (ع)» هارون الرشید اینگونه توصیف شده است:

— به تعبیر خوارزمی «شجره نبوت را برچید و نهال امامت را از ریشه برکند».
 — «از خداغی ترسید و رفتار او با بزرگان علی (ع) که فرزندان دختر پیامبر خدا بودند، بدون داشتن هیچ گناهی دلیل ناترسی از خدای تعالی است...»
 — به ریشه کن کردن علویان و هر کس از ایشان پیروی کند سوگند خورد و گفت: «تاکی وجود خاندان علی بن ابیطالب را تحمل کنم، به خدا سوگند به طور قطع، آن ها را می کشم و حتما پیروانشان را به قتل می رسانم. به یقین چنین و چنان می کنم...».

۱. قیام ادریس نفوذ عباسیان را در شمال آفریقا تهدید می کرد.

۲. ادریس بن عبدالله بن حسن، برادر دیگر نفس زکیه.

- دستور داد مرقد امام حسین (ع) را شخم زده و درخت سدری که در آنجا بود را قطع کنند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۵/۳۹۸).

- زمانی که خلافت به او رسید به سبب تنفر و عداوت با طالبیان دستور اخراج تمام آنان را از بغداد به مدینه صادر کرد.

- وی بر علویان بسیار سخت گیر بود، قدم به قدم ایشان را تعقیب می کرد و می کشت.

- «... به والی مدینه دستور داد که باید هر یک از علویان دیگری را ضمانت کند».

- در پیگرد آل ابیطالب و کسانی از ایشان که نامدار و بزرگوار بودند، سخت و حریص بود.

- فرزندان فاطمه (ع) و پیر وانشان را می کشت... (مرتضی عاملی، ۱۳۶۵: ۸۴).

دستگاه خلافت عباسی پس از به شهادت رساندن امام کاظم (ع)، در صدد بود تا امام رضا (ع) را نیز به شهادت برساند و شدت ظلم به ایشان تا آنجا بود که هارون هم به این امر اذعان می کند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۹/۱۱۳).

از مسائل قابل تامل، ظلم و ستم بر امام (ع) با وجود اعتراف هارون به مقام و کمالات حضرت است. از مأمون ماجرای نقل شده^۱ که بر این مطلب حکایت دارد:

«...ای فرزند [مأمون] این شخص [امام کاظم (ع)] امام مردمان و حجت خدای سبحان بر خلقان و خلیفه او بر بندگان بی شبهه و گمان است.» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲/۳۹۲).

از جمله مسائلی که شرایط سخت زمان هارون الرشید را نشان می دهد، مسأله اعلام امامت امام رضا (ع) است و هنگامی که ایشان اعلام امامت کردند همواره جاسوسان و دشمنان اهل بیت (ع) در پی به دست آوردن فرصتی بودند که اوضاع را برای امام (ع) و شیعیان دشوار نمایند. در شرایطی که امام آشکارا امامت خود را بیان نمودند، در پاسخ اصحاب که از تهدیدهای هارون بیمناک بودند، به آنان اطمینان خاطر دادند که هارون نمی تواند گزند بی ایشان برساند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۹/۱۱۳).

با بررسی منابع تاریخی و حدیثی شیعه، به نظر می رسد در دوره امامت امام رضا (ع) (در زمان هارون)، قیام مهمی از سوی علویان علیه دستگاه حکومت صورت نگرفته است که به طور قطع خشونت بی رحمانه و بی شمار و نیز کنترل شدید تحرکات علویان از عوامل دخیل در این امر بوده است. هارون با علم به محبوبیت و مقبولیت امام کاظم (ع) و به خاطر هراسی که از امام داشت، ایشان را در زندان محبوس نموده و سرانجام حضرت را در زندان به شهادت رساند. قیام های علویان که پیش از این به عنوان جدی ترین خطر برای دستگاه خلافت مطرح بوده و آگاهی مردم (که بر اثر مجاهدت ائمه (ع) و فعالیت های فرهنگی و مذهبی و روشنگرانه ایشان در غصب جایگاه خلافت، حاصل شده بود) سبب شد تا خلفای عباسی از زمان هارون در برخورد با ائمه (ع) سیاست فریبکارانه ای پیشه نمایند. از همین رو،

۱. ظاهر مأمون علت (تظاهر به) تشیع خود را اینگونه بیان می کند که هارون چنین گفته است!

هنگامی که امام (ع) در زندان هارون به شهادت می‌رسند^۱، وی شاهدانی را حاضر می‌کند که شهادت دهند، امام به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند (طبرسی، ۱۳۹۰: ۴۱۵) و (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۱۲/۴۸) پس از شهادت امام کاظم (ع)، شیعیان (به رغم مخالفت عباسیان)، تشیع جنازه باشکوهی برای حضرت ترتیب می‌دهند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۲۸/۴۸).

هارون از ترس شعله ور شدن حرکت‌های اعتراضی علویان، (پس از شهادت امام کاظم (ع)، تصمیم گرفت از فشار بر شیعیان بکاهد و حتی در پاسخ کسانی^۲ که وی را به قتل امام رضا (ع) تحریک می‌کردند، چنین می‌گوید:

«بس نیست برای تو آنچه نسبت به پدرش انجام دادیم؛ می‌خواهی همه این‌ها را بکشم.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۹/۱۱۳).

البته باید این نکته را اضافه نمود که در عین حال شرایط آن چنان دشوار بود که امام رضا (ع) تقیه پیشه می‌کردند. پس از شهادت امام کاظم (ع) برای اینکه از شدت فشار هارون بر امام و شیعیانشان کاسته شود، تا سال ۱۸۷ امامتشان را به طور علنی اعلام نکردند و در مدینه فعالیتی که باعث جلب توجهات عمومی شود، نداشتند (اعلام الهدایة، ۱۴۲۲: ۶۹). به عنوان نمونه نقل شده که پس از شهادت امام کاظم (ع)، ایشان به بازار رفته و چند حیوان خریداری کردند که جاسوسان هارون پس از این اقدام امام، به وی گزارش دادند^۳ که از جانب امام رضا (ع) (و اقدامات ایشان علیه حکومت) آسوده خاطر باشد. به عبارتی می‌توان گفت، علت بهبود نسبی شرایط (پس از امام کاظم (ع))، این بود که هارون با وجود مراقبت شدید از امام و یارانشان، احتمال درگیری و معارضة ایشان با دستگاه حکومت را نمی‌داد و همین امر سبب اتخاذ سیاست‌های نسبتاً معتدل‌تری شده بود.

با این وجود، در ده سال از امامت امام رضا (ع) در دوره هارون الرشید، وی قصد به شهادت رساندن امام رضا (ع) را هم داشت که موفق نشد و پیش از اینکه بتواند به ایشان گزندگی برساند به هلاکت رسید. از اباضت هروی نقل شده که هارون برای به شهادت رساندن امام (ع)، ایشان را به کاخ خود دعوت کرد، که امام (ع) به نزدیکانشان فرمودند که هارون نمی‌تواند هیچ گزندگی به ایشان برساند:

«فَوَاللَّهِ لَا يُمْكِنُهُ أَنْ يَعْمَلَ بِي شَيْئًا أَكْرَهُهُ لِكَلِمَاتٍ وَقَعَتْ إِلَى مِنْ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»

هنگامی که هارون امام (ع) را مشاهده کرد، نه تنها نتوانست اقدامی علیه حضرت انجام دهد، بلکه دستور داد حوائج ایشان را برآورده سازند و (پس از رفتن امام (ع))، گفت:

«من تصمیمی گرفته بودم خدا اراده دیگری داشت آنچه خدا اراده کرده بهتر است.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۲۳).

۱. امام دوبار در زندان هارون محبوس شده‌اند؛ بار نخست در بصره و در زندان عیسی بن جعفر استاندار بصره (عموی هارون) (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۷۶/۱)؛ بار دوم در زندان سندی بن شاهک (در بغداد)، که در آنجا به شهادت می‌رسند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۸/۲۲۳).

۲. ابن ماجرا از قول «یحیی بن خالد برمکی» و «عیسی بن جعفر» نقل شده است.

۳. «كَتَبَ صَاحِبُ الْخَبَرِ إِلَى هَارُونَ بِذَلِكَ قَالَ قَدْ أَمَّا جَانِبَهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۹/۱۱۴) و (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۲/۲۰۵).

(۱۱۶/۴۹).

یکی از موارد دیگری که هارون قصد جسارت به حضرت و خاندانشان را داشت، هنگامی بود که محمد بن جعفر (عموی امام (ع)) در مدینه بر ضد هارون قیام کرد، فردی به نام «جلودی» مأمور شد با سپاهی به مدینه رود و اگر بر محمد دست یافت او را بکشد و خانه‌های اولاد علی (ع) را غارت کند و هر چه زنان آن‌ها از لباس و زینت آلات دارند به غنیمت بگیرد و فقط یک جامه بر تن ایشان باقی بگذارد؛ جلودی این کارها را کرد و با سپاهش به خانه امام (ع) حمله کرد و قصد ورود داشت که حضرت (با تلاش فراوان) ممانعت کردند هر چه داشتند از گوشواره و خلخال و جامه از زنان گرفته و هر چه در خانه وجود داشت به وی دادند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۶۷/۴۹).^۱

لازم به تذکر و توجه است که، اعلام امامت امام رضا (ع) در سال ۱۸۷ صورت گرفت و اهمیت این مقطع زمانی از این جهت است که در همین سال خاندان برمکیان مورد غضب هارون قرار گرفتند و پس از برکناری آنان است که شاهد ضعف و اختلال در ساختار خلافت عباسی هستیم. یکی از مهم‌ترین وقایعی که حکومت عباسی را مورد تهدید قرار داد، ناآرامی و آشوب‌های خراسان بود که هارون دوبار ناچار شد به آنجا برود. بار نخست، در سال ۱۸۹ برای رسیدگی به دادخواهی مردم از ظلم علی بن عیسی حاکم خراسان، تار و پود پیش رفت و سپس به دلایلی از جمله اظهار اطاعت علی بن عیسی از خلیفه و همچنین مشکلاتی که برای خلیفه در غرب امپراتوری پیش آمده بود مجبور به بازگشت شد. دگر بار وجود آشوب‌ها و بحران‌های بسیار در خراسان، حرکت وی را در سال ۱۹۲ به سمت خراسان ضروری ساخت. او از یک سو برای فرو نشاندن آتش فتنه خراسان، ماوراءالنهر و سیستان مجبور بود به علت ناکامی و بی‌لیاقتی علی بن عیسی خود عازم این دیار شود و از سوی دیگر، در تلاش بود تا امنیت و آرامش در امپراتوری را برای ولیعهدانش فراهم آورد؛ چرا که مسئله تقسیم قلمرو و تأکید بر حفظ آن بیش از هر چیز ذهن او را به خود مشغول داشته بود.

در مجموع با توجه به ملاحظات یاد شده، آزادی نسبی که برای حضرت در این شرایط مهیا شده بود، سبب شد امام (ع) امامتشان را به صراحت اعلام کردند. فعالیت‌های فرهنگی و علمی وسیع امام رضا (ع) و تربیت شاگردان بی‌شمار از جمله رویدادهای این دوره است. امام به شاگردان خویش دستور می‌دادند که روایات را تدوین و نگهداری کنند. از جمله، به علی بن اسباط فرمودند: آیاتی که تفسیر می‌شود، یادداشت کن.^۲ در این عصر ۷۷ تن از شاگردان حضرت، تألیف حدیثی دارند که در مجموع

۱. هارون پس از این اقدام زشت، دیگر فرصت نیافت که بر ضد امام رضا (ع) فعالیتی را از سر گیرد. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (قرشی، ۱۳۸۲: ۳۵۶/۲).

۲. روشن است که اصحاب خاص و یاران نزدیک امام کاظم (ع) پیش از شهادت ایشان از این امر (امامت امام رضا (ع)) آگاهی داشتند و منظور از اعلام امامت به طور عمومی است.

۳. تدوین السنة الشریفة، ص ۱۷۶؛ محجة العلماء، ص ۲۵۳. به نقل از (حسینی، ۱۳۸۳: ۲۱).

۲۰۷ کتاب تصنیف کرده‌اند. در میان این‌ها می‌توان از حسین بن سعید اهوازی، ۳۰ اثر؛ صفوان بن یحیی، ۱۶ اثر؛ محمد بن عمر واقدی، ۲۸ اثر؛ موسی بن قاسم، ۱۵ اثر نام برد.^۱ راویانی که در این عصر از حضرت روایت نقل کرده‌اند، طبق رجال شیخ طوسی، ۱۳۸ تن می‌باشند.^۲ براساس شواهد روایی و تاریخی موجود در این مرحله فعالیت‌های حضرت به طور خاص بر اصلاح امور و تبیین اصول فرهنگی و سیاسی متمرکز بوده و علیه حکومت هارون اقدامی به عمل نیاورده‌اند.

۴- امام رضا (ع) در زمان امین

پنج سال از امامت امام رضا (ع) در دوران خلافت امین و به عبارتی درگیری‌های میان امین و مأمون گذشت.^۳ برای نخستین بار در خلافت عباسیان شدت درگیری تا این حد بالا می‌گیرد و شدت اختلاف بر همگان آشکار می‌شود. در مورد علت درگیری میان امین و مأمون، باید گفت این اختلاف، منازعه صرف بر سر قدرت میان دو برادر نبود. بلکه از اختلاف و درگیری دوجریان عمده در خلافت عباسی حکایت داشت. با وجود اینکه اکثر منابع در مورد خلفای عباسی با وجود ذکر جنایاتشان، به طور اغراق آمیزی آنان را ستوده‌اند اما در مورد بی‌کفایتی و عدم صلاحیت امین در میان منابع نوعی اتفاق نظر وجود دارد. حتی خود هارون به این امر اذعان داشته است و به نظر می‌رسد تنها عاملی که هارون را وادار کرده که امین را پیش از مأمون به ولایت عهدی برگزیند، درگیری داخلی میان اعراب و ایرانیان بوده که از ابتدای شکل‌گیری خلافت در جریان بوده و در این مقطع تشدید می‌شود. این سخن هارون به خوبی گویای ویژگی‌های امین و مأمون و دسته‌بندی‌های درون حکومت است:

«من می‌خواهم کار ولایتعهد را سامان دهم و به کسی بسپارم که از روش و رفتار وی رضایت و به حسن سیاستش اعتماد دارم و مطمئنم که سست و ناتوان نیست و او عبدالله [مأمون] است، اما بنی‌هاشم به محمد [امین] تمایل دارند^۴ و او دستخوش هوس و تابع دل خویش است. اسراف‌کار است و زنان و کنیزان را در رای خود شرکت می‌دهد. عبدالله روش پسندیده و رای اصیل دارد و در کارهای بزرگ مورد اعتماد است، اگر به عبدالله متمایل شوم بنی‌هاشم را خشمگین می‌کنم و اگر کار را به محمد سپارم بیم دارم کار رعیت را آشفته سازد.» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۳۵۶/۲).

در این دوران (که سرتاسر آن به آشوب و درگیری گذشت) به عقیده برخی فرصتی مناسب برای قیام علویان فراهم شده بود اما اینکه قیامی از سوی علویان علیه دستگاه حکومت صورت نگرفت، شاید

۱. سیر حدیث در اسلام، ص ۲۳۶ و ۲۶۳. به نقل از (حسینی، ۱۳۸۳: ۲۱).

۲. شیخ طوسی، رجال شیخ (قم، منشورات الرضی) ص ۳۶۶ و ۳۹۷. (حسینی، ۱۳۸۳: ۲۲).

۳. جزئیات این دوره تاریخی به طور مفصل در بخش نخست، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

۴. مادر امین، زبیده (نوه منصور عباسی) از همسران قدرتمند و بانفوذ هارون بوده است. از همین رو امین که از جانب پدر و مادر هاشمی بوده مورد حمایت اعراب و هاشمیان بود. خصوصاً در مقابل مأمون که مادرش (کنیز) ایرانی بوده است.

به این بازگردد که:

- تجربه شکست‌های متعدد علویان باعث شد که آنان از اقدامات شتاب زده خودداری کنند و شاید در این مدت در حال ارزیابی، نتیجه منازعه میان امین و مأمون بودند تا پس از اینکه سرانجام کار مشخص شد (در مقابل حریفی که تازه از میدان نبرد آمده و نیاز به بازسازی دارد) دست به قیام بزنند. - در این زمان، اختلافات مذهبی و فرقه‌ای میان علویان (با هدایت و حمایت هدفدار، خلفای عباسی) افزایش یافته بود و این امر، عاملی بازدارنده برای اتحاد و اجتماع علویان محسوب می‌شد. - در نتیجه فشار زیادی که در این سال‌ها و به طور خاص در دوره هارون الرشید بر علویان وارد شده بود، علویان پراکنده شده و درگیر مشکلات فراوانی بودند که در نتیجه قدرت سازماندهی و تشکیلاتی آنان کاهش یافته بود.

به نظر می‌رسد^۱ امام در این دوران (نسبت به زمان هارون) از آزادی و فراغت بیشتری برخوردار بودند و فعالیت ایشان همچنان در حوزه فرهنگی، تبلیغی و پاسخ به شبهات و تبیین مواضع اصولی بوده است.

۵- مواضع سیاسی امام رضا (ع) تا پیش از ولایت عهدی

در ابتدای این بحث باید به این نکته اشاره کنیم، که این تقسیم‌بندی از آن جهت است که به فهم مخاطب کمک کند و روشن و مسلم است که اصول و اهداف امام رضا (ع) به مانند سایر ائمه (ع) همواره در همه شرایط زمانی و مکانی ثابت بوده و تغییرات ظاهری که در شرایط مختلف و نوع حرکت دیده می‌شود، به منزله تغییرات تاکتیکی بوده و تغییرات استراتژیک نبوده است.

حرکت فکری و کلیه فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی ائمه اطهار (ع) یک حرکت مستمر و طولانی است که از سال یازدهم هجرت شروع می‌شود و دوپست و پنجاه سال ادامه پیدا می‌کند و به سال ۲۶۰ که سال شروع غیبت صغری است خاتمه پیدا می‌کند. این بزرگواران یک کل واحدند، یک شخصیتند، شک نمی‌توان کرد هدف و جهت آن‌ها یکی است. در تحلیل زندگی ائمه (ع) نباید در این دام بیفتیم که تفاوت‌های ظاهری در سیره ائمه (ع) به معنی اختلاف و یا تعارض میان آنان است بلکه باید توجه داشته باشیم ائمه معصوم (ع) در یک حرکت بلند مدت، تاکتیک‌ها و ابزارهای خاصی را برگزیده‌اند. گاهی ممکن است حرکت را سریع‌تر دنبال کنند، گاهی کند و گاه دست به عقب نشینی حکیمانه می‌زنند؛ اما همان عقب نشینی ظاهری، در دید کسانی که حرکت را حکیمانه و هدفمند می‌دانند یک حرکت رو به جلو محسوب می‌شود. از همین رو زندگی امیرالمومنین (ع) با زندگی امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و سایر ائمه (ع)، یک حرکت مستمر است (آیه‌الله خامنه‌ای، ۱۳۶۶: ۲۴/۱). نکته‌ای که در سیره ائمه اطهار (ع) باید در نظر گرفته شود، تداوم جهت‌گیری سیاسی این بزرگواران است،

۱. مورد جزئیات بر خورد دستگاه عباسی با امام رضا (ع) در این دوران، به گزارش و منبع قابل توجهی دست نیافتیم.

چه هنگامی که حکومت در دست ایشان بوده و چه در هنگامی که از قدرت سیاسی دور بوده‌اند و این مطلب در بررسی سیره ائمه (ع) اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند.

با توجه به مقدماتی که ذکر شد حرکت و تلاش‌های امام رضا (ع) در سرتاسر دوران پربرکت امامتشان، باید در یک خط سیر کلی و جهت دار دیده شود و به عبارتی برای بازبینی سیره و رفتار سیاسی امام رضا (ع) باید در چارچوب کلی جریان امامت به آن نگاه شود. از زمان امام حسین (ع) به بعد حرکت سیاسی ائمه (ع) در قالب دیگری در جریان است. البته بررسی دقیق این جریانات از عهده این پژوهش خارج است و به بحث مفصلی نیاز دارد. از همین رو در این مجال، به عصر امام رضا (ع) می‌پردازیم که به طور خاص در زمان حکومت عباسیان است. البته مقصود ما از این تقسیم بندی (پیش از دوره ولایت عهدی و پس از ولایت عهدی) انحصار و اختصاص فعالیت امام (ع) (تنها) به دوره یاد شده نیست زیرا واضح است بسیاری از اصول در سیره ائمه (ع) وجود دارد که این بزرگواران در هر شرایط زمانی و مکانی به آن اهتمام داشته‌اند و تقسیم بندی فقط جهت ارائه مطلب به مخاطب صورت گرفته است.

۵-۱- مقابله با انحرافات و انجام اصلاحات فکری و دینی

در دوران امامت امام رضا (ع)، به واسطه تلاش و مجاهدت علمی، اخلاقی و فرهنگی ائمه (ع)، تا حدودی انحرافات فکری و اخلاقی بی شمار (که یکی از شاخص‌ترین و مشهورترین عناصر معرف عصر امویان است) کاسته شده اما مسائل دیگری پیش روی جهان اسلام قرار گرفته است. درگیری‌های امویان و عباسیان و علویان، شرایطی را برای ائمه فراهم کرد تا در این ضمن، ارزش‌ها نشر یابد و انحرافات زدوده شود، و به واسطه سازمان وکالت و تربیت شاگردانی گرانمایه، گستره شیعیان افزایش یابد؛ و نیز شبکه ارتباطی آنان با ائمه (ع) وضعیت بهتری پیدا کند. البته پس از استقرار عباسیان شرایط تا حدی بر ائمه (ع) و شیعیان سخت می‌شود که برخی سختی‌های این دوران را از ظلم و جنایات بنی‌امیه بیشتر می‌دانند. اما در هر حال گسترش قلمرو سرزمین‌های اسلامی (خصوصاً در زمان هارون و مأمون) و آغاز نهضت ترجمه، ورود افکار و عقاید انحرافی و التقاطی و شکل‌گیری فرقه‌های مذهبی و سیاسی از ویژگی‌های شاخص این عصر است. دوران امام رضا (ع) از نظر علمی، اجتماعی و سیاسی بسیار حساس بود. از دوره امام صادق (ع) با زمینه‌سازی ائمه قبل، (با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی) توجه به مسائل علمی افزایش یافت و اگر به احادیثی که از این امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نگاه دقیق و علمی شود و نیز آثار شاگردانشان مورد تتبع قرار گیرد، روشن می‌شود که مبانی بسیاری از علوم توسط ائمه (ع) بیان شده است. در این عصر که بیان مسائل کلامی و عقلی و فلسفی پررونق بود و جریاناتی مانند معتزله و اشاعره بحث‌های کلامی خود را داشتند و از سوی دیگر با ورود آرای فلاسفه یونانی و طرح شبهات جدید، دفاع از اسلام اهمیت ویژه‌ای یافت. از این رو امام رضا (ع)

۱. پس از دوران حکومت حضرت علی (ع) و به طور خاص پس از دوران امام حسین (ع)، ائمه از جریان سیاسی و حکومتی آن دوره حذف می‌شوند و فعالیت ایشان در قالب دیگری بروز و نمود می‌یابد.

ضمن مقابله با انحرافات دستگاه خلافت عباسی و بیان مواضع اصولی امامت و ولایت، در جبهه علمی هم تمرکز ویژه‌ای داشتند تا از مکتب شیعه در برابر فرق انحرافی و شبهات موجود دفاع کنند. در واقع اگر بخواهیم مجاهدت علمی امام رضا (ع) در نشر معارف و اصلاحات فکری و اعتقادی به نوعی دسته بندی کنیم، با اندکی تساهل می‌توان گفت که مباحث علمی و عقیدتی امام (ع) پیش از دوران ولایت عهدی بر محور رد شبهات، رفع اختلافات درون دینی و اشاعه معارف مکتب اهل بیت (ع) و تشیع سامان یافته بود اما با نگاهی به مناظرات حضرت با مخالفان مسلمان و غیر مسلمان در دوره ولایت عهدی این مطلب روشن می‌شود که بنا بر مقتضیات خاص جایگاه ولایت عهدی و نیز شرایط اجتماعی سیاسی آن دوران، شاخصه دفاع از اسلام در مقابل مکاتب و مذاهب انحرافی و التقاطی (که از سرزمین‌های غیر اسلامی یا آثار فلاسفه و اندیشمندان غیر مسلمان نشأت گرفته بودند) بسیار پررنگ‌تر بوده است. البته چنین تقسیم بندی فقط از باب ارائه برای مخاطب و تقریب به ذهن است و واضح است که کلام و علم امام (ع) در این دسته بندی‌ها نمی‌گنجد.

علم و دانش آن حضرت مشهورتر از آن است که بیان شود و حضرت به خاطر کثرت علم به «عالم آل محمد (ع)» شهرت داشته‌اند. از اباضیت هروی^۱ نقل شده که:

«أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ (ع) كَانَ يَقُولُ لِنَبِيهِ هَذَا أَخُوكُمْ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عَالِمُ آلِ مُحَمَّدٍ فَاسْأَلُوهُ عَنْ أَدْيَانِكُمْ وَ احْفَظُوا مَا يَقُولُ لَكُمْ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰۰/۴۹).

«حضرت موسی بن جعفر (ع) به فرزندان خود می‌فرمود این برادر شما علی بن موسی الرضا عالم آل محمد (ع) است در مسائل دینی به او مراجعه کنید و هر چه گفت قبول نمائید».

هر چند که به گمان برخی پس از مجالس مناظره‌ای که در خراسان (به دستور مأمون) برپا شد علم و دانش امام (ع) بر همگان آشکار شد، اما باید توجه داشت مقام علمی امام رضا (ع) پیش از عزیمت ایشان به خراسان نیز مورد توجه خاص و عام قرار داشت و سفر به خراسان و جلسات مناظره به خواست خداوند به محفلی برای خوار شدن و اعتراف مخالفان اهل بیت (ع) تبدیل شد. از حضرت نقل شده:

«كُنْتُ أَجْلِسُ فِي الرَّوْضَةِ وَالْعُلَمَاءُ بِالْمَدِينَةِ مُتَوَافِرُونَ فَإِذَا أَعْيَا الْوَاحِدُ مِنْهُمْ عَنْ مَسْأَلَةٍ أَشَارُوا إِلَيَّ بِأَجْمَعِهِمْ وَ بَعَثُوا إِلَيَّ بِالْمَسَائِلِ فَأَجِيبُ عَنْهَا» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰۰/۴۹).

«در حرم پیامبر اکرم (ص) می‌نشستم دانشمندان مدینه اجتماع می‌کردند هر کدام در مسأله‌ای فرو می‌ماندند تمام اشاره به من می‌کردند و پیش من می‌فرستادند جواب آن‌ها را می‌دادم».

به نظر می‌رسد در شرایط اجتماعی و سیاسی که دشمنان اهل بیت (ع) علیه ایشان فعالیت می‌کردند و حتی دوستداران ایشان دچار برخی انحرافات شده بودند، امام رضا (ع) اهتمام خاصی در جهت تبیین مذهب حقه شیعه و رفع شبهات داشتند. امام (ع) بخشی از ظلم مخالفان و گمراهان را این گونه بر می‌شمرند:

۱. اباضیت از محمد بن اسحاق بن موسی بن جعفر نقل حدیث کرده است.

«يَا ابْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ إِنَّ مُحَافِظِينَ وَضَعُوا أَخْبَارًا فِي فَضَائِلِنَا وَجَعَلُوا عَلَيْهَا ثَلَاثَةَ أَقْسَامٍ أَحَدُهَا الْغُلُوُّ وَثَانِيهَا التَّقْصِيرُ فِي أَمْرِنَا وَثَالِثُهَا التَّصْرِيحُ بِمَثَالِبِ أَعْدَائِنَا فَإِذَا سَمِعَ النَّاسُ الْغُلُوَّ فِيْنَا كَفَرُوا وَاشْتَبَعْنَا وَنَسَبُوا لَهُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِرُبُوبِيَّتِنَا وَإِذَا سَمِعُوا التَّقْصِيرَ اعْتَقَدُوا فِيْنَا وَإِذَا سَمِعُوا مَثَالِبَ أَعْدَائِنَا بِأَسْمَائِهِمْ ثَلَبُونَا بِأَسْمَائِنَا...» (صدوق، ۱۳۷۸: ۱/ ۳۰۴).

«ای ابن ابی محمود! مخالفین ما سه نوع خبر در فضائل ما جعل کرده‌اند: ۱- غلو؛ ۲- کوتاهی در حق ما؛ ۳- تصریح به بدی‌های دشمنان ما و دشنام به آنان و وقتی مردم اخبار غلو آن دسته را می‌شنوند، شیعیان ما را تکفیر می‌کنند و می‌گویند: شیعه قائل به ربوبیت ائمه خود می‌باشد و وقتی کوتاهی در حق ما را می‌شنوند، به آن معتقد می‌شوند، و وقتی بدی‌های دشمنان ما و دشنام به آنان را می‌شنوند، ما را دشنام می‌دهند...».

علاوه بر این دشمنی‌ها و انحرافات، گسترش قلمرو سرزمین‌های اسلامی، ورود افکار بیگانگان، ترجمه آثار افکار فلاسفه و دانشمندان یونانی و نیز عدم تقید خلفای عباسی به شریعت و احکام سبب شکل‌گیری انحرافات عقیدتی زیادی در جامعه مسلمان شده بود. در این شرایط، امام رضا (ع) در دو بخش به اصلاحات فکری و دینی پرداختند. نخست، رد عقاید باطل و منحرف؛ و سپس بیان افکار و اعتقادات صحیح و اصولی.

امام رضا (ع) با رد عقایدی که خدا را جسم تصور می‌کردند (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۱/ ۱۱۷) یا رد عقاید جبریه و مفوضه و بیان صحیح مسئله جبر و اختیار (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۱/ ۱۲۴) لعن تحریف‌کنندگان کلام پیامبر (ص) (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۱/ ۱۲۶)، لعن غلاة و کافر دانستن آنان (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۲/ ۲۰۳)، در مقابل انحرافات فکری و عقیدتی به وجود آمده ایستادند.^۱

باید توجه داشت کلام و بیان علمی حضرت محدود به مباحث نظری و اعتقادی صرف نبود و ایشان دستوراتی را برای برخورد شدید با منحرفان و جلوگیری از گسترش این عقاید باطل می‌فرمودند. به عنوان نمونه حضرت در برخورد با کسانی که قائل به جبر هستند (جبریه) می‌فرمایند:

«مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُجْبِرُ عِبَادَهُ عَلَى الْمَعَاصِي أَوْ يُكَلِّفُهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ فَلَا تَأْكُلُوا ذَبِيحَتَهُ وَلَا تَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ وَلَا تُصَلُّوا وَرَأَاهُ وَلَا تُعْطُوهُ مِنَ الزَّكَاةِ شَيْئًا» (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۱/ ۱۲۴).

«کسی که گمان می‌کند که خداوند جبر می‌کند بندگان خود را به معاصی یا اینکه تکلیف ما را بیطاق می‌کند ایشان را ذبیحه او را نخورید و شهادت او را قبول نکنید و عقب او نماز نکنید و چیزی از زکات به او ندهید».

همانطور که گفتیم امام رضا (ع) در عین رد انحرافات، به بیان اصول اساسی و اعتقادی اسلام اهتمام داشتند و در این زمینه می‌توان به تفسیر آیات قرآن^۲، بیان احکام (نماز، طهارت، روزه، زکات، حج، نکاح، طلاق، حدود، دیات، قضا و شهادت، جهاد، ارث و...) و نشر احادیث اشاره کرد که مصادیق

۱. جزئیات بیانات امام رضا (ع) در مورد هر یک از موارد یاد شده به تفکیک در منابع مذکور آمده است.

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (عطاردی، ۱۴۰۶: ۱/ ۳۱۰ به بعد - باب تفسیر آیات قرآن).

بی‌شماری برای آن وجود دارد و در منابع بسیاری در مورد آن بحث شده است. البته با توجه به گستردگی سرزمین‌های اسلامی، در محظوریت بودن امام رضا (ع) در ارتباط با شیعیان، زمینه سازی برای غیبت، ایشان بخشی از بیان احکام و عقاید را به اصحاب خاص^۱ واگذار کرده و شیعیان را به سوال از آنان راهنمایی می‌فرمودند.

۵-۲- اصلاحات اقتصادی

نکته قابل توجه در سیره امام رضا (ع) نگاه جامع به همه جنبه‌های زندگی اجتماعی و فردی می‌باشد. هر چند که (عموما) قدرت سیاسی حاکم با اتکا به قدرت و منابع در اختیار، توانایی تنظیم و مدیریت شرایط اقتصادی جامعه را دارد، اما با این وجود امام (ع) به مسائل اقتصادی توجه ویژه‌ای داشته‌اند و این بر برنامه بلندمدت ائمه (ع) و نیز نگاه جامع این حضرات به امور فردی و اجتماعی دلالت دارد. در همین زمینه احادیث زیادی از امام رضا (ع) در مورد حرمت خوردن مال یتیم، کم فروشی، اسراف و تبذیر، سفارش به انفاق^۲، صدقه^۳ و تلاش اقتصادی و... نقل شده است. به عنوان نمونه در مورد خمس، بیان حضرت محدود به بیان حکم نمی‌شود و ضمن بیان بخشی از فلسفه پرداخت خمس توجه به منابع مالی اهل بیت و شیعیان را خاطر نشان می‌فرمایند.

احمد بن زید طبری گوید: مردی از بازرگانان فارس که از پیروان امام رضا (ع) بود، به آن حضرت نامه‌ای نوشت و در باره خمس، اجازه خواست، در پاسخ او نوشت که:

«...لَا يَحِلُّ مَالٌ إِلَّا مِنْ وَجْهِ أَحَلَّهُ اللَّهُ وَإِنَّ الْخُمْسَ عَوْنٌ عَلَى دِينِنَا وَعَلَى عِيَالِنَا وَعَلَى مَوَالِينَا وَمَا نَبْذُلُهُ وَنَشْتَرِي مِنْ أَعْرَاضِنَا مَنْ خَافَ سَطْوَتَهُ فَلَا تَزُوْهُ عَنَّا وَلَا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعَاءَنَا مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ إِخْرَاجَهُ مِفْتَاحُ رِزْقِكُمْ وَتَحْصِيصُ دُنُوبِكُمْ وَمَا تَعْدُونَ لَا أَنْفُسَكُمْ لِيَوْمِ فَاتِكُمْ وَالْمُسْلِمُ مَنْ يَفِيَّ لِلَّهِ بِمَا عَاهَدَ إِلَيْهِ وَلَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجَابَ بِاللِّسَانِ وَخَالَفَ بِالْقَلْبِ وَالسَّلَامُ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۵۴۸).

«هیچ مالی حلال نیست مگر از راهی که خدایش حلال کرده است و به راستی، خمس کمک ما است بر دین ما و بر عیالات ما و بر دوستان ما و وسیله بذل و بخشش ما است و حفظ آبروی ما از کسی که از او بیم داریم، آن را از ما دریغ ندارید و خود را از دعای ما محروم نسازید تا آنجا که می‌توانید، زیرا پرداخت خمس، کلید روزی شما است و مایه پاک شدن گناهان شما و ذخیره‌ای است که برای روز بی‌نوائی خود پس انداز کنید، مسلمان کسی است که برای خدا بدان چه او را عهده‌دار کرده وفا کند و بر عهده خود بپاید، مسلمان نیست کسی که به زبان پذیرا است و به دل مخالف است».

۱. مانند احمد بن محمد بن زبلی، محمد بن فضل کوفی، عبدالله بن جندب بجلی، حسین بن سعید اهوازی و یونس بن عبدالرحمن.

۲. إِنْ كُنْتُمْ اسْتَغْنَيْتُمْ فَإِنْ أَنَا سَأَلْتُكُمْ اسْتَعْنُوا بِمَنْ يَخْتِاجُ إِلَيْهِ (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰۲/۴۹) (حضرت هنگامی که خدمتکاران نیم خورده میوه را دور انداختند فرمودند: اگر شما بی‌نیاز هستید گروهی هستند که باین میوه احتیاج دارند (به آنان) بدهید که احتیاج دارند) و بنگرید به: (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰۰/۴۹).

۳. امام رضا (ع) در روز عرفه تمام اموالشان را صدقه دادند. (همان)

۶- امام به عنوان الگو و اسوه حسنه

محور بودن مسولیت در امامت، اسوه بودن امام را ایجاب می‌کند و امام قبل از اینکه از دیگران مسوولیتی را بطلبد، خود پیشاپیش به آن عمل می‌کند. امام نسبت به قانون الهی و وظایف شرع، از همه افراد متعهدتر و عامل‌تر است. او تجلی عینی مجموعه قوانین مکتب است. در نهج البلاغه چنین آمده است: «يُهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُم عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَأَسْفُكُم إِلَيْهَا وَلَا أَنَهَاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَأَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵)

«ای مردم! سوگند به خدا من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم مگر آن که پیش از آن خود، عمل کرده‌ام، و از معصیتی شما را باز نمی‌دارم جز آن که پیش از آن، ترک گفته‌ام».

امام رضا (ع) در نشر معارف و انجام اصلاحات سیاسی و اجتماعی و با علم و عمل به راهنمایی مسلمانان می‌پرداختند و مسلمانان بیانات ایشان را در سیره عملی و زندگی حضرت مشاهده می‌نمودند. صدق و راستی، وفای به عهد، تواضع، احترام به دیگران، اهتمام به امور مسلمین بخش کوچکی از نمونه‌های نقل شده در سیره امام رضا (ع) می‌باشد. از ابراهیم بن عباس نقل شده:

«من ندیدم که حضرت رضا (ع) از چیزی بیرسد و یا یکی از خدمت‌گزاران و غلامان خود را فحش دهد و یا غیر از علم و دانش خود از دیگران چیزی نقل کند و در زمانش اعلم از وی را ندیدم، مأمون به عنوان آزمایش همه گونه مسائل از وی می‌پرسید و او هم جواب همه آن‌ها را می‌داد و در همه جواب‌ها از قرآن استشهاد می‌کرد. حضرت رضا (ع) هر سه روز یک ختم قرآن انجام می‌داد...» ابراهیم بن عباس در روایت دیگری گوید:

«مانند حضرت رضا (ع) ندیدم و نشنیدم و از آن جناب چیزها مشاهده کردم که در جاهای دیگر مشاهده ننمودم و من او را در حالی که شخصی را با سخنانش اذیت کند ندیدم و هرگز کلام کسی را قطع نمی‌کرد تا آن گاه که سخنش تمام می‌شد و احتیاجات احدی را در صورتی که می‌توانست انجام دهد رد نمی‌کرد و در نزد هم‌نشینانش پاهای خود را دراز نمی‌نمود. من او را هرگز در حال دشنام دادن ندیدم و هرگز مشاهده نکردم وی آب دهان بر زمین اندازد و در حال خنده هیچ گاه قهقهه نمی‌کرد و همواره تبسم می‌کرد و هنگامی که سفره طعام گسترده می‌شد غلامان و خدمت‌گزاران حتی دربانان و نوکران خود را امر می‌کرد تا سر سفره بنشینند و با آن حضرت غذا بخورند، حضرت رضا (ع) بسیار کم می‌خوابید و اکثر شب‌ها را تا صبح بیدار بود حضرت أبو الحسن الرضا سلام الله علیه بسیار روزه می‌گرفت و روز اول و وسط و آخر ماه از وی ترک نمی‌شد، می‌فرمود: روزه داشتن در این سه روز مثل این است که انسان همیشه روزه داشته است، وی صدقه و احسان زیادی داشت و در نهایی اتفاق می‌کرد و در این باره معروف بود و بیشتر این صدقات را در شب‌های تاریک خود انجام می‌داد...».

فصل پنجم:

ولایتعهدی امام رضا علیه السلام

مقدمه

سیاست‌های سخت‌گیرانه هارون نسبت به شیعیان که یادآوری‌کننده دوران سخت منصور است و درگیری میان خانواده عباسی (امین و مأمون) برای حکومت و شکل‌گیری نوعی جبهه عربی ایرانی در درون دستگاه حاکم از جمله ویژگی‌های این دوره می‌باشد. اما شاخص‌ترین نقطه این تحولات، آنجایی است که مأمون به امام رضا (علیه السلام) پیشنهاد ولایت عهدی می‌دهد و امام ناگزیر به قبول آن می‌شوند. براساس آنچه منابع تاریخی شهادت داده‌اند، مأمون زیرک‌ترین خلیفه عباسی بوده و اقداماتش در جنگ پنج ساله با امین و به طور خاص دعوت امام رضا (علیه السلام) به مرو، پیشنهاد ولایت عهدی و وقایع پس از آن، به خوبی بر این ادعا صحنه می‌گذارد. به نظر می‌رسد در دوره مأمون، وی به درستی احساس می‌کند که در دوره خلفای قبل، به شدت از مشروعیت بنیاد خلافت کاسته شده و درگیری داخلی برای قدرت نیز بر شدت بحران افزوده است و نیز، علویان در تمام این سال‌ها، هیچ‌گاه از پای ننشسته‌اند و همواره برای حکومت‌های وقت در دسره‌های جدی ایجاد کرده و اقدامات بازدارنده علیه آن‌ها موثر نبوده است. مسائلی از این دست (که در ادامه به طور جزئی‌تر مورد بررسی قرار خواهند گرفت) سبب شد مأمون نوعی سیاست جدید را در پیش گیرد تا بتواند در مقابل مشکلات یاد شده ایستادگی کند. مأمون با واگذاری ولایت عهدی به امام رضا (علیه السلام)؛ به نوعی شعار تبلیغی عباسیان «الرضا من آل محمد (علیه السلام)» را احیا می‌کند تا در سایه این شعار بتواند شوکت و اعتبار خلافت عباسی را به مانند روزهای نخست بازگرداند. مأمون در تلاش است تا مجدداً (مانند سال‌های مبارزه با بنی‌امیه) از اعتبار خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جهت مشروعیت بخشی به دستگاه خلافت (سوء) استفاده کند با این تفاوت که به خوبی آگاهی دارد که ممکن است این بار، شعار یاد شده، موثر نباشد و خاطرات مردم و آگاه شدن آنان از سوء استفاده‌هایی که عباسیان از این شعار میهم (اما کارآمد و وحدت بخش) کردند، عاملی بازدارنده محسوب می‌شود؛ لذا این بار کوشید ابهام در شعار را برطرف سازد و مصداق شخصی از خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) که قرار است خلافت به او واگذار شود را مشخص

کند. در ادامه بحث به بررسی این رویداد مهم و قابل تامل می‌پردازیم که همچنان میان صاحب‌نظران محل اختلاف است و هدف ما بررسی تاریخی و بیان اقوال مختلف در این زمینه نیست زیرا در منابع مختلفی این رویداد مورد بحث قرار گرفته است و در این مجال می‌کوشیم با رعایت انصاف و مراجعه به منابع مورد اعتماد تاریخی و حدیثی شیعه به واکاوی جریان ولایت عهدی امام رضا (ع) بپردازیم.

۱- زمینه‌های طرح مسئله ولایت عهدی

۱-۱- قیام‌ها و حرکت‌های علویان

هرچند که از ابتدای شکل‌گیری حکومت عباسیان قیام‌های متعددی علیه آنان شکل گرفته بود اما مهم‌ترین خطر از سوی علویان بود زیرا هیچ یک از جریان‌های مخالف به اندازه آنان از پایگاه مردمی و عقیدتی نیرومند برخوردار نبودند و از همین رو مهم‌ترین چالشی که خلفای عباسی با آن روبرو بودند در ارتباط با علویان و قیام‌های آنان بود. روند قیام‌ها و حرکت‌های اعتراضی علویان که از زمان سفاح آغاز شده بود، سبب سستی و وخامت اوضاع حکومت عباسی در زمان مأمون شده بود. گفته شده شمار شورش‌های علوی که بین ایام سفاح و اوایل روزهای خلافت مأمون (حدود سال ۲۰۰) به وقوع پیوست به سی می‌رسید (ولایتی، ۱۳۶۶: ۱۱۳/۱) و این یعنی سی حرکت اعتراضی و قیام^۱ در کمتر از هفتاد سال. یکی از مهم‌ترین حرکت‌هایی که بر ضد مأمون از سوی علویان آغاز شد، قیام محمد بن ابراهیم معروف به ابن طباطبا در کوفه بود. وی مردم را به کتاب و سنت دعوت می‌کرد و می‌گفت: مردم باید یکی از آل محمد (ع) را برای خلافت برگزینند و به حکومت و امامت وی رضایت دهند. مردم کوفه دعوت محمد بن ابراهیم را پذیرفتند و جماعت زیادی با او بیعت کردند (عطاردی، ۱۴۰۶: المقدمه: ۵۰). شعار این قیام به مانند سایر قیام‌های علویان، دعوت برای بیعت با فرد مورد رضای آل محمد (ع) عمل به کتاب خدا و سنت و امر به معروف و نهی از منکر بود و با پیوستن ابوالسرایا^۲ به وی، کار قیام بالا گرفت (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶/۲۵۳-۲۴۸). این قیام علاوه بر بیان استمرار و پویایی اعتراض علویان به بنیادهای حکومت عباسی^۳، به مطلب دیگری اشاره دارد و آن پریشانی اوضاع خلافت در زمان مأمون می‌باشد. در زمان آغاز خلافت مأمون، فضل بن سهل قدرت و نفوذ را در انحصار داشت و مأمون در کارها اختیاری نداشت^۴ و در نتیجه بزرگان بنی‌هاشم و مردم به خشم آمده و از این غلبه احساس ننگ کردند و در

۱. این آمار آن دسته از شورش‌هایی که از سوی غیر علویان به نفع علویان برپا می‌شد را در بر نمی‌گیرد.

۲. آمده است که ابوالسرایا از یاران دولت عباسی بوده و علت پیوستن او به ابن طباطبا اختلافش با دولت عباسی بوده است (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۸/۱۶۰).

۳. ظاهر علویان از فرصت پیش آمده (در فاصله خلافت امین و درگیری‌های امین و مأمون) حداکثر استفاده را نموده و به بازسازی و سازماندهی حرکت‌های خود اقدام کردند.

۴. «... فضل گفت بر دیار باش و من خلافت تو را تا من و تضمین می‌کنم، مأمون گفت چنین می‌کنم و تمام کارها را به تو می‌سپارم تو بر عهده بگیری و اقدام کن» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۶/۱۶۳).

شهر شورش‌ها به پا شد (اللیثی، ۱۳۸۷: ۳۴۰). آنچنان کار این قیام بالا گرفت که در طول ده ماه قیام (که با کشته شدن ابوالسرایا پایان یافت) دویست هزار تن از یاران مأمون کشته شدند. پس از این قیام مردم بصره (که به پایگاه عثمانیان شهرت داشت) از علویان پشتیبانی نموده و به مدد آن‌ها برخاستند. در آن شهر زید بن موسی معروف به «زیدالنار» قیام کرد و علی بن محمد نیز با او همراهی نمود. در مکه و نواحی حجاز؛ محمد بن جعفر ملقب به «دیباج» قیام نمود. در یمن نیز ابراهیم بن موسی بن جعفر، در مدینه؛ محمد بن سلیمان بن داوود بن حسن بن حسین بن علی بن ابیطالب، در واسط؛ جعفر بن محمد بن زید بن علی و در مدائن؛ محمد بن اسماعیل بن محمد، قیام کردند.^۱ به گفته برخی مورخان شهری نمی‌یافتی مگر آنکه در آن شهر شخصی علوی یا خود در صدد قیام بوده یا مردم انتظار انقلاب بر ضد عباسیان را از او داشته باشند. حتی مردم جزیره و شام که به طرفداری امویان و آل مروان معروف بودند در پی فردی علوی برای قیام بودند (مرتضی عاملی، ۱۳۶۵: ۱۷۶-۱۷۵).

مسعودی قیام‌های دوره مأمون را چنین روایت کرده:

«به سال ۱۹۸ مأمون برادر خود قاسم بن رشید را از ولایتعهد خلع کرد. به سال ۱۹۹ ابوالسرایا سری بن منصور شیبانی در عراق خروج کرد و کارش بالا گرفت و ابن طباطبا نیز با وی بود. در مدینه نیز محمد بن سلیمان بن داوود بن حسن بن علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن حسن بن علی (ع) و زید بن موسی بن جعفر (ع) قیام کردند و بر بصره استیلا یافتند. در همین سال ابن طباطبا که ابوالسرایا کسان را سوی او می‌خواند وفات یافت و ابوالسرایا محمد بن محمد بن یحیی بن زید بن علی بن حسین (ع) را به جای او نهاد و باز در همین سال یعنی به سال یکصد و نود و نهم ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) در یمن ظهور کرد. به سال دویستم در ایام مأمون محمد بن جعفر (ع) در مکه و نواحی حجاز ظهور کرد و کسان را به جانب خویش فراخواند». (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲/۴۳۹).

۱-۲- ضعف سیاسی اجتماعی حکومت مأمون

مأمون از همان ابتدا در رابطه عباسیان دچار مشکل بود و یکی از مشکلات وی در به دست گیری خلافت و استحکام جایگاهش همین مسئله بود. نسب هاشمی امین و نیز دخالت فضل بن ربیع سبب شد امین بر مأمون مقدم شود. این اختلاف با جنگ میان دو برادر دامنه دارتر شد و به نبردی تمام عیار میان جبهه عربی و ایرانی دستگاه عباسی مبدل شد. عباسیان در درگیری امین و مأمون به خاطر نسب مادری امین، گرایش‌ات وی به اعراب و نیز ضعف اخلاقی و شخصیتی^۲، از امین حمایت کردند و از اقدام مأمون در کشتن امین ناراضی بودند. از طرف دیگر علویان هم همواره با خلفای عباسی در ستیز بودند و مأمون نمی‌توانست بدون هیچ زمینه‌ای حمایت آنان را جلب کند و قیام‌های متعدد علویان بر ضد او، خود

۱. برای آگاهی بیشتر از این قیام‌ها به این منبع مراجعه کنید: (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲/۴۵۰-۴۳۹).

۲. از این حیث که وی به راحتی قابل کنترل و هدایت است.

شاهدی بر این مدعاست، لذا کوشید محبت و حمایت مردمان خراسان را جلب نماید و یکی از دلایلی که وی به علویان و امام رضا (ع) توجه نشان می‌داد این بود که (علی‌الظاهر) به آرزوی مردم خراسان و گرایش‌های آنان به فرزندان علی (ع) تحقق بخشد. البته باید توجه داشت که مأمون از این جهت به مردم خراسان متمایل شد که از حمایت اعراب و خاندان خود و نیز علویان ناامید شده بود و از این طریق در پی تحکیم و تثبیت خلافت خود بود. در مورد سستی جایگاه سیاسی وی استاد مرتضی عاملی چنین آورده است: علویان و بخش بزرگی از توده مسلمانان اصلاً تا آن هنگام [پیش از ولایت عهدی امام رضا (ع)] با مأمون بیعت نکرده بودند. وضع مخالفت مردم بغداد مشهورتر از آنست که گفته شود. مردم کوفه که پیوسته شیعیان علی (ع) و فرزندان او بودند با مأمون بیعت نکرده و همچنان به مخالفت با او ادامه می‌دادند (۱۳۶۵: ۱۷۹) در مورد بیعت مردم مکه، مدینه و بصره نیز وضعیت مشابهی وجود داشت. در نامه‌ای که مأمون (در پاسخ) به عباسیان نوشته، به روشنی این دسته بندی‌ها بر شمرده است و (با وجود اینکه همچنان مأمون کوشیده همچنان خود و اقداماتش را موجه سازد)، در ضمن آن به صراحت علت دشمنی و اختلافات ذکر شده است که در ادامه بخش‌هایی از نامه بیان می‌شود:

- تا خداوند خلافت را در اختیار ما گذاشت به اولاد علی (ع) سخت گرفتیم و آن‌ها را ترسانیدیم و بیشتر از بنی امیه به کشت و کشتار اولاد علی پرداختیم.

- اما آنچه در باره برادر امین گفتید و اشتباهی که در مورد او شده به جان خود قسم یاد می‌کنم که این اشتباه را شما برای او به وجود آوردید زیرا او را وادار به شکستن پیمان نمودید و دغل‌بازی را پیش چشمش جلوه دادید به او گفتید چرا باید برادرت در خلافت سهم داشته باشد... دروغ گفتید و بد پیشنهادی.

- مطالبی که در باره ستم‌هایی که به شما شده در زمان حکومت من نوشته‌اید باید آن را از جانب خود بدانید که پشتیبانی از برادرم کردید بعد از اینکه کشته شد متفرق شدید و هر دسته‌ای به یک نفر پیوستند گروهی اطراف پسر ابی خالد را گرفتید و گروهی پیرو آن اعرابی شدید و دسته‌ای اطراف ابراهیم ابن شکله را گرفتید آن وقت همه شمشیر بر روی من کشیدید اگر عادت بر عفو و گذشت نداشتم باید یک نفر از شما را زنده نگذارم خون همه شما حلال بود.

- اما منظوری که از بیعت با حضرت رضا (ع) داشتم با اینکه ایشان واقعا شایسته بود و این انتخاب جز برای جلوگیری از خونریزی و دفاع از شما و ایجاد محبت و علاقه بین دو فامیل نبود که همین راه را طی می‌کنم در احترام، به اولاد علی و مواسات و برابری با آن‌ها در مختصر سهمی که از بیت المال دارند.

- گرچه شما خیال می‌کردید من می‌خواستم سود و نفع و مقام و موقعیت به آن‌ها (علویان) برسد با اینکه من در فکر شما و آینده فرزندان و نسل شما بودم ولی شما به بازپچه گرفتید و در گمراهی و بدبختی غوطه‌ور بودید نمی‌دانستید چه وظیفه دارید. پیوسته در گرفتاری و از دست دادن نعمت بودید تمام کوشش و همت شما آن بود که مری برای سواری داشته باشید و شرابی برای خماری، افتخار شما

به آلودگی در معصیت بود و پیوسته مشغول ساز و نواز و عیش و عشرت با زنان خوش‌آواز بودید یک نفر از شما به فکر زندگی و ادامه نعمت و کسب موقعیت و شخصیت و به دست آوردن ثواب نبود که به وسیله آن روز قیامت بتواند سر بلند باشد.

- اما سرزنشی که مرا کرده بودید که رفتار و سیاست مجوسی را در میان شما اجرا می‌کنم شما که ننگی ندارید گر چه خوک‌ها و میمون‌ها رهبر شما باشند شما امیر المؤمنین می‌خواهید. به جان خود قسم، مجوسی بودند مسلمان شدند مثل پدران و مادرانمان در قدیم که کافر بودند و ایمان آوردند ولی شما مسلمان بودید مرتد شدید (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۸/۲۱۶-۲۰۸).

براساس آنچه که بحث شد، مأمون در وضعیت بسیار دشواری قرار داشت و به نظر می‌رسد صعوبت چنین وضعیتی حتی از آغاز دعوت عباسیان علیه امویان سخت‌تر بود. زیرا پس از آن همه ظلم و جنایت (به طور خاص)^۱ علیه علویان و خاندان پیامبر (ص)، دیگر به کارگیری شعار الرضا من آل محمد (ص) از سوی عباسیان عبث می‌نمود و ایرانیان هم به خاطر ستمی که علیه خاندان پیامبر (ص) و نیز بدعهدی عباسیان در ارتباط با ایرانیانی نظیر ابومسلم و خاندان برمکیان؛ از عباسیان روی تافته بودند. به عنوان نمونه آمده «ایرانیان پس از وقوع جنگ خانگی هولناک بین امین و مأمون، از پشتیبانی عباسیان دست کشیدند...» (مرتضی عاملی، ۱۳۶۵: ۱۷۳). همانطور که در بالا گفتیم اختلافات داخلی را هم باید اضافه کنیم که تا پیش از این به شکل آشکار وجود نداشت و اکنون مأمون باید برای استقرار و دوام خلافتش بر همه این مشکلات غلبه می‌کرد. به راستی گفته‌اند که مأمون در میان خلفای عباسی از زیرک‌ترین و باهوش‌ترین آنان بود. مأمون با وجود سه این مشکل اساسی: الف- عدم حمایت علویان؛ ب- عدم حمایت ایرانیان؛ ج- اختلافات داخلی عباسیان؛^۲ توانست از همان ابزارهایی استفاده کند که رهبر عباسیان در ابتدای کار برای رسیدن به قدرت استفاده کرد. یعنی استفاده از پایگاه اجتماعی، سیاسی و مذهبی علویان و دیگری (که بالتبع آن اتفاق افتاد) استفاده از خراسان به عنوان پایگاه که با استفاده از این دو نیرو توانست اقتدار خود را بر عباسیان بغداد تحمیل کند. اما دشواری‌های زیادی پیش روی او قرار داشت زیرا همانطور که گفتیم ظلم و ستم‌های بی‌شمار خلفای عباسی دست آنان را برای ایفای نقش‌های ظاهری رو کرده بود و باید تدابیر دیگری اندیشیده می‌شد. در ادامه اقدامات مأمون و اهداف مأمون را در ولایت‌عهدی امام رضا (ع) مورد بررسی می‌دهیم.

۱. به عنوان نمونه آن فلو تن در این باره چنین می‌گوید: «...ظلم و جور دستگاه عباسی، از آغاز تاسی دولت عباسیان، کمتر از دستگاه اموی نبود. درنده‌خویی منصور و رشید و مأمون و قساوت پیشگی آنان و بیدادگری فرزندان علی بن عیسی و تجاوز آنان به اموال مسلمانان، ما را به یاد روزگار حجاج و هشام و یوسف بن عمر سقفی می‌اندازد. ما دلائل بسیار بر مصیبت‌های وارد شده بر مردم در این سلطنت جدید و میزان فریب خوردگی مردم از آن داریم...» (مرتضی عاملی، ۱۳۶۵: ۱۷۲).

۲. لازم به یادآوری است که عباسیان با بهره‌گیری از همین عوامل (علویان و محبوبیت آنان، نیروی مردمان خراسان، اتحاد و ساختار تشکیلاتی منسجم) توانستند قدرت را از امویان بگیرند و مأمون تمام این فرصت‌ها را که اکنون به تهدید تبدیل شده و هر کدام به تنهایی می‌تواند پایه خلافتش را ویران کند، با طرح ولایت‌عهدی امام رضا (ع) به فرصت تبدیل کرد.

۲- موضع امام در برابر قیام‌های علویان

در میان قیام‌های این دوره، قیام ابن طباطبا به لحاظ موفقیت‌هایی که به دست آورد و دامنه‌گسترده‌ای که داشت از اهمیت خاصی برخوردار است و زمینه ساز شکل‌گیری سایر قیام‌ها علیه مأمون شد. اما در مورد قیام ابن طباطبا نقل شده، پس از اینکه از امام تقاضا کردند به آنان ببینند امام (ع) به ایشان فرمود پس از بیست روز به آنان خواهند پیوست که ظاهراً پس از هجده روز (از زمانی که امام را دعوت کرده بودند) این حرکت شکست خورد و قیام‌کنندگان فراری شدند (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۲/۲۰۸) و این مطلب به خوبی درایت سیاسی و آینده‌نگری امام (ع) را نشان می‌دهد که ایشان به خوبی از شرایط موجود آگاهی داشته‌اند و با اصل قیام علیه حاکم جائز مخالف نبوده‌اند اما مولفه‌های دیگری نیز مد نظر ایشان بوده است از جمله مصلحت، به ثمر نشستن و تداوم حرکت بر ضد حکومت جور. اما قیام دیگری که در زمان مأمون به وقوع پیوست، قیام زیدبن موسی برادر امام رضا (ع) است. براساس برخی شواهد، امام (ع) با قیام زیدبن موسی و اعمالش موافق نبوده‌اند. هنگامی که برخی یاران امام برای پیوستن به قیام زید از ایشان اجازه می‌خواهند، حضرت به آن‌ها اجازه نمی‌دهند و به طور ضمنی به عدم موفقیت این حرکت اشاره می‌فرمایند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۹/۲۶۸) وقتی زیدبن موسی دستگیر شد و مأمون وی را نزد امام رضا (ع) فرستاد، ایشان وی را به شدت سرزنش و توبیخ کرد و قسم خورد تا زنده باشد با او صحبت نکند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۹/۲۱۶) (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۲/۲۳۳). مخالفت امام در برابر زیدبن موسی از دو جنبه قابل تامل است، نخست اینکه حضرت با شیوه عملکرد زید مخالف بوده‌اند زیرا وی خانه‌های مردم را به آتش کشید و بسیاری بی گناه کشته شدند؛ جنبه دیگر مخالفت حضرت از این لحاظ بوده که ایشان عقاید زید را (در عین اینکه فرزند امام بوده است) نادرست می‌دانند. این کلام امام (ع) به خوبی گویای این مطلب است:

«يَا زَيْدُ اغْرَاكَ قَوْلَ سَفَلَةٍ اَهْلُ الْكُوفَةِ اِنَّ فَاطِمَةَ عَلِيٍّ اُخْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللهُ ذَرْيَتَهَا عَلَيَّ النَّارِ ذَلِكَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ خَاصَّةً اِنْ كُنْتَ تَرَى اَنَّكَ تَغْصِي اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اطَاعَ اللهُ وَ دَخَلَ الْجَنَّةَ فَأَنْتَ إِذَا أَكْرَمَ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يَنْبَأُ أَحَدًا مَا عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَنَالُهُ بِمَعْصِيَتِهِ فَبَيْسَ مَا زَعَمْتَ فَقَالَ لَهُ زَيْدُ اَنَا اُخْوُكَ وَ ابْنُ أَبِيكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَ أَخِي مَا أَطَعْتَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اِنْ نُوْحًا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَبِّ اِنَّ ابْنِي مِنْ اَهْلِي وَاِنْ وَعْدُكَ الْحَقُّ وَاَنْتَ اَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ فَقَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا نُوحُ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَاُخْرِجْهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ اَنْ يَكُونَ مِنْ اَهْلِهِ بِمَعْصِيَتِهِ» (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۲/۲۳۴).

«ای زید قول پست‌های مردم کوفه مغرور کرد که گفتند فاطمه رحم خود را نگاهداشت و خدا آتش را بر ذریه او حرام گردانید؟ این شأن مخصوص حسن و حسین (ع) است اگر تو این طور می‌بینی که خدا را معصیت کنی و داخل بهشت شوی و موسی بن جعفر اطاعت خدا کند و به بهشت داخل شود پس تو در نزد خدا گرامی‌تر از موسی بن جعفر خواهی بود یعنی او به سبب عبادت به آن مرتبه

رسیده و تو بدون سبب پس تو گرامی تر خواهی بود به خدا قسم که احدی به غیر از اطاعت به پاداش نیکو که در نزد خدا است مفتخر نشود و تو می‌پنداری که به سبب معصیتی به اجر آخرت می‌رسی پس گمان تو بد است، زید عرض کرد: من برادر تو و پسر پدر تو هستم؛ حضرت رضا (ع) فرمود در وقتی که خدا را اطاعت کنی برادر من خواهی بود همانا نوح گفت پروردگارا پسر من کنعان از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل تو را نجات دهم و او هلاک شد و حال اینکه وعده تو راست است و تو بهترین حکم‌کنندگانی حق تعالی فرمود ای نوح به درستی که از اهل تو نبود یعنی از اهل دین نبود بلکه او صاحب کرداری ناشایسته بود پس خدای تعالی به سبب معصیت او را از اهل نوح بیرون کرد^۱. قیام محمد بن جعفر (پسر امام صادق (ع)) معروف به دیباج^۲ نیز در زمان مأمون رخ داد. محمد، سال صد و نود و نه در مکه علیه مأمون قیام کرد و مردم را به بیعت با خود دعوت نموده و نام امیرالمومنین را بر خود نهاد^۳. در مورد برخورد امام رضا (ع) با وی نقل شده که امام (ع) انحراف عقیدتی وی را خاطرنشان نموده و از به سرانجام نرسیدن حرکت وی خبر داده‌اند.

«عموجان پدر و برادرت را تکذیب مکن، این کار تمام نمی‌شود...» (عطاردی، ۱۴۰۶: ۱/۱۷۶)

محمد بن جعفر به سخنان آن حضرت توجهی نکرد، زیدیه جارودیه با وی همدستان شدند عیسی جلودی از جانب مأمون برای سرکوبی آنان مأموریت یافت و بالاخره جمعیت آنان را متفرق ساخت و محمد را اسیر کرد. (مفید، ۱۴۱۳: ۲/۲۱۲). پس از آن محمد را تامین دادند و او لباس سیاه پوشید و بالای منبر رفت و خود را از خلافت خلع ساخت و گفت: خلافت حق مأمون است و من در آن حقی ندارم، سپس او را به طرف خراسان بردند و در جرجان درگذشت.

۳- اقدامات مأمون در بحث ولایت عهدی

۳-۱- تظاهر به تشیع

مأمون با درایت نیروی علویان و پایگاه اجتماعی آنان را دریافته بود و تجربه تاریخی عباسیان هم بر این مطلب صحه می‌گذاشت لذا وی کوشید هرچه بیشتر خود را به آنان نزدیک نماید. البته (همانطور که گفتیم) پیش از این نیت پنهان عباسیان در دعوت به سمت فردی از خاندان پیامبر (ص) آشکار شده بود و به اقدام عملی نیاز بود که از واقعی بودن نیت عباسیان (در تمایل به علویان) حکایت نماید. یکی از اقدامات زیرکانه مأمون اظهار تمایل به شیعیان بود. در شرایطی که شورش ابوالسرایا به طور وسیعی با شعار الرضا من آل محمد (ص) گسترش یافته بود، مأمون امام را مجبور کرد که از مدینه به سوی خراسان رهسپار

۱. این کلام امام (ع) را از آن جهت به طور کامل نقل کردیم که این باور در میان عامه و حتی برخی محبان اهل بیت (ع) وجود داشت و حضرت به صراحت با آن مخالفت نمودند و موضعشان را اعلام فرمودند.

۲. محمد بن جعفر را از ائمه زیدیه خوانده‌اند.

۳. نقل شده در میان قیام‌کنندگان خاندان پیامبر (ص) او نخستین کسی است که خود را امیرالمومنین نامید (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲/۴۴۰).

شود و پس از اینکه ایشان را مجبور به قبول ولایت عهدی کرد، دستور داد همه نهادهای خلافت، فضایل امام علی (ع) و سایر اهل بیت (ع) را منتشر کنند، سکه به نام امام ضرب شود، با این کار انقلابیون گمان کردند او علوی و محب اهل بیت است پس نیازی به ادامه شورش نیست.^۱ (قرشی، ۱۳۸۲: ۲/ ۳۸۰)

مأمون در تظاهر به تشیع نهایت دقت را به کار برد و همین مسئله سبب شده بسیاری از صاحبزنان در عصر حاضر گمان کنند وی واقعا شیعه بوده است. به عنوان مثال در برخی نظرات که در مورد موجبات بیعت مأمون با امام رضا (ع) آمده، شیعه بودن مأمون، شیعه بودن فضل^۲، شیعه بودن سپاهیان مأمون به عنوان یک مولفه اساسی ذکر شده است.^۳ در ادامه به طور اجمالی برخی اقدامات مأمون که در جهت تظاهر به تشیع و جلب نظر و حمایت علویان صورت گرفته، ذکر می‌شود:

- مأمون ماجرای را ذکر می‌کند و در آن مدعی است که هارون الرشید تشیع را به وی آموخته است.^۴

- مأمون فدک را به علویان بازگرداند (علامه حلی، ۱۹۸۲: ۳۵۷) و دعبل در این باره سرود:

«صبح وجه الزمان قد ضحکا
بردمأمون هاشم فدکا»^۵

- حضرت علی (ع) را ستود و به تمام مناطق نوشت حضرت علی (ع) بهترین خلق خدا بعد از رسول الله (ص) است.

- دستور داد معاویه را لعنت کنند و بی فضیلتی او را اعلام کنند (سیوطی، بی تا: ۲۲۸) و (مقدسی، ۱۳۷۴: ۲/ ۹۷۳).

- برگزاری جلسات مناظره‌ای که مأمون از حقانیت و برتری حضرت علی (ع) بر خلفا دفاع می‌کرد^۶ (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۲/ ۲۰۰-۱۸۴).

در عدم اعتقاد مأمون به تشیع و یا علاقه قلبی وی به فرزندان پیامبر (ص) تردیدی وجود ندارد و دلایلی که بر رد این ادعا وجود دارد بسیار واضح و روشن است.^۷ نخستین نکته‌ای که در ابتدا به ذهن متبادر می‌شود، در نظر گرفتن پیشینه مأمون و خاندان عباسی است. دشمنی آشکار و ستم عباسیان بر

۱. پس از قبول ولایت عهدی توسط امام رضا (ع)، دیگر قیام جدی علیه مأمون از سوی علویان صورت نگرفت.

۲. در مورد رد شیعه بودن فضل و نظرات موجود در این باره به این منبع مراجعه کنید: (فضل الله، ۱۳۹۰: ۱۲۸ و ۱۳۴-۱۳۰)

۳. برای آگاهی از این نظریات و نقد آن، به این منبع مراجعه کنید: (مرتضی عاملی، ۱۳۶۵: ۲۶۲-۲۴۴).

۴. «مأمون گوید من دلیرترین فرزندان پدرم بودم چون أبو الحسن موسی بن جعفر بیرون رفت گفتم یا امیر المؤمنین دیدم با این مرد برخوردی کردی که با هیچ کدام از اولاد مهاجر و انصار و بنی هاشم نکردی این مرد کیست؟ گفت ای پسر من این وارث علم انبیاء است این موسی بن جعفر بن محمد است و اگر علم درست خواهی نزداو است، مأمون گوید از اینجا دوستی آن هادر دلم بر جاشد.» برای آگاهی بیشتر از این ماجرا به این منبع مراجعه کنید: (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲/ ۳۹۲) و (شیخ صدوق، ۱۴۰۰: ۳۷۶).

۵. «وقتی مأمون فدک را برگرداند صورت زمانه لبخند زد».

۶. برای آگاهی از جزئیات این مناظرات به این منبع مراجعه کنید: (سید بن طاووس، ۱۴۰۰: ۱/ ۳۵ بعد)

۷. با وجود روشن بودن عدم تقدیم مأمون به مذهب تشیع، در عین حال زیرکی وی تا آنجایی بوده که در عصر حاضر هم برخی اندیشمندان شیعه وی را شیعه می‌دانند. به عنوان نمونه به این منابع بنگرید: (فضل الله، ۱۳۹۰: ۹۸)

عامه مردم و علویان به حدی بود که آمده:

یا لیت جور بنی مروان عادلنا و لیت بنی العباس فی النار

«ای کاش جور بنی مروان بر ما همچنان ادامه می‌یافت و ای کاش عدل بنی عباس به دوزخ می‌رفت»^۱

باید در نظر داشته باشیم که تمام اقدامات مأمون بر اساس مصالح سیاسی صورت می‌گرفت و اگر سیاست حکم می‌کرد عقیده‌ای خلاف شیعه ابراز نماید بدون تردید چنین می‌کرد. این ادعا براساس فرضیات و حدسیات صرف نمی‌باشد بلکه اظهارات و اقدامات مأمون بر همین مطلب دلالت دارد. به عنوان نمونه از مأمون نقل شده:

«آن‌ها گمان کردند نمی‌شود علی را تفضیل داد مگر با بی‌فضیلت کردن حکام سلفش، به خدا پناه می‌برم از عیب گرفتن از هر کسی حتی از حجاج بن یوسف، چه رسد به گذشتگانی که بهتر از او بودند.» (عصرالمأمون، ۱/۳۶۹)^۲

در واقع مطلب یاد شده، صوری و سیاسی بودن بی‌فضیلت کردن معاویه و حکام قبل از او را نشان می‌دهد. البته اقدامات مأمون پس از به شهادت رساندن امام رضا (ع) نیز بر این مطلب صحه می‌گذارد. مأمون پس از به شهادت رساندن امام رضا (ع) دستور داد علویان را با سم از بین ببرند و به والی مصر دستور داد منابری که در آن برای ولایت عهدی امام رضا (ع) صحبت شده را بشویند و این از عمق کینه وی نسبت به امام حکایت دارد (قرشی، ۱۳۸۲: ۴۲۸/۲). حتی در نامه‌ای که مأمون پس از شهادت رساندن امام (ع) به عبدالله (برادر امام رضا (ع)) می‌فرستد و ولایت عهدی را به او پیشنهاد می‌دهد، عبدالله با صراحت این دشمنی‌ها را برمی‌شمرد:

«بگذار من انتقامم را از تو و پدرانت بگیرم که خون ما را حلال دانستید و حق ما را گرفتید و آشکارا آن را اظهار کردید چیزی که ما احتیاط می‌کردیم و تو از آن‌ها زیرک‌تر بودی در حيله گری نسبت به ما و آنچه که برای خشنودی ما نشان دادی و پنهان کردی عذابی را که ما از تو دریافت کردیم، تو ما را یکی پس از دیگری فریب دادی.... تو مضرترین دشمن اسلام هستی»^۳.

۳-۲- ولایت عهدی امام رضا (ع)

مأمون با بررسی وضعیت موجود و تمام جوانب به چند اقدام مهم دست زد که به نوعی بازگشت به شرایط آغازین انقلاب عباسیان بود. شاید بتوان اینطور گفت که مأمون دریافت که با توجه عدم تحول بنیادین در شرایط سیاسی و اجتماعی جهان اسلام، به کارگیری ابزارها و شعارهایی که نخستین بار باعث پیروزی

۱. ظاهر این شعر از شعرا آن زمان به نام «ابو عطاء افلح بن یسار الندی» متوفای سال ۱۸۰ هجری که عصر امویان و عباسیان را درک کرده نقل شده است. به نقل از (براون، ۱۳۵۶: ۳۵۷/۱)

۲. به نقل از (قرشی، ۱۳۸۲: ۴۲۸/۲)

۳. برای آگاهی بیشتر از متن این نامه به این منابع مراجعه کنید: (قرشی، ۱۳۸۲: ۴۷۲/۲) و (فاضل، بی تا، ۳۳/۳-۲۶)

عباسیان شد همچنان (در قالب دیگری) می‌تواند موثر و کارساز باشد. لذا وی با توجه به مخالفت و دشمنی عباسیان بغداد و طرفداری آنان در جنگ با امین، سابقه‌ای که از یاری مردمان خراسان و افکار و عقاید آنان داشت و نیز پیوند استواری که با مردمان خراسان داشت^۱؛ در نبرد میان جبهه عربی و ایرانی دستگاه خلافت، در گام نخست تصمیم به نزدیک شدن به ایرانیان را گرفت.

بیعت همگانی با مأمون در سال ۱۹۸ پس از قتل برادرش در بغداد صورت گرفت و او در آن روزگار در ری می‌زیست. سپس به مرو در دیار خراسان منتقل شد و فضل بن سهل را همچنان به وزارت خود باقی گذاشت و او را چون جامع شمیر و قلم بود، ذوالریاستین لقب داد. کار عراق را هم به دست برادرش حسن بن سهل سپرد. بدین سان مأمون در واقع در محیطی ایرانی قرار گرفت. چون مردم خراسان، ایرانی بودند و پسران سهل می‌خواستند چرخ دولت را بچرخانند. بدین سان اوضاع به حالتی برگشت که در سال‌های آغازین دوره هارون و هنگامی که برمکیان به قدرت دست یافتند، حکفرما بود. مردم خراسان و ایران در طول حیات خود و از زمانی که ایران به دست اعراب گشوده شد، به گرایش‌های علوی و عشق و احترام به دودمان علی بن ابیطالب (ع) شهره شدند. بدین سبب، مأمون دید اینک که آنان ستون خلافت و دولت او شده‌اند ناگزیر باید خرسندشان ساخت و به احساساتشان پاسخ گفت. در این میان بیعت با یکی از علویان را بهترین راه خرسند ساختن ایشان و پاسخگویی به تمایلات آنان بود^۲ (اللیثی، ۱۳۸۷: ۳۷۳). البته از این نکته هم نباید غافل شویم که مأمون در ضمن طرح مسئله ولایت عهدی جز خشنودی مردمان خراسان اهداف سیاسی دیگری هم داشت که در ادامه به آن می‌پردازیم.

بنابر شواهد موجود، اصلی‌ترین عاملی که مأمون را واداشت که خلافت و یا ولایت عهدی را به امام رضا (ع) واگذار کند، هراس وی از علویان بوده است. زیرا همانطور که ذکر شد، هیچ دوره‌ای خلافت عباسیان بدون شورش و قیام علویان سپری نشده و کار در دوران مأمون بسیار بالا گرفته بود. در شرایطی که با توجه به دو دستگی و شکاف میان عباسیان نیروی خلیفه رو به زوال قرار داشت و نیاز به یک اقدام اساسی بود که مأمون با شامه سیاسی قوی، ابتدا پایتخت را از بغداد به خراسان انتقال داد و ضمن کنترل و احاطه کامل بر این منطقه (به عنوان مهد حرکت‌های انقلابی) زمینه را برای متمایل ساختن و اطاعت آنان از حکومت فراهم کرد که این مهم با واگذاری اجباری ولایت عهدی به امام رضا (ع) انجام شد. این اقدام مأمون (پیشنهاد ولایت عهدی) از دید بسیاری از صاحب‌نظران بر اساس تشیع و یا تمایل قلبی مأمون به شیعیان ارزیابی شده است که با توجه به شواهد تاریخی و دینی (که در ادامه خواهد آمد) به طور قطع باید گفت که این اقدام وی تظاهر صرف بوده و براساس مصالح

۱. مادرش کنیزی خراسانی بود و در زمان هارون، مأمون به حکمرانی خراسان و نواحی شرقی گماشته شده بود.

۲. ذکر این نکته ضروری است که در تقدم و تاخر سلسله علل و عوامل یادشده نظرات متفاوتی وجود دارد در ادامه به ذکر دقیق‌تر پیوند و ارتباط این مولفه‌ها می‌پردازیم.

سیاسی صورت گرفته است.

در مورد این رویداد، از بعد تاریخی در منابع بسیاری بحث شده است و در اینجا به ذکر نکاتی بسنده می‌کنیم. مأمون برای دعوت امام (ع) به سوی خراسان و پیشنهاد خلافت یا ولایت عهدی به ایشان ابتدا نامه‌ای به حضرت می‌فرستد که در برخی منابع از ارسال دو نامه صحبت به میان آمده، یک نامه از سوی فضل بن سهل و یک نامه از سوی مأمون، اما ظاهراً نامه ارسال شده از سوی سهل (و به دستور مأمون) بوده و حاوی چنین مطالبی است:

«نامه از جانب مأمون است...؛ تایید حق امام رضا (ع) برای حکومت؛ تمایل به بازگرداندن حق به امام (ع)؛ به کاربردن الفاظ خاص شیعیان برای امام (ع) نظیر «حافظ دین خدا، خازن وحی خدا»؛ تقاضا از امام برای سفر به خراسان و...» (قرشی، ۱۳۸۲: ۴۴۲/۲)

امام رضا (ع) پاسخی به این نامه ندادند^۱ و از آنجایی که مأمون مصمم بود حضرت را وادار نماید، گروهی را برای آوردن (اجباری) امام (ع) به مدینه فرستاد^۲. مأمون با هماهنگی قبلی دستور داد امام را از راه بصره، اهواز و فارس به مرو ببرند و تعهد گرفت امام را از مسیر شهرهای شیعه نشین کوفه و قم عبور ندهند (صدوق، ۱۳۷۸: ۱۴۹/۲) که همین مطلب بر عدم صداقت و سوء نیت مأمون دلالت دارد زیرا اگر وی واقعا قصد واگذاری خلافت یا ولایت عهدی را داشت منطقی نبود که از استقبال و تمایلات مردم این شهرها (نسبت به امام رضا (ع)) هراس داشته باشد.

در هر حال مأمون، بالاچار امام را از مدینه به مرو فراخواند و گمان کرد با این اقدام می‌تواند به اهداف خود دست پیدا کند و امام رضا (ع) را در موضعی منفعل نسبت به سیاست‌هایش قرار دهد^۳ اما همانطور که در ادامه خواهیم گفت بی‌نتیجه بودن و مبهوت شدن مأمون در مقابل امام (ع) باعث شد به مانند پیشینیانش امام را به شهادت برساند.

پس از ورود امام به مرو، مأمون به ایشان اصرار کرد که خلافت یا ولایت عهدی را بپذیرند و امام

۱. استاد قرشی معتقد است بر اساس منابع موجود امام پاسخی به این نامه ندادند (قرشی، ۱۳۸۲: ۴۴۲/۲)، و در مجلسی، ۱۴۰۳: آمده که امام چندین بار عذر آوردند و پیشنهاد مأمون (مبنی بر سفر به خراسان) را نپذیرفتند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴۳/۴۹). البته در برخی منابع ذکر شده که امام در پشت همان نامه نوشته اند که این امر را می‌پذیرند اما جفر و جامه بر خلاف آن دلالت دارند... (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۳۰۰) و از ظواهر امر اینگونه برمی آید که امام پاسخ رسمی نداده و نامه‌ای به مأمون ارسال نکرده‌اند و تنها از رفتن امتناع فرموده‌اند.

۲. بیشتر مورخین و منابع معتقدند (از جمله شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا (۱۳۷۸: ۱۸۰/۲) (مسعودی، ۱۳۷۴: ۴۴۱/۲) رجاء بن ابی ضحاک مأمور به آوردن امام بود اما برخی منابع (اربلی، ۱۳۸۱: ۲۷۵/۲) از فردی به نام عیسی بن یزید (معروف به جلودی) سخن به میان آورده‌اند که با توجه به دشمنی آشکار وی با حضرت این مطلب بعید به نظر می‌رسد (زیرا با ظاهر سازی‌های مأمون سازگار نبود). البته در ارشاد آمده که مأمون فضل و حسن را برای آوردن امام فرستاده است (مفید، ۱۴۱۳: ۲۵۹/۲) که احتمال می‌رود این آوردن و دعوت امام در مرو بوده نه از مدینه به مرو.

۳. مواضعی را که امام (ع) در مقابل بر نامه‌های مأمون اتخاذ کردند به تفصیل خواهد آمد و در اینجا به ذکر اقدامات مأمون خواهیم پرداخت.

علیه السلام که (علاوه بر پاره‌ای از مصالح) سوء نیت و غیر واقعی بودن پیشنهاد وی را می‌دانستند، امتناع می‌کردند. گفتگوهای میان امام و مأمون در این مورد دوماه به طول انجامید و امام علیه السلام که چاره‌ای جز قبول این پیشنهاد نداشتند به ولایت عهدی تن دادند و در هفتم رمضان سال ۲۰۱ هجری مراسم ولایت عهدی برگزار شد. قبول ولایت عهدی باعث شادی شیعیان و علویان شد اما در عین حال بسیاری با اقدام مأمون مخالف بودند از جمله آنان عباسیان بغداد بودند که بعد از ولایت عهدی امام رضا علیه السلام، اعتراض و مأمون را از خلافت برکنار کرده و با ابراهیم بن مهدی (عموی مأمون) بیعت کردند (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۳۰۱). البته آمده که برخی بنی‌هاشم هم با این اقدام مأمون مخالف بودند اما مأمون گمان می‌کرد با قبول ولایت عهدی توسط امام رضا علیه السلام به تمام اهداف خود خواهد رسید، اهدافی که حتی شاید نزدیکان مأمون هم از آن بی‌خبر بودند.

در مورد ماجرای ولایت عهدی و دلایل و حواشی آن در منابع بسیاری بحث شده و ذکر این ماجرا به نوعی تکرار مکررات است لذا در ادامه بحث را در دو محور ادامه داده و به نوعی یک جمع‌بندی کلی (از آنچه درباره این رویداد در منابع مختلف آمده) ارائه خواهیم داد.

۴- ولایت عهدی و مواضع امام رضا علیه السلام

همانطور که پیش از این گفته شد مأمون پس از ظفر یافتن بر امین و نشستن بر مسند خلافت دستور داد گروهی از خاندان علوی از جمله امام رضا علیه السلام را از مدینه (از راه بصره) به خراسان آورند.^۱ به هنگام حضور امام در خراسان ظاهراً گفتگوهای زیادی میان ایشان و مأمون در جریان بوده است (حدود دوماه) که منابع مختلف هر کدام بخشی از این مذاکرات را نقل کرده‌اند. امام رضا علیه السلام در مقابله با اقدامات مأمون از هر فرصت و مقطعی استفاده می‌کردند تا ضمن آشکار کردن نیت سوء مأمون، وی را در رسیدن به اهدافش ناکام بگذارند. براساس آنچه که نقل شده مأمون ابتدا پیشنهاد خلافت را به حضرت می‌دهد و پس از آنکه ایشان نمی‌پذیرند، حضرت را ناچار می‌کنند که ولایت عهدی را قبول کنند. در برخی منابع آمده (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۲/۱۵۰) که حضرت در این دوماه از قبول خلافت سرباز می‌زده‌اند اما با طرح پیشنهاد ولایت عهدی مخالفت نکرده و با شروطی ولایت عهدی را پذیرفته‌اند. اما به نظر نمی‌رسد برای امام رضا علیه السلام که از نیت مأمون و شرایط سیاسی اجتماعی

۱. بنی‌هاشم حسدی بر آن امام علیه السلام داشتند گفتند عجب است از شما مرد جاهل که اصلاً او را در تدبیر امر خلافت اطلاع حاصل نیست چون خلافت امت از روی احسان مکرمت باو عنایت و مرحمت فرمائی رحم بحال امت آرو این شغل خطیر به او مسپار (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲/۳۹۸).

۲. از رجاء بن ابی ضحاک نقل شده که می‌گفت مأمون مرا فرستاد که علی بن موسی الرضا علیه السلام را از مدینه در نزد او حاضر کنم و مرا امر کرد که او را از راه بصره و اهواز و فارس بیاورم و او را از راه قم بیاورم و مرا امر کرد که خود شب و روز او را مواظبت کنم و محافظت نمایم تا او را وارد خراسان سازم. (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۲/۱۸۰)

حاکم آگاه بوده‌اند، تفاوتی میان خلافت یا ولایت عهدی وجود داشته است؛ زیرا در نزد امام (ع) شخصیت و نیت مأمون و سابقه عباسیان پوشیده نبود و حتی بر فرض خیرخواهی و قصد مأمون در ارائه ولایت عهدی مسائل بسیاری وجود داشت که بر بعید بودن این امر دلالت می‌نمود. در زمان مأمون به مانند سایر خلفای عباسی، گرایش حاکم دستگاه سیاسی بر مخالفت و دشمنی با علویان سامان یافته بود و دور بودن علویان از ساختار سیاسی در تمام این سال‌ها (جز معدود فرصت‌هایی که در اختیارشان قرار گرفته بود) سبب شده بود شرایط سیاسی هیچ گونه آمادگی را برای پذیرش حکومت امام (ع) را نداشت. از سوی دیگر، (همانطور که گفتیم) دشمنی بی حد و حصر عباسیان با علویان، کشتارهای بی‌رحمانه و شرایط سخت زندگی برای آنان و نیز اختلافات عقیدتی و فکری میان آنان سبب نوعی پراکندگی و اختلاف شده بود که بر نامساعد بودن اوضاع دلالت داشت. علاوه بر همه این‌ها انحرافات اجتماعی، اخلاقی، سیاسی (که همگی ریشه در رفتار خلفای عباسی داشت) شرایطی را پدید آورده بود مردم از عدالت و مفاهیم اصولی اسلام فاصله گرفته بودند و (شاید) یارای تحمل و همراهی عدالت امام معصوم را نداشتند.

در مجموع با شرایط یاد شده، سیاست امام رضا (ع) به هیچ وجه تشکیل یا در اختیار گرفتن حکومت نبود زیرا نوع برخورد و واکنش ایشان با قیام‌های صورت گرفته و نیز عدم مشارکت و مداخله در این حرکت‌های اعتراضی حاکی از این است که اهتمام و اولویت امام در این مقطع اصلاح انحرافات فکری، عقیدتی و نشر معارف اهل بیت (ع) بوده است و ایشان در گام نخست به اصلاحات و ایجاد زمینه مناسب برای تشکیل حکومت معتقد بوده‌اند. البته در ادامه بحث خواهیم کرد که (در عین اینکه بر اساس تعالیم اسلامی، امام معصوم شایسته‌ترین فرد برای به دست گیری حکومت است و حکومت اسلامی راستین جز با حضور امام قوام نمی‌یابد و ائمه (ع) در هر شرایطی آشکارا بیان نموده‌اند که امام دین و دنیا کسی جز امام معصوم نیست)، اصولاً براساس سیره ائمه (ع) (هر چند که حکومت حق ایشان بوده) به دست گرفتن حکومت در اولویت نبوده است و هیچ گاه حکومت به عنوان یک ارزش یا هدف مطرح نشده، بلکه از این دیدگاه حکومت به عنوان ابزاری است که زمینه را برای نیل به اهداف عالی و متعالی ائمه (ع) فراهم می‌سازد و بر همین مبنا تشکیل حکومت نیازمند زمینه‌ها و مقدماتی است که تا زمانی که این شرایط و ملزومات مهیا نشود، امام معصوم (ع) مبادرت به این امر نخواهد کرد.^۱

سرانجام مأمون با دعوت از امام رضا (ع) پیشنهاد خلافت را ارائه نمود، حضرت مخالفت کردند و حتی به وی توصیه نمودند که این خبر در جایی منتشر نشود. دیگر باره نزد آن حضرت فرستاده (و در

۱. در بخش‌های آینده در این مورد به طور مفصل بحث خواهیم کرد.

۲. شیخ مفید (ارشاد، ۱۴۱۳/۲: ۲۶۱) و شیخ صدوق معتقدند که فضل بن سهل مخالف این کار بود و مأمون (در ابتدای امر) از روی عقیده به این کار اقدام ورزید.

یک مجلس خصوصی (که فضل بن سهل هم حضور داشته) گفت: حال که از پذیرفتن خلافت خودداری می‌کنی به ناچار باید ولیعهدی مرا بپذیری، حضرت به سختی از این کار خودداری فرمودند (اربلی، ۱۳۸۱: ۲۷۵/۲) و (ارشاد، ۱۴۱۳: ۲۶۱/۲). براساس آنچه در منابع تاریخی و روای آمده حضرت دلایل پذیرش ولایت عهدی^۱ را بیان نموده‌اند^۲ که در همه آن‌ها عنصر «ضرورت و اجبار» بسیار پررنگ است. در ادامه بحث تلاش شده دلایل و استدلالاتی که در بحث ولایت عهدی امام رضا (ع) مطرح شده گردآوری شود:

● پس از اینکه امام (ع) از قبول خلافت و ولایت عهدی سر باز زدند، مأمون سخنی تهدید آمیز به زبان آورد و در ضمن سخنانش چنین گفت: همانا عمر بن خطاب خلافت را به طور مشورت میان شش نفر قرار داد که یکی از آنان جد تو امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) بود و شرط کرد در باره آن کس که از آن شش نفر مخالفت کند به اینکه گردنش را بزنند و شما به ناچار باید آنچه من خواسته‌ام بپذیری من راهی جز این ندارم! حضرت رضا (ع) فرمود: من ولیعهدی را می‌پذیرم به شرط آنکه نه امری کنم و نه نهی و نه فتوائی دهم و نه حکمی و نه کسی را به کار گمارم و نه کسی را از کار بر کنار کنم و هیچ چیزی را که پا بر جاست دگرگونش نسازم، مأمون همه این شرائط را پذیرفت. (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۲۶۰/۲) (شیخ طبرسی، ۱۳۹۰: ۳۳۴)

● از ریان بن صلت نقل شده است که گفت بر علی بن موسی الرضا (ع) وارد شدم و به او عرض کردم یا این رسول الله مردم می‌گویند که تو ولیعهدی مأمون را قبول کردی با اینکه اظهار زهد و بی‌میلی به دنیا می‌کنی آن بزرگوار فرمود خدا دانا است به اینکه من این عمل را ناخوش داشتم و لیکن چون که من مختیر شدم میان قبول این عمل و قتل، قبول این عمل را برگزیدم بر قتل وای بر مردم آیا نمی‌دانند که یوسف (ع) رسول و پیغمبر بود چون ضرورت او را واداشت به متولی شدن خزینه‌های عزیز مصر به عزیز گفت اجعلنی خزان الارض اِنِّی حَفِیْظٌ عَلَیْهِمْ و مرا ضرورت واداشت به قبول این عمل از روی اکراه و اجبار بعد از آنکه مشرف بر هلاکت شدم. من بر این امر داخل نشدم مگر مثل داخل شدن کسی که خارج باشد یعنی آثار ولیعهدی مأمون و نائب شدن از حاکم جور جاری نمی‌کنم و به سوی

۱. تعدد قول‌های روایت شده از آنچه که در این باب میان مأمون و امام رضا (ع) گذشته بر چند احتمال دلالت دارد: دلایل و استدلال‌ات مطرح شده (از سوی امام (ع)) در یک یا چند جلسه ایراد شده و هر یک از منابع بخشی از آن را ذکر کرده‌اند؛ بخشی از این دلایل (پس از قبول ولایت عهدی) و در پاسخ به سوال اطرافیان امام بوده است که احتمالاً برخی منابع آن را مربوط به جلسه ولایت عهدی دانسته‌اند. در هر حال با بررسی منابع مختلف تفکیک دقیق این مسئله که آیا تمام این گفتگوها در یک یا چند جلسه بوده و یا بعد از قبول ولایت عهدی مطرح شده، برای مولف روشن نشد. علت اینکه این نکات به تفکیک آمده دقت و تأمل بیشتر در موارد یاد شده است.

۲. در عین اینکه اقدام امام (ع) در پذیرش ولایت عهدی سبب خشنودی و سرور بسیاری از اصحاب و شیعیان شد، اما برخی از شیعیان و حتی مخالفان اهل بیت (ع) بر اقدام امام خرده گرفته و اشکالاتی را وارد کردند. بیاناتی که از امام رضا (ع) در این مورد وارد شده بیشتر در پاسخ به افراد دسته دوم بوده است.

خدا شکوه می‌کنم و او یاری‌کننده بندگان است. (شیخ صدوق، ۱۴۱۳: ۱۴۰/۲)

● در مذاکراتی که میان حضرت رضا (ع) و مأمون در جریان بود و مأمون ظاهراً اصرار می‌کرد که از قاتل و شهادت حضرت اطلاع یابد، امام رضا (ع) فرمود آگاه باش که اگر من می‌خواستم بگویم که کیست آن کسی که مرا می‌کشد هر آینه می‌گفتم. مأمون عرض کرد یا ابن رسول الله به این قول خود می‌خواهی تواضع کنی و این امر را از خود دفع می‌کنی تا مردم بگویند که تو بی‌میلی به دنیا و از دنیا گذشته‌ای. حضرت رضا (ع) فرمود به خدا سوگند که تا پروردگارم مرا آفریده است هرگز دروغ نگفتم و بی‌میلی من از دنیا به جهت دنیا نیست و من می‌دانم که تو چه اراده کرده‌ای. پس از اینکه مأمون به امام (ع) امان داد، ایشان نیت واقعی مأمون را این گونه بیان فرمودند:

«ثُرَيْدُ بَذَلَكَ أَنْ يَقُولَ النَّاسُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا (ع) لَمْ يَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا بَلْ زَهَدَتْ الدُّنْيَا فِيهِ أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ قَبِلَ وَلَايَةَ الْعَهْدِ طَمَعًا فِي الْخِلَافَةِ» (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۱۴۰/۲)

«با این قصد خود می‌خواهی مردم بگویند که علی بن موسی الرضا بی‌میلی به دنیا نکرده بلکه دنیا به او بی‌ رغبتی کرد آیا نمی‌بینید من باب طمع در خلافت چگونه ولیعهدی را قبول کرد.»

● هنگامی که مأمون، امام رضا (ع) را به قتل تهدید کرد، حضرت رضا (ع) فرمود مرا خدا نهی فرموده است از اینکه خود را در معرض هلاکت برآورم پس اگر امر بدین منوال است آنچه از برای تو ظاهر شده است چنان کن و من این امر را قبول می‌کنم مشروط بر اینکه احدی را نصب نکنم و احدی را عزل نکنم و رسم و سنتی را نشکنم و در این امر از دور اشاره کنم پس مأمون به این کیفیت از آن جناب راضی شد و او را ولیعهد خود قرار داد و لکن آن جناب از این عمل شدت کراهت داشت (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۱۴۰/۲) (شیخ صدوق، ۱۴۰۰: ۶۹).

● آورده شده پس از اینکه مأمون به حضرت اعلام کرد که قصد واگذاری خلافت را به ایشان دارد، حضرت در جوابی صریح و قاطع (که به طور کلی اساس خلافت و شخص وی را زیر سوال برد) به وی چنین فرمودند:

«إِنْ كَانَتْ هَذِهِ الْخِلَافَةُ لَكَ وَجَعَلَهَا اللَّهُ لَكَ فَلَا يَجُوزُ أَنْ تَخْلَعَ لِبَاساً أَلْبَسَهُ اللَّهُ وَتَجْعَلَ لِعَيْرِكَ وَإِنْ كَانَتْ الْخِلَافَةُ لَيْسَتْ لَكَ فَلَا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مَا لَيْسَ لَكَ» (مجلسی، ۱۲۹/۴۹)

«اگر این خلافت مال تو است و خدا بتو داده جایز نیست خود را خلع کنی و جامه‌ای که خداوند بر تن تو آراسته به دیگری بدهی اگر مال تو نیست نمی‌توانی چیزی که مال خودت نیست به من بدهی»

پس از اینکه مأمون حضرت را تهدید کرد و حضرت نپذیرفتند، (پس از چند روز) مأمون پیشنهاد ولایت عهدی را مطرح کرد که امام (ع) فرمود:

«به خدا قسم پدرم از آباء گرام خود از امیر المؤمنین (ع) و آن جناب از پیامبر اکرم برایم نقل کرد که فرموده من قبل از تو از دنیا می‌روم به وسیله زهر ستم که ملائکه آسمان و زمین بر من گریه می‌کنند

و در بلاد غربت کنار هارون الرشید دفن خواهم شد...» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴۹/۴۹)

۵- اهداف و اقدامات مأمون از پیشنهاد ولایت عهدی به امام رضا (ع)

۵-۱- توجیهات مأمون در پیشنهاد ولایت عهدی:

- مأمون مدعی بود که «با خدا عهد بسته‌ام اگر بر امین غالب شدم، خلافت را به افضل ترین خاندان علی (ع) واگذار کنم». (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۳۰۰) و (مفید، ۱۴۱۳: ۲/۲۶۱) و (اربلی، ۱۳۸۱: ۲/۲۷۶).
- برای اطاعت و خشنودی خدا.
- در پی جبران محبت‌های حضرت علی (ع) به عباسیان بود.
- مأمون قصد عزل خود از خلافت را داشت.

۵-۲- اهداف واقعی مأمون در پیشنهاد ولایت عهدی:

- در ادامه اهداف مأمون از طرح بحث ولایت عهدی به امام رضا (ع) مورد بحث قرار می‌گیرد و همانطور که پیش از این هم ذکر شد زیرکی مأمون سبب شد بسیاری تحت تاثیر اقدامش قرار بگیرند و گمان کنند مأمون بنا بر یک عقیده و تکلیف اقدام نموده و جز هدف خیر، منظور دیگری نداشته است. البته نیت مأمون از همان ابتدا برای امام رضا (ع) روشن بود و ایشان ضمن اینکه با مواضعشان اقدامات وی را بی‌اثر نمودند، در فرصت‌های مناسب این مسئله را خاطر نشان می‌فرمودند؛ که از جمله آن می‌توان به نوع وداع امام رضا (ع) از مدینه، مذاکرات جلسه ولایت عهدی، مجالس مناظره و مذاکرات حضرت و مأمون اشاره کرد. به عبارتی امام در موارد مختلف سعی در نمایان ساختن اقدامات غیر واقعی مأمون داشتند که گاه به صراحت به نزدیکانشان یا خود مأمون این مطلب را بیان می‌فرمودند. در مباحث ذیل ضمن بیان اهداف واقعی مأمون، اقدامات و اظهارات امام رضا (ع) را (در راستای خنثی و بی‌فایده نمودن برنامه‌های مأمون) نیز مورد بررسی قرار می‌دهیم.
- فرونشاندن و کنترل قیام‌ها و حرکت‌های علویان.
 - شناسایی شیعیانی که تا پیش از این بر اثر فشارهای خلفای عباسی پنهانی می‌زیستند و در حالت تقیه زندگی می‌کردند.

- به دنبال پایگاهی بود که بتواند در مقابله با عباسیان بغداد به آن اتکا کند.
- از محبوبیت امام رضا (ع) در نزد علویان و مردم خراسان بهره‌برداری کند.
- در این زمینه می‌توان به برگزاری جلسه ولایت عهدی و احترام و اکرام ظاهری امام (ع) اشاره

کرد^۱ که البته امام رضا (ع) در هر فرصتی (به طور خاص نزدیکان و خواصشان) اهداف شوم مأمون را یادآوری می فرمودند. به عنوان نمونه امام (ع) در هنگام وداع از مدینه و خداحافظی با خانواده شریفشان، به روشنی به ایشان یادآوری می کنند^۲ که این سفر بدون بازگشت است و کار ولایت عهدی تنها بهانه‌ای برای مسافرت ایشان به خراسان است.

مدائنی نقل کرده هنگامی که حضرت رضا (ع) بر سریر ولایتعهدی قرار گرفته بود و خطبا و سرایندگان در برابر آن حضرت به خطبه و شعر مشغول بودند و پرچم‌های شادمانی بر فراز سر همایونش به اهتزاز درآمده بودند یکی از مخصوصان آن حضرت که حضور داشت چنین نقل می کند: من آن روز از این موقعیت بی اندازه شادمان بودم و خرسندی داشتم حضرت که مرا این گونه خوش و خرم دید نزدیک خوانده و بدون آنکه کسی متوجه شود فرمود: دلت به این پیش آمد مشغول نشود و خوشحال مباش که سرانجامی ندارد. (مفید، ۱۴۱۳: ۲/۲۶۳) و (ارلی، ۱۳۸۱: ۲/۲۷۷)

مأمون برای جلب نظر علویان و افکار عمومی، در موارد مختلف به جایگاه و مقام امام رضا (ع) اعتراف می کند. آمده که مأمون به محمد بن جعفر چنین گفته:

«ای عم این پسر برادرت از اهل بیت النبوة و معدن الرسالة است...»

و هنگامی که این سخن مأمون را به اطلاع امام (ع) رساندند، ایشان فرمودند:

«يَا ابْنَ الْجَهْمِ لَا يَغُرُّكَ مَا سَمِعْتَهُ مِنْهُ فَإِنَّهُ سَيَعْتَالُنِي وَاللَّهِ يَنْتَقِمُ لِي مِنْهُ» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲/۴۳۲).

«یا ابن الجهم باید که مغرور نگردی به آنچه از او شنیدی پس به درستی که مأمون در پی اذیت من است اما خدای تبارک و تعالی انتقام من از او خواهد کشید.»

در کتاب احتجاج شیخ طبرسی، ماجرای نقل است که امام رضا (ع) میان مدعیان تشیع و شیعیان واقعی تمایز قائل می شوند و به عبارتی ضمن اینکه ویژگی پیروان اهل بیت (ع) را بیان می کنند، مبنایی برای معرفی کسانی که به دروغ خود را محب اهل بیت و طرفدار ایشان معرفی می کنند، ارائه می نمایند. این جریان در زمان اقامت امام رضا (ع) در خراسان اتفاق افتاده و نقل شده که گروهی از شیعیان به

۱. مأمون دستور داد که سکه به نام آن حضرت زدند و بر آن ها به نام رضا مهر زدند؛ دستور داد زین پس به جای لباس سیاه (که نشانه و نماد عباسیان بود) لباس سبز (نماد علویان) بپوشند؛ در هر شهری به ولایتعهدی حضرت رضا (ع) در منبرها خطبه خواندند و احمد بن محمد بن سعید (فرماندار مدینه) در آن شهر بالای منبر رسول خدا (ص) خطبه خواند و در خواندن و دعوت مردم به سوی آن حضرت گفت: ولایتعهدی مسلمانان شد: علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی (ع)، و این هاشم تن پدران آن حضرت هستند پدرانی که بهترین کسانی هستند که از آب باران آشامیده اند (یعنی بهترین خلق خدا هستند).

۲. امام رضا (ع) هنگامی که مجبور به عزیمت به خراسان شدند، پس از وداع با قبر رسول الله (ص)، با خانواده وداع فرموده و دستور دادند ۱۲۰ هزار دینار میان آنان تقسیم نمایند و به ایشان فرمود: هرگز به نزد آن ها باز نمی گردد (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۹: ۱۱۷)؛ امام جواد (ع) را که حدود هفت سال داشتند به عنوان جانشین معرفی فرموده و به اهل بیت گفتند هنگام وداع گریه و زاری کنند.

زیارت حضرت آمده، اما حدود دوماه اجازه شرفیابی پیدا نکردند و سرانجام پس از مراجعات فراوان^۱، امام رضا (ع) به آنان اجازه دادند و در ابتدای مجلس نکاتی را فرمودند که بسیار قابل تامل و در حکم شاخص برای شناسایی شیعیان واقعی است. امام رضا (ع) در دلیل نپذیرفتن ایشان و ویژگی شیعیان واقعی این چنین فرمودند، شما مدعی تشیع هستید اما:

«در عمل به احکام شریعت، رعایت حقوق مومنان سستی می‌ورزید؛ تقیه می‌کنید در جایی که تقیه واجب نیست و تقیه نمی‌نمایید در جایی که تقیه واجب است... من منکر ادعای تشیع شما نیستم اما باید قول و فعل شما با هم هماهنگ باشد زیرا در غیر این صورت موجب هلاکت در قیامت خواهد بود...» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲/۴۴۱).

جلب عواطف و احساسات عمومی در جهت تثبیت جایگاه خلافت:

مأمون پس از اینکه برای حضرت رضا (ع) بیعت گرفت، دستور داد خبر آن را منتشر نمایند و سکه به اسم ایشان زده شود و در منابر به نام حضرت خطبه خواند. مأمون بدین منظور جشن‌های باشکوهی برگزار نمود و اتفاق فراوان به مردم کرد. (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۲/۱۵۰)

مأمون از پذیرفتن ولایت عهدی توسط آن جناب خرسند شد و در روز پنج‌شنبه‌ای بود که در این باره مجلسی برای نزدیکان خود ترتیب داد، و فضل بن سهل از آن مجلس بیرون آمده به همگان اعلام کرد که مأمون تصمیم گرفته ولیعهدی خود را به علی بن موسی واکذار کند و او را رضا نامیده^۲ و دستور داد لباس سبز بپوشند (و لباس سیاه که تا آن روز شعار بنی عباس بود از تن بیرون آرند) و همگی برای پنجشنبه آینده برای بیعت کردن با حضرت رضا (ع) به مجلس مأمون حاضر شوند و به اندازه حقوق یک سال خود را نیز از مأمون بگیرند! چون روز موعود رسید طبقات مختلف مردم از سرلشکران و پرده داران و قاضیان و دیگر مردم لباس سبز پوشیده به جانب قصر مأمون حرکت کردند مأمون در مجلس نشست و برای حضرت رضا (ع) دو عدد تشک و پستی بزرگ گذاردند به طوری که به پستی و فرش مأمون متصل می‌شد، و حضرت را با لباس سبز بر آن نشاندند، و عمامه نیز بر سر آن حضرت بود... (مفید، ۱۴۱۳: ۲/۲۶۱) و (اربلی، ۱۳۸۱: ۲/۲۷۷).

۱. ظاهراً شصت بار مراجعه نموده بودند.

۲. در مورد ملقب شدن حضرت به "رضا (ع)"، برخی منابع از روی اشتباه آن را به مأمون نسبت داده‌اند که مأمون این لقب را برای حضرت برگزید اما این قول با منابع و اعتقادات شیعی در تضاد است. از بزنطی نقل شده: به حضرت جواد عرض کردم گروهی از مخالفین شما معتقدند که لقب رضا را مأمون به پدر شما داد چون راضی شد که ولیعهد او باشد فرمود: "به خدا دروغ گفته‌اند و کار ناجائبی کرده‌اند خداوند بزرگ او را رضا نامیده زیرا او مورد رضایت خدا بود در آسمان‌ها و مورد پسند پیامبر اکرم و ائمه طاهرين بود در زمین". عرض کردم مگر تمام آباء و اجداد شما از ائمه طاهرين (علیهم‌السلام) مورد پسند خدا و پیامبر و ائمه نبودند. فرمود: "چرا عرض کردم پس چرا پدرت را بین آن‌ها رضا لقب داده‌اند فرمود چون مخالفین نیز او را چنان پسندیدند که دوستان و موافقین نیز پسندیده بودند ولی این موفقیت برای هیچ کدام از آباء گرامش دست نداده همین جهت در میان ائمه به رضا ملقب شد" (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴/۴۹) و (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۱/۱۳).

- تخریب وجهه امام رضا (ع)، از این بُعد که ایشان در پی دستیابی به حکومت بوده‌اند و کناره‌گیری حضرت از امور دنیوی (حکومت) از این جهت بوده که فرصت آن وجود نداشته است.

برخی از حضرت ایراد گرفته که قبول ولایت عهدی و اظهارات ایشان مبنی بر بی‌میلی به دنیا و بی‌اهمیتی به آن چگونه سازگار است (شیخ صدوق^۱، ۱۳۸۰: ۱/۷۶۷) اهمیت این مطلب از آنجایی است که امام رضا (ع) خودشان این مسئله را به مأمون خاطر نشان می‌فرمایند که از اهدافش (در پیشنهاد ولایت عهدی) اینست که مردم با خود بگویند میان قول و فعل امام معصوم (ع) فاصله است و زمانی که دنیا به آنان روی کند ایشان از قبول آن فروگذار نیستند. (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۲/۱۴۰)

- به خلافت و اقداماتش جنبه مقدس دهد و مشروعیت آن را تحکیم بخشد و در ضمن آن هر گونه حرکت اعتراضی و قیام علیه دستگاه خلافت را نامشروع جلوه دهد.

- کلیه فعالیت‌ها و تحرکات امام (ع) را زیر نظر داشته باشد و کنترل کند.

بعد از آوردن امام رضا (ع) به مرو، هشام بن ابراهیم با تحریک و تطمیع از طرف فضل بن سهل مأمور جاسوسی از حضرت شد^۲. مأمون او را دربان حضرت رضا کرد کسی که او اجازه می‌داد می‌توانست خدمت حضرت برسد و بر آن جناب سخت گرفت به طوری که بعضی از غلامان حضرت نمی‌توانستند خدمتش برسند هر حرفی که ایشان در خانه خود می‌زد هشام به مأمون و ذوالریاستین گزارش می‌داد. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۹/۱۳۹)

امام رضا (ع) در قالب برگزاری جلسات علمی و مناظره به بیان اصول دینی و مذهبی و گسترش معارف حقه اهل بیت (ع) می‌پرداختند، و هنگامی که مأمون از این مطلب مطلع شد، احساس خطر کرده و تصمیم به تعطیل نمودن این جلسات گرفت. مأمون، محمد بن عمرو طوسی حاجب خود را مأمور کرد که مردم را از شرکت در این مجالس مانع شود، و آن حضرت را احضار کرد و چون چشمش به ایشان افتاد پرخاش نموده و بی‌احترامی کرد، امام (ع) در حالتی از پیش مأمون بیرون آمدند که وی را نفرین نمودند. (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۲/۱۷۲)

- در قالب برگزاری جلسات علمی و دینی امام (ع) را زیر سوال برد و وجهه ایشان را نزد مسلمانان و خاصه علویان خراب کند^۳ تا در این ضمن بتواند حضرت را به همین بهانه از ولایت عهدی عزل نماید:

● زمانی که امام رضا (ع) در خراسان تشریف داشتند، مأمون از سلیمان المروزی (از متکلمان

۱. از کتاب علل الشرایع

۲. انتخاب هشام از این باب صورت گرفت که وی از خدام مورد اعتماد امام در مدینه بود و در کار جاسوسی و خدمت به عباسیان تا جایی پیش رفت که به هشام عباسی معروف شد. مأمون پسر خود عباس را برای تعلیم و تربیت در اختیار هشام گذاشت.

۳. شیخ طبرسی معتقد است مأمون به هر طریقی در پی این بود که بر امام رضا (ع) غلبه پیدا کند و در همین راستا گاه و بی‌گاه با حضرت به گفتگو و مناظره می‌پرداخت و پس از آنکه خود را در این طریق ناتوان دید، دست به دامن گروه‌های مختلف متکلمان و دانشمندان شد تا به نحوی حضرت را بتواند شکست دهد. (غفاری مازندرانی، بی‌تا: ۴/۱۸۲)

خراسان) دعوت می‌کند تا در مجلس مناظره‌ای با حضور امام رضا (ع) شرکت کند و با وجود اینکه وی اظهار کراهت می‌کند، مأمون به وی اصرار نموده و به صراحت بیان می‌کند که هدف واقعی از برگزاری این مناظره خوار و خفیف ساختن امام است^۲ (طبرسی، ۱۴۰۳: ۱/۲: ۴۰۱).

● نقل شده روزی مأمون برخی از دانشمندان و متکلمان^۳ آن روزگار را گرد خود آورد و از امام درخواست نمود که در مجلسی برای مناظره با آنان حاضر شود. امام رضا (ع) از نیت مأمون از برگزاری چنین جلساتی آگاهی داشتند و به حسن بن نوفلی در این مورد چنین فرمودند که بنای مأمون در تشکیل چنین جلساتی رفع شبهات و اثبات حقایق بر گمراهان نیست بلکه وی قصد امتحان دارد و هنگامی پشیمان می‌شود که:

«إِذَا سَمِعَ اجْتِنَاجِي عَلَى أَهْلِ التَّوَرَةِ بَنُو رَأْسِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بَنُو مَجْلِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الزُّبُورِ بَنُو رُؤُسِهِمْ وَعَلَى الصَّابِيِّينَ بَنُو رَأْسِهِمْ وَعَلَى الْهَرَابِذَةِ بَنُو رَأْسِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الرُّومِ بَنُو رُؤُسِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الْمَقَالَاتِ بَنُو رَأْسِهِمْ فَإِذَا قَطَعْتُ كُلَّ صَنْفٍ وَدَخَضْتُ حُجَّتَهُ وَتَرَكْتُ مَقَالَتَهُ وَرَجَعْتُ إِلَى قَوْلِي.....»^۴

هر چند که ظاهر این مطلب و مباحثات پیرامون آن در رابطه با مسائل علمی و اعتقادی است اما به واقع امر حقایق دیگری در آن نهفته است. آنجا که امام در انتهای همین کلام می‌فرماید:

«عَلِمَ الْمُأْمُونُ أَنَّ الَّذِي هُوَ بِسَبِيلِهِ لَيْسَ مُسْتَحَقٌّ لَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَكُونُ النَّدَامَةُ مِنْهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»^۵ (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲/۴۱۶) و (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۱/۱۵۶) و (شیخ صدوق، ۱۳۹۸: ۴۲۰)

همانطور که از کلام امام (ع) بر می‌آید، حضرت در ورای این مباحثات به نوعی عدم صلاحیت مأمون را به عنوان حاکم مسلمانان خاطر نشان می‌فرمایند و در ادامه خواهیم گفت که مأمون با زیرکی این مطلب را دریافت و پس از مدتی تصمیم به تعطیلی این جلسات گرفت زیرا به هر حال ضمن اعتراف و اذعان مخالفان اهل بیت (ع) به علم و کمالات امام، گسترش فضائل اهل بیت (ع) در میان عوام و خواص، بنیان خلافت عباسی در معرض تهدید قرار گرفت.

۱. البته کراهت سلیمان از این باب بوده که اینکه وی می‌تواند امام را در مناظره شکست دهد و در نتیجه وجهه امام (ع) در نزد پیروان و اطرافیان زیر سوال می‌رود.

۲. همین مطلب نشان می‌دهد که نیت واقعی مأمون حتی در نزد خواص و متفکران جامعه آن روز پوشیده مانده بوده است.

۳. مانند: رأس المألوت و جاثلیق و رؤساء صابین و هرید اکبر و أصحاب زردشت و سنطاس الرومی و متکلمین دیگر.

۴. آن حضرت فرموده: ندامت مأمون و پشیمانی از این حرکت ناموزون در هنگامی خواهد بود که استماع احتجاج ما بر یهود و اهل تورات به تورات آن طایفه عاقبت نامحمود و به اهل انجیل به انجیل ایشان و بر اهل زبور به زبور آن جماعت و بر گروه صابین به عبرانیت ایشان و بر هر ابده به فارسیّت آن قوم و بر اهل روم به رومیّت ایشان و بر اهل هر مقالات به لغات آن مردم تکلم نمایم پس هر گاه که قطع کلام و لجاجت و ابرام هر صنف آن لئام غنائیم و حجت آن طایفه يك يك را شکسته مقطوع و ملزم گردانیم به نوعی که هر يك از اصناف - اهل مقالات از مقالات خود برگشته رجعت به قول من نمایند.

۵. آن دم مأمون نادم گشته می‌داند که آن موضع و مکان که سبیل سلوک در آنست او نه مستحق آنست در آن وقت اظهار ندامت و خجالت نماید و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم. (غفاری مازندرانی، بی تا: ۹۷/۴-۹۶).

۶- جمع بندی:

در ماجرای ولایت عهدی امام رضا (ع) در کنار تمام تحلیل‌ها و اظهار نظرها، سخنی از امام (ع) در کتاب عیون اخبار الرضا نقل شده که به خوبی گویای حقیقت امر ولایت عهدی، پذیرش و اقدامات امام رضا (ع) در این مورد است. در آن کتاب چنین آمده است:

«بار خدایا، تو مرا از اینکه خود را با دست خویش به هلاکت اندازم، نهی فرموده‌ای، او مرا مجبور کرده است به گونه‌ای که اگر ولایت عهدی او را نپذیریم در خطر کشته شدن قرار گیرم، من نیز همان گونه که یوسف و دانیال (ع) مجبور شدند تا ولایت و حکومت را از ظالم زمان خود قبول نمایند، (به این کار) مجبور شده‌ام، خداوندا، حکومتی نیست جز حکومت تو، و من ولایتی ندارم جز آنچه از طرف تو به من اعطا شود. مرا در اقامه دین و احیاء سنت پیامبرت محمد (ص) موفق فرما. زیرا توئی مولی و یاور من، و چه خوب مولی و یآوری هستی!»

سپس حضرت رضا (ع) با گریه و حزن و اندوه ولایت عهدی را از مأمون قبول کردند مشروط بر این که کسی را عزل و نصب نکنند، هیچ آداب و رسوم و سنتی را تغییر ندهند و فقط دورادور کارها را نظارت نموده و اظهار نظر فرمایند (شیخ صدوق، ۱۳۷۲: ۱/۳۷).

در این میان آنچه بیش از همه جلب توجه می‌کند بحث اضطراب امام در قبول این مسوولیت بوده است زیرا همانطور که پیش از این بحث شد، اولاً مأمون با سوء نیت و بنا به مصالح سیاسی به این امر اقدام کرد تا پایه‌های خلافتش را مستحکم سازد و ثانیاً؛ مأمون در این زمینه حقیقتاً نداشت زیرا (همانطور که امام به وی فرمودند) زیرا وی و خاندانش اساساً غاصب حق خلافت بودند و این مقام به آن‌ها تعلق نداشت؛ ثالثاً وی امام را تهدید به قتل نمود. در هر حال هر چند که امام (ع) ناچار به قبول ولایت عهدی شدند و بحث اضطراب بسیار پررنگ است اما باید توجه داشت که امام (ع) در مقابل مأمون موضع انفعالی اتخاذ نفرمودند و سیاست‌های امام در مقابل مأمون به گونه‌ای طراحی شد که تمام برنامه‌ها و اقدامات وی را بی‌اثر نمود. اگر بخواهیم اقدامات و مواضع امام در مقابل مأمون را به طور خلاصه ذکر نماییم، نوعی مبارزه منفی و مقابله از همان ابتدای طرح پیشنهاد و حتی بعد از قبول آن به چشم می‌خورد که محل تأمل می‌باشد. در ادامه به صورت اجمالی این اقدامات امام بر شمرده شده است:

- امام در مدینه به نامه (یا نامه‌های) مأمون پاسخ ندادند.

- به رغم اینکه مأمون دستور داده بود ایشان خانوادشان را همراه خود ببرند، حضرت هیچ از اعضای خانواده را همراه نبردند و به گونه‌ای خاص با خانواده خداحافظی کردند که بر عدم بازگشت و نارضایتی حضرت از مسافرت دلالت داشت.^۱

- بیان صریح حق ولایت امام معصوم (ع) در مسیر راه (نیشابور) و حتی در ملاقات با مأمون.

۱. برای مطالعه بیشتر به این منبع مراجعه کنید: (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۲/۲۱۸).

- امام در خراسان هم همچنان از قبول ولایت عهدی سر باز می‌زدند.
 - استدلال‌ات منطقی امام در برابر اصرار مأمون و تصریح ایشان به اینکه حکومت حق مأمون و خاندانش نیست و وی در ارائه این پیشنهاد صداقت ندارد.
 - پس از پذیرش ولایت عهدی، امام رضا (ع) به یاران نزدیک و حتی شخص مأمون سرانجام این امر را بیان نمودند.^۱

- طرح شرط عدم دخالت در عزل و نصب و سایر امور حکومتی؛ به نظر می‌رسد مأمون مجبور به پذیرش شرط امام رضا (ع) شد زیرا امام (ع) پیش از این به صراحت و قاطعیت موضع منفی خود را اعلام کرده بودند و عملاً مأمون شکست خورده و ناکام بود، و در پی چاره و راهکاری بود. با مطرح شدن شروط از سوی امام رضا (ع)، مأمون بلافاصله شروط را پذیرفت و خرسند شد که به اهداف خود رسیده است. اما در این مسئله تاملات و فرضیاتی وجود دارد که قابل بررسی است:

● اگر امام ولایت عهدی را تحت هیچ شرایطی قبول نمی‌کردند: احتمال داشت مأمون ایشان را به شهادت برساند و با زیرکی و فریب افکار عمومی شهادت ایشان را منتسب به افراد دیگر کرده و خود را بری الذمه کند و حتی با این ادعا که قصد واگذاری خلافت به امام را داشته به ادعای خوخواهی ایشان برخیزد و از جریان خوخواهی علویان علیه گروهی خاص استفاده نماید. در ضمن (به دلایل بی‌شماری) شهادت امام رضا (ع) در آن مقطع کمکی به جریان حرکت ائمه اطهار (ع) نمی‌کرد.

● اگر امام ولایت عهدی را بدون هیچ شرطی قبول می‌کردند: مأمون به اهداف خود می‌رسید و قبول ولایت عهدی امام هیچ فایده‌ای برای ایشان و پیروانشان نداشت زیرا مأمون عملاً از دخالت امام در امور حکومتی ممانعت می‌کرد و حتی (برفرض محال) اگر مأمون هم متمایل به مشارکت امام در ساختار حکومت بود، اولاً: ساختار حکومت و بدنه خلافت عباسیان بر دشمنی با اهل بیت و علویان سامان یافته بود و همین مطلب، دخالت امام را (در زمان مأمون و حتی پس از آن) غیر ممکن می‌ساخت؛ ثانیاً: بدون ایجاد زمینه مساعد برای حکومت معصوم (ع)، مردم آمادگی و تحمل حکومت و عدالت امام معصوم (ع) را نداشتند زیرا به واسطه انحرافات فراوانی که از زمان امویان و عباسیان در جامعه و حکومت‌های مسلمانان اتفاق افتاده بود، میان اسلام اصیل و اسلام موجود فاصله فراوانی وجود داشت.

● قبول ولایت عهدی با طرح شروط: طرح شرط در ضمن قبول ولایت عهدی (پس از انکار فراوان) بر چند مطلب مهم دلالت دارد: از یک سو امام ناراضیتی خود را اعلام کردند، و از سوی دیگر عدم مشروعیت حکومت مأمون را رسماً اعلام فرمودند. همچنین حضور ظاهری امام (ع) در دستگاه خلافت عباسی سبب شد تا موقتاً فشار علیه علویان برداشته شود و فراغتی برای آنان حاصل شود و در ضمن فرصت‌هایی که در این میان پیش می‌آمد (مانند جلسات مناظره، مانند نماز عید^۲) مجال برای امام (ع)

۱. به عنوان نمونه به این منبع بنگرید که امام (ع) در مجلس ولایت عهدی به دلیل خبر شهادتشان را می‌دهند: (اریلی، ۱۳۸۱: ۸۲/۳)

۲. در مورد جزئیات نماز عید امام رضا (ع) در زمان مأمون، به این منبع مراجعه کنید: (شیخ طبرسی، ۱۳۹۰: ۳۳۶)

به منظور نشر معارف اهل بیت (ع) و رفع شبهات جهان اسلام و دفاع از اسلام در برابر سایر ادیان و نیز انجام امر به معروف و نهی از منکر پدید آمد و این فرصت کم سابقه‌ای برای ائمه بود که از زمان حضرت علی (ع) به بعد چنین شرایطی (از سوی حکومت) فراهم نشده بود.

- امام رضا (ع) در عین اینکه به صورت رسمی در هیچ مسئله حکومتی دخالت نمی‌کردند اما بنا به اصل امر به معروف و نهی از منکر بسیاری از انحرافات و اشکالات را بدون هیچ ملاحظه‌ای بیان می‌کردند که برخی معتقدند (اربلی، ۱۳۸۱: ۱۰۹/۳) (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۲/۲۶۹) یکی از عواملی که مأمون تصمیم به شهادت امام رضا (ع) گرفت همین انتقادات امام از وی بود.

- با توجه به ظاهر سازی‌های مأمون در ارادت به امیرالمومنین علی (ع) زمینه مساعدی مهیا شده بود که فضایل اهل بیت (ع) در جلسات مناظره و یا در قالب‌های دیگر، منتشر شود و علاوه بر این احادیث فراوانی در موضوعات مختلف از امام رضا (ع) روایت شده است که اگر همه این‌ها را در کنار شاگردان امام رضا (ع) و نقش آنان در گسترش احادیث، احکام و مذهب تشیع بگذاریم، مجموعه غنی از معارف شیعه را تشکیل می‌دهد.

- مأمون با ولایت‌عهدی امام رضا (ع)، به این موضوع که حکومت حق اهل بیت (ع) بوده اعتراف نمود و شرایط به گونه‌ای رقم خورد که وی به ظلم و جنایات پیشینیان در حق خاندان پیامبر (ص) و غاصب بودن عباسیان اذعان کرد.

در مجموع بر اساس آنچه گفته شد به طور قطع مأمون در سیاست بهره‌برداری و سوء استفاده از ولایت‌عهدی امام رضا (ع) به نتیجه نرسید و از آنجایی که احساس کرد حضور و فعالیت‌های امام رضا (ع) ممکن است خلافتش را تهدید کند، امام رضا (ع) را محدود نمود و ایشان را تحت فشار قرار داد. حدیثی روایت شده است که از شرایط سخت ولایت‌عهدی امام (ع) حکایت دارد.

«حضرت رضا (ع) در روز جمعه از مسجد جامع مراجعت کرد در حالی که عرق بر جبین مبارکش نشسته و غبار او را فرو گرفته بود و دست خود را بلند کرد و گفت: «اللهم ان کان فرجی مما انا فیه بالموت فعجله لی الساعة» پروردگارا در این هائله که واقع شده‌ام گشایش آن به مرگ خواهد شد پس تعجیل فرما در مرگ من در این ساعت پس از آن آن جناب مهموم و محزون بود تا وفات کرد. (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۱۵/۲).

مسلم است که حضرت بنا به ضرورت و نیز بنا به مصالح عالیه‌ای که برای پیشبرد مسیر اهل بیت (ع) اقتضا می‌کرد در این مسیر قدم نهادند و از این طریق ضمن مقهور کردن دشمنان، معارف ائمه معصوم (ع) را گسترش دادند.

امام در مقابل حکومت مأمون، موضع منفی اتخاذ کردند زیرا طبیعتاً نظر امام درباره حکومت نامشروع مأمون مثبت نیست زیرا با وجود امام معصوم (ع) هیچ فرد دیگری حق اعمال ولایت و حاکمیت (که شاخه‌ای از حق ولایت است) را ندارد و این حق، نه تنها حق فردی امام (ع) از حیث

کمالات و شایستگی‌های انسانی - است بلکه شان امامت این طور اقتضا می‌کند که فقط معصوم (بنا به نص صریح) در جایگاه خلافت و حکومت قرار گیرد^۱، از این رو در نزد قاطبه یاران نزدیک و شیعیان واقعی امام روشن است که قبول ولایت عهدی از سوی امام اقرار ضمنی به مشروع بودن خلافت وقت نیست (و دلایلی نظیر اجبار، ضرورت و مصلحت مطرح است) زیرا به واسطه اقدامات و اظهارات امام رضا (علیه السلام) حقیقت ماجرای ولایت عهدی بر آنان روشن شده است. اما امام رضا (علیه السلام) به منظور بیان صریح عدم مشروعیت حکومت و شخص مأمون، شرط عدم مداخله در امور سیاسی و حکومتی را مطرح می‌فرمایند که از یک سو در امور حاکم طاغوت مشارکت نکنند و در ظلم و اعمال ناحق وی دخیل نباشند و از سوی دیگر این سوال در افکار عمومی مطرح شود که دلیل طرح چنین شرطی از سوی امام چه بوده است و به نظر می‌رسد کندوکاو در یافتن پاسخ این پرسش حقایق زیادی را بر سائین آشکار می‌ساخت.

۱. الْجُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ عَنِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا (علیه السلام) يَقُولُ الْأَئِمَّةُ خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ (اصول کافی، جلد ۱، صفحه: ۲۷۵ روایت: ۱). امام رضا (علیه السلام) می‌فرمود: ائمه خلفاء خدای عز و جل در زمینش باشند.

فصل ششم:

اصول تفکر سیاسی امام رضا علیه السلام

۱- امام رضا علیه السلام در عرصه سیاست

امام رضا علیه السلام در دوران حیات بزرگوارشان و پس از شهادت امام کاظم علیه السلام، به مدت ده سال (تا سال ۱۹۳) با حکومت هارون الرشید؛ و از پس از مرگ هارون الرشید، پنج سال (تا سال ۱۹۸) با امین (و یا درگیری‌های میان امین و مأمون) و از سال ۱۹۸ تا ۲۰۳ با مأمون معاشر بوده‌اند. براساس آنچه گفته شد، امام رضا علیه السلام شایسته‌ترین فرد از لحاظ ویژگی‌های فردی و الهی برای به دست گرفتن حکومت بوده‌اند و به طور قطع با وجود ایشان، برای هیچ شخصیتی نمی‌توان مشروعیت حکومت و ولایت تصور کرد. این حقیقتی آرمانی و در تفکر شیعه است؛ اما در واقعیت امر و شرایطی که امام رضا علیه السلام قرار داشتند به دلیل انحرافات که در جامعه اسلامی رخ داد، شرایط به گونه دیگر رقم خورده بود. حکومت در دست خاندان عباسی قرار داشت و آنان به شدیدترین وجه شیعیان و علویان را سرکوب می‌کردند و تفسیر آنان از اسلام و اجرای اصول اسلام در سطح حکومت و جامعه با تعالیم اسلامی فاصله فراوان داشت. (علی‌الظاهر و براساس نگاه مخاطب و خواننده امروزی) امام رضا علیه السلام (در ارتباط با مسائل سیاسی و حکومتی) با چندین مسئله روبرو هستند:

۱- (با توجه به بی‌رحمی و ستمگری دستگاه حکومت) سکوت و مدارا با خلافت عباسی^۱

۲- تلاش برای به دست‌گیری حکومت و قیام علیه دستگاه خلافت عباسی

۳- اتخاذ مواضع هوشمندانه سیاسی و ادامه مسیر راهبردی امامت با توجه به مقتضیات خاص زمانی و مکانی

البته پیش از شروع بحث باید خاطر نشان کنیم که از آنجایی که امام رضا علیه السلام به طور مستقیم حکومت

۱. به طور قطع و بدون تردید تمام انحرافات در جامعه اسلامی، در ماجرای سقیفه و ظلم به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ریشه دارد.
۲. آنچه که از دید برخی کناره‌گیری از سیاست تعبیر می‌شود.

تشکیل ندادند، نگاه به سیره حضرت در مورد امر حکومت^۱ با توجه احادیث و روایات و نکات تاریخی قابل اعتماد صورت گرفته و با توجه به پیوند وثیق میان شان امامت (به عنوان اصل و اساس و مبنای بیان تمام معارف) با مفاهیمی چون ولایت و حکومت و مفاهیمی از این دست، تفکیک دقیق میان این اصول (برای ارائه به مخاطب) تا حدی دشوار می‌نماید زیرا در هر حال پیوند و ارتباط میان این مفاهیم بسیار نزدیک می‌باشد. به هر حال در ادامه بحث کوشیده‌ایم ضمن بررسی گزینه‌ها و احتمالات ذکر شده، به بیان مواضع و اصول تفکر سیاسی امام رضا (ع) بپردازیم.

۱-۱- بررسی مورد نخست- سکوت و مدارا با خلافت عباسی^۲

با توجه به آنچه در سیره امام رضا (ع) و سایر ائمه (ع) می‌بینیم، هیچ یک از ائمه، حتی در سخت ترین شرایط حق امامت و ولایت خود را کتمان نکرده و در هر فرصت و شرایطی به حکام وقت آن را یادآوری کرده‌اند و این سخن عده‌ای که ائمه (ع) از سیاست و مسائل حکومت دوری می‌گزیده‌اند، عین بی‌اطلاعی آنان از روش و راهبرد امامان می‌باشد؛ زیرا ائمه (ع) هیچ گاه از حق خود چشم‌پوشی نکردند و همواره به مسائل دینی و سیاسی اجتماع اهمیت می‌دادند و نبودن حکومت به دست ایشان دلیلی بر بی‌توجهی به سیاست یا مدارا با خلفای وقت نبوده است. زیرا شیعه امامت را بالفعل نه بالاستحقاق می‌داند درحالی که به درستی معلوم است پیشوایان امکان تأسیس حکومت نیافتند. از سوی دیگر، گرچه تمام شئون امامت ظاهری و باطنی ثبوتاً از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر بوده ولی تحقق و فعلیت ولایت ظاهری معصومان در گرو عواملی چون خواست مردم، مهیا بودن شرایط اجتماعی و... می‌باشد. اکنون به درستی معلوم می‌شود که مقصود این سخن پیامبر اکرم (ص) که «توتی ولاتاتی» چیزی جز خلافت و حکومت نبوده است و ناظر به سایر وظائف امام از قبیل هدایت و ارشاد و مرجعیت دینی مردم نمی‌باشد چرا که در این ساحت امام به مثابه «طیب دوار بطنه قد احکم مراهمه و احمی مواسمه» (نهج البلاغه، خ ۱۰۸) می‌باشد. امام نیز بنیان حکومت خود را در جایی می‌نهد که مردم مسئولانه به وظیفه خود در مهیا کردن شرایط حکمرانی او قیام کرده باشند. در غیر این صورت هیچ تکلیف فعلی برای تشکیل حکومت نمی‌یابد. به بیان دیگر در یک استقراء تام راه‌های فعلیت یافتن حکومت معصوم از چهار راه بیرون نمی‌باشد.

۱- اینکه امام با تکیه بر روش‌های زورمدارانه و خشونت بار بتواند بر مجاری حکم مسلط شود؛

۲- با توسل به روش‌های فریبکارانه و تردستانه با همدستی جمع محدودی از یاوران خود بر امور غلبه کنند؛

۳- به روش غیرعادی با تکیه بر معجزه و بهره گرفتن از سلطه تکوینی خویش در امور تصرف و حکومت خود را بر پا کند؛

۴- در یک مجاهدت مستمر سطح شعور و آگاهی مردم را بالا ببرد تا آنان به دلخواه خود به وظیفه

۱. منظور ما از این مطلب، در مقایسه با حکومت پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) می‌باشد.

۲. آنچه که از دید برخی کناره‌گیری از سیاست تعبیر می‌شود.

خویش قیام کنند و امکان حکومت وی را فراهم سازند.

یقیناً هیچ کدام از روش های اول تا سوم در سیره معصوم به چشم نمی خورد. روش اول و دوم به دلیل آنکه با اصول اخلاق و تقوای الهی مغایر است در سنت و سیره هیچ پیشوای الهی معهود نیست. تفاوت اساسی رهبران الهی که مقتدای بشریت در اخلاق و فضیلت بوده اند با دشمنان لجوجشان که به هیچ مرز اخلاقی پایبند نبوده اند در همین جا عیان می گردد. امام علی (ع) در گفتاری فرق خود و معاویه را در مقام تدبیر امور این گونه بیان می کند: «والله ما معاویه بأدعی منی لکنه یغدر ویفجر ولولا کراهیه الغدر لکنت من أدهی الناس» (نهج البلاغه، خ ۲۰۰).

روش سوم هم بدان جهت پذیرفته نیست که ضرورت قائم شده بر اینکه ائمه هیچ گاه به روش های غیر متعارف برای تحقق اهداف و مقاصد خود رو نیاورده و از سلطه تکوینی برای دگرگون نمودن احوال بهره نخبسته اند. نتیجه آنکه تنها روش چهارم معین می شود یعنی اینکه حکومت حق امام در بستر رشد و آگاهی با انتخاب آزادانه و مسئولانه مردم فعلیت می یابد. (فخعلی، ۱۳۸۴: ۱۲۱-۱۲۰)

از آنجا که ولایت کلیه الهیه معصومان در مبدأ تشریع تام و تمام می باشد، در سیره کریمه آن بزرگواران مواردی دیده می شود که حتی در زمان کف ید به اعمال برخی از شئون ولایت ظاهری پرداخته اند. از قبیل اقدام به داوری و رفع خصومت ها، نصب قضات، فرض نمودن خمس و تحلیل آن در مقاطع زمانی مخصوص، تحلیل انفال برای شیعیان و مانند آن که جملگی مظاهری از ولایت (سیاسی) الهی پیشوایان بوده است و می توان از آن ها به عنوان ابزارهایی در تثبیت هویت تشیع و حمایت از شیعیان در دوره های سیاه اختناق آمیز خلفا یاد کرد که با توجه به مسائل یاد شده به هیچ وجه نمی توان این قول را در مورد امام معتبر دانست که: «...پایبندی به رهبری روحانی و دوری گزیدن از ورود به عرصه های سیاسی» (اللیثی، ۱۳۸۷: ۴۲)

زیرا شانیت مقام امامت با سازش کاری در مورد اصول و سکوت و مدارا در مقابل حکام وقت، سازگار نیست و آنچه در سیره ائمه (ع) دیده ایم به خوبی شاهی بر این مدعاست و آن بزرگواران حتی در شدیدترین شرایط فشار و اختناق به مدارا و کناره گیری از امور سیاسی و اجتماعی اقدام نفرموده اند.

۱-۲- بررسی مورد دوم- تلاش برای به دست گیری حکومت و قیام علیه دستگاه خلافت عباسی

از جمله مسائلی که بعد از نهضت امام حسین (ع) (با تاثیر گرفتن از واقعه عاشورا) در جریان های سیاسی شیعیان و علویان به چشم می خورد، قیام بالسیف، نهضت علیه حکومت جائر و برپایی حکومت بوده است. در مورد جهت گیری ائمه (ع) (به طور خاص از زمان امام باقر (ع) به بعد) در مورد این قیام ها اخبار و اقوال متعددی وجود دارد که حتی گاه میان آن ها تناقض وجود دارد که البته علت آن را می توان در: ضعف برخی از روایات به واسطه سند ضعیف یا وجود راویان غیر موثق، تقیه امام (ع)، عدم درک صحیح از قول معصوم (ع) و مسائلی از این دست جستجو نمود. در مورد مواضع امام صادق (ع)، امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) در برابر قیام های علویان در فصول گذشته به طور مجزا بحث

شد و در این قسمت با گونه شناسی کلی از این حرکت ها و تلاش برای فهم مواضع ائمه (ع) در برابر این قیام ها، در پی پاسخ به این پرسش هستیم که امام رضا (ع) چرا در برابر حاکم جور قیام نکردند. نفی ظلم و ظالم از اصول مسلم و قطعی تعالیم اهل بیت (ع) می باشد و ایشان من باب امثال امر الهی به سبب «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»^۱ (هود: ۱۱۳) بر ظلمه نه اعتماد کردند و نه آنان را یاری نمودند و از آجایی که در ولایت جائز احیای باطل و از میان رفتن حق به طور کلی وجود دارد لذا شیعیان را نیز از همکاری بر حذر می داشتند و حتی از کمک به جائز در ساختن مسجد ممانعت می فرمودند (حیدر، ۱۴۰۳: ۳۷۴) و همانطور که پیش از این گفته شد، در تفکر سیاسی ائمه (ع) نفی ظالم و حکومت جور به طور ویژه‌ای مورد تاکید قرار گرفته است. از امام صادق (ع) نقل شده است: «فَأَنْكُرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَالْفُطُوبِاءَ لِسِنِّكُمْ وَصُكُوبَهَا جِبَاهَهُمْ وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّا تَمُ» (محدث عاملی، ۱۴۰۹: ۱۶/۱۳۱).

«منکر را با دل هایتان ناخوشایند بدارید و با زبان هایتان نهی کنید و با اعمال قدرت پیشانی کسانی را که مرتکب منکر می شوند بکوبید و در راه خدا از ملامت هیچ کننده‌ای نهراسید.» و در احادیث معصومان (ع) ضمن نهی از رکون در برابر ستمگران بر وجوب جهاد علیه طاغوت سفارش شده است. از حضرت علی (ع) روایت شده: «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدُوَّانَا يُعْمَلُ بِهِ وَنُكِرَ أَيْدَعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَبَرٍّ وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أَجِرَ وَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَكَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى» (فتال نیشابوری، بی تا: ۲/۳۶۴).

«ای مؤمنان! هر کس ببیند ظلم و ستمی می شود و ناپسندیده‌یی ببیند که مردم را به انجام آن فرا می خوانند و حداقل با دل خود آن را انکار کند، همانا خودش سلامت یافته و از عذاب رهایی می یابد و هر کس آن را با زبان انکار کند و بگوید پاداش می یابد- و او از شخص اول برتر است- و آن کس که با شمشیر آن را انکار کند تا کلمه خداوند برتر و گفتار ستمگران پست شود.»

با همه احادیث و روایاتی که در این زمینه وجود دارد، در تاریخ سیاسی شیعه شاهد این هستیم که ائمه (ع) پس از نهضت عاشورا در هیچ قیامی شرکت نداشته و گاه نه تنها دستور به جهاد نداده اند بلکه به نوعی با جهاد (قیام مسلحانه و آشکار) مخالفت فرموده اند؛ برای یافتن چرایی این بحث باید به چند نکته توجه کنیم:

- عدم شرکت مستقیم امام (ع) در قیام‌های توابین، مختار، زید، زیدبن علی، نفس زکیه، ابراهیم (برادر نفس زکیه)، حسین بن علی (شهید فخر) به معنی نفی و مخالفت (مطلق) امام معصوم (ع) با این قیام‌ها علیه حاکم جائز نبوده است. در یک جمع بندی کلی احادیث و حذف احادیث ضعیف و در نظر گرفتن

۱. «و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می شود آتش شمارا فرا گیرد».

اصل تقیه در احادیث صادره از ائمه (ع) می‌توان گفت که شخصیت برخی از این قیام کنندگان (به طور کلی) مورد تایید امام (ع) بوده است و این بزرگواران با نفس مقابل با حکومت جائر و طاغوت مخالف نبوده‌اند و احادیثی که در مدح برخی از قیام کنندگان آمده هیچ تناقضی با این مطلب ندارد؛ زیرا دلالت غالب احادیث بر (مدح) شخصیت فردی آنان و نفس عمل امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد و نمی‌توان آن را بر تایید قیام‌ها تفسیر نمود.

- امام معصوم (ع) با درایت و بینش وسیع و نگاه عالمانه به مسائل سیاسی و اجتماعی به خوبی از شرایط سیاسی، اجتماعی، مقدمات و امکانات مورد نیاز برای قیام و حتی تشکیل حکومت آگاهی داشتند؛ و با توجه به شرایط سیاسی اجتماعی عدم موفقیت قیام‌ها را پیش بینی می‌کردند و از آنجایی که در آن شرایط، شکست قیام نمی‌توانست به حرکت ائمه (ع) کمک قابل توجهی کند، ائمه (ع) - در آن مقطع - به پیروانشان تقیه و استفاده از ابزارهای دیگر (به جز جهاد مسلحانه) را سفارش می‌کردند. - ائمه (ع) از زمان امام سجاد (ع) به بعد، خط مشی سیاسی خود را تغییر دادند؛ یعنی به جای مبارزه و قیام مسلحانه، اقدام به کارهای فرهنگی کردند و یک نهضت علمی - فکری را در پیش گرفتند که به تعلیم و تربیت شاگردان و نشر احکام و معارف دینی می‌پرداختند. از این رو، آنان در هیچ قیام و حرکت ضدحکومتی شرکت نکردند و حتی برخی یاران خود را نیز از شرکت کردن در چنین حرکتی منع می‌کردند. زیرا این قیام‌های پراکنده که از سوی شیعیان صورت می‌گرفت، چندان سنجیده و حساب شده نبود و اتفاقاً به آن حرکت حساب شده ائمه (ع) که به شکل دیگری (نهضت علمی - فرهنگی) نمود پیدا کرده بود، ضربات سختی وارد کرد و (گاه) موجبات تفرقه نیروها و از دست رفتن آن‌ها را فراهم کرد.^۱ احادیثی که در زمینه سفارش به عدم قیام، از ائمه (ع) روایت شده ناظر به همین مسئله می‌باشد.^۲

در ادامه این نکته قابل ذکر است، آنچه که گفته شد، دلالت بر سکون و عدم مجوز برای جهاد از سوی ائمه (ع) نمی‌باشد؛ زیرا نفس مقابل با حکومت طاغوت هنگامی که با شناخت دقیق و بررسی شرایط صورت گیرد فی ذاته یک ارزش محسوب می‌شود. به عنوان نمونه وقتی محمدحنفیه به حضور امام سجاد (ع) مشرف شد و در مورد قیام به جهت خونخواهی امام حسین (ع) از ایشان سوال نمود،^۳ حضرت سجاد چنین فرمودند:

۱. بنابراین، در اینکه برخی رهبران قیام‌های شیعی افرادی مؤمن، متقی، فاضل، ظلم‌ستیز و دارای نیات اصلاح طلبانه بودند، و از این جهت مورد تأیید ائمه (ع) بودند، شک و تردیدی نیست؛ اما این یک سوی مسئله است و دلیل نمی‌شود که سوی دیگر مسئله، یعنی قیام و رهبری آنان در آن برهه از زمان، مورد تأیید امام زمان نیز باشد، چنان‌که روایات مطرح شده در این باب هم، همه ناظر به سوی اول مسئله است.

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (محدث عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵/۵۴) در «تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة» (۱۴۰۹). قم: آل البیت

۳. این جریان در ارتباط با حرکت مختار می‌باشد.

«یا عم! لو أن عبدًا زنجيًا تعصب لنا أهل البيت لوجب على الناس موازرتة وقد وليتك هذا الأمر فاصنع ما شئت.»
(مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۶۵/۴۵)

«ای عمو! اگر یک غلام زنگی برای ما خاندان اعمال تعصب کند بر مردم واجب است او را تقویت نمایند. من تو را صاحب اختیار قرار دادم. هر عملی که می خواهی انجام بده.»

در همین زمینه از مواضع سایر ائمه (ع) در مورد قیام های علویان مطالبی نقل شده و آن حضرات گاه به طور ضمنی این حرکت ها را تایید و حمایت نموده اند^۱ (مانند قیام زید) و گاه به کناره گیری دستور داده اند و به طور قطع این طور نبوده که هر حرکت اعتراضی علیه حکام جور صورت گیرد مورد تایید ائمه (ع) باشد. در مورد حمایت ائمه (ع) از قیام های علیه حکومت های طاغوت، با توجه به اینکه آنان تحت کنترل کامل قرار داشتند و امکان ارتباط با شیعیان وجود نداشت و نیز با در نظر گرفتن اصل تقیّه (جز در برخی موارد خاص) اطلاعات دقیق و صریحی در دست نیست. اما با توجه به برخی اصول نظیر امر به معروف و نهی از منکر، نفی سلطه طاغوت، عدم همکاری با حکام جور، کمک به مظلوم و... و اخبار متعددی که درباره مواضع ائمه (ع) در قیام ها و حرکت های اعتراضی ذکر شده (در فصول گذشته مواضع سیاسی امام صادق (ع)، امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) را مورد بررسی قرار دادیم) می توان به نوعی جمع بندی رسید که چندین شرط برای حمایت امام از یک حرکت اعتراضی وجود داشته است:

● رهبر صالح و واجد شرایط؛ منظور رهبری است که مورد تایید ائمه (ع) و ماذون از جانب ایشان باشد. به عنوان نمونه هنگامی که مأمون زید بن موسی بن جعفر را با زید قیاس کرد، امام رضا (ع) ضمن مخالفت صریح با وی، نکاتی را درباره زید می فرمایند که در ضمن این نکات فضایل یک رهبر بر شمرده شده است. امام رضا (ع) فرمودند:

«لَا تَقْسِ أَخِي زَيْدًا إِلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) - فَإِنَّهُ كَانَ مِنْ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ - غَضِبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِجَاهَهُ أَغْدَاءَهُ حَتَّى قُتِلَ فِي سَبِيلِهِ - وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ (ع) - أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي زَيْدًا - إِنَّهُ دَعَا إِلَى الرَّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ - وَلَوْ ظَفَرَ لَوْ فِي بَإِذَاعِ إِلَيْهِ - وَقَدْ اسْتَشَارَنِي فِي خُرُوجِهِ فَقُلْتُ لَهُ يَا عَمِّ - إِنْ رَضِيتَ أَنْ تَكُونَ الْمُقْتُولَ الْمَضْلُوبَ بِالْكَتَاةِ فَشَأْنُكَ»
«برادرم را با زید بن علی بن الحسین مقایسه مکن، زید از علمای آل محمد بود برای خدا خشم گرفت و با دشمنان خدا جنگید تا در راه او کشته شد پدرم موسی بن جعفر فرمود از پدرش حضرت صادق شنید که می فرمود خدا رحمت کند عمویم زید را مردم را دعوت کرد به تسلیم شدن در مقابل پیشوای خدا از آل محمد اگر پیروز می شد به وعده خود وفا می کرد، با من در مورد قیام خود مشورت کرد گفتم عمو جان اگر مایلی کشته شوی و به دار آویخته گردی در کنار کناسه کوفه مانعی ندارد.»

۱. پیش از این گفته شد این تاییدات می تواند ناظر به نفس عمل مقابله با حاکم جائر و امر به معروف و نهی از منکر می باشد و لزوماً به معنای تایید و سفارش برای یک حرکت و قیام مسلحانه نمی باشد.

حضرت در ادامه در پاسخ به مأمون (که مدعی شد زید ادعای امامت کرده) فرمودند: «إِنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَدْعَ مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقٍّ - وَإِنَّهُ كَانَ أَنْتَقَى لِلَّهِ مِنْ ذَاكَ إِنَّهُ قَالَ - أَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ..... وَكَانَ زَيْدٌ وَاللَّهُ مِنْ خُوطِبِ بِهَذِهِ الْآيَةِ - وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ.» (شیخ صدوق، ۱۳۷۸/۱: ۲۴۹-۲۴۸) (محدث عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵/۵۴)

«زید بن علی ادعای ناحق نکرد او پرهیزگارتر از این نسبت ها بود می گفت شما را دعوت میکنم به تسلیم در برابر پیشوای آل محمد بخدا قسم زید کسی بود که این آیه شامل او می شد و جاهدو فی الله حق جهاده هو اجتباکم»

● انتخاب زمان مناسب برای قیام؛ در هنگام قیام ابومسلم از امام صادق (ع) در مورد همراهی نمودن وی سوال شد، که حضرت امر به صبر نمودند و مشارکت در قیام را منوط به وجود رهبری اهل بیت (ع) و فرا رسیدن وقت مناسب دانستند.

«كُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ وَالزُّمُوا بِيَوْمِكُمْ فَإِنَّهُ لَا يُصِيبُكُمْ أَمْرٌ تُخْشَوْنَ بِهِ أَبَدًا وَلَا يُصِيبُ الْعَامَّةَ وَلَا تَزَالُ الزُّبُودُ وَقَاءَ لَكُمْ أَبَدًا» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۲/۱۳۹)

«زبان های خود را نگاهدارید و از خانه های خود بیرون نیائید زیرا آنچه به شما اختصاص دارد (منظور خلافت و دولت حق است) به این زودی به شما نمی رسد و به سایرین هم نخواهد رسید و پیوسته فرقه «زیدیه» جلودار شما هستند.»

یکی از عوامل اصلی به نتیجه نرسیدن قیام علویان عدم درک درست از شرایط زمانی و مکانی بوده و این غفلت و ناآگاهی در فاصله گرفتن از مسیر اهل بیت (ع) ریشه دارد. هرگاه رهبران قیام با تاسی از امام یا با دستور مستقیم امام اقدام نموده اند، امام (ع) سرانجام آنان را نیز تایید نموده اند.

● هدفمند بودن حرکت؛

در قاموس اهل بیت (ع) مراد از به ثمر رسیدن قیام، لزوماً پیروزی ظاهری و شکست مخالفان و یا صرفاً قیام بالسیف (مانند آنچه زیدیه معتقدند) نیست بلکه عمل به تکلیف چیز است که در نظر این حضرات و پیروانشان اهمیت دارد. البته روشن است که تکلیف امام (ع) به عنوان رهبر جامعه اسلامی، با تکلیف سایر افراد جامعه (از بعد رهبری) تفاوت هایی اساسی دارد. یکی از عوامل (قطعی) که ائمه (ع) در دوران عباسیان در قیام های علیه حکومت های وقت به طور آشکار و مستقیم مشارکت نمی کردند همین بحث نتیجه بخش بودن حرکت بوده است. عباراتی که از معصومان (ع) نقل شده حاکی از توجه خاص به این اصل می باشد. در قیام ابن طباطبا نقل شده، پس از اینکه از امام رضا (ع) تقاضا کردند به آنان بپیوندند امام (ع) به ایشان فرمود پس از بیست روز به آنان خواهند پیوست که ظاهراً پس از هجده روز (از زمانی که امام را دعوت کرده بودند) این حرکت شکست خورد و قیام کنندگان فراری شدند (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۲/۲۰۸) در مورد پیوستن امام به قیام کنندگان پس از مدت زمان یاد شده، به نظر

می‌رسد صرف نظر از علم الهی امام (ع) در مورد قیام و نتایج آن، حضرت رضا (ع) به نوعی مردم را متوجه می‌سازند که این قیام‌ها و جریان‌های اعتراضی، (با این شکل و ابزار) در جهت تحقق اهداف عالیه و نهایی امام معصوم نیست زیرا پایدار نبوده و در آن شرایط ابزار مناسبی محسوب نمی‌شوند و شیعه معتقد است که امام معصوم همواره از بهترین ابزار و وسایل در جهت نیل به اهداف عالیه استفاده می‌کنند. در این زمینه در بحارالانوار از نعمانی نقل شده که:

«نگاه کنید به شیوه ائمه و دستوری که به ما داده‌اند و رسمی که داشته‌اند و ببینید چگونه در پیشامدها صبر می‌کردند و خود و شیعیان را از خطرهای حفظ می‌نمودند! و منتظر فرج بودند و می‌گفتند آن‌ها که در این خصوص شتاب می‌کنند به هلاکت می‌رسند و گمراه می‌گردند و آن‌ها که آرزوی (توأم با شتاب) دارند دروغ می‌گویند و ببینید که چطور از کسانی که تسلیم حوادث و گوش به فرمان ائمه هستند و منتظر فرج آل محمد می‌باشند (که هر وقت خدا مصلحت دید آشکار شود) و بردبار و ثابت می‌مانند، تجعید نموده و فرموده: آن‌ها رستگازند، و چگونه اینان را تشبیه کرده به سنگری که بر شالوده‌های خود پایدار باشد.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۲/ ۱۴۰)

در سیره امام رضا (ع) مفاهیم و جهت‌گیری‌های سیاسی بیش از آنکه در اقدامات عملی متجلی شود بیشتر در قالب ارشاد و بیان مفاهیم، اصول کلی و مخالفت با انحرافات فکری و عقیدتی در جریان بوده است و حضرت به دلایل شرایط خاصی که (در زمان هارون، امین و درگیری‌های امین و مأمون) داشتند، از شیوه علمی و نشر معارف اهل بیت (ع) برای بیان مواضع سیاسی استفاده کرده‌اند. در این زمینه، احادیث بسیاری از امام رضا (ع) نقل شده که به صراحت دلالت سیاسی دارند و ضمن زیر سوال بردن حکام جور، خطوط فکری اهل بیت (ع) را به صراحت بیان می‌نمایند.

۱-۳- بررسی مورد سوم- اتخاذ مواضع هوشمندانه سیاسی و ادامه مسیر راهبردی امامت با توجه به مقتضیات خاص زمانی و مکانی

مواضع سیاسی ائمه (ع) همواره با ملاحظات همراه بوده است و در بررسی و واکاوی رفتارهای سیاسی این بزرگواران توجه به این ملاحظات می‌تواند به فهم مخاطب کمک کند. در سیره سیاسی امام رضا (ع) سه مولفه در جهت‌گیری و رفتارهای ایشان قابل شناسایی است:

- مصالح عمومی دارالاسلام در ارتباط با دارالکفر
- مقتضیات خاص حرکت هدفمند جریان اهل بیت عصمت و طهارت که تحت تاثیر دو مولفه قرار دارد:
 - الف: مسوولیت شخصی امام در موضع انجام وظایف خویش، در برابر خدا و شرع است که در این موضع مانند هر فرد مکلف و مسوول حتی در نقش رهبری و امامت مسوولیت‌هایی برعهده دارد که باید انجام دهد.
 - ب: بعد تعلیمی و ارشادی عمل امام است که در این موضع، امام برای امت یک اسوه است و عمل او در هر مورد، بیانگر قانون و روشنگر راه شرع می‌باشد.
- نوع تعامل با حکومت‌های وقت

پیش از ورود به بحث باید این نکته را مجدداً خاطر نشان کنیم که از دیدگاه شیعه امام در همه امور مذهبی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی الگوی کامل است و در سیره تمام ائمه (ع) اهتمام به امور سیاسی از جمله نقاط شاخص زندگانی آن بزرگواران به شمار می‌رود. با توجه به ملاحظات کلی ذکر شده باید گفت در تفکر سیاسی امام رضا (ع) (به مانند سایر ائمه (ع)) چند اصل اساسی وجود دارد که در ادامه به آن‌ها خواهیم پرداخت و به واسطه اهمیت این اصول به طور مستقل از مباحث گذشته آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۲- اصول تفکر سیاسی امام رضا (ع)

۱-۲- بیان صریح حق امامت و ولایت

۲-۱-۱- نظریه امامت

امام در اندیشه الهی حجت دین است و بر پادارنده و قیم شؤون مسلمین می‌باشد. با این وصف او اولین کسی است که شرح رسالت و حمل امانت می‌کند و به واسطه خصیصه علمی و گستره ورودش به اسرار کتاب و سنت، قانندی است که برای حراست در تطبیق شریعت با حقیقت دین بر مبنای عدالت و تحقق خیر و سعادت برای تمامی پیروانش قیام می‌نماید. در واقع امامت، امتداد رسالت و نیابت از نبوت است و مبین فضایل متعالی و عظیم است تا به سبب آن مسلمین به راه صحیح و طریق مستقیمی که خدا - برای بندگان صالحش - ترسیم کرده، برسند. در تعریف معنای امامت (از نگاه متکلمان) آمده:

«امامت ریاست عامه در امور دین و دنیاست» (جرجانی، ۱۳۷۳: ۸/۳۴۵).

در تفکر شیعه، امامت و ولایت شاخص‌ترین و مهم‌ترین ویژگی است زیرا امام شیعه دارای صفات و وظایف پیامبر است تنها با این تفاوت که بر امام وحی صورت نمی‌گیرد. امام فردی است که فعل و کلامش به مانند پیامبر واجب اطاعت است و ریاست دین و دنیا از طرف خدا به او تفویض شده است. دین اسلام بر پنج پایه استوار است^۱ با ولایت، دین کامل شد و ولایت آخرین فریضه الهی نازل شده است. معرفت امام، واجب و قبول ولایت امام (ع) شرط صحت اعمال است و بدون آن هیچ عملی قبول نمی‌شود. اصل امامت یکی از اصول اساسی شیعه به شمار می‌آید و شیعه امامت را ادامه راه رسالت و نبوت می‌داند. امام از سوی خدا توسط پیامبر (ص) منصوب می‌شود و اهمیت آن به حدی است که خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید تکمیل شدن رسالت با بیان امامت صورت می‌گیرد.

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (مائده، ۶۷)

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای.

۱. بُنَى الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُوْدِيَ بِالْوَلَايَةِ (اصول کافی، ۱/۸۲) و اسلام بر پنج پایه استوار است، بر نماز و زکاه و روزه و حج و ولایت و درباره هیچ چیز همچون ولایت خطاب نشده است.

بنا به تعبیر روایات ماثوره «امامت» مقام بلندی است که خداوند بعد از نیل مقام نبوت و خلت به ابراهیم خلیل الرحمن عطا فرموده (بقره، ۱۲۴)، وی را بدان رفعت جایگاه بخشیده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۷۵/۱). امامت از یک نگاه، اصلی مهم از اصول دین^۱ - بعد از توحید و نبوت و منشعب از آن دو - به شمار می‌آید؛ اما در نگاهی دیگر، تبلور تمامی دین خدا در مقام تفصیل اصول و فروع و اخلاقیات شریعت و سکاندار کشتی دین و تحقق بخش نظام الهی مسلمین است. از امام باقر (ع) نقل شده است:

«جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَعُمَدَ الْإِسْلَامِ وَرَابِطَةً عَلَى سَبِيلِ هُدَاهُ لَا يَهْتَدِي هَادٍ إِلَّا يَهْدَاهُمْ وَلَا يَضِلُّ خَارِجٌ مِنْ الْهُدَى إِلَّا يَتَقَصِّرَ عَنْ حَقِّهِمْ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى مَا أَهْبَطَ مِنْ عِلْمٍ أَوْ عُذْرٍ أَوْ نُذْرٍ - وَالْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ فِي الْأَرْضِ يَجْرِي لَا خَرِهُمُ مِنَ اللَّهِ مِثْلُ الَّذِي جَرَى لِأَوْلِهِمْ وَلَا يَصِلُ أَحَدٌ إِلَى ذَلِكَ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۹۸/۱)

«خدای عز و جل آن‌ها [ائمہ (ع)] را ستون‌های زمین ساخته تا مبدا به اهل خود بلرزد، آن‌ها دیرک‌های اسلام و راهدار سبیل اویند، کسی به حق نرسد جز به رهنمائی آن‌ها و کسی از راه گمراه نشود و بیراهه نیفتد جز به واسطه تقصیر در حق آن‌ها، آمین خدایند بر هر چه از علم خود نازل کرده و در آنچه عذر دانسته و در آنچه بیم داده، حجت رسای خدایند بر هر که در زمین است از طرف خدا، در باره آخر آن‌ها همان حکم جاری است که در باره اول آن‌ها جاری بود، کسی بدان مقام نرسد».

امامت در فرهنگ شیعه دوازده امامی، دارای معنای خاصی است؛ ولی اهل سنت به مسئله امامت، به مانند یک موضوع عادی و زمینی می‌نگرند و با اعتباری دانستن مقام امامت، شان آن را در حد رهبری ظاهری سیاسی تقلیل داده‌اند. به عبارتی اهل سنت معتقدند، امت در یادگیری دین، اعم از اصول و فروع هیچ نیازی به امام ندارند و امام نیز در این جهت چون دیگر مردم است و همانطور که بر دیگران لازم است در دین اجتهاد کنند بر او نیز لازم است در دین اجتهاد کند و در صورت نیاز به عالمان دین مراجعه نماید. پس هیچ گونه پیشوایی دینی بر مردم ندارد و فقط مجری حدود و احکام شریعت است (حسنی، ۱۳۸۷: ۶۱). به عبارت دیگر، امام در اصطلاح کلام اهل سنت، تنها به پیشوایی جامعه اسلامی اطلاق می‌شود. غزالی چنین آورده است:

«بحث کردن در باب امامت، نه از اصول دین و نه بحثی صرفاً عقلی است، بلکه از مسائل فقهی به شمار می‌رود... لکن از آنجا که از دیرباز، رسم چنین بوده است که مباحث کتاب‌های اعتقادی را با بحث امامت به بیان برند ما نیز چنین کردیم^۲. (غزالی، ۱۳۸۲: ۲۳۴).

روشن است که برای این انحراف دلایل فراوانی وجود دارد اما یکی از اصلی‌ترین دلایل کوتاه بینی در فهم مقام و کمالات امام (ع) است. امام رضا (ع) در همین زمینه می‌فرمایند:

۱. امامت به اعتبار لزوم نصبش توسط حق تعالی، مسئله کلامی و جزء اصول دین یا اصول مذهب و ایمان است و به اعتبار وجوب شرعی اطاعت مردم از منصب امامت و شخص امام، بحث فقهی و جزء فروع دین است (خسروپناه، ۱۳۸۹: ۲۴).
۲. در مقابل این نظریه، شیخ صدوق انکار امامت را با انکار نبوت و توحید یکی می‌داند: يجب ان يعتقد ان المنكر للامام كالمنكر للنبوته والمنكر للمنكر للتوحيد (شیخ صدوق، ۱۴۱۸: ۲۷).

«إِلْمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ لِلْعَالَمِ وَهِيَ فِي الْأَفْقِ بَحِثٌ لَا تَنَالُهُ الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارُ..... ظَلَّتْ الْعُقُولُ وَتَاهَتْ الْحُلُومُ وَحَارَتْ الْأَلْبَابُ وَحَسَرَتِ الْعُيُونُ وَتَصَاعَزَتِ الْعُظَمَاءُ وَتَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَتَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ وَخَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَجَهَلَتِ الْأَلْبَابُ وَكَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَعَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ وَعَيَّتِ الْبُلَغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ فَأَقْرَبَتْ بِالْعَجْزِ وَالتَّقْصِيرِ» (شیخ طبرسی، ۴۳۵/۲: ۴۳۴-۴۳۳)

«امام همچون خورشید درخشانی است که نورش جهان را فرامی گیرد و جایگاهش در افق به گونه ای است که نه دست ها بدان رسد و نه دیدگان توانندش دید..... عقل و علم در او گم و خردها حیران و چشم ها بی فروغ و بزرگان کوچک و حکیمان متحیر و خطیبان الکن و خردمندان قاصر و دانایان جاهل و شاعران در مانده و ادیبان ناتوان و بلیغان عاجزند که شأنی از شئون و فضیلتی از فضائل امام را وصف کنند و به ناتوانی و تقصیر خود معترفند چه رسد به آنکه کنه او وصف شود و یا چیزی از اسرار او فهمیده شود یا کسی قائم مقام و نایب او شود».

از آنجایی که بحث ما، درون دینی و شیعی است لذا پرداختن به صفت و ویژگی های امام ضروری به نظر نمی رسد اما از حیث پرداختن و نگاه همه جانبه به موضوع مطالبی را ذکر می کنیم.

در تبیین مقام امامت گفته شد که امام به مانند پیامبر (ص) عهده دار تبیین وحی است و روشن است که امامی که می خواهد محتوای وحی را کما هو حقّه دریابد، نباید در فهم، خطا داشته باشد تا مراد واقعی خدا را بفهمد؛ پس باید دارای علم خدادادی باشد. همچنین برای برکنار بودن از خطا در بیان مقصود خدا برای مردم، باید دارای ملکه عصمت باشد. (علامه حلی، ۱۳۷۹: ۵۱۳). از همین روست که امام (ع) با عصمت، علم لدنی، منصوب و منصوص الهی بودن و افضلیتش، جامع کلام تکوین و کون جامع است و هیچ موجودی به جامعیت او نخواهد بود. جامعیت عینی و علمی امامان (ع) به این معناست که اولاً؛ هر کمال ممکن را واجدند. ثانیاً؛ هر چه دارند، مصون از عیب و نقص است. ثالثاً؛ هر چه را در مرحله حدوث واجد بودند، در مرحله بقا نیز دارا خواهند بود. این مقام جمع الجمعی را می توان از عدیل بودن آنان با کتاب بی بدیل الهی، یعنی قرآن، در حدیث ثقلین- که فریقین نقل کرده اند- استنباط کرد. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۴۶/۱) از همسنگی امام معصوم (ع) با قرآن کریم در حدیث نبوی ثقلین، می توان دریافت که قرآن کریم و امام معصوم (ع) دو چهره یک واقعیت و دو ظهور یک حقیقت اند. بنابراین، اگر قرآن، صراط مستقیم هدایت است، امام نیز چنین است. قرآن، امام علمی است و امام، قرآن عینی؛ قرآن صراط علمی است و امام صراط عینی. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۱۹۳/۲) لذا الگو بودن امام در این حدیث نبوی نیز تجلی دارد. مخاطب این پیام الهی، تمدن اسلام در پهنه زمان و گستره زمین، در هر عصری است و چون امت اسلام الگوی سایر امت هاست، لذا این پیام، فراگیر هر نسلی و عصری است. از این رو، همه مردم روی زمین تا پایان تاریخ بشری، در بخش علم و عمل، نیازمند رهنمود و رهبری عترت اند. ائمه (ع) از جهت بینش، معصوم و از جهت منش، مصون اند؛ هیچ موجودی به اندازه ایشان از کمال برخوردار نیست. از این رو، شایسته ترین و برترین الگو برای بشر در گستره زمین و طول زمان اند

که نه زمینی آن را محدود می‌کند و نه زمانی محصورشان می‌گرداند. امام، عبد کاملی است که اوصاف باری تعالی در او بروز و ظهور می‌یابد. البته جز آنچه از سنخ «وجوب ذاتی» است که به ذات باری تعالی اختصاص دارد. امام معصوم (ع) نه تنها با گفتار، کردار و سکوت معنادار خود، دلیل به سوی رضای الهی است، بلکه صفات او نیز به این مقصد بلند دلالت می‌کند. در واقع، تمام شئون وجودی امام معصوم (ع) در نظام هستی، چنین راهنمایی و دلالتی را به همراه دارد.

۲-۱-۲- ضرورت وجود امام

درباره ضرورت وجود امام در نزد شیعه دلایل عقلی و نقلی متعددی ذکر شده که در این مجال به عنوان نمونه به طور مختصر به قاعده لطف می‌پردازیم زیرا به عقیده برخی مهم‌ترین دلیل عقلی در مورد اصل امامت، قاعده لطف است.^۱ براساس این قاعده وجود و نصب امام از سوی حق تعالی، لطفی است که بر بندگان روا داشته شده است. مقدمات این قیاس بر این مبناست که: وجود امام و نصب وی لطف است (صغری قیاس) و لطف بر خداوند واجب است (کبری قیاس). براساس کبری، می‌توان این طور گفت که غرض خداوند از تکلیف بندگان و قوانین شرع اینست که آنان بدین وسیله تقرب جست و شایسته پاداش شوند. بر این اساس، حکمت الهی اقتضا می‌کند که اسباب و زمینه‌های این امر را مهیا کند و این همان وجوب لطف است. اما در مورد لطف بودن امام، شیعه معتقد است که وجود ائمه اطهار (علیهم‌السلام) لطف است از آن جهت که، ضروری است (عقلاً) خداوند افرادی را برای هدایت و راهنمایی بندگان (به منظور تقرب) منصوب کند و از آنجایی که لطف خداوند به واسطه ارسال رسل تحقق می‌یابد می‌توان با تسری ملاک در مورد وجود امام^۲ آن را نیز ضروری دانست (فلاح، ۱۳۸۷: ۱۳۹).

امام رضا (ع) در همین زمینه می‌فرماید:

«اگر کسی بگوید چرا شناخت پیامبران و یقین و اقرار به آنان از طریق پیروی و اطاعت واجب است؟ گفته می‌شود، چون در بین مردم چیزی نیست به سازنده و بیانگر آفرینش و گفتار و نیروهای آنان باشد تا مصالحشان را استوار و تکمیل کند. از طرف دیگر، حق تعالی به عنوان صانع و سازنده جهان برتر از آن است که با چشم ظاهری دیده شود. از ناحیه سوم، ضعف و ناتوانی مردم از درک خداوند بسی روشن است. پس چاره‌ای جز وساطت پیامبری معصوم به عنوان رسول و واسطه بین خدا و مردم نیست تا امر و نهی و آداب و دستورهای خداوند را به مردم برساند و به آنچه در سود و زیان آنان نقش دارد آگاه کند؛ زیرا در آفرینش ابتدایی مردم، دانشی قرار داده نشده است که به وسیله آن منافع و مضرات خویش را بشناسند. پس اگر بر مردم، شناخت و پیروی رسول خدا واجب نباشد در آمدن پیامبر و رسول، نه سودی بود و نه نیازی و نیز آمدن او عبث و بیهوده و بی منفعت و مصلحت می‌بود و بیهوده

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید که در این بحث (قاعده لطف) نیز از آن استفاده شده است: (فلاح، ۱۳۸۷: ۱۵۴-۱۳۳)

۲. پیش از این درباره پیوند وثیق میان توحید و نبوت و امامت بحث کردیم.

کاری از اوصاف خدای حکیم نیست که هر چیزی (از جمله فرستادن پیامبر) را متقن و استوار داشته است» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۳/۳۲)

علاوه بر این براساس روایات، وجود امام (ع) از لحاظ تکوینی واجب است.^۱ امری که در روایات ائمه (ع) بسیار به چشم می‌خورد. سلمان بن جعفر جعفری گفت از حضرت رضا (ع) پرسیدم آیا زمین خالی از حجت می‌شود فرمود اگر دنیا یک چشم به هم زدن خالی از حجت باشد زمین اهلش را فرو می‌برد. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۳/۲۷)

در مورد لطف بودن امام معصوم (ع) که به طور خاص مورد بحث است باید گفت متکلمان لطف امام را در دو حوزه دین و دنیا مورد بحث قرار داده‌اند هر چند که گستره لطف الهی و ولایت معصوم در چارچوب‌های ذهنی بشری قابل احصا نیست اما در ادامه به تبیین ضرورت وجود امام به عنوان لطف الهی در حوزه اجتماعی و سیاسی می‌پردازیم تا فراگیری اصل امامت را در همه حوزه‌های دینی، اجتماعی یادآوری سازیم.

۲-۱-۳- جایگاه امامت در اندیشه سیاسی امام رضا (ع)

پیش از آغاز بحث باید این نکته را خاطرنشان کنیم که فهم و بیان صحیح اندیشه سیاسی اسلام با تبیین اصولی مقام و شان امامت صورت می‌گیرد. در اسلام، تدبیر امور اجتماعی در متن دین و جزئی از آن است و امام که بر امور مسلمین ریاست دارد، حکومتش حکومت دینی است و در امور دینی نیز مرجع است (مصباح یزدی، ۱۳۷۵: ۳۲۰) پس امام معصوم در عین اینکه زعامت دینی و دنیوی مردم را به عهده دارد، از همه حیث شایسته‌ترین فرد برای تصدی حکومت می‌باشد. البته باید توجه داشته باشیم که تقلیل شان امامت به امر حکومت صحیح نیست. در روایات امام به عنوان خلیفه الهی معرفی شده و این در حالیست که برای امام شئون و وظایف دیگری نیز ذکر شده است. بر این اساس می‌توان مراتبی را برای خلافت الهی تصور نمود. شهید مطهری شان امامت را در سه وجه ذکر می‌کند (مطهری، ۱۳۸۴: ۴/۸۵): اولین وجه، ولایت تکوینی، سپس مرجعیت دینی و آخرین و پایین‌ترین وجه نیز، زعامت سیاسی است. از میان این وجوه، وجه اول و دوم جزء جدایی‌ناپذیر امامت است و امام بدون آن دو صلاحیت امامت را نخواهد داشت. اما وجه سوم مبتنی بر وجود شرایط و زمینه مناسب است و در برخی شرایط ممکن است امام فاقد زعامت سیاسی جامعه باشد. بر این اساس، زعامت سیاسی از ارکان تعریف امامت به شمار نمی‌رود، از دیدگاه روایات، ولایت تکوینی امری است مقوم امامت و از عناصر جدایی‌ناپذیر آن.^۲ این بدین معنی است که اگر ائمه (ع) در زمان خودشان حکومت را به دست نداشتند، نقصانی در شان مقام ایشان نیست بلکه امام در هر زمان و مکانی شایسته‌ترین و با صلاحیت‌ترین فرد

۱. روایت مشابهی در اصول کافی ذکر شده؛ محمد بن فضیل گوید: به امام رضا (ع) عرض کردم: زمین بدون امام باقی ماند؟ فرمود: نه، گفتم: برای ما از حضرت صادق (ع) روایت شده که زمین بدون امام باقی نباشد مگر اینکه خدای تعالی بر اهل زمین یابرندگان خشم گیرد، فرمود: نه، باقی نماند، در آن صورت فرورود. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۲۵۲، روایت: ۱۱)

۲. به نقل از (علی‌پور، ۱۳۹۰: ۴۰)

برای اداره حکومت است زیرا اصل امامت بر این اساس است که امام راهنمای دین و دنیای مردم باشد و حکومت و قدرت سیاسی یکی از ابزارهای امام می‌باشد که اگر شرایط فراهم شود و زمینه‌های آن مساعد باشد امام به آن اقدام می‌کند.

همانطور که پیش از این گفته شد، جنبه‌هایی که برای اصل امامت در مکتب شیعه مطرح است، شأن ولایت و شأن مرجعیت علمی و دینی است اما در کلام امام رضا (ع) چنین تفکیک و مرزی برای شئون و وجوه امامت مطرح نیست و نگاه حضرت به امر امامت، نگاهی جامع و فراگیر است و به نظر می‌رسد دسته‌بندی‌هایی که در این زمینه وجود دارد بیشتر در جهت درک مخاطبان صورت گرفته است. بیاناتی که از امام رضا (ع) در باب امامت وجود دارد، در جهت تبیین دو مطلب کلی بوده است؛ نخست اصلاح انحرافات که در مورد اصل امامت به وجود آمده بود؛ دوم، تبیین ویژگی‌ها و صفات امام معصوم و مقام امامت و ولایت. نکته‌ای که در مسائل مربوط به مقام امامت از سوی ائمه معصوم (ع) همواره تأکید شده، بیان صریح حق امامت و ولایت تحت هر شرایطی می‌باشد، به عبارتی با اینکه ائمه (ع) در شرایطی بر اساس تقیه عمل کرده‌اند و پیروان را به تقیه سفارش کرده‌اند، اما در مورد اصل، صفات و ویژگی‌ها، شئون و کمالات امامت ملاحظه‌ای نداشته و در هر موقعیتی به تبیین این اصل پرداخته‌اند که به طور قطع اهمیت اصل امامت و غفلت و بی‌خبری مردم از دلایل این امر بوده است.

امام رضا (ع) مقام امامت را اینگونه تعریف می‌نمایند:

«إِنَّ الْأِمَامَةَ زَمَامُ الدِّينِ، وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَصَلَاحُ الدُّنْيَا، وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ. إِنَّ الْأِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي، وَفَرْعُهُ السَّامِي. بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ، وَالزَّكَاةِ، وَالصَّيَامِ، وَالْحَجِّ، وَتَوْفِيرُ الْفَيْءِ وَالصَّدَقَاتِ، وَامْضَاءُ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ، وَمَنْعُ الثُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ» (حکیمی، ۱۳۸۰: ۶۲۳/۲)

«امامت زمام دین است و نظام مسلمانان و صلاح دنیا و عزت مؤمنان. امامت ریشه روینده اسلام و شاخه بالا رونده آن است. با امام نماز و زکات و روزه و حج و فراهم آمدن غنایم و صدقات و اجرای حدود و احکام و پاسداری از مرزها و اطراف کشور امکانپذیر می‌شود».

از روایت این طور برداشت می‌شود که اجرای حدود و احکام الهی، پاسداری از جامعه اسلامی در برابر هجوم بیگانگان، تقسیم سرمایه‌های عمومی میان افراد جامعه، ایجاد وحدت و انسجام میان اقشار جامعه اسلامی، حمایت از مظلومان، حفظ دین از تحریف و دستبرد بدعت‌گزاران و کج‌اندیشان از شئون و وظایف امامت است و بدیهی است که ابزار تحقق این شروط قدرت اجرایی و سیاسی می‌باشد. به عبارتی امام با این نوع تعریف اجتماعی و عینی از امامت، این نکته را خاطر نشان می‌فرمایند امام با همه کمالات معنوی و روحانی دارای وظایف و شئون بسیار مهم سیاسی و اجتماعی نیز می‌باشد و مقام امامت همانطور با کتاب و وحی در ارتباط وثیق است با مسائل مهم سیاسی در ارتباط است.

۱. برخی از این انحرافات از سوی شیعیان (در غلو صفات ائمه (ع) و برخی هم در اثر انحرافات اساسی قدرت حاکم پدید آمده بود.

۲-۱-۴- ویژگی‌های امام:

برای شناسایی امام و رهبر، امام رضا (ع) ویژگی‌های رهبر و امام را این گونه بر شمرده‌اند: «أَعْلَمُ النَّاسِ وَأَحْكَمُ النَّاسِ وَأَتْقَى النَّاسِ وَأَحْلَمُ النَّاسِ وَأَشْجَعُ النَّاسِ وَأَسْخَى النَّاسِ وَأَعْبَدُ النَّاسِ...» (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۲۱۳/۱).

«امام باید داناترین مردم و بهترین مردم در حکم کردن و با کفایت ترین مردم و بردبارترین مردم و شجاع ترین مردم و سخیترین مردم و عابدترین مردم باشد...»

الف- علم امام:

امام عالمی است که علمش حد و اندازه و منتهایی ندارد و سرچشمه جامع کمالات و علوم است. در قرآن هم به سوال از ائمه اطهار (ع) سفارش شده، آنجا که می‌فرماید: «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱.

در روایات مربوط به علم امام، دو نکته قابل تامل است؛ یکی منشأ علم امام و دیگری قلمرو علم امام. در مورد منشأ علم امام، هر چند که امام معصوم (ع) از ابزارهای عادی و قوای ادراکی حسی و عقلی خود بهره می‌برد ولی خاستگاه علم جامع و کامل او به معارف و احکام دینی و نیز حوادث گذشته و آینده، امور غیر عادی اسباب معمول معرفت نیست؛ بلکه امام از علم افاضی و لدنی برخوردار است. از امام رضا (ع) روایت شده:

«شرف الأشراف، و الفرع من عبد مناف، نامی العلم، کامل الحلم، مضطلع بالامامة، عالم بالسياسة، مفروض الطاعة، قائم بأمر الله عزّ وجلّ، ناصح لعباد الله، حافظ لدين الله. إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأئِمَّةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَوْفَقُهُمْ اللَّهُ وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَحُكْمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرُهُمْ، فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ الزَّمَانِ» (عطار دی، ۱۴۰۶: ۱۰۰/۱)

امام شریف‌ترین اشراف و فرعی از خاندان عبد مناف است، علمش همواره در تکامل و حلمش کامل می‌باشد، در امامت متبحر و در سیاست ماهر و عالم است. اطاعتش بر بندگان واجب و همواره به اوامر خداوند متعال قیام و اقدام می‌کند بندگان خدا را نصیحت کرده و دین خدا را حفظ می‌نماید. پیغمبران و پیشوایان (ع) همواره موفق به توفیقات الهی هستند و از علوم خفیه پروردگار و حکمت و دانش او برخوردار می‌شوند و دیگران از این موهبت محروم می‌باشند. علم و دانش آن‌ها از علوم اهل زمانشان بالاتر است. علم امام دارای قلمرو گسترده‌ای است و همه معارف و احکام دینی، اجتماعی، سیاسی، طبیعی و ... را شامل می‌شود.

۱. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَا (ع) فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فَقَالَ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَنَحْنُ الْمُسْتَوَلُونَ قُلْتُ فَأَنْتُمْ الْمُسْتَوَلُونَ وَنَحْنُ السَّائِلُونَ قَالَ نَعَمْ... (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۰۴/۱، روایت ۳). و شاء گوید به رضا (ع) عرض کردم: قربانت گردم "اگر غنی‌دانی از اهل ذکر بپرسید" یعنی چه؟ فرمود: مائیم اهل ذکر و مائیم پرسش‌شوندگان عرض کردم: شما پرسش‌شونده و ما پرسش‌کننده‌ایم؟ فرمود، آری....

«پس از آنکه حضرت رسول وفات کردند ما اهل بیت که وراثت او هستیم امین خداوند در روی زمین می باشیم، علم گذشته و آینده و انساب عرب در نزد ما می باشد و ما می دانیم چه افرادی به دین اسلام متولد می شوند. ما هر گاه مردی را مشاهده کنیم، می دانیم که او مؤمن است و یا منافق، شیعیان ما با نام و نشان و نام پدرانشان در يك کتابی نوشته شده اند. خداوند از ما و آن ها پیمان گرفته است، شیعیان ما در جایی که ما وارد شویم وارد می شوند و با ما هم منزل می گردند. ما شرافت نسب داریم، فرزندان ما فرزندان انبیاء هستند و ما نیز فرزندان اوصیاء می باشیم. ما در کتاب خداوند برگزیده و مطاع معرفی شده ایم، ما سزاوارترین مردم به خدا و کتاب خدا و دین خدا هستیم و ما کسانی می باشیم که خداوند دین خود را برای آن ها تشریع کرده است.» (عطار دی، ۱۴۰۶: ۱/۹۲).

از اباضلت هروی نیز نقل شده: حضرت رضا (ع) با مردم به زبان خود آن ها صحبت می کرد به خدا قسم فصیح ترین و داناترین مردم به هر زبان و لغتی بود. روزی عرض کردم یا ابن رسول الله من تعجب می کنم از اطلاع شما از این زبان ها با اختلاف آن ها فرمود اباضلت من حجت خدا بر مردم صحیح نیست خداوند کسی را حجت بر مردم قرار دهد با اینکه زبان آن ها را نمی فهمد مگر فرمایش امیر المؤمنین (ع) را نشنیده ای که فرمود: بما فصل الخطاب داده مگر فصل الخطاب جز دانستن زبان ها چیز دیگری است. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶/۱۹۰)

ب- عصمت امام

اساسی ترین ملاک نیازمندی مومنان به امام، معصوم بودن امام است. شریعت اسلام، پس از پیامبر باید برای مکلفان حفظ و تبیین شود. این آرمان بدون عصمت امام به دست نخواهد آمد. عصمت امام از این جهت است که امام جانشین پیامبر (ص) است و عصمت نبی ضروریست، جانشین نبی هم باید به مانند وی دارای ویژگی هایی باشد. قلمرو عصمت امام به مانند پیامبر در سه حوزه قابل بررسی است (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۶: ۴۵-۴۴):

۱- عصمت در قلمرو عمل:

- الف- عصمت در انجام واجبات و ترک محرمات
- ب- عصمت در انجام مستحبات و ترک مکروهات
- ج- عصمت در امور مباح؛ یعنی در بهره گیری از آن ها از حد اعتدال بیرون نرود و انگیزه های جز رضایت خدا نداشته باشد و قصد لذت جویی نیز نداشته باشد.

۲- عصمت در قلمرو علم

- الف- عصمت در شناخت معارف و احکام دینی
- ب- عصمت در تشخیص مصالح و مفاسد مربوط به جامعه اسلامی و بشری
- ج- عصمت در امور زندگی روزمره
- ۳- عصمت در قلمرو صفات نفسانی و جسمانی

در کلام امام رضا (ع) تمام وجوه عصمت امام متجلی است:
«إِمَامُ الْمُطَهَّرِينَ الذُّنُوبِ الْمُبْرَأِينَ الْعُيُوبِ» امام از گناهان پاک و از عیوب مبری است. (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۲۱۹/۱)

«إِمَامُ عَالَمٍ لَا يَجْهَلُ رَاعٍ لَا يَنْكُلُ مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَالطَّهَارَةِ وَالنُّسْكِ وَالزَّهَادَةِ وَالْعِلْمِ وَالْعِبَادَةِ مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ وَهُوَ نَسْلُ الْمُطَهَّرَةِ النَّبَوِيِّ» (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۲۲۱/۱).

«امام عالمی است که جهل در او راه ندارد، و فرمانروایی است که سختی نمی دهد، معدن قداست و پاکیزگی و عبادت و علم و بندگی است، دعای پیامبر (ص) فقط در حق او بوده است و پیامبر (ص) فقط او را به امامت فرا خوانده است، وی از نسل حضرت صدیقه طاهره است.

۲-۱-۵- موضع امام رضا (ع) درباره مقام امامت

امام رضا (ع) پیش از ولایت عهدی و پس از ولایت عهدی در هر فرصتی از بیان اینکه حکومت و ولایت حق اهل بیت پیامبر (ص) می باشد، خودداری نمی کردند و در فرصت های مختلف این مطلب را یادآوری می فرمودند. حضرت با معرفی اولی الامر، لزوم اطاعت و فرمانبرداری و به عبارتی رهبری دینی و سیاسی ائمه (ع) را خاطر نشان می فرمودند و با بیان این مسئله ضمن تاکید بر حق ولایت تمام و کمال امام به ناعادلانه بودن حکومت و ساختار سیاسی اشاره می فرمودند. آنچه در این میان پررنگ است صراحت کلام حضرت در حق حکومت و شایستگی معصوم برای حکومت می باشد که گاه به صراحت و گاه در ضمن بحث های فقهی و کلامی و سوالات و بیانات آمده است.

امام رضا (ع) در بحث حکومت به ضرورت حکومت و اطاعت مردم از فرمانروا و رهبر عادل اشاره می فرمایند، این رهبر را اولی الامر معرفی می نمایند و مصادیق اولی الامر را نیز مشخص می نمایند؛ علاوه بر این حضرت به صراحت می فرمایند حکومت حق اولی الامر است و غیر از ایشان هر کسی به هر عنوانی که حکومت کند، غاصب و جائز است. در ادامه احادیث و سخنان حضرت را در این مورد به صورت نکته وار مورد بحث قرار می دهیم.

۲-۱-۵-۱- تعیین مصداق اولی الامر

از نظر شیعه^۱ اولی الامر منحصر در امامان معصوم و عترت پیامبر (ص) است. مشروعیت اطاعت از آنان به دلیل نصب و اطلاق این اطاعت نیز به دلیل عصمت ایشان است. امام رضا (ع) به روشنی و صراحت مصادیق اولی الامر را بیان می کنند. ابان گوید: خدمت حضرت رضا (ع) رسیدم و پرسیدم معنی یا «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» چیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب (ع) سپس سکوت فرمود، چون سکوتش به طول انجامید گفتم: بعد از آن کیست؟ فرمود: حسن، بار دیگر سکوت

۱. اکثریت اهل تسنن (به جز فخر رازی) اولی الامر را معنای عام با مصادیق متعدد می شناسند و برای مشروعیت آنان، قید «عدم معصیت» را لحاظ می کنند. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: نجارزادگان، فتح الله (۱۳۸۸) بازخوانی دیدگاه فخر رازی درباره مشروعیت اطاعت از اولی الامر، اندیشه نوین دینی، بهار ۱۳۸۸، شماره ۱۶.

کرد، پرسیدم بعد از آن کدام است. فرمود: حسین، راوی گوید: وی هم چنان سکوت می‌کرد و من سؤال می‌کردم تا آنگاه که همه ائمه (ع) را نام بردند. (عطاردی، ۱۳۹۷: ۵۰۸)

۲-۱-۵-۲- صفات، ویژگی‌های امام (ع) و ولایت امام

امام رضا (ع) سعادت جامعه انسانی را در گرو اطاعت از اولی الامر می‌دانند. محمد بن فضیل گوید از حضرت رضا (ع) پرسیدم تفسیر «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» را بیان فرمائید. فرمود به ولایت محمد و آل محمد (ع) بهترین خیرها را مردم در دنیا به دست خواهند آورد. همچنین از حضرت در تفسیر آیه «عَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (نحل: ۱۶)؛ علامات هدایت کننده را ائمه (ع) و ستاره را رسول خدا (ص) معرفی می‌فرماید. (عطاردی، ۱۳۹۷: ۵۱۸)

آنچه در روایات از در مورد ویژگی‌های امام نقل شده^۱ بدین شرح می‌باشد:

- ۱- پیامبر امین مردم؛ و پس از پیامبر اهل بیت وارث ایشانند و ائمه امنای پروردگار در زمین هستند.
- ۲- علم منایا و بلایا و انسب عرب در نزد ائمه قرار دارد و حقیقت ایمان هر کس در نزد ایشان است.
- ۳- امام (ع) در مورد شیعیان واقعی و شناخت آنان آگاهی کامل دارند و نام شیعیان را محفوظ و مضبوط می‌دانند.

۴- تنها طریق هدایت، ائمه اطهار (ع) هستند و هر کس با ایشان نباشد مسلمان نخواهد بود (عطاردی، ۱۳۹۷: ۵۳۴-۵۳۲).

۴- عظمت مقام امام تا آنجاست که اعتقاد به امامت از لوازم توحید معرفی شده است.^۲

۲-۱-۵-۳- ضرورت نصب امام به طور خاص

شیعه معتقدست که نصب امام بر خدا واجب و هیچ زمانی نباید زمین از وجود امام خالی باشد، چون امام لطف در دین است و لطف بر خدا واجب، پس امامت واجب است. براساس آیات قرآن^۳، امامت را هم به طور مطلق و هم با بار ارزشی مثبت و هم منفی به کار برده‌اند؛ آن جا که امام اهل آتش باشد، از ارزش منفی برخوردار است و آن جا که امامت برای متقیان باشد ارزش مثبت دارد. هم چنین اگر خداوند کسی را به امامت امتی برگزید، آن جا امام دارای مقام شایسته‌ای خواهد بود؛ چنانکه خدای سبحان به ابراهیم این مقام را عنایت فرمود.

از نگاه شیعه، امامت هواره با بار ارزشی مثبت استعمال می‌شود. ارزش حقیقی امامت در مقتدا بودن امام است؛ زیرا امامت به این معنا از سنخ حقایق به شمار می‌رود، اما به معنای ریاست دنیایی و خلافت از

۱. برای مطالعه بیشتر به این احادیث مراجعه کنید: (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۲۴/۱) و (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۸۳/۱، روایت: ۱).
 ۲. هشتم بن عبدالله رمانی از حضرت رضا (ع) از امام باقر (ع) روایت کرد که آن جناب در تفسیر آیه مبارکه فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا فرمود مقصود لا اله الا الله، محمد رسول الله علی امیر المؤمنین ولی الله می‌باشد و این‌ها از لوازم توحید هستند (عطاردی، ۱۳۹۷: ۵۴۲).

۳. «وَجَعَلْنَا لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا الْإِمَامَةَ» (فرقان، ۷۴) و «وَجَعَلْنَاهُمْ أئمةً يَدْعُونَ إِلَى التَّوَارِ» (قصص، ۴).

سنگ اعتبارات است. هدایت مقتدیانه و پیشوایانه امام، هدایتی حقیقی است که انسان‌ها را به حق می‌رساند اما در ریاست اعتباری چنین چیزی ملحوظ نیست. امام رضا (ع) درباره نصب امام چنین می‌فرماید:

- شأن امامت بالاتر از فهم و عقول مردم است که بتوانند (حقیقت) جایگاه آن را درک کنند و چون

این نقصان در آن‌ها وجود دارد، صلاحیت تعیین و نصب امام را ندارند.

«هَلْ يَغْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَمَحَالَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا.....»

- نصب امام به طور خاص از طرف خداوند صورت می‌گیرد.

«إِنَّ الْإِمَامَةَ حَصَّ اللَّهُ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْحَلِيلَ (ع) بَعْدَ النَّبِيِّ وَالْخُلَّةِ مَرْثَبَةً ثَلَاثَةً وَفَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا وَ أَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا.....» (شیخ صدوق، ۱۳۷۸: ۱/۲۱۷).

- منصب و مقام امامت و ولایت هیچ‌گاه به ظالمان نمی‌رسد.

- امام رضا (ع) حتی در حضور مأمون امامتشان و بر حق بودنشان را به صراحت اعلام می‌کردند و به نظر می‌رسد این مسئله، از مسائلی بوده که امام (ع) در آن تقیه را مجاز نمی‌دانسته‌اند. از حسن بن جهم نقل شده: روزی به مجلس مأمون رفتم حضرت رضا (ع) نیز حضور داشت دانشمندان و عقیده‌شناسان از فرقه‌های مختلف اجتماع کرده بودند یکی از دانشمندان از حضرت رضا (ع) پرسید آقا بفرمائید مدعی امامت باید دارای چه شرایطی باشد. در جواب فرمود: با نص و تصریح به امامت او و دلایل. گفت: چه چیزها از جمله دلائل امامت است فرمود: علم و استجابت دعا....

(مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵/۱۳۴)

۲-۱-۴- ضرورت اطاعت از امام

امام رضا (ع) در سوال یکی از پیروانشان مبنی بر وجوب اطاعت از امام (ع) بر لزوم پیروی از تعالیم اهل بیت (ع) تأکید می‌فرماید و شدت این تأکید امام تا آنجاست که امام برای پیروی از راه و روش معصوم لفظ "واجب" را به کار می‌برند. طبری گوید: من در خراسان بالای سر امام رضا (ع) به خدمت ایستاده بودم و جمعی از بنی هاشم که اسحاق بن موسی در میانشان بود، خدمت آن حضرت بودند، امام فرمود: ای اسحاق به من خبر رسید که مردم (اهل سنت) می‌گویند: ما عقیده داریم که مردم برده ما هستند، نه سوگند به خویشی و قرابتی که با پیغمبر (ص) دارم نه من هرگز این سخن نگفته‌ام و نه از پدرام شنیده‌ام و نه به من خبر رسیده که یکی از آن‌ها گفته باشد ولی من می‌گویم مردم بنده ما هستند در اینکه اطاعت ما بر آن‌ها واجبست و در اطاعت فرمانبرماینده و در دین پیرو ما هستند، هر کس حاضر است به غائبین برساند. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۲۶۵، روایت: ۱۰)

امام رضا (ع) حتی در حضور مأمون امامتشان و بر حق بودنشان را به صراحت اعلام می‌کردند و به نظر می‌رسد این مسئله در آن زمان و مکان، از مسائلی بوده که امام (ع) در آن تقیه را مجاز نمی‌دانسته‌اند.

۲-۱-۵-۵- امام به عنوان خلیفه الله

از آنجایی که خلفا در کتاب و سنت مبنا مشروعیت قابل اعتنایی نداشتند و حقیقت مشروعیت خود را از عمل و تصمیم برخی صحابه و رویدادهای تاریخی کسب کرده بودند لذا همواره می‌کوشیدند با به کار بردن برخی القاب خاص، به نوعی خود را مشروع موجه دهند. و ناآگاهی و غفلت در میان عامه مردم، سبب شده بود خلفا را حاکمانی دیندار و معنوی بیندارند. یکی از روش‌های سوء استفاده خلفا استفاده از القاب با مضامین دینی بود که در این میان لفظ خلیفه الله و امیرالمومنین (با توجه با تأثیرگذاری) از سوی اکثر خلفا استفاده می‌شد.^۱ امام رضا (ع) با معرفی ائمه به عنوان "خلفای خداوند در زمین"^۲ از یک سو حکومت سایر خلفا را به رسمیت نمی‌شناسد از سوی دیگر بر بطلان جایگاه و القابی که خلفا به خود منتسب کرده بودند، تأکید می‌ورزند. زیرا از دیدگاه شیعه، مصداق خاص خلیفه الله فی الارض، کسی است که خداوند او را برگزیده و امام مردم قرار داده است و پیامبران و امامان معصوم، مصادیق خلفای الهی بر روی زمین به شمار می‌آیند. هر چند که لفظ خلیفه در منابع شیعه به طور گسترده مورد استفاده قرار نگرفته است، اما استفاده خاص امام رضا (ع) از این لفظ - با توجه به دلالت غالب سیاسی آن - بر جایگاه سیاسی ائمه تأکید دارد زیرا در میان عامه در مورد جایگاه علمی، اخلاقی و مذهبی ائمه (علیهم‌السلام) تردیدی وجود نداشت و ایشان با معرفی ائمه به عنوان خلیفه به صراحت حکومت را حق امام می‌دانند.

۲-۲- مخالفت و مقابله با حکومت طاغوت

آنچه در اصول تفکر سیاسی امام رضا (ع) بیش از همه قابل تامل است، نفی حاکمیت طاغوت می‌باشد. در نگاه و بیان امام رضا (ع) و سایر ائمه (علیهم‌السلام)، رد و عدم پذیرش حاکمیت طاغوت یکی از مسائل اساسی است که بیان آن با اثبات شایستگی و مقام امامت در یک راستا قرار می‌گیرد. با نگاهی به منابع دینی روشن می‌شود که هیچ فردی به جز خداوند حق ولایت بر افراد را ندارد و تنها ولایت افرادی پذیرفته می‌شود که از طرف خداوند مأذون باشند و حق ولایتشان از ناحیه باری تعالی صادر شده باشد. پس ولایت نیازمند دلیل خاص می‌باشد. مانند آنچه که در قرآن آمده:

«الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُنْفُسِهِمْ» (احزاب، ۶)

«پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است».

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص، ۲۶)

«ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن».

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: منتظری مقدم، حامد (۱۳۸۷). کنکاشی تاریخی پیرامون کاربرد لقب‌های

امیرالمؤمنین و خلیفه الله در مورد خلفا، حکومت اسلامی، پاییز ۱۳۸۷ - شماره ۴۹

۲. الْحَسَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ عَنِ الْحُفَيْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا (ع) يَقُولُ الْأَئِمَّةُ خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ (اصول کافی جلد ۱ صفحه: ۲۷۵ روایت: ۱). امام رضا (ع) می‌فرمود: ائمه خلفاء خدای عز و جل در زمینش باشند.

هیچ کس حق ندارد انسان‌های دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند (امام خمینی، ۱۳۶۸: ۱۶۶/۴) و هر عاقلی این مطلب را قبول دارد که مقدرات هر کس باید دست خودش باشد (امام خمینی، ۱۳۶۸: ۳/۱۴۱) و بر همین مبنا هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد و حق دخالت در سرنوشت و شئون شخص را دارا نیست. به عبارتی هر فردی در چارچوب عقل و شرع متصدی امور مرتبط به خود است و البته نسبت به عملکرد خود در برابر خداوند مسئول و در قیامت پاسخگو خواهد بود. در سوره کهف آمده است: «مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» (کهف، ۲۶)

«آن‌ها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد.» ولایت الهی رکن اساسی اسلام است زیرا نماد توحید و عبودیت در ولایت الهی آشکار می‌شود و ولایت الهی هم در اطاعت پیامبر (ص) و اولی الامر تحقق می‌یابد. با توجه به آیات قرآن و احادیث و تاکید ولایت پیامبر (ص) و ائمه (ع) بر مردم می‌توان این طور گفت که ولایت پیامبر و امام در طول ولایت خداوند است^۱ و از آن جدا نیست و در واقع ولایت معصوم (ع) همان ولایت خداوند می‌باشد. با این بیان، ملاک تشخیص صحت و برحق بودن ولایت و عدم آن، اذن پروردگار و معصومان (ع) است و وجود ولایت الهی بر انسان، نافی ولایت‌های طاغوت و غیر الهی است. در اندیشه سیاسی اسلام، اگر انسان در ولایت الهی قرار نداشته باشد، در ولایت طاغوت^۲ قرار می‌گیرد و طاغوت کسی است که بدون داشتن اذن الهی و صلاحیت لازم به غضب مقام الهی دست زند. مقابله با طاغوت یکی از اصول اساسی توحیدی می‌باشد زیرا وجود طاغوت، مانعی در جهت حرکت انسان به سمت کمال می‌باشد. از همین رو بر مقابله با طاغوت در آیات و روایات سفارش شده است.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» (نساء، ۶۰).

«آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آن‌ها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه‌های دور دستی بيفکند.»

شعبه‌ای از طاغوت، ولایت و حکومت غیر الهی است که فردی به غیر از معصوم و بدون اذن معصوم اعمال ولایت کند که این ولایت را به طور خاص می‌توان در امر حکومت تصور کرد. اساساً حاکمان جائر و ستمگر هیچ گاه نمی‌توانند بر جایگاه زمامداران مشروع (امامان معصوم و جانشینان آنان) تکیه

۱. ولایت غیر خداوند، مفید، محدود، ماذون و در طول ولایت خداوند است (لطیفی، ۱۳۸۷: ۱۰۸).

۲. هر کسی که از مقام خود تجاوز کند و دست به تعرض به مقامات دیگر بزند (در حالی که حق وی نیست) به عنوان طاغوت شناخته می‌شود. طاغوت از دایره عبودیت خارج شده و به ولایت و اطاعت پیامبر (ص) و ولی الامر پایبند نیست و برای خود جایگاهی ناحق و نامشروع تعریف می‌کند.

زنند و قائم مقام آن گردند و در صورت بروز چنین وضعیتی مسلمانان وظیفه دارند به هر طریقی با طاغوت مخالفت و مقابله کنند.

آنچه در مباحث فوق به طور کلی و مجمل بیان شد، اصولی هستند که به صراحت در منابع شیعه بیان شده و در اصل و صحت آن اختلافی وجود ندارد اما با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی و به واسطه برخی مصالح و ضرورت‌ها، اجرای این اصول با ملاحظات خاص همراه بوده است که در ادامه بحث، ضمن بررسی سیره سیاسی امام رضا (ع) در برخورد با حکومت عباسی (به طور خاص مأمون) سعی در برداشت و الگو برداری از امام معصوم (ع) به عنوان منبع اساسی و صحیح برای اندیشه و عمل سیاسی داریم. شیعیان پس از پیامبر (ص) فرصت محدودی برای حکومت داشتند (و این امر فقط در زمان امام علی (ع) و امام حسن (ع) اتفاق افتاد) اما با این وجود یکی از مسائل مورد بحث در تفکر سیاسی شیعه مسائل مربوط به سیاست و حکومت بوده است و چرایی این امر به دو مطلب باز می‌گردد: نخست؛ شیعیان همواره باید در مواجهه با حکومت‌های جور و طاغوت (هر حکومتی که در زمان معصوم تشکیل شود و امام معصوم (ع) در راس آن نباشد حکومت باطل و حاکم آن طاغوت است) مواضع صحیحی اتخاذ می‌کردند و ائمه معصوم (ع) در عین اینکه در عالم واقع و تکوین رهبری مردم را به عهده داشتند اما به واسطه برخی شرایط اجتماعی و متضایات زمانی و مکانی از قدرت سیاسی (ظاهراً) دور بودند، (ائمه) اهتمام ویژه‌ای داشتند که مردم از این معارف غفلت نکنند و بتوانند در امور سیاسی و اجتماعی مسیر صحیح را انتخاب کنند. دوم؛ به واسطه انحرافات اساسی که در اثر روی کار آمدن حکام ناشایست و باطل در اندیشه دینی و سیاسی رخ داده بود، ضروری بود که ائمه (ع) ضمن تبیین معارف به اصلاحات همه جانبه امور از جمله امور سیاسی و حکومتی بپردازند. البته آنچه در سیره ائمه (ع) بیش از همه جلب توجه می‌کند، کثرت در روش‌ها و وحدت در مسیر است؛ به عبارتی ائمه (ع) در عین اینکه از ابزارهای مختلفی در پیشبرد اهداف عالیه شان استفاده می‌کردند؛ اما هدف واحدی داشتند و همانطور که پیش از این هم ذکر شد اختلاف در روش‌ها را نباید به معنی اختلاف در اهداف تفسیر کرد زیرا ائمه (ع) «کلمه نور واحد» هستند و علم و عصمت الهی ابزار ایشان در جهت راهنمایی و هدایت بشر می‌باشند که احتمال هر گونه لغزشی را از میان می‌برند لذا با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی که قول و فعل معصوم (ع) صادر شده، باید به استنتاج و برداشت منطقی از سیره امام (ع) اقدام نمود. پیش از ورود به بحث ذکر این نکته ضروریست که در اندیشه شیعه، امامت یکی از اصول دین و بسیار فراتر از حدّ زمامداری و رهبری سیاسی جامعه مسلمین است. به جز مسأله خلافت و ولایت ظاهری، ولایت باطنی و تکوینی، مرجعیت علمی و دینی نیز از جمله وظایف و سمت‌های امام معصوم است (نک: مطهری، مجموعه آثار، ۲۷۸/۳-۲۸۱ و ۸۴۵/۴ - ۸۸۵). و تاکید ما در وجه سیاسی و حکومتی، از باب عنوان بحث و تمرکز ما بر روری این موضوع می‌باشد.

در تفکر شیعه، امامت و پیشوایی جامعه پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) منصبی الهی است که اراده

انسان ها هرگز در آن دخیل نیست و امام شخصی است که از طرف خدا تعیین می شود تا همه مقامات پیامبر (ص) غیر از مقام نبوت، یعنی تلقی و ابلاغ وحی (وحی نبوت و نه الهام و تحدیث که موضوعا منتفی است) به او منتقل شود (حلبی، ۱۳۷۳: ۶۱)؛ یعنی مقام تفصیل و تبیین وحی و مقام حکومت؛ یعنی ریاست بر امور دنیایی مردم و اداره امور جامعه اسلامی که این مقام اخیر، خود بخش های مختلفی از قبیل امور قضایی، نظامی، سیاسی، اقتصادی و غیره را شامل می شود. امام صادق (ع) فرمودند:

«...فما فوّض الله إلى رسولِهِ (ص) فقد فوّضه إلینا...». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵/۳۳۲)

«هر چه خداوند به پیامبرش واگذار کرده آن جناب در اختیار ما گذاشته است».

در هر حال از نظر شیعه به طور کلی فوز عظیم در حرکت، تلاش و مبارزه دائم در برابر نابرابری ها، بی عدالتی ها، مفساد و مظالم امیران ستمگر و جائر فرایافته است و به قول الوردی مؤرخ اهل سنت شیعیان نخستین کسانی هستند که تفکر انقلابی و پرچم قیام را در اسلام بر ضد طغیان به دوش کشیدند و همواره نظریات شیعه روح انقلاب را با خود همراه داشته است. (عمید زنجانی، ۱۳۶۷: ۱۲۲) مبارزه و مخالفت با حکام جور بر اساس مقتضیات زمانی و مکانی مختلف، می تواند اشکال مختلف بگیرد و این دقیقا همان چیزی است که در سیره اهل بیت (ع) تجلی یافته، گاه با نهضت امام حسین، یا با صلح امام حسن (ع)؛ چیزی که بر مبنای این تعالیم برای ما روشن شده اینست که با وجود اشکال مختلف مبارزه با حکومت و حکام جور، هیچ گاه توقف مبارزه و مخالفت سفارش نشده است و حتی در سخت ترین شرایط سازش با ظالمین مجاز نیست منتهی در شرایط مختلف شکل مبارزه تغییر کرده است. امام رضا (ع) در قالب احادیث، تفاسیر و موقعیت های کلامی و رفتاری ناحق بودن ساختار حکومت را خاطر نشان می فرمایند. در مخالفت با حکومت جائر، مجموعه مطالبی که از امام رضا (ع) نقل شده در دو محور کلی قرار دارد؛ نخست نفی حکومت، قدرت جور و باطل و نیز معرفی جریان باطل؛ دوم: ارائه طریق هدایت و درست و تاکید بر لزوم پیروی از اهل بیت (ع) به عنوان علم هدایت و طریق نجات.

حسین بن خالد گوید: از حضرت رضا (ع) تفسیر «إِنَّا عَزَّضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا» را پرسیدم، فرمود:

مقصود از امانت ولایت است که هر کس بدون استحقاق آن را قبول کند کافر است (عطاردی،

۱۳۹۷: ۵۴۱).

امام رضا (ع) در این روایت ضمن تفسیر آیه ای از قرآن (که به طور قطع تنها مرجع مورد اتفاق جهان اسلام بوده)، قبول ولایت و خلافت بدون شایستگی را با کفر و خروج از اسلام برابر می دانند. حضرت علاوه بر این پیروان ساختار حاکم را بیم می دهند. زیرا روشن است حاکمان جور هنگامی می توانند سیاست ها و اهداف باطل خود را پیش برند که طرفداران و پیروانی داشته باشند که ضمن حمایت و تشویق، از وی اطاعت کنند.

اسماعیل بن علی از حضرت رضا از پدرانش از علی (ع) روایت کرده که فرمود: حضرت رسول (ص)

آیه شریفه «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ» قرائت فرمودند و سپس گفتند: اصحاب جنت کسانی هستند که از من اطاعت کنند، و پس از من تسلیم علی ابن ابی طالب (ع) شوند و به ولایت او اقرار و اعتراف داشته باشند و اصحاب دوزخ کسانی می‌باشند که از ولایت او گریزان شده و نقض عهد کنند و با او جنگ نمایند. (عطار دی، ۱۳۹۷: ۵۴۷).

امام رضا (ع) در تفسیر آیه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» اینطور می‌فرمایند: این آیه، امامت هر ظالمی را تا روز قیامت ابطال می‌کند و بدین ترتیب امامت در خواص و پاکان قرار گرفت. سپس خداوند با قرار دادن امامت در خواص و پاکان از نسل او، وی (حضرت ابراهیم (ع)) را گرامی داشت.^۱ در ادامه مواضع منفی امام علیه مأمون بر شمرده می‌شود که به صراحت بر نفی حاکمیت جائر دلالت دارد.

۲-۲-۱- مواضع منفی امام رضا (ع) در مقابل مأمون

- عدم قبول پیشنهاد ولایت عهدی در مدینه (که در بخش ولایت عهدی مفصل بحث شد)
- حدیث سلسله الذهب؛ در رویارویی پنهان و غیر رسمی امام رضا (ع) با حکومت عباسی به نمایندگی مأمون، در واقع دو جبهه توحید و شرک با هم به مبارزه برخاسته بودند. امام رضا (ع) با دانش توحیدی و قرآنی و تفسیر درست مؤلفه های دینی، اقدام به اصلاح فرهنگ جامعه اسلامی کرد. طرح حدیث سلسله الذهب در نیشابور در راستای همین اصلاح فرهنگی صورت گرفت. امام در برابر خواسته اهالی این شهر به مسئله توحید پرداخت چه این که ایشان نیک می‌دانست ریشه همه انحرافات و اختلافات، معلول دور شدن امت اسلامی از بنیادی ترین اصل اسلام یعنی توحید است. «کلمه لا اله الا الله حصنی، فمن دخل حصنی امن من عذابی» لا اله الا الله دژ من است، پس هر کس به دژ من درآید از عذاب من این خواهد بود.^۲ (اسحاق بن راهویه) گوید: پس چون کاروان به راه افتاد فریاد زد: «بشروطها و أنا من شروطها با وجود شرایط آن و من از شرایط آم». مقصود این است که اقرار به «کلمه توحید»، هنگامی سبب نجات است که جامعه، به دست حاکم الهی اداره شود و حکومت حکومت حق باشد، تا مردم بتوانند به حقیقت «توحید» برسند که آن پرستش خدای یگانه است و نپرستیدن کس دیگر و این والاترین نوع فلسفه سیاسی است و آمیخته و هماهنگ است با فلسفه الهی و اصل «توحید» و این، ویژگی بزرگ

۱. این آیه از آیاتی است که الهی بودن مقام امامت، برتری مقام امامت بر مقام نبوت و نیز عصمت امام را ثابت می‌کند برخی از علمای سنی تلاش کرده اند که ثابت کنند مراد از امامت در این آیه و در عبارت «جاعلک للناس اماما» همان مقام رسالت است؛ چرا که «امام» یعنی کسی که مردم وظیفه دارند از او اطاعت کنند و پیامبران به اتفاق هیگان واجب الإطاعة هستند؛ پس مراد از «امام» همان نبوت است نه امام به همان معنایی که شیعه قائل است. واضح است که این دیدگاه قابل قبول نیست؛ زیرا تردیدی نیست که خداوند به حضرت ابراهیم (ع) بعد از سال ها ابتلا و امتحان، همانند ذبح اسماعیل، افتادن در آتش غرود، گذاشتن حضرت اسماعیل در صحرای برهوت مکه و... که همه این امتحانات در زمان نبوت آن حضرت بوده، مقام جدیدی غیر از مقام نبوت داده است که این مقام جدید او را چنان به شمع آفریده که فوراً آن را برای فرزندانش نیز درخواست کرده است. و اگر مراد از امام در این آیه همان نبوت باشد، جعل دوباره امامت و تحصیل حاصل معنا ندارد (مکارم شیرازی در:

<http://makarem.ir/websites/farsi/squestions/?qid=16178&gro=364>

۲. به منظور عدم تکرار، مباحثی را که در فصول گذشته مورد بحث قرار گرفته، با شرح و توضیح نیامده است.

این جهان بینی است که توحید آن حاکمیت است و حاکمیت آن توحید (حکیمی، ۱۳۸۰: ۲/ ۶۳۹). در این حدیث نکته های مهمی نهفته است که به اجمال برخی از آن نکته ها را مورد توجه قرار می دهیم:

- اهمیت مسأله توحید و جایگاه آن در معارف اسلامی؛ چه این که انتخاب این موضوع در آن شرایط حساس و موقعیت تاریخی، حکایت از اهمیت موضوع دارد.

- پیوند توحید با رهبری حق؛ زیرا تنها در پرتو رهبری حق است که می توان بندگی خدا کرد و شرط عبودیت و اطاعت و معرفت را به جای آورد.

- اتصال معارف اهل بیت (ع) به شخص پیامبر (ص) و در نهایت به مبدأ وحی؛ چه این که امام سخنان خود را به اجداد خود و رسول اکرم (ص) منتسب داشته است.

- تثبیت امامت علی بن موسی و رد نظریه واقفیه که امامت را در شخص موسی بن جعفر متوقف می دانستند. در این حدیث، با همه فشرده گی و کوتاهی متن، ملاحظات فراوان و ریزنگری های چندی آشکار است: امام در سرزمینی سخن می گوید که در تاریخی نه چندان دور گرفتار شرک و آتش پرستی بوده اند. پس ضروری ترین هدیه برای آنان، توحید است.

امام در میان مردمی سخن می گوید که یاد اهل بیت (ع) را دورا دور شنیده اند و چه بسا در لابلای آنچه شنیده اند، گاه نشانه ای از غلو و افراط و زمانی آثاری از کوتاهی و تفریط در حق اهل بیت (ع) وجود داشته است.

اکنون در این فرصت استثنایی، امام می بایست در کوتاه ترین عبارت، بزرگ ترین رسالت را ایفا کند و چهره مکتب اهل بیت (ع) را از هرگونه افراط و تفریط بزدايد. از این رو، نخست به توحید و اهمیت و اصالت آن می پردازد تا اندیشه غالیان را در هم ریزد و سپس به رهبری حق و مسأله ولایت اهل بیت (ع) اشاره می کند تا سست اندیشان و روی گشتگان از ولایت را هشدار دهد.

سراخام، امام طی برنامه ای از قبل طراحی شده، به سوی مأمون جلب شده است و این امام است که به ظاهر با تجلیل سفر می کند و این مردمند که ممکن است گمان کنند امام به دیدار خلیفه می رود و منزلتی را نزد خلیفه جست وجو می کند و امام می داند که این پندار مردم با برنامه های آینده مأمون و پیشنهاد و تحمیل ولایتعهدی تقویت خواهد شد! پس باید کاری کند که اساس این پندار فرو ریزد، این است که ضمن تذکر به توحید، جایگاه خود را به عنوان امام حق، شرط توحید می شمارد، تا مردم بدانند علی بن موسی، حق رهبری و امامت را از آن خود می داند و مأمون را غاصب خلافت می شناسد و شخصیتی چون امام، مأمون را کسی نمی داند که به سویی سفر کند و به ولایتعهدی او دل خوش دارد (معینی، ۱۳۸۶: ۸۷-۸۶)

- اظهار ناراضایتی امام رضا (ع) از قبول ولایت عهدی؛ حضرت در مجلس ولایت عهدی در این خصوص فرمودند:

«اللهم إِنَّكَ تعلم أَنِّي مكره مضطرّ فلا تؤاخذني كما لم تؤاخذ عبدك ونبیک یوسف حين دفع إلى ولاية مصر» (عطار دی، ۱۴۰۶، مقدمه: ۱۰۱).

«خداوندا تو خود می دانی که با اکراه و عدم رضایت این امر را پذیرفتم و اضطرار مرا وادار ساخت که خود را در این جریان وارد سازم، خداوند مرا مؤاخذه مکن همان طور که بنده و پیامبرت یوسف را مؤاخذه نکردی در آن هنگام که او را والی مصر کردند».

- طرح شرط عدم مداخله در امور حکومت

- امام در مجلس ولایت عهدی بر حق خود تاکید می ورزند و یادآور می شوند که این منصب حق اهل بیت (ع) بوده است.

«إِنَّ لَنَا عَلَيْكُمْ حَقًّا بِرَسُولِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَلَيْنَا حَقًّا بِهِ فَإِذَا أَدَّيْتُمْ إِلَيْنَا ذَلِكَ وَجَبَ عَلَيْنَا الْحَقُّ لَكُمْ» (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۲/۲۶۲)

«همانا از برای ما بر شما حقی است به واسطه رسول خدا (ص) و از شما نیز به واسطه آن حضرت بر ما حقی است، پس هرگاه شما حق ما را دادید بر ما نیز مراعات حق شما لازم است.»

- در شرایطی که شاید بسیاری از عوام، لقب و جایگاه خلیفه و نیز ظواهر وی، را برای اطاعت بی قید و شرط کافی می دانستند، امام رضا (ع) حتی از ظواهر امور و برخی آداب و سنت ها استفاده می کردند که به مردم یادآوری سازند میان مأمون و (دستگاه خلافت عباسی) و خلیفه رسول الله، فاصله زیادی وجود دارد و این افرادی که خود را خلیفه رسول الله خطاب می کنند، حتی در ظواهر هم پیرو ایشان نیستند. به عنوان نمونه در مجلس بیعت، حضرت به مأمون، شکل بیعتی که پیامبر (ص) داشته اند را یادآوری می سازند (شیخ مفید، ۱۴۱۳/۲: ۲۶۲) و یا در نماز عیدی که بعد از ولایت عهدی (به اصرار فراوان مأمون) امام دعوت را به این شرط می پذیرند که به سنت و روش پیامبر (ص) و امیرالمومنین (ع) نماز را برپا دارند و در ارشاد چنین آمده:

«..... و چنان صدائی از تکبیر مردم بلند شد که گویا آسمان و در و دیوار با او تکبیر گفتند مردم که حضرت رضا (ع) را به آن حال دیدند و صدای تکبیرش را شنیدند چنان صداها را به گریه بلند کردند که شهر مرو به لرزه درآمد....» (شیخ مفید، ۱۴۱۳/۲: ۲۶۵).

۲-۳- گسترش معارف اهل بیت (ع) و انقلاب و اصلاحات فکری و عقیدتی امام رضا (ع)

نشر معارف، تبیین اصول و مقابله با انحرافات فکری و عقیدتی از اصول کلی و همیشگی حرکت ائمه معصوم (ع) به شمار می رود. یکی از ویژگی های شاخص عصر امام رضا (ع) تکرر در فکر، عقیده و

۱. نقل شده است که حضرت در این مجلس (در پاسخ به مأمون که طلب خواندن خطبه از حضرت را داشته) تنها به گفتن همین سخن بسنده کرده و مطلب دیگری نفرموده اند.

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید:

غروی نایینی، الهه، میر احمدی سلوکروئی (۱۳۸۷). گونه های مقابله با فرقه های کج اندیش در سیره امام رضا (ع)، شیعه شناسی، سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۸۷

مذهب در میان دانشمندان و حتی عوام است که بخش عمده‌ای از این اختلافات در عملکرد خلفای عباسی (به ویژه مأمون) ریشه داشت. البته اگر بخواهیم دلایل این مسئله را به طور کلی مرور کنیم می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱- شکل‌گیری و رشد نهضت ترجمه. در زمان مأمون بسیاری از کتب فلاسفه یونانی ترجمه شد و شخص مأمون به این مسئله اهتمام خاصی داشت.^۱ البته نباید از برداشت‌های مختلف از معارف دینی (سبحانی، ۱/۴۱۱، ۴۱) در پیدایش آرا و افکار جدید، غفلت ورزید.

۲- گسترش بی‌سابقه سرزمین‌های اسلامی و ورود افراد تازه مسلمانی که که از فرهنگ و ملت‌های دیگری بودند به خودی خود باعث طرح سوالات و شبهات جدیدی شده بود.

۳- جنایت و ظلمی که از سوی عباسیان بر امامان معصوم (ع) و یاران ایشان روا داشته شد، سبب محرومیت بسیاری از مردم از معارف ائمه (ع) شده بود و همین دوری مردم از اهل بیت و معارف ایشان، از عوامل انحطاط و گمراهی جامعه به شمار می‌رفت.

هرچند که در زمان امام رضا (ع) طرح مباحث فلسفی اندیشمندان یونانی سبب طرح مباحث فکری و عقلی فراوان شد، اما نکته قابل‌تأمل در زمان حضرت اینست که این تأثیر محدود به آشنایی و بحث درباره تفکرات آنان نشد بلکه دامنه آن میان مسلمانان نیز گسترش یافت و جهل و انحراف و التقاط و مهم‌تر از همه دوری از اهل بیت (ع) سبب انحرافات عظیم فکری در میان جامعه مسلمانان (و حتی شیعیان) شد. در ادامه به مواضع امام در برابر این انحرافات و ابزارهای ایشان در گسترش معارف و اصلاح جامعه فکری، عقیدتی و سیاسی خواهیم پرداخت.

بر اساس آنچه که در منابع تاریخی و احادیث و روایات وجود دارد، به واسطه تلاش ائمه (ع) پیش از امام رضا (ع) اصول کلی معارف و فرهنگ شیعی تبیین شده بود و شاگردانی در مکتب علمی امام باقر (ع)، امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) تربیت شده بودند که هر کدام استوانه‌ای در فقه و کلام شیعی به حساب می‌آمدند و در مقابل ایشان منحرسانی وجود داشتند که ویژگی شاخص آنان، ضعف نفس و بهره‌گیری از غفلت و بی‌خبری مردم بود (جعفریان، ۱۳۸۳: ۴۳۰). از این رو دوران امام هشتم (ع) به سبب ویژگی‌هایی که داشت، به عصر طلایی معروف شد (قرشی، بی تا: ۱۸۱/۲). علاوه بر این‌ها، آنچه در زمان خلافت مأمون توجهات را به خود جلب می‌کند وجود بستر مناسب علمی و فکری برای گسترش افکار و عقاید گوناگون می‌باشد که در دو عامل ریشه دارد: شرایط خاص حاکم بر منطقه

۱. درباره این مورد در بحار الانوار اینگونه آمده است: «این جنایت به دین و نشر کتب فلسفه میان مسلمین از بدعت‌های خلفاء جور و معاندان ائمه دین بوده، تا مردم را از آن‌ها و از شروع مبین رویگردان سازند... در جای دیگر آمده: مأمون مبتکر نقل کتب از زبان خارجی و ترجمه آن‌ها نبود بلکه پیش از او بسیاری نقل شده بودند، زیرا یحیی بن خالد بن برمک بسیاری از کتب پارسی را به عربی برگرداند چون کلیله و دمنه و برای او کتاب محسبی یونانی را ترجمه کردند و مشهور است که نخست کسی که کتب یونان را به عربی برگرداند خالد بن یزید بن معاویه بود که به کتب کیمیا دل بسته بود (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۷/۱۹۷)

خراسان بزرگ (که از لحاظ تنوع فرقه و نخله‌های دینی و مذاهب گوناگون اهمیت دارد)؛ توجه مأمون به مباحثات علمی^۱.

امام رضا (ع) پیش از ولایت عهدی در مدینه به بیان معارف اسلامی اهتمام داشتند و از ایشان نقل شده:

«كنت أجلس في الروضة والعلماء بالمدينة متوافرون فإذا عبي الواحد منهم عن مسألة أشاروا إلى بجمعهم بعثوا إلى المسائل فأجيب عنها» (محدث اربلی، ۱۳۸۱: ۳۱۷/۲).

«من می‌نشستم در روضه رسول با علما در مدینه و ایشان در مسائل شروع می‌کردند و چون کسی از ایشان عاجز می‌شد از مسأله اشارت به سوی من می‌کردند بجمعهم می‌فرستادند به سوی من و حل آن می‌کردم و جواب مسائل مشکله ایشان می‌دادم.»

همانطور که گفتیم سیاست ائمه (ع) در این مقطع زمانی بر نشر معارف و اصلاحات دینی و اجتماعی تمرکز یافته بود و از همین رو شاهد هستیم که حضرت حتی در مسیری که به سمت مرو عازم هستند مردم را از احادیث شان بهره‌مند می‌سازند و به پرسش‌های دینی و علمی آنان پاسخ می‌دهند.

۲-۳-۱- بهره‌گیری از مناظره:

با ورود امام به مرو، مأمون تصمیم می‌گیرد جلسات مناظره ای را برگزار کند که اهداف مأمون از برگزاری این جلسات عبارتند از:

- مأمون به واسطه گرایشات معتزلی علاقه مند بود به وسیله امام (ع) اهل حدیث را منکوب و مقهور کند.

- وی قصد داشت با برگزاری جلسات عمومی مناظره و قرارداد امام در مقابل پرسش‌های دشوار و مباحث کلامی و علمی پیچیده (و با فرض اینکه امام از پاسخ آن‌ها فروخواهد ماند)؛ علم لدنی امام (جعفریان، ۱۳۸۳: ۴۴۲) و شایستگی امام را به چالش بکشد.

علم و توانایی امام رضا (ع) در پاسخ به مسائل صعب و دشوار آنچنان خارج از تصورات مأمون بود که علاوه بر اعتراف دانشمندان مسلمان و غیر مسلمان بر علم و شایستگی امام (وی مجبور به اعتراف علم و کمالات امام (ع) می‌شد؛ از مأمون نقل شده:

«...أبو الحسن در روی زمین کسی نیست که این طور نیکو سخن گوید جز شخص شما» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۴۴۰/۲).

در منابع مختلفی از جمله ارشاد شیخ مفید، احتجاج شیخ طبرسی جزئیات این مناظرات آمده و مورد بحث قرار گرفته است اما ذکر چند نکته ضروری است:

- مأمون به صراحت بیان می‌کند که هدف وی از برگزاری مناظره، رد امام و شکست دادن ایشان

۱. به نظر می‌رسد صرف نظر از اهداف ردیانه مأمون در برخورد با امام رضا (ع)، وی فردی زیرک و دانشمند بوده و شخصاً به مباحث علمی علاقه‌مند بوده است.

در نزد دیگران است. هنگامی که مأمون از سلیمان مروزی متکلم معروف خراسان برای مناظره با امام رضا (ع) دعوت کرد، وی به علت اینکه ممکن است امام شکست بخورد، دعوت مأمون را نپذیرفت اما مأمون به صراحت به وی گفت:

«من فقط به این دلیل که از توان و قدرت تو در بحث و مناظره با خبر بودم به دنبال فرستادم و تنها خواسته من این است که او را فقط در یک مورد مجاب کنی و دلایل او را رد کنی» (طبرسی، ۴۰۱/۲: ۱۴۰۳)

- یکی از وجوه اهمیت مناظرات از این لحاظ است که بزرگان و اندیشمندان عصر (از مذاهب و مکاتب مختلف) مقابل امام قرار گرفتند و حضرت ایشان را با زبان و کتاب خودشان مقهور نمودند.^۱ این مسئله نه تنها شایستگی امام را آشکار نمود بلکه سبب گسترش معارف حقه تشیع در برابر سایر مذاهب و آیین‌ها شد. مناظرات امام رضا (ع) حاوی معارف بسیار گرانقدر دینی، علمی و سیاسی است که نیاز به پژوهش‌های مستقل و مفصلی دارد. علاوه بر امکان بهره‌گیری محتوایی مناظرات، این مباحث از لحاظ شکلی نیز قابل استفاده هستند. در مجموع در مناظرات امام رضا (ع) این محورها قابل شناسایی هستند: کاربرد برهان، محور قرار دادن قرآن، آزاد اندیشی، استفاده از تشبیه و تمثیل، رعایت آداب مناظره، در نظر گرفتن سطح فکری مخاطب، تعلیم روش فکر کردن، تفسیر حقیقی از قرآن، دفاع از حریم تشیع، قاطعیت در عین تواضع، استفاده از شئون ولایی، رعایت اصل ایجاز.^۲

۲-۳-۲- تربیت شاگردان:

پس از مرگ هارون الرشید برای امام رضا (ع) شرایطی فراهم شد که حضرت نسبتاً می‌توانستند آزادانه به تربیت شاگرد و بیان احادیث بپردازند که این وضعیت در هنگام درگیری‌های امین و مأمون به اوج رسید و تا اوایل ولایت عهدی ادامه داشت. تربیت شاگردان از سوی ائمه (ع) به روشنی بر یک استراتژی دراز مدت دلالت دارد. ائمه (ع) با تربیت شاگردان، تاسیس سازمان و کالت و نقل احادیث و معارف زمینه‌سازی برای امام بعد و شرایط غیبت را فراهم می‌کردند تا شیعیان در تندباد حوادث و زمانی که دسترسی به امام ممکن نیست دچار انحراف و گمراهی نشوند و بتوانند با بهره‌گیری از ابزارهایی که امام معصوم (ع) در اختیار ایشان قرار داده، مسیر حق و حقیقت را ادامه دهند. در این مورد نکته‌ای قابل تامل وجود دارد؛ از دید امام رضا (ع) تربیت شاگرد فقط به منظور بیان معارف و احکام شرعی صرف نبوده است و حضرت در عین اینکه در قالب مسائل شرعی و دینی معارف را بیان می‌کردند اما نگاهی جامع و فراگیر دارند و این همان استراتژی دراز مدت امامت است که توانسته با تقیه در طول تاریخ مسیر خود را پیش برد و هرگز ستمگران و حکومت‌های جور نتوانسته‌اند با آن مقابله کنند. امام رضا (ع) درباره شاگردان و یارانشان چنین می‌فرمایند:

۱. برای مطالعه بیشتر و آگاهی از جزئیات مناظرات به این منبع مراجعه کنید: (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰/۳۳۵-۲۹۹)

۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: (حسینی، ۱۳۸۷: ۱۱۲-۸۰)

«أَفْضَلُ مَا يُقَدَّمُهُ الْعَالَمُ مِنْ مُحِبِّينَا وَمَوَالِينَا أَمَامَهُ لِيَوْمِ فَقْرِهِ وَفَاقَتِهِ وَذُلِّهِ وَمَسْكَنَتِهِ أَنْ يُعَيِّثَ فِي الدُّنْيَا مَسْكِينًا مِنْ مُحِبِّينَا مِنْ يَدِ نَاصِبٍ عَدُوٍّ لِلَّهِ وَلِزُسُولِهِ - فَيَقُومُ مِنْ قَبْرِهِ وَالْمَلَائِكَةُ صُفُوفٌ مِنْ شَفِيرِ قَبْرِهِ إِلَى مَوْضِعِ مَحَلِّهِ مِنْ جَنَانِ اللَّهِ فَيَحْمِلُوهُ عَلَى أَجْنَحَتِهِمْ وَيَقُولُونَ طُوبَى لَكَ طُوبَاكَ طُوبَاكَ يَا دَافِعَ الْكَلَابِ عَنِ الْأَبْرَارِ وَيَا أَيُّهَا الْمَتَّعِصِبُ لِلْأَثَمَةِ الْأَخْيَارِ» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۴۴۰/۲)

«بهترین توشه‌ای که شخص دانشمند دوست‌دار ما برای روز فقر و نیاز و ذلت خود ذخیره می‌کند، حمایت علمی از دوستان ناتوان ما و نجات ایشان از چنگال دشمنان خدا و رسول او است. [در این صورت] وقتی از قبر برخیزد صفوف فرشتگانی را مشاهده کند که از محل قبر تا جایگاهش در بهشت برین صف کشیده‌اند و او را با بال‌های خود بلند نموده و به عمارت مخصوصش در بهشت حمل کرده و به او می‌گویند: آفرین بر تو! خوشا به حالت، ای کسی که دشمنان خوبان را مقهور ساخته و از ائمه اطهار خود حمایت و طرفداری می‌نمودی».

براساس این حدیث، یاران و شاگردان امام علاوه بر مجهز بودن به علم و دانش باید: - از شیعیان حمایت علمی کنند و آن‌ها را از جهل و گمراهی نجات دهند و معارف حقه تشیع را ترویج دهند.

- با دشمنان اهل بیت (ع) مقابله کنند.

- از اهل بیت (ع) طرفداری نمایند.

و اطلاقی که در متن حدیث وجود دارد می‌تواند بر دفاع همه جانبه از امام (ع) - قلب و جسم و زبان - و نیز مقابله مطلق با دشمنان امام (ع) دلالت داشته باشد. پس شاگردان واقعی ائمه (ع) که لایق بهشت هستند و امام (ع) از آنان خشنود است، عالمانی هستند که ضمن نشر معارف، معتقد به تولی و تبری بوده و در مسیر اهل بیت (ع) گام بر می‌دارند. در همین زمینه از حضرت رضا (ع) روایت شده که فرمود: کمال دین با ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما است. سپس صفوایی می‌نویسد باید توجه داشت که ولایت تکمیل نمی‌شود و همچنین محبت و مودت خاندان نبوت خالص نیست مگر با بیزاری از دشمنانشان چه خویشاوند او باشد یا غیر خویشاوند مبدا دلسوزی در این مورد موجب ضعف برائت و بیزاری شود، زیرا خداوند در این آیه می‌فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ»

از مهم‌ترین اصحاب و شاگردان امام رضا (ع) می‌توان به احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، محمد بن فضل ازدی کوفی، حسن بن علی خزاز معروف به «وشاء»، خلف بصری، محمد بن سنان، حماد بن عثمان الناب، حسن بن سعید اهوازی، محمد بن سلیمان دیلمی بصری و عبدالله بن مبارک نهاوندی اشاره نمود (امین، ۱۴۰۳: ۲۶/۲).

اهمیت این شاگردان تا آنجاست که امام، آن‌ها را به عنوان افرادی امین و مورد اعتماد معرفی می‌فرماید که شیعیان در هنگام عدم دسترسی به امام باید به آنان مراجعه کنند. این مطلب به خوبی

شان و مقام بالای علما و شاگردان اهل بیت (ع) را خاطر نشان می‌کند. به عنوان نمونه؛ علی بن مسیب گوید: خدمت حضرت رضا (ع) عرض کردم محل من از شما دور است و به شما دسترسی ندارم و در هر وقت نمی‌توانم خدمت شما برسم، مسائل دینی خود را از کدام شخص اخذ کنم. فرمود: از زکریا بن آدم قمی که دین و دنیایش محفوظ و مورد اطمینان است، راوی گوید: من برگشتم و هر چه احتیاج داشتم از وی سؤال می‌کردم. مقام این شاگرد اهل بیت (ع) تا آنجا بوده که حضرت رضا (ع) در هنگام وفات وی چنین فرمودند:

«...ذکرت ما جرى من قضاء الله به في الرجل المتوفي رحمه الله يوم ولد ويوم قبض ويوم بيعت حيا، فقد عاش أيام حياته عارفاً بالحق، قائلاً به صابر محتسباً للحق، قائماً بما يحب الله ورسوله؛ ومضى رحمه الله غير ناكث ولا مبدل، فجزاها الله أجر نبيته وأعطاه خير امتيته...» (عطاردی، ۱۴۰۶: ۲/۴۳۶).

«زکریا بن آدم در ایام زندگی خود عارف به حق بود، در برابر حق و دفاع از حق شکیبا و همه مشکلات را تحمل می‌کرد و از آنچه خدا و رسولش دوست داشتند مضایقه نداشت و با ایمان ثابت از جهان درگذشت، خداوند او را با اعمالش محشور کند و او را به آرزوهایش برساند».

در انتهای این بحث باید این نکته را خاطر نشان کنیم که علاوه بر موارد ذکر شده و اخبار و روایاتی که از امام رضا (ع) رسیده، تالیفاتی وجود دارد که به حضرت منتسب شده است مانند فقه الرضوی، رساله ذهبیه، صحیفه الرضا، محض الاسلام. اما با بررسی اسناد و روایات، تنها در مورد رساله ذهبیه می‌توان به قطعیت گفت که از تالیفات امام رضا (ع) است که به خواش مأمون نوشته شده است. البته اشکالی ندارد اگر بگوییم کتب دیگر را به این سبب به آن حضرت نسبت داده‌اند که حاوی نظرات امام در پاسخ به پرسش کنندگان می‌باشد و (ظاهراً) از این حیث در مورد محتوای کتب اشکالی وجود ندارد و اشکال فقط از محل منتسب نمودن کتب به امام رضا (ع) می‌باشد.^۱

۳- ملاحظات عملی در سیره سیاسی امام رضا (ع)

با وجود وحدت ماهوی خط امامت در همه قرون و اعصار هر کدام از امامان در شرایط خاصی و در زمان رژیم‌های سیاسی متفاوتی به سر می‌بردند که رویارویی ویژه زمان خود را پی می‌گرفته‌اند. در تمام موضع گیری‌های ائمه مصلحت یکسانی دنبال می‌شد لکن مصلحت‌ها در هر زمان در قالب خاصی ظاهر می‌شد امام سجاده (ع) در برابر طغیان یزید، امام باقر (ع) و امام صادق (ع) در برابر خاندان بنی امیه، امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) در برابر دودمان کینه توز بنی عباس و بالاخره امام جواد (ع) و امام هادی (ع) و امام حسن عسگری (ع) در حصار نظامی متوکل‌ها می‌بایست مصلحت اسلام و امت را به گونه‌ای که شرایط زمان می‌طلبید پاسداری می‌نمودند.

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه و بررسی جزئیات به این منبع مراجعه کنید: (فضل الله، ۱۳۹۰: ۲۰۳-۱۸۹).

در این بخش در پی کشف مصالح و ملاحظات هستیم که حضرت، مد نظر داشته‌اند، هستیم هر چند که مدعی نیستیم که بتوانیم به طور کامل و شایسته؛ آنچنان که در شان امام معصوم (ع) است، از عهده این مهم برآییم.

۳-۱- اصل تقیه

هر چند که تقیه به عنوان یک اصل انحصاری شیعی با تفکر و عمل شیعه قرین شده است، نه تنها در تاریخ اسلام منحصر در شیعه نیست، بلکه باید آن را در رفتار طبیعی و معتدل و احتیاط آمیز انسان‌ها تلقی کرد که در عرف بیشتر اقوام و ملل سابقه دارد و متضمن واکنش فرد یا قوم مقهور یا در اقلیت است که توانایی مقابله و مبارزه مستقیم را ندارند یا مبارزه مستقیم به مصلحت آنان نیست (درخشه، ۱۳۸۸: ۱۹۹). این اصل نقشی کلیدی در حفظ مکتب اهل بیت (ع) داشته و سبب حفظ و نجات شیعیان از گزند دشمنان شده است. تقیه، عملی ساده نیست، بلکه به مثابه چتری وسیع و فراگیر شامل اجزاء و بخش‌های عمل کننده است که با استفاده از ابزارهای گوناگون توانسته از موجودیت شیعیان دفاع کند. در تعریف تقیه چنین آمده است:

«منظور از تقیه در اینجا خود نگهداری از ضرر دیگران با موافقت در گفتار یا کردار مخالفان حق می‌باشد». (شیخ انصاری، ۱۳۷۵: ۳۲۰)

تعریف برخی از فقههای معاصر از تقیه نیز چنین می‌باشد:

«روش و رسم هر اقلیتی که اکثریت بر آنان سیطره داشته و آنان را نسبت به اظهار عقیده یا عمل بر طبق عقیده خود باز می‌دارد، اینست که چنانچه از اظهار عقیده در گفتار یا کردار از اکثریت بر جان خود یا نزدیکان خود بترسد به تقیه متوسل می‌شود» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۱/ ۳۸۸)

در مجموع تعاریف می‌توان گفت: تقیه، اظهار هر گونه اعتقاد یا عمل مخالف حق است به خاطر دفع ضرر جانی، مالی و آبرویی؛ البته بدون پایبندی قلبی و درونی به آن اعتقاد یا عمل و بلکه اعتقاد داشتن به خلاف آن.^۱ بدیهی است که تقیه حکمی ثانوی می‌باشد که با کنار زدن حکم اولی وارد می‌شود، بنابراین می‌توان احکام خمسہ تکلیفیه (واجب، حرام، مباح، مکروه و مستحب) را برای تقیه عنوان کرد (شریعتی، ۱۳۸۷: ۱۹۹). آنچه در تقیه نهفته است تقدیم اهم بر مهم است. عقل، حکم می‌دهد برای رسیدن به حق پایدار و محفوظ ماندن موقت طرفداران حق یا جلوگیری از هدر رفتن مال، عرض، یا آبروی افراد یا حفظ وحدت گروهی و جلوگیری از منازعات بی فایده تقیه را واجب می‌کند.

برای تقیه آیات و روایات زیادی آمده است. از جمله آیه ۲۸ سوره آل عمران؛ آیه ۱۰۶ سوره نحل؛ آیه ۲۸ سوره غافر.

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید: محمدی ایلامی، رحیم (۱۳۸۹). تبیینی نواز مفهوم و راهبرد تقیه در مکتب امامیه، علوم اسلامی، سال پنجم، شماره ۱۷، بهار ۱۳۸۹

وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (آل عمران، ۲۸)

«افراد بالایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛ و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او به کلی از خدا گسسته می‌شود)؛ مگر اینکه از آن‌ها بپرهیزد (و به خاطر هدف‌های مهم تری تقیه کنید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود، بر حذر می‌دارد؛ و بازگشت (شما) به سوی خداست».

ممکن است برخی تقیه را با امر به معروف و نهی از منکر در تضاد بدانند، اما در پاسخ باید گفت تقیه نوعی تاکتیک در حفاظت جان از گروه مدافع حق است. امر به معروف و نهی از منکر با اجتماع شرایط که از جمله آن‌ها احتمال تاثیر است واجب می‌باشد و چنانچه نه تنها احتمال تاثیر نداشته باشد بلکه خطر جانی را به همراه داشته باشد، واجب نیست و در اینجا است که بحث از تقیه به میان می‌آید، یعنی اگر اظهار عقیده چنین خطری را به دنبال دارد تقیه واجب است. ملاک کلی تقیه رعایت مصلحت اهم و تقدم آن بر دیگر مصالح می‌باشد. گاه تقیه اظهار با سکوت صورت می‌گیرد و گاه با اظهار نظر بر خلاف عقاید. همچنان که برخی اصحاب ائمه (ع) تنها به دلیل حفظ جان به ستایش خلفای بنی امیه و بنی عباس پرداخته‌اند و حتی ائمه برای حفظ جان اصحابشان در جمع مخالفان از آنان بدگویی کرده‌اند که از جمله می‌توان به اقدام امام صادق (ع) در مورد زراره اشاره کرد. علاوه بر این‌ها تقیه در برخی اوقات مستلزم همکاری با حاکم جائز (در امور مباح و غیر حرام) است. یکی از مباحث مهم در بحث تقیه و تغییر دهنده حکم آن طرفین تقیه است. گاه ممکن است تقیه در یک موضوع بر فردی واجب و بر فرد دیگر حرام باشد (شریعتی، ۱۳۸۷: ۲۱۱-۲۰۹).

اهمیت این بخش از تقیه از نگاه امام رضا (ع) تا آنجاست که حضرت تارک تقیه را در حد تارک نماز معرفی می‌کنند و نیز نقل شده گروهی از شیعیان برای دیدار امام آمده بودند که امام به آن‌ها اجازه شرفیابی ندادند و یکی از علت‌هایی که حضرت ذکر کردند، عدم به کار گیری درست تقیه از سوی آنان بوده است. حضرت می‌فرمایند:

«...وَتَتَّقُونَ حَيْثُ لَا تَحِبُّ التَّقِيَّةَ وَتَتْرَكُونَ التَّقِيَّةَ حَيْثُ لَا بُدَّ مِنَ التَّقِيَّةِ» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲/۴۴۱).

«آنجا که نباید تقیه می‌کنید و آنجا که باید؛ تقیه نمی‌کنید».

در نگاه امام رضا (ع) تقیه یک استراتژی دراز مدت برای شیعیان است که تا هنگام ظهور امام زمان (ع) باید شیعیان آن را مد نظر داشته باشند و از تند روی‌های غیر عقلانی که کیان و اساس شیعیان را به خطر می‌اندازد اجتناب کنند زیرا دشمنان و بدخواهان ائمه و شیعیان همواره در صدد از میان بردن و آسیب زدن به آنان می‌باشند. از نگاه امام رضا (ع) رعایت تقیه با دینداری در تلازم است. ایشان می‌فرمایند:

۱. أَوْقُلْتُ إِنَّ تَارِكَ التَّقِيَّةِ كَتَارِكِ الصَّلَاةِ لَكُنْتُ صَادِقًا (حرانی، ۴۰۴: ۴۸۳). اگر بگویم تارک تقیه چون تارک نماز است راست گفته‌ام.

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَإِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ وَأَعْمَلُكُمْ بِالتَّقِيَّةِ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَتَى قَالَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَهُوَ يَوْمُ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا» (طبرسی، ۱۳۹: ۴۳۴)

«دین ندارد کسی که ورع ندارد، ایمان ندارد کسی که تقیه نمی‌کند، گرامی‌ترین شما در نزد پروردگار آن کس است که تقوایش بیشتر باشد و تقیه را مورد عمل قرار دهد، خدمت حضرت عرض کردند: یا ابن رسول الله تا کدام وقت باید تقیه کرد؟ فرمود تا روز معین که روز خروج قائم ما است، و هر کس قبل از خروج قائم ما تقیه را ترک کند از ما نخواهد بود».

امام رضا (ع) تقیه را اصلی اساسی می‌دانند و در علت تداوم و استمرار آن، شرایط سخت شیعیان را یادآوری می‌فرمایند که شیعیان همواره به واسطه محبت اهل بیت (ع) تحت شدیدترین فشارها و مشکلات قرار داشته‌اند.

«رَفَعَ الْقَلَمُ عَنْ شِيعَتِنَا فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي كَيْفَ ذَاكَ قَالَ لَا تَنْهَمُ أُخِذَ عَلَيْهِمُ الْعَهْدُ بِالتَّقِيَّةِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ يَأْمُرُ النَّاسُ وَيَخَافُونَ وَيُكْفَرُونَ فِينَا وَلَا نَكْفُرُ فِيهِمْ وَيُقْتَلُونَ بِنَا وَلَا نُقْتَلُ بِهِمْ مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا ارْتَكَبَ ذَنْبًا أَوْ خَطْبًا إِلَّا نَالَهُ فِي ذَلِكَ عَمٍّ مَحْصٍ عَنْهُ ذُنُوبُهُ وَلَوْ أَنَّهُ أَتَى بِذُنُوبٍ بَعْدَ الْقَطْرِ وَالْمَطَرِ وَبَعْدَ الْحَصَى ...» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۹۹/۶۵).

«قلم از شیعیان ما برداشته شده، گفتیم: ای سرور من این چگونه می‌شود، فرمود: برای اینکه از آن‌ها در دولت باطل بر تقیه عهد و پیمان گرفته شده است، مردم همه در آسایش هستند ولی آن‌ها خائف و از جان و مال خود می‌ترسند. آن‌ها را به خاطر دوستی ما نسبت به کفر می‌دهند ولی ما به خاطر آن‌ها تکفیر نمی‌شویم، آن‌ها برای ما کشته می‌شوند ولی ما به خاطر آن‌ها کشته نمی‌شویم، هر یک از شیعیان ما که مرتکب گناه و یا خطائی شوند گرفتار غم و اندوهی می‌گردند که گناهان آن‌ها پاک می‌شود، اگر چه گناهان بسیار زیاد باشد».

پس آنچه در سیره سیاسی امام رضا (ع) به چشم می‌خورد، سفارش و تاکید بر تقیه به جا (و ترک آن در هنگام لزوم) و پرهیز از اقدامات غیر عقلانی و احساسی می‌باشد زیرا در شرایطی که شیعیان و ائمه به واسطه برخی قیام‌های شتابزده و حرکت‌های اعتراضی زیدیان روز به روز در شرایط سخت تری قرار می‌گرفتند، حضرت لازم می‌دانستند به مانند ائمه پیش از خودشان این اصل را بیش از پیش مورد تاکید قرار دهند.

۳-۲- مصلحت در قبول ولایت عهدی

در مورد قبول ولایت عهدی مأمون توسط امام رضا (ع) معتقدند که این امر از روی تقیه صورت گرفته است^۱ اما به نظر می‌رسد توجیه مصلحت قبول ولایت عهدی مأمون، خلیفه عباسی توسط امام با تقیه شخصی امکان‌پذیر نیست. زیرا تقویت مصالح کلی اسلام و امت برای مصلحت شخصی در رویه ائمه

۱. به عنوان نمونه بنگرید به: (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۵۶/۴۹)

سابقه ندارد. قبول ولایت عهدی باید در عداد جریان صلح امام حسن (ع) مورد تجزیه تحلیل قرار گیرد. به ویژه آنکه در هر دو ماجرا هرگونه امکان سوء استفاده از قرارداد و پی آمدهای ناخوشایند آن دو توسط هر دو امام (ع) خنثی شده و عملاً به صورت غیر قابل عمل درآمده است. مصلحت کلی در این گونه واکنش‌های سیاسی سعی در مشروعیت ندادن به نظام حاکم، افشاگری و خنثی نمودن فشارهای تخریبی و ایجاد فضای جدید برای حفظ اسلام و امت از سرکوب و اختناق می‌باشد (عمیدزنجانی، ۱۳۸۴: ۹/ ۱۵۴). به نظر می‌رسد تعامل و برخورد امام رضا (ع) با مأمون (پس از ولایت عهدی) با در نظر گرفتن قاعده مصلحت قابل مطالعه و بررسی باشد.

در سیره امام رضا (ع) برخی اصول همیشگی، قطعی و مسلم هستند و حتی تقیّه در مورد آن اصول مجاز نیست و حضرت تحت هر شرایطی به آن اهتمام داشته‌اند. از جمله این اصول بحث نفی حاکمیت باطل و حکومت جور و نیز بیان شان امامت و اینکه امامت، ولایت و حکومت (با تمام ویژگی‌ها و شئون ذکر شده) فقط شایسته امام معصوم (ع) می‌باشد و هر که در این جایگاه قرار گیرد ولایت و حکومتش باطل و از مصادیق طاغوت خواهد بود. در این مورد در فصول گذشته به طور مفصل بحث کردیم و احادیث را مورد بررسی قرار دادیم که امام رضا (ع) به دلیل مشروعیت نداشتن مأمون و اصولاً صلاحیت نداشتن وی برای اعطای حق ولایت عهدی (و دلایل دیگر) با وی مخالفت کردند و بنا به مصلحت‌هایی که بحث شد، به ولایت عهدی تن دادند. اما یکی از بحث‌های مهم در اندیشه سیاسی شیعه، نحوه تعامل با حکومت جائز است که در ادامه به آن می‌پردازیم. در سیره امام رضا (ع) و سایر ائمه اصول ثابتی وجود دارد که آن حضرات تحت هر شرایطی آن را مد نظر قرار داده‌اند. از جمله این اصول می‌توان به: امر به معروف و نهی از منکر، استتار و تقیّه، فتنه زدایی، جلوگیری از پیدایش بحران، حرکت منسجم تشکیلاتی، بستر سازی برای تشکیل حکومت معصوم (ع)، استفاده از ظرفیت‌های اجتماعی و انسانی، اثبات فضائل ائمه (ع)، اثبات غصب خلافت و نیز حفظ وحدت. این اصول در زمان حاکمیت جائز هم جاری و ساری است و امام (ع) است که با در نظر گیری مصلحت و سایر اصول راهبرد امامت را تعیین می‌فرماید.

۳-۳- نحوه تعامل با حکومت جائز از نظر امام رضا (ع)

بر اساس احادیث و روایات معصومان (ع) از آنجایی که حکومت طاغوت باطل است، هر نوع همکاری با آن نیز باطل و حرام است و احادیث فراوانی در مورد این مسئله آمده است. با این وجود شاهد هستیم که گاه یاران ائمه در دستگاه خلفا مشغول به فعالیت بوده و حتی امام (ع) نیز به ادامه فعالیت ایشان سفارش کرده‌اند.^۱ با نگاهی منطقی می‌توان گفت هیچ تناقض و تضادی در مورد این مسئله وجود

۱. مانند سفارش امام کاظم (ع) به علی بن یقطین، که حضرت از وی خواست در دستگاه خلافت عباسی بماند و بکوشد تا شیعیان را از گرفتاری نجات دهد. حضرت به وی فرمودند: لَا تَفْعَلْ فَإِنَّ لَنَا بِكَ أَنْسًا وَإِخْوَانًا بِكَ عِزٌّ وَأَوْعَىٰ أَنْ يُخَيَّرَ اللَّهُ بِكَ كُشْرًا وَيَكْشِرَ بِكَ نَائِرَةَ الْمُخَالِفِينَ عَنْ أَوْلِيَانِهِ يَا عَلِيُّ كَفَّارَةُ أَعْمَالِكُمُ الْإِحْسَانُ إِلَىٰ إِخْوَانِكُمْ (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۸/ ۱۳۶). این کار نارکن مایه تو انس و علاقه داریم و شغل تو در برابر هارون سبب عزت و سربلندی برادران دینی تو است شاید خداوند به وسیله تو یک ناراحتی

ندارد و عدم همکاری با حکام جور و طاغوت یک اصل مسلم، صریح و غیر قابل خدشه است، اما آنچه که در برخی شرایط خاص مشاهده شده با در نظر گرفتن مصالحی مهم بوده و اقتضای زمانی و مکانی و ترجیح اهم بر مهم (ضمن در نظر داشتن اصول) اتفاق افتاده است و در آن ها باید عناصر مصلحت، ضرورت یا تقیه را در نظر داشت.

در ابتدا باید این نکته را یادآوری کنیم که امام رضا (ع) هیچ گاه از یادآوری حقشان در خلافت و حکومت چشم پوشی نکردند و در ذیل بحث امامت و ولایت و در قالب حدیث، مناظره و پرسش و پاسخ و موعظه این مطلب را به مأمون یادآوری می کردند و به طور ضمنی یا صریح غاصب بودن وی را خاطر نشان می فرمودند. در ماجرای ولایت عهدی شاهدیم که امام شروطی را مطرح می کنند که به هیچ وجه در امور حکومت و عزل و نصب دخالتی نکنند (دلیل روشن بر عدم مشروعیت ساختار و فعالیت های حکومت مأمون) اما در عین حال می بینیم که امام در پاره ای از موارد توصیه هایی به مأمون حتی در امور حکومت داشته اند، به عنوان نمونه می توان به سفارش امام به مأمون در خصوص بازگشت وی به بغداد اشاره کرد. در برخورد و تعاملات امام رضا (ع) با حکومت عباسی، اصلی اساسی نهفته است، که ریشه در غنای مکتب اهل بیت و دور اندیشی ائمه (ع) دارد. هر چند که تفکرات سیاسی شیعه بر حاکمیت معصوم (ع) سامان یافته و تنها با حاکمیت معصوم (ع) امور سامان می یابد و امت راه صلاح و سعادت را می پیماید، اما اندیشه سیاسی شیعه برای زمانی که - به هر دلیلی - معصوم در راس امور حکومت نیست، سکوت نکرده و راه کارهایی را ارائه نموده است که ویژگی شاخص این راهکارها موقت بودن و مستعجل بودن آن است و هرگز در برخورد یا تضعیف مواضع اصولی شیعه قرار نمی گیرد؛ زیرا شیعه همواره در انتظار دولت آرمانی و وعده داده شده به سر می برد^۱.

در هر حال اندیشه سیاسی شیعه در شرایط خاصی، و به عنوان حکمی ثانویه و نه اصل، اجازه تعامل با حکومت جائر را می دهد. سیره عملی ائمه (ع) مانند تعامل بیست پنج ساله امیر المؤمنین (ع) و صلح امام حسن (ع) با معاویه و سکوت امام سجاد (ع) و مبارزه در قالب دعا و رویه امام صادق (ع) که در تعامل با سلاطین جائر اموی و عباسی مبارزه و جهاد فرهنگی و تعلیم و تربیت و گسترش وسیع علوم اسلامی را به نحوی بی نظیر و تربیت صدها دانشمند در رشته های متعدد و مختلف علوم دینی و طبیعی از خود به یادگار گذاشته و مکتب اسلام را همانند قیام و جهاد و شهادت جدّ بزرگوارش امام حسین (ع) زنده و بیمه کردند و نیز سیره ولایت عهدی امام رضا (ع) که بر تحکیم تشیع خراسانیان و گسترش آن

را رفع کند و یا آتش کینه مخالفین را نسبت به دوستان خود بوسیله تو خاموش کند. علی اکفاره خدمت تو در دربار سلطان همان نیکی بر برادران دینی است. سفارشات مکرر و راهنمایی های امام به علی بن یقین گواه آشکاری بر عقلانیت و درایت مکتب شیعه می باشد که ضمن رعایت و پابندی به اصول، در راه مقابله با دشمنان مصالح عالی را مد نظر داشته و در جهت اعتلای کتب اهل بیت (ع) از آن استفاده نموده است.

۱. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به این منبع مراجعه کنید:

عنایت، حمید (۱۳۶۲). اندیشه سیاسی اسلام معاصر، تهران: انتشارات خوارزمی، ص ۵۴-۵۵.

بسیار مؤثر و ثمر بخش شد، همه این ها گواه روشن و دلیل بارز برای جواز تعامل و همکاری با حکام جور است. البته همانطور که گفتیم تمام این تعاملات و همکاری ها چه در قالب سکوت و عدم دخالت در امور سیاسی و خدمات اجتماعی باشد چه در تحت عناوین ولایت و معاونت و خدمات عمومی و اجتماعی برای جامعه اسلامی، با شرایط خاص و با عنوان ثانوی و احیاناً موقت است.

ورود امام رضا (ع) هم در بحث ولایت عهدی مأمون، (هر چند که حکومت و ولایت حق مسلم و غصب شده ایشان بود) اولاً از باب اختیار و اراده حضرت نبود و حضرت مجبور به قبول این مسئله شدند و با این حال با طرح شرط راه هر گونه کمک به حکومت طاغوت را مسدود کردند. ثانیاً در آن شرایط امکان قیام و تغییر شرایط وجود نداشت. به نظر می‌رسد مأمون از این رو شروط امام را پذیرفت که مایل بود به هر نحو ممکن امام را وارد حکومتش کند و به اهداف خاصش (که پیش از این شرح دادیم) برسد و در این ضمن امیدوار بود که به تدریج بتواند امام را وارد مسائل حکومت کند که در این امر هم ناموفق بود. در بررسی برخوردهای امام رضا (ع) با مأمون، نکات ارزشمندی حاصل می‌شود که دربردارنده معارف اصیل و ارزشمندی است که در ادامه در حد وسع به آن ها پرداخته‌ایم.

۳-۳-۱- نفی مطلق حاکمیت طاغوت

در این مورد به طور مفصل پیش از این بحث کردیم که حضرت با نپذیرفتن اصرار مأمون برای قبول ولایت عهدی به طور ضمنی به نامشروع بودن شخص و حکومت وی اشاره می‌کنند؛ آنجا که حضرت به وی می‌فرمایند اگر حکومت حق توسع نمی‌توانی به کس دیگر ببخشی و اگر متعلق به تو نیست، شایستگی بخشش آن را نداری. همانطور که پیش از این به طور مفصل بحث شد، این اصل از اصول اساسی شیعه است و در مورد آن تردیدی وجود ندارد، اما اینکه حضرت چرا ولایت عهدی را با این وجود پذیرفتند و حتی در برخی موارد مأمون را راهنمایی فرموده‌اند، باید ببینیم بر چه اساسی بوده است که در ادامه موضوع بحث ما می‌باشد.

نکته‌ای در حاشیه این بحث ضروری به نظر می‌رسد؛ براساس سیره ائمه (ع) نفی حاکمیت طاغوت و مقابله به آن (لزوماً) همیشه به معنای جهاد و رویارویی مستقیم با حکومت طاغوت نیست، سفارشاتى که از ائمه در زمینه تقیّه وارد شده و نیز احادیثی که در مورد عدم مجوز برای قیام (پیش از ظهور امام زمان ع) و مهم‌تر از همه سیره ائمه (ع) بر این مطلب دلالت دارد و این از کوه فکریست که مقابله و

۱. به عنوان نمونه از امام باقر (ع) روایت شده: «مَثَلُ مَنْ خَرَجَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ مَثَلُ فَرَسٍ طَارَ وَوَقَعَ فِي كُوَّةٍ فَتَلَا عَبْتُ بِهِ الصَّبَّانَ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۲/۱۳۹). کسانی که از ما اهل بیت پیش از قیام قائم (ع) قیام می‌کنند، مانند جوجه‌هائی هستند که بپرند و به سوراخ دیواری درافتند و بچه‌ها با آن ها بازی کنند. و یاد در همین زمینه نقل شده است: همان طور که آسمان و زمین آرام است، شما نیز آرام بگیرید، یعنی علیه کسی به نفع ما قیام نکنید. زیرا امر شما (اعتقاد به اینکه دولت حق از آن آل محمد است) چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد ولی بدانید که آن از کارهای خداوند است (و او باید دولت ما را ظاهر گرداند) و به دست مردم نیست (که آن ها قیام کنند و آن را برای ما بگیرند) بدانید که حق از آفتاب روشن تر است و بر مؤمن و فاسق پوشیده نیست صبح را می‌بینید؟

مبارزه را فقط در شکل جهاد و مبارزه مسلحانه بدانیم و مراتب و اشکال آن را در نظر نگیریم؛ هر چند نباید از ارزش والای جهاد در راه خدا و مبارزه با ستمگران غافل شد.

۳-۳-۲- ملاحظات همکاری با طاغوت:

پیش از شروع بحث ذکر دو نکته ضروریست: در قواعد فقهی شیعه و اصولی، قاعده تقدم اهم بر مهم در مقام تراحم دو حکم حرام و واجب می باشد که در صورت رجحان جانب وجوب این ولایت حاکم ظلمه از باب مقدمه واجب واجب می شود مانند امر به معروف و نهی از منکر و مانند آن.

دو؛ روایات متواتر دال بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر و وجوب حفظ دین و اصلاح شئون مؤمنین است که به عنوان واجب مقدمی یا واجب کفایی ولایت جائز و تعامل و همکاری با حکومت غیر قانونی نیز واجب می شود. و مسلم است که این اصول فقهی و شرعی نیز از قرآن و سیره معصومین (ع) برداشت شده است که از مطالب حضرت در دلایل قبول ولایت عهده می توان این طور برداشت کرد:

الف- عمل به تکلیف الهی و تلاش در جهت تحقق اراده پروردگار

ب- نقش عنصر اجبار و ضرورت؛ آنجا که مأمون شرایط حضرت را با شورای شش نفره و موقعیت حضرت علی (ع) مقایسه و ایشان را تهدید به قتل می کند.

ج- وجود چنین سابقه ای از سوی معصوم (ع) (حضرت یوسف (ع)؛ امام رضا (ع) در این مورد چنین می فرماید:

«خداوند به من دستور داده که با تو معارضه نکنم و هر چه انجام می دهم زیر نظر تو باشد چنانچه یوسف صدیق مأمور بود زیر نظر فرعون مصر کار کند.» (خسروی، ۱۳۸۰: ۱۷۴)

د- با توجه به شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، اقدام امام رضا (ع) با در نظر گرفتن تمام مصالح بود و حضرت (به عنوان رهبر و امام) به طور خاص بر مصلحت کل جامعه اسلامی توجه داشتند. پس بر این اساس در شرایطی خاص، با در نظر گرفتن اصول و برخی مصالح، همکاری با حاکم جائز مجاز می شود (البته به عنوان یک حکم ثانوی و موقت)؛ اکنون در مورد چگونگی و کم و کیف این تعامل می توان این دسته بندی را ارائه نمود:

الف- عدم همکاری مطلق در برخی امور:

در اندیشه سیاسی امام رضا (ع)، در عین اینکه همکاری در برخی موارد مجاز دانسته شده، باید دانست همکاری به معنای مشارکت و کمک نمی باشد و در همین حال حضرت به اصول و شروط پایبند بوده اند و از مشارکت در برخی اقدامات حاکم جور اجتناب کرده اند زیرا این اعمال و اقدامات در جهت مصالح

حق ما هم چون صبح روشن است که بر کسی پوشیده نیست! البته در مورد سند این روایات نیز در میان علما اختلافاتی وجود دارد که برای مطالعه بیشتر می توانید به این منبع مراجعه کنید: عبد اللهی، عبد کریم (۱۳۸۲). مشکوه، تابستان ۳۸۲، شماره ۷۹. ۱. باید دانست همکاری به معنای مشارکت و کمک نمی باشد و در واقع لفظ «همکاری» به جای مبارزه صریح و آشکار به عاریت گرفته شده است و اذعان داریم این الفاظ از حیث بیان و دلالت دارای جامعیت کافی نیستند و با اندکی تسامح به کار رفته اند.

جامعه اسلامی و مصالح عالی امامت نبوده و بیشتر در جهت تقویت و تحکیم دستگاه خلافت عباسی صورت می گرفته است. به عنوان مثال هنگامی که مأمون پس از کشتن فضل بن سهل از امام کمک خواست، حضرت به وی می فرماید که تدبیر این امور به دست خود مأمون صورت گرفته و می گیرد (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۷۱/۴۹). در نمونه دیگری؛ مأمون از امام رضا (ع) تقاضا می کند که امام برای یک شهر فرمانداری مورد اعتماد معرفی کنند^۱ که در اینجا حضرت شروط قبول ولایت عهدی را مجدداً به وی یادآوری فرموده و در این امر دخالت نمودند. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴۴/۴۹).

ب- همکاری مشروط و محدود

در نگاه امام رضا (ع)، هر نوع همکاری که موجب تأیید حاکم جائز شود، غیر مجاز است، حتی اگر برگزاری نماز باشد و این اوج حرمت همکاری با حکومت طاغوت را در اندیشه سیاسی امام رضا (ع) نشان می دهد. پس از آنکه مأمون حضرت را به ولیعهدی منصوب کرد چون عید پیش آمد مأمون کسی به نزد آن حضرت فرستاد که سوار شود و برای خواندن نماز عید و خطبه آن بیرون رود، حضرت برای مأمون پیغام داد و مجدداً شروط عدم مشارکت و مداخله در امور حکومت را یادآوری فرمودند^۲. تو خود شروطی که میان من و تو است در پذیرفتن ولیعهدی می دانی، مرا از نماز خواندن با مردم معذور دار، مأمون گفت: جز این نیست که می خواهم دل های مردم در ولیعهدی شما مطمئن و محکم شود و هم بدین وسیله فضل و برتری تو را بشناسند و پیوسته فرستادگان در این باره میان آن حضرت و مأمون رفت و آمد می کردند، همین که پافشاری و اصرار مأمون زیاد شد حضرت پیغام داد:

«إِنْ أَعْفَيْتَنِي فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ وَإِنْ لَمْ تُعْفِنِي خَرَجْتُ كَمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ» (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۲۶۴/۲).

«اگر مرا معذور داری دوست تر دارم و اگر معذورم نداری من چنان که رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین علی ابی طالب (برای نماز عید) بیرون رفتند بیرون خواهیم رفت».

تاکید و شرط حضرت بر عمل و رفتار به شیوه پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین (ع) و ماجراهای پس از آن، دارای چند پیام می باشد که با درایت امام رضا (ع) بر همگان آشکار شد:

- نماز عیدی که در دستگاه خلافت برگزار می شود با سنت پیامبر و ائمه (ع) تفاوت دارد .

- جهل خلفایی که خود را خلیفه رسول الله می خواندند از سیره پیامبر ﷺ

۱. طرح این درخواست از دو جهت می تواند صورت گرفته باشد: در ماندگی مأمون و اعتراف وی به شایستگی امام برای امور حکومت؛ مأمون می خواست به هر نحو ممکن امام را در امر حکومت مداخله دهد و به اهدافی که در مسئله ولایت عهدی داشت (و با شروط امام ناکام ماند) برسد.

۲. این بیان حضرت، می تواند بر این دلالت داشته باشد که برگزاری نماز عید از شئون حکومت است، بر اساس آموزه های شیعی برگزاری نماز عید در زمان معصوم، به امامت امام واجب است و از این دو مقدمه به روشنی، شأن حکومت و ولایت امام (ع) ثابت می شود.

- با توجه به استقبال بی نظیری که از حضرت به عمل آمد محبوبیت امام رضا (ع) در میان عامه مردم به مأمون نشان داده شد و وی از این مسئله به شدت احساس خطر کرد تا جایی که به امام پیغام داد از برگزاری نماز توسط امام منصرف شده است.

- لغو برگزاری نماز توسط مأمون از عدم پابندی وی به عهد و پیمان‌ها حکایت دارد. براساس آنچه که در منابع تاریخی و روایی موجود است، امام رضا (ع) در هر موردی که از سوی مأمون، برای همکاری و مشارکت در امور حکومت پیشنهاد شد به صراحت مخالفت کرده‌اند و در اموری که به طور خاص به تایید و تثبیت حکومت جور منتهی می‌شده (مانند عزل و نصب در حکومت)، حضرت مطلقاً مخالفت کرده‌اند و در برخی امور مانند نماز عید، با این که نفس عمل امری واجب بوده است، اما از باب اینکه حکومت از آن بهره برداری می‌کرده ابتدا مخالفت فرموده‌اند و سپس با طرح شروطی قبول کرده‌اند. این شروط امام رضا (ع)، مسئله مهمی در سیره و اندیشه ایشان می‌باشد؛ زیرا هر جا حضرت شرطی را مطرح کرده‌اند، شرایط را به طور کل تغییر داده‌اند و حکومت نه تنها نتوانسته به اهداف خود برسد بلکه جریان امور به نفع امام (ع) تغییر کرده است. از اینجا می‌توانیم این نتیجه را بگیریم در شرایط ضروری که مصلحت، اضطرار یا تقیه دلیل همکاری با حکومت طاغوت است^۱ نخست باید در نظر گرفت در امور حرام و اموری که به تثبیت و تایید حکومت منجر می‌شود، همچنان این حرمت وجود دارد و در امور حلال و مباح یا اموری که مصلحت عامه مسلمین باشد، با رعایت شرایط امکان همکاری محدود وجود دارد، اما در عین حال باید از حداکثر توان و ابزار استفاده کرد که در اثنای این همکاری اهداف باطل حکومت طاغوت محقق نشود.

علاوه بر مواردی که ذکر شد، در برخورد امام رضا (ع) با مأمون گاه به مواردی بر می‌خوریم که امام رضا (ع) پیشنهادی به مأمون داده‌اند یا مأمون را در مسئله‌ای (مربوط به حکومت) راهنمایی فرموده‌اند. به عنوان نمونه:

- حضرت با توجه موقعیت استراتژیک و محوری بغداد در جهان اسلام آن روز، به مأمون پیشنهاد دادند پایتخت خود را به حجاز منتقل نماید و در آن شهر مستقر شود.

حضرت به مأمون می‌فرمایند:

«فَاتَّقِ اللَّهَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَارْجِعْ إِلَى بَيْتِ التُّبُوءَةِ وَمَعْدِنِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ أَمَا عَلِمْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ إِلَى الْمُسْلِمِينَ مِثْلَ الْعُمُودِ فِي وَسْطِ الْفُسْطَاطِ مَنْ أَرَادَهُ اخْذَهُ..... أَرَى أَنْ تَخْرُجَ مِنْ هَذِهِ الْبِلَادِ وَتَتَحَوَّلَ إِلَى مَوْضِعِ آبَائِكَ وَأَجْدَادِكَ وَتَنْظُرَ فِي أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَلَا

۱. ولایت و حکومت جائز بدون شک در حال اختیار به اتفاق آراء حرام است مانند ولایت بر بدعت کاری‌های حکام ظالم در هلال ماه و غیره و این حرمت از ضروریات است و همچنین ولایت از طرف جائز چه عمل حلال باشد یا حرام باشد، حرام است مانند: حکومت بر بعض شهرها برای جمع آوری خراج و اداره امور و ایجاد نظام و غیره.

۲. البته در باره مراتب این حرمت و سایر مسائل مربوط به آن در کتب فقهی به طور مفصل بحث شده و در این بحث قصد ورود به جزئیات را نداریم.

تَكْلَهُمْ إِلَىٰ عَيْرِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَأَلَكَ عَمَّا وَلَّاكَ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۹/۱۶۶).
 «از خدا بترس در باره امور مسلمانان برگرد به مرکز نبوت و مسکن مهاجر و انصار مگر نغیدانی که فرمانروای مسلمانان همچون عمود خیمه است که در وسط قرار دارد هر کس خواست می تواند دستش را به او بگیرد..... من صلاح میدانم که از این سرزمین خارج شوی و به زادگاه آباء و اجداد خود منتقل گردی و به کار مسلمانان بررسی ایشان را به دیگری و انگذاری خداوند تورا مسئول می داند در این کار و فرمانروائی.»

حضرت در روایت چند نکته را به مأمون خاطر نشان می کنند:

۱- اهمیت استراتژیک حجاز به واسطه گذشته و سابقه تاریخی (توجه به مسائل تاریخ) و نیز موقعیت مرکزی در جهان اسلام (توجه به مسائل جغرافیایی)؛ ۲- ضرورت در دسترس بودن خلیفه برای همگان (توجه به جزئیات رابطه حاکم و مردم)؛ ۳- خلیفه در همه امور مربوط به خلافتش، در مقابل خدا مسؤول است؛ ۴- نباید امور مردم را به افراد ناشایست و بی صلاحیت واگذار کرد.

- هنگامی که مأمون به امام رضا (ع) در مورد گسترش سرزمین های اسلامی و فتح سرزمین های جدید به امام رضا (ع) گزارش می دهد، حضرت به وی خاطر نشان می فرماید که مسائل داخلی جهان اسلام (به واسطه وجود افراد ناشایست در راس امور) در وضعیت مناسبی قرار ندارد و اولویت خلیفه در درجه اول باید سامان بخشیدن به امور داخلی باشد و از اطمینان به افراد ناشایست باید اجتناب شود. امام رضا (ع) آگاهیشان از اوضاع کلی جهان اسلام و امت مسلمان را به مأمون یادآوری می فرماید و از وی به خاطر غفلت و بی اطلاعی انتقاد می کنند. حضرت می فرماید:

«از خدا بترس در مورد امت محمد (ص) که زمامداران ها شده ای و این امتیاز به تو داده شد زیرا تو کار آن ها را خراب کرده ای و به دیگری واگذار نموده ای که میان آن ها بر خلاف حکم خدا رفتار می کنند تو خود در این سرزمین نشسته ای و مرکز هجرت و محل وحی را وا گذاشته ای مهاجرین و انصار مورد ستم قرار می گیرند و هیچ ملاحظه ای در باره مؤمنین ندارند سال ها بر یک بیچاره مظلوم می گذرد که بارنج و مشقت خوراك خود را می تواند به دست آورد و کسی را نمی بیند که به او از حال خود شکایت کند و دستش به تو نیز نمی رسد...» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۹/۱۶۶).

در مورد یادشده و موارد دیگری که در این زمینه وجود دارد باید گفت که امام رضا (ع) منشأ نور و معرفتی است که هر کس به فراخور حال و به قدر معرفتش از آن بهره مند می شود. علاوه بر این، اصل امر به معروف و نهی از منکر، اصلی محوری در رفتار و سیره ائمه (ع) به شمار می رود زیرا اصلاح کجی ها، مفاسد و آلودگی ها و نشان دادن راه درست، زمینه ساز حرکت بشریت به سمت سعادت می باشد. کیفیت و شرایط امر به معروف و نهی از منکر در منابع مختلفی مورد بحث قرار گرفته است و آنچه به بحث ما مربوط می شود این است که برخی ارشادات و دستورات حضرت به مأمون بر اساس امر به معروف و نهی از

۱. در ماجرای قتل فضل بن سهل، هنگامی که مردم و طرفداران فضل بن سهل بر مأمون شورش نمودند و قصد قتل وی را داشتند، امام رضا (ع) آنان را متفرق ساختند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۹/۱۶۵).

منکر صورت گرفته است. شیخ مفید معتقد است یکی از عواملی که باعث شهادت امام رضا (ع) شد همین انتقادات و سفارشات امام (امر به معروف و نهی از منکر) بوده است.

«بدان که حضرت رضا (ع) بسیار مأمون را در خلوت موعظه می فرمود و اندرز می داد و از خدا او را بیم می داد و آنچه بر خلاف دستور آن حضرت انجام می شد زشت می شمرد و مأمون در ظاهر آن سخنان را می پذیرفت ولی در دل بر او گران می آمد و خوش نداشت...».

«و از سوی دیگر هر گاه مأمون از فضل بن سهل و برادرش حسن نزد آن حضرت سخن می گفت، حضرت عیب کارهای آن دو را برای مأمون می گفت و او را از اینکه چشم و گوش بسته به سخنان آن دو گوش می دهد نهی فرموده و باز می داشت، فضل بن سهل و حسن برادرش این جریان را فهمیدند و شروع کردند نزد مأمون بدگوئی کردن از آن حضرت و خرده گرفتن بر کارها و سخنان آن جناب و گفتن سخنان و ذکر مطالبی که آن حضرت را از نظر مأمون دور سازد و او را از میل و علاقه مردم نسبت بآن حضرت می ترسانیدند و پیوسته این گونه سخنان به مأمون گفتند تا اینکه رأی مأمون را در باره آن حضرت دگرگون ساختند و تصمیم به کشتن آن بزرگوار گرفت» (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۲/۲۷۰-۲۶۹) و اگر بخواهیم به صورت جزیی تر و خاص تر به آن نگاه کنیم به اصولی در اندیشه و سیره امام رضا (ع) (و سایر معصومان (ع)) برمی خوریم که در واقع مصلحت حفظ انسجام امت و نیز ضرورت وحدت و وجود حکومت است.

حضرت می فرماید:

«أَنَا لَا نَحْدُفِرُقَةَ مِنَ الْفِرْقِ وَلَا مِلَّةً مِنَ الْمِلَلِ بُقُوا وَعَاشُوا إِلَّا بَقِيَّتُمْ وَرَبِّسُوا وَمَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَالْدُّنْيَا فَلَمْ يَجْزِ فِي حِكْمَةِ الْحَكِيمِ أَنْ يَتْرَكَ الْخَلْقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا بُدَّ لَهُ مِنْهُ وَلَا قَوَامَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ...»

ما هیچ گروه و هیچ جمعیت ملتی را نمی یابیم که به حیات و زندگی اجتماعی خود ادامه داده باشند مگر با داشتن سرپرست و رئیس برای اموری که ناچارند از برپاداشتن آن چه در امر دنیایشان و چه در امر آخرتشان، پس در حکمت باری تعالی که حکیم و درستکار است جایز نیست که خلق را بدون رئیس و سرپرستی کاردان رها کند با اینکه می داند چاره‌ای از تعیین آن نیست و باید انتخاب گردد...»

از نظر ائمه (ع) گرفتن حق به هر قیمتی ارزش ندارد و حتی اگر شرایط برای روی کار آمدن ائمه مهیا نبود، امت نباید بدون ولی و سرپرست رها شود و حکومت موجود موظف است وظایف حداقلی را به انجام برساند. حضرت علی (ع) در این خصوص می فرماید:

«لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرِتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَيُبْلَغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَيُؤْخَذُ بِهِ الضَّعِيفُ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاخَ مَنْ فَاجِرٌ»

«مردم را حاکمی باید نیکو کردار یا تبه کار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند، و کافر بهره خود برد، تا آن گاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو در رسد. در سایه حکومت او مال دیوانی را فراهم آورند با دشمنان پیکار کنند، و راه ها را ایمن سازند و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند،

تا نیکو کردار روز به آسودگی به شب رساند، و از گزند تبه کار در امان ماند». مجموعه ای از اقدامات، پیش نیاز حداقلی هر حکومتی است که عقلا و عرفا موظف به رعایت و انجام آن ها است و بیاناتی که از امام (ع) درباره ضرورت حکومت، حفظ انسجام امت و دیگر مسائل رسیده است اولاً از باب قاعده کلی و فراگیر امر به معروف و نهی از منکر صادر شده، ثانیاً ناظر به مصالح کل جامعه اسلامی (گرفتن حق مظلوم، برقراری امنیت، آبادانی و عمران، دفاع از دارالاسلام در مقابل دارالکفر و...) بوده است و می توان گفت که این ها حداقل هایی است که از هر حکومتی انتظار است و امام رضا (ع) با مشاهده ضعف و انحراف حکومت در همین وظایف اولیه، به خاطر مصالح عالی، فرمایشاتی را خطاب به مأمون فرموده اند و ارشادات حضرت را نمی توان بر معونه ظالم و کمک به حکومت جور حمل نمود.

۴- جمع بندی

زندگی معصومین (ع) همواره با جهت گیری های سیاسی همراه بوده و نوع نگاه آنان به سیاست، نگاهی الهی است که با خدعه، فریب و تزویر (و هر آنچه که امروزه در هنگام صحبت از سیاست به ذهن متبادر می شود) پیوندی ندارد و در واقع سیاست و حکومت در دیدگاه اهل بیت (ع) همان ادامه جریان هدایت بشریت به سوی خیر، فضیلت، سعادت محسوب می شود و بدیهی است پیروی از طریق اهل بیت (ع) که "ساسة العباد" (زیارت جامعه کبیره) و "شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة و معادن العلم و ینابيع الحكم" (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹) خوانده شده اند، تنها طریق نجات و رستگاری بشریت است. این نوع سیاست بر اساس امامت و ولایت سامان می یابد و هر گونه اصل و قاعده ای که خارج از اصل امامت و ولایت باشد پذیرفته نیست. در این پژوهش با این مقدمات به بررسی سیاست و حکومت در اندیشه امام رضا (ع) پرداخته شد. امامت امام رضا (ع) در دوران حکومت عباسی و معاصر با سه خلیفه عباسی (هارون الرشید، امین و مأمون) می باشد. حکومت عباسیان از آغاز تا زمان مأمون در اوج قدرت و شکوفایی قرار داشت و برخی معتقدند این دوره از حیث عظمت "عصر طلایی عباسیان" خوانده شده است. عباسیان با درایت و زیرکی فوق العاده و استفاده از ضعف داخلی امویان، بهره گیری از محبوبیت خاندان پیامبر (ص)، شناخت دقیق از اوضاع و شرایط و نیز سوء استفاده از شعار «الرضا من آل محمد (ص)» روی کار آمدند. آنان بلافاصله پس از به قدرت رسیدن تصفیه های برون گروهی و درون گروهی را آغاز کردند و به تدریج رویارویی آشکاری میان عباسیان و علویان آغاز شد. علویان به واسطه جایگاهشان و انتسابشان به خاندان پیامبر (ص) حکومت و خلافت را حق خود می دانستند و در این میان گروه های مختلفی از آنان به واسطه احقاق این حق و یا اصلاح امور به پا خاستند که خلفای عباسی به شدیدترین وجه ممکن با آنان برخورد کردند، اما شعله این قیام ها (که الهام گرفته از جریان کربلا و متأثر از آموزه های مکتب شیعه بود) هیچ گاه و تحت شدیدترین شرایط خاموش نشد و همواره یکی از اصلی ترین و جدی ترین مشکل خلفای عباسی مقابله با علویان به شمار می رفت. توجه عباسیان

به طور ویژه‌ای به تحركات علویان معطوف شد و در زمان هر یک از خلفای عباسی علویان و طرفداران خاندان اهل بیت (ع) تحت شدیدترین فشارها قرار داشتند زیرا عباسیان به خوبی می‌دانستند که وجود ائمه (ع) همواره به مثابه یک کانون باید تحت مراقبت شدید قرار گیرند. با وجود اینکه ائمه (ع) براساس اصولی چون تقیه عمل می‌کردند و به تربیت شاگردان و گسترش علمی مکتب تشیع همت گمارده بودند، اما خلفای عباسی به واسطه آگاهی از مفهوم امامت در نزد شیعه، هر گونه اقدام و فعالیت ائمه (ع) را سیاسی تلقی می‌کردند و در کلیه قیام‌هایی که علیه آنان صورت می‌گرفت، در پی پیدا کردن ارتباط میان امام و قیام بودند تا بدین وسیله امام معصوم (ع) را به شهادت برسانند که سرانجام امام صادق (ع) به دست منصور و امام کاظم (ع) به دست هارون الرشید (از سنگدل ترین خلفا در حق شیعیان) و امام رضا (ع) به دست مأمون به شهادت رسیدند. در همین حال ائمه (ع) در میان عامه مردم از پایگاه نیرومند و محبوبیت فوق العاده‌ای برخوردار بودند که خلفا از اعلام دشمنی صریح با این بزرگواران هراس داشتند و حتی پس از به شهادت رساندن ایشان، تظاهر به ناراحتی و اندوه می‌کردند. در این میان، مأمون در شرایط بسیار پیچیده‌ای قدرت را به دست گرفت، قیام‌های متعدد علویان، گسترده‌گی قلمرو سرزمین‌های اسلامی، درگیری داخلی میان عباسیان (آشکار شدن دو دستگی و اختلاف میان اعراب و ایرانیان خلافت عباسی) قدرت آنان را کاهش داده بود. در کتاب کنز الفوائد جریان کلی خلافت عباسی تا عصر مأمون به خوبی توصیف شده است:

«در قرن یکم سیاست اسلامی در بست از آن عرب بود به ریاست بنی امیه و قرن دوم تقسیم شد میان عرب و عجم و بر سر آن میان این دو رقابت در گرفت و در انقلاب ضد اموی به کمک مـوثر ابو مسلم خراسانی محور سیاست ایرانی‌ها بودند و در انقلاب ضد ابی مسلم، عرب‌ها به رهبری ربیع حاجب روی کار آمدند و در انقلاب ضد هادی عباسی، ایرانیان به رهبری یحیی بن خالد برمکی بر سر کار آمدند و با انقلاب ضد برمکیان، عرب‌ها به پشتیبانی از امین بر کارها مسلط شدند و با انقلاب ضد امین و کشته شدن او باز ایرانی‌ها به رهبری فضل بن سهل و حسن بن سهل روی کار آمدند و امام شیعیان به اصرار مأمون به ولایت عهد برگزیده شد، سیر سیاست حکومت اسلامی در این دو قرن، طوفانی از جنگ و خونریزی در همه نواحی کشور اسلامی با خود داشت که همه سرزمین گسترده عالم اسلامی را رنگین کرد و تا هنوز در برخی نواحی خون‌های عزیزی که به ناحق ریخته شده در جوش و خروش است و در کنار این سیر سیاسی ناهنجار و خونین در عالم اسلامی یک تطور و سیر علمی هم دوش به دوش در جریان بود که پایه‌گذار آن مولا علی (ع) بود و در دوران کوتاه خلافت خود در کوفه و بصره دانشگاهی بنیاد نهاد و به دنبال آن دانشگاه مدینه از زمان امام باقر (ع) بنیاد گرفت و به دنبال آن دانشگاه بغداد به وجود آمد که نام آن در سراسر دنیا تا هنوز زنده است. این سیر علمی اسلام که از زد و خوردهای نبرد برکنار بوده و به پژوهش و تحقیق پرداخته متکی به امامان شیعه بوده و سرچشمه جوشان آن بیانات صادره از ائمه هر زمانی بوده است که در دوران امام رضا و تشکیل انجمن‌های بحث

و تحقیق در خراسان به اوج خود رسیده ولی در این سیر علمی هم طوفانی از مبارزه نظریات علمی و ادبی وجود داشته و رهبران علمی بر سر مسائل علمی بحث و جدل فراوان داشتند که پایه بروز فرقه‌ها و دسته بندی هائی در باره علم و ادب شده و معتزله و عدلیه و مرجئه و قدریه و ... پیدا شدند و از نظر ادبی، بصریین و کوفیین و بغدادیان پیدا شدند و بسا اختلاف نظر آن‌ها در مسائل تا مرکز حکومت و رسالت هم کشیده شده چنانچه در باره مسأله خلق قرآن، مأمون وارد بحث شد و طرفدار معتزله شد و به دنبال آن یک شورش سیاسی پدیدار شد که احمد حنبل و پیروانش که مخالف بودند دستگیر و زندانی شدند و یک مسأله ادبی در باره ما بعد اذا فجائیه که میان سیبویه بصری و کسائی کوفی مورد اختلاف بود به دربار رشید کشیده شد و با محکومیت سیبویه بر اثر دسته‌بندی طرفداران مخالفان او به دق کردن سیبویه کشید و البته سیاست هر دوره‌ای هم در پیدایش و ترویج یک عقیده علمی از فقه و کلام و ادب بی‌اثر نبوده ولی به طور کلی در این قرن دوم اسلامی و یکم خلافت عباسی آزادی عقیده تا آنجا که در تنگنای سیاست نمی‌افتاده روشن بوده و سبب شیوع نظر معتزله و عدلیه شده و به سود مذهب شیعه امامیه پیشرفته تا آنجا که مأمون در اوج خلافت مطلقه خود به مذهب معتزله گرائیده و شیعه مآب شده و به طرفداری از خلافت اولاد علی و خصوص امام رضا (ع) برخاسته». (کمره‌ای، بی‌تا: ۱/ ۳۷-۳۶).

در این فراز کتاب، تصویر نسبتاً روشنی از اوضاع کلی خلافت عباسی در زمان مأمون روایت شده است، اما این بخشی از تاریخ و سیاست زمانه امام رضا (ع) می‌باشد. در درون جامعه شیعه عصر امام رضا (ع)، شیعیان نیز با دشواری فراوانی روبرو بودند، فشارهای دستگاه عباسی و محدود شدن ارتباط میان شیعیان به دلیل کنترل شدید، تقیه شیعیان، سوء استفاده برخی سودجویان و منحرفان و شکل گیری فرقه‌های جدید مانند واقفیه، از مسائل و مشکلات جامعه شیعه در زمان امام رضا (ع) - پیش از ولایت عهدی - است و امام رضا (ع) با ادامه نهضت علمی امام باقر (ع)، امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) به رفع شبهات و تبیین معارف اهل بیت (ع) پرداختند. پیشنهاد ولایت عهدی مأمون به امام رضا (ع) نقطه عطفی در تاریخی سیاسی شیعه به شمار می‌رفت. طرح این پیشنهاد با زیرکی صورت گرفت که نشان از درایت شخص مأمون داشت. وی با مشاهده تضعیف مشروعیت جایگاه خلافت عباسی (بر اثر درگیری‌های داخلی، فساد خلفا و نیز آشکار شدن عدم صداقت عباسیان در سپردن امور به خاندان پیامبر (ص))، دفع قیام‌های نیرومند و دامنه دار علویان، تثبیت جایگاهش در سرزمین خراسان و جلب حمایت عمومی؛ امام رضا را برای خلافت و یا ولایتعهدی به مرو فرا خواند. ضرورت و اجباری که در این ماجرا وجود داشت، باعث شد امام رضا (ع) در ماجرای ولایتعهدی وارد شوند. حال در نظر داشته باشید: وجود فرقه‌ها و انشعابات مختلف درون مذهب شیعه، شکل گیری فرقه‌های جدید تحت تاثیر مردمان سرزمین‌های تازه مسلمان، تاثیرات آثار فلاسفه یونان بر تفکر اسلامی از مسائل کلی جهان اسلام است؛ از سوی دیگر ولایتعهدی امام رضا (ع) در میان شیعیان (و حتی خواص آن‌ها) سبب طرح پرسش‌هایی اساسی در تفکر شیعه شد. پرسش‌هایی در مورد: قبول ولایتعهدی، عدم پذیرش

خلافت، عدم مشارکت امام در جهادهای علیه عباسیان، نحوه تعامل و برخورد امام با مأمون و مسائلی از این دست، همه و همه از مسائلی بود که امام رضا (ع) با آن ها روبرو بودند. فعالیت حضرت در دو جبهه سیاسی و علمی، تأثیرات شگرفی بر حرکت منسجم شیعه و آمادگی شیعه برای دوران غیبت داشت، به طوری که بعد از امام رضا (ع) شاهد هیچ انحراف اساسی در میان شیعیان نیستیم. افزون بر این استراتژی امام رضا (ع) در برخورد با دستگاه خلافت و نیز استفاده از فرصت به دست آمده، چنان نیرومند بود که مأمون (به عقیده اکثریت قاطع منابع تاریخی و سیاسی وی یکی از زیرک ترین خلفای جهان اسلام به شمار می رود) چاره‌ای جز عدول از مواضع ظاهریش ندید و با عمل به مانند سیره اسلافش در مقابله با ائمه (ع)، با به شهادت رساندن امام رضا (ع) به نوعی شکست تمام برنامه‌هایش را اعلام نمود. از همین روست که وی پس از به شهادت رساندن امام به بغداد باز می گردد و به نوعی سعی در آشتی با عباسیان بغداد دارد. در هر حال پس از دوره مأمون به واسطه تلاش‌ها و فعالیت‌های امام رضا (ع)، شیعیان از آزادی نسبی (نسبت به دوران قبل) برخوردار شدند اما با روی کار آمدن متوکل اوضاع برای شیعیان بسیار صعب و دشوار شد. پس از مأمون درگیری ایرانی عربی در دستگاه خلافت جای خود را به درگیری ترک‌ها و اعراب داد و این آغاز ضعف و انحطاط عباسیان بود زیرا ایرانیان به خوبی به امور دیوانی و حکومتی آشنا بودند و ایرانیانی که به دربار خلافت عباسی راه یافتند همگی از خاندان‌های فضل و علم بودند، اما با ورود و نفوذ ترکان به دستگاه خلافت عباسی به نوعی شیرازه امور از هم گسسته شد تا جایی که متوکل به دست ترکان دربارش به قتل رسید. در هر حال، تأثیرات علمی و سیاسی زندگانی پربرکت امام رضا (ع) آنچنان گسترده است که قلم و زبان یارای کتابت و بیان ندارند و آنچه که در این مجال آمد ذره‌ای کوچک برای بازنمایی سیره و معارف اهل بیت (ع) بوده است که تنها با عنایت و توجه ائمه (ع) میسر شد. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آبی، ابوسعید (۱۹۸۱). نثر الدر، مصر: الھیئة العامة المصرية للکتاب.
۴. ابن حزم، (۱۴۰۳). جمهرة الانساب العرب، تحقیق لجنة من العلماء، بیروت، دارالکتب الاسلامیة.
۵. ابن شیه، ابوزید عمر (۱۴۱۰). تاریخ المدینة المنورة، تصحیح فہیم محمد شلتوت، قم: دارالفکر.
۶. ابراہیم حسن، حسن (۱۳۷۳). تاریخ سیاسی اسلام، ابوالقاسم پایندہ، بی جا: سازمان انتشارات جاویدان.
۷. اصفہانی، ابوالفرج، (۱۳۸۰). مقاتل الطالبین، سیدہاشم رسولی محلاتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۸. ابن خلکان، شمس الدین (۱۹۴۸). وفيات الاعیان، قاہرہ: مکتبة النهضة.
۹. امیر علی (۱۳۶۶). تاریخ عرب و اسلام، فخر داعی گیلانی، چاپ سوم، تهران: گنجینه ناصر خسرو.
۱۰. اخبار الدولة العباسیة (۱۹۷۱). تصحیح: عبدالعزیز الدوری و عبد الجبار المطلیبی، بیروت: دار الطلیعة للطباعة والنشر.
۱۱. ابن اثیر، عزالدین (۱۳۷۱). الکامل فی التاریخ، ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
۱۲. اشعری، سعد بن عبد اللہ (۱۳۶۱). المقالات والفرق، تصحیح جواد مشکور، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. ابن طباطبا (طقطقی)، محمد بن علی (۱۳۶۰). الفخری فی الاداب السلطانیة والدول الاسلامیة، محمد و حیدر گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۴. اللیثی، سمیرہ مختار (۱۳۸۷). مبارزات شیعیان در دوره نخست خلافت عباسی، سید کاظم طباطبائی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۵. ابن عبد ربہ (۱۹۸۳). العقد الفرید، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۶. ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد (بی تا). کامل تاریخ بزرگ اسلام، عباس خلیلی، تهران: انتشارات علمی.
۱۷. اکبری، امیر (۱۳۸۴). دلایل عزیمت ہارون الرشید بہ خراسان، مشکوہ، بہار ۱۳۸۴.
۱۸. اصفہانی، عماد الدین حسین (۱۳۶۲). تاریخ مفصل اسلام، جلد اول، بی جا: ناشر کتاب فروش اصفہانی.
۱۹. اربلی، علی بن عیسی (۱۳۸۱ق). کشف الغمۃ فی معرفة الاثمة، حسین زوائی، تبریز: حاج محمد باقر کتابچی حقیقت. چاپ اسلامیہ.
۲۰. اخوان حکیمی (۱۳۸۰). الحیاء، احمد آرام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۱. ابن ماجہ (۱۳۹۵). سنن ابن ماجہ، احیاء التراث العربی.

۲۲. ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۵). الکامل فی التاریخ، بیروت: دار بیروت.
۲۳. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (۱۳۶۳). العبر: تاریخ ابن خلدون، عبدالمحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۴. امین، احمد (۱۹۶۲). ضحی الاسلام، قاهره: مکتبه النهضة المصرية.
۲۵. ابن خلکان، وفیات الاعیان (۱۹۶۹). تحقیق: احسان عباس، قم: منشورات رضی.
۲۶. الله اکبری، محمد (۱۳۸۱). عباسیان از بعثت تا خلافت، قم: بوستان کتاب.
۲۷. اربلی، علی بن عیسی (۱۳۶۴). کشف الغمة فی معرفة الائمة، علی بن حسین زواره ای، تصحیح ابراهیم میاخی، قم: نشر ادب الحوزه.
۲۸. ابن عبدربه، ابو عمر احمد بن محمد (۱۹۴۸). العقد الفريد، قاهره: لجنة التالیف والترجمة والنشر.
۲۹. آتوں، ل. ذیل (۱۳۶۷). تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۳۰. ابن نشوان حمیری، ابوسعید نشوان بن سعد (۱۹۴۸). شرح رسالة الحور العین و تنبیه السامعین، قاهره: مطبعة السعادة.
۳۱. آیینہ وند، صادق (۱۳۸۴). معیار مشروعیت خلافت در چالش حسنین (فرزندان عبدالله محض) با دولت عباسی، مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)، شماره ۵۳، بهار ۱۳۸۴.
۳۲. امین، احمد (۱۴۰۳). اعیان الشیعة، تحقیق حسن امین، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۳۳. انصاری، شیخ مرتضی (۱۳۷۵). کتاب المکاسب، چاپ دوم (چاپ قدیم). تبریز: مطبعة اطلاعات.
۳۴. اسکندری، محمد حسین (۱۳۷۸). نگاهی به مفهوم سیاست، مجله حوزه و دانشگاه، زمستان ۱۳۷۸ - شماره ۲۱.
۳۵. ابن شعبه حرانی، (۱۴۰۴). تحف العقول عن آل الرسول (ع)، قم: جامعه مدرسین.
۳۶. بولت، و. ریچارد (۱۳۶۴). گروش به اسلام در قرون میانه، محمد حسین وقار، تهران: نشر تاریخ ایران. چاپ اول.
۳۷. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۳۶۷). انساب الاشراف (۶جلد)، تحقیق: عبدالعزیز الدوری، الطبعة الاولى، بیروت: دارالنشر.
۳۸. بو طالب، محمدنجیب (۱۳۸۹). مبارزه اجتماعی در دولت عباسی، عبدالله ناصری طباطبایی، تهران: نشر علم.
۳۹. ترمانی، عبدالسلام، (۱۳۸۵). رویدادهای تاریخ اسلام، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۴۰. تقوی، سیدرضا (۱۳۶۶). مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا، واقفیه و حضرت رضا، مشهد: آستان قدس.
۴۱. تهانوی، محمدعلی (۱۹۹۶). موسوعة کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
۴۲. سیوطی (بی تا). تاریخ خلفا، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
۴۳. سپهری، محمد (۱۳۸۸). تمدن اسلامی در عصر امویان، تهران: چاپ و نشر بین الملل.
۴۴. سخنینی، عصام (۱۹۹۸). العباسيون فی سنوات التأسيس، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
۴۵. سیوطی، جلال الدین بن عبدالرحمن (بی تا)، تاریخ الخلفاء، مکتبه الشاملة (نسخه الکترونیکی).
۴۶. سیوطی، جلال الدین (۱۹۵۲). تاریخ الخلفاء امراء المومنین القائمين بامر الامة، قاهره: مطبعة التجارية.
۴۷. سیدابن طاووس (۱۴۰۰). الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، قم: خیام.
۴۸. سبحانی، جعفر (۱۴۱۱). الملل والنحل، قم: لجنة الادارة الحوزة العلمیه.
۴۹. سجادی، سید جعفر (۱۳۷۳). فرهنگ معارف اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران.
۵۰. شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (۱۳۴۸). اختیار معرفة الرجال (معروف به رجال کشی)، تصحیح: حسن مصطفوی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
۵۱. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳). الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق: مؤسسه آل البيت لاحیاء

- التراث، الطبعة الاولى، قم: المؤتمر العالمي لالفیه الشیخ المفید.
۵۲. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳). الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، سید هاشم رسولی محلاتی، قم: کنگره شیخ مفید.
۵۳. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳). آمالی المفید، قم: کنگره شیخ مفید.
۵۴. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳). الفصول المختارة، قم: کنگره شیخ مفید.
۵۵. شهرستانی، ابو الفتوح محمد بن عبد الکریم (۱۳۶۸). الملل والنحل، جلد ۱، قاهره.
۵۶. شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷). کتاب الغیبه، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ دوم.
۵۷. شیخ طبرسی (۱۳۹۰). اعلام الوری بأعلام الهدی، تهران: اسلامیه.
۵۸. شیخ صدوق (۱۳۷۸). عیون اخبار الرضا، تهران: نشر جهان.
۵۹. شیخ صدوق (۱۳۷۲). عیون اخبار الرضا، تصحیح علی اکبر غفاری و مستفید، تهران: نشر صدوق.
۶۰. شیخ صدوق (۱۴۰۰). آمالی الصدوق، بیروت: اعلمی.
۶۱. شیخ صدوق (۱۳۷۴). آمالی الصدوق، محمد باقر کمره ای، تهران: اسلامیه.
۶۲. شیخ صدوق (۱۳۶۲). الخصال، قم: جامعه مدرسی.
۶۳. شیخ صدوق (بی تا). علل الشرائع، قم: داوری.
۶۴. شیخ صدوق (۱۳۸۰). علل الشرائع، سید محمد جواد ذهنی تهرانی، قم: انتشارات مؤمنین.
۶۵. شهرستانی (۱۳۶۴). الملل والنحل، الشریف الرضی، قم.
۶۶. الجهشیری (۱۳۵۷). الوزراء والکتاب، قاهره.
۶۷. جعفری، سید حسین محمد (۱۳۶۸). تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی، چاپ پنجم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۶۸. جهشیری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس (۱۳۵۷). الوزراء والکتاب، قاهره: مطبعة الحلبي.
۶۹. جوهری، عبد الجبار (۱۹۶۳). داهیه العرب ابو جعفر منصور، بیروت.
۷۰. جواد آملی، عبدالله (۱۳۸۱). ادب فناء مقرّبان: شرح زیارت جامعه کبیر. تحقیق و تنظیم: محمد صفایی. قم: اسراء، چاپ دوم.
۷۱. جباری، محمد رضا (۱۳۸۲). سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه (علیهم السلام)، چاپ دوم، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۷۲. جرجانی، سید شریف (۱۳۷۳). شرح المواقف، قم: شریف رضی.
۷۳. جعفریان، رسول (۱۳۸۶). حیات سیاسی و فکری امامان شیعه، قم: انتشارات انصاریان.
۷۴. جعفری، سید حسین محمد (۱۳۶۸). تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی، چاپ پنجم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۷۵. جباری محمد رضا، ملبوی محمد کاظم (۱۳۸۹). بررسی تطبیقی سازمان دعوت عباسیان و سازمان وکالت امامیه (مراحل شکل گیری و عوامل پیدایش)، تاریخ در آینه پژوهش، سال هفتم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۹.
۷۶. جعفری، محمد تقی (۱۳۷۹). حکمت اصول سیاسی اسلام، ج سوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۷۷. حیدر، اسد (بی تا). الامام الصادق والمذاهب الاربعه، اصفهان: مکتبه الامام امیر المومنین.
۷۸. حسنی الخربوطلی، علی (۱۹۶۸). مهدی عباسی، سلسله اعلام العرب.
۷۹. حمیری (۱۴۱۳). قرب الاسناد، چاپ اول، قم، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت.
۸۰. حسین، طه (۱۹۵۳). علی و بنوه، قاهره: دار المعارف.
۸۱. حسینی، سید ابوالفضل (۱۳۸۷). روش شناسی مناظرات امام رضا، مجموعه مقالات نخستین همایش جلوه های

- معرفتی در مناظرات و بیانات امام رضا (ع)، زنجان: دانشگاه زنجان.
۸۲. حیدر، اسد (۱۴۰۳). الامام صادق (ع) والمذاهب الاربعة، بیروت: منشورات دارالکتب العربی.
۸۳. حلی (علاّمه) (۱۳۷۹). حسن بن یوسف بن مطهر. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد. ترجمه و شرح فارسی: ابوالحسن شعرانی. تهران: اسلامیه، چاپ نهم ۱۳۷۹.
۸۴. حرانی، ابن شعبه (۱۴۰۴). تحف العقول عن آل الرسول، قم: جامعه مدرسین.
۸۵. الخطیب، ابوبکر احمد بن علی (بی تا). تاریخ بغداد، بیروت: دارالکتب عربی.
۸۶. خامنه‌ای، سید علی (۱۳۸۹). دیدگاه‌های مقام معظم رهبری، امامت شناسی ۳-۴، تدوین علی اکبر نوایی، مجله اندیشه حوزه، شماره ۸۱ و ۸۲.
۸۷. خضری، سیداحمد رضا (۱۳۸۴). تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، تهران: سمت.
۸۸. خطیب بغدادی، حافظ ابوبکر احمد بن علی (۱۳۴۹). تاریخ بغداد او مدینه السلام، قاهره.
۸۹. خسروی، موسی (۱۳۷۷). زندگانی امام موسی کاظم (ع)، تهران: اسلامیه.
۹۰. خسروی، موسی (۱۳۸۰). زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا (ع)، تهران: اسلامیه.
۹۱. خازم، علی (۱۴۱۳). مدخل الی علم الفقه عند المسلمین الشیعه، بیروت: دارالغریبه.
۹۲. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۸۹). پیشینه، جایگاه و گستره امامت در علم کلام، مشرق موعود، سال چهارم، شماره ۱۴، تابستان ۱۳۸۹.
۹۳. خالندی، انور (۱۳۸۸). علل سقوط یرمکیان از دیدگاه مورخان، سال ششم، شماره اول، بهار ۱۳۸۸، ۱۰۱-۱۲۱، فصلنامه تاریخ اسلام (موسسه امام خمینی).
۹۴. خامنه‌ای، سید علی (۱۳۸۹). عنصر مبارزه در زندگانی ائمه (علیهم السلام)، مشهد: کنگره جهانی حضرت رضا (ع).
۹۵. الدوری، عبدالعزیز (۱۹۸۸). العصر العباسی الاول، دراسة فی التاریخ السیاسی والاداری والمالی، بیروت: دارالطبعة للطباعة والنشر.
۹۶. دینوری، ابوحنیفه (۱۳۶۶). اخبار الطوال، تهران: نشر نی.
۹۷. دینوری، ابن قتیبه (۱۳۸۱). امامت و سیاست (تاریخ خلفا)، سیدناصر طباطبایی، تهران: ققنوس.
۹۸. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۴). اخبار الطوال، محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
۹۹. درخشه، جلال (۱۳۸۵). بازسازی اندیشه دینی و تأثیر آن بر گفتمان سیاسی شیعه در ایران معاصر (با تأکید بر دیدگاه شهید مطهری (رحمه الله علیه)، دانش سیاسی، شماره ۳، مهر ۱۳۸۵.
۱۰۰. ذکاوتی قراگزلو، علی رضا (۱۳۷۷). بحث در شناخت جریان‌های جنبش عباسیان تحلیل و نقد کتاب بحوث فی التاریخ العباسی، معارف، آذر - اسفند ۱۳۷۷، شماره ۴۵.
۱۰۱. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان (۱۴۰۱). سیر اعلام النبلا، تحقیق: شعیب الارنوط، الطبعة التاسعة، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۱۰۲. ذاکری، محمد اسحاق، ۱۳۸۶، امامت، در نظریه تقریبی علامه شرف الدین عاملی، کوثر معارف (سال سوم، بهار ۱۳۸۶ - شماره ۲).
۱۰۳. راغب اصفهانی (۱۳۷۴). محاضرات الادباء، افسست قم: منشورات الرضی.
۱۰۴. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۸۶). عصمت امام از نگاه خرد. قبسات، پاییز ۱۳۸۶ - شماره ۴۵.
۱۰۵. زیدان، جرجی (۱۳۸۶). تاریخ تمدن اسلام، علی جواهر کلام، تهران: امیرکبیر.
۱۰۶. صبحی، احمد (بی تا). نظریه الامامة لدى الشیعة الاثنی عشریة، قاهره: دارالمعارف.
۱۰۷. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۸). الهدایة، قم: موسسه الامام الهادی.
۱۰۸. طقوش، محمد سهیل (۱۳۸۳). دولت عباسیان، جو دکی، حجت الله، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

۱۰۹. طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). تاریخ طبری، ابوالقاسم پاینده، جلد یازدهم، چاپ چهارم، تهران: اساطیر.
۱۱۰. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۱۶). الإحتجاج علی أهل اللجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و محمد هادی، قم: دارالاسوه.
۱۱۱. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳). الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد: مرتضی.
۱۱۲. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۶۲). شیعه در اسلام، تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
۱۱۳. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳). الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد: مرتضی.
۱۱۴. عاملی، جعفر مرتضی، (۱۴۰۹). دراسات وبحوث فی التاريخ و الاسلام، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
۱۱۵. عطوان، حسین (۱۴۱۵). الدعوة العباسیة تاریخ و تطور، بیروت: دار الجیل.
۱۱۶. عاملی، جعفر مرتضی (۱۳۶۵). زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام، بی جا: کنگره جهانی امام رضا علیه السلام.
۱۱۷. عمادزاده، حسین (۱۳۷۴). تاریخ مفصل اسلام و ایران، تهران: انتشارات اسلام.
۱۱۸. عاملی، محمد حسین الزین (۱۹۳۸)، الشیعة فی التاريخ، صیدا: مطبعة العرفان.
۱۱۹. عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۸۴)، قواعد فقه سیاسی، جلد نهم، تهران: امیرکبیر.
۱۲۰. عمیدزنجانی، عباسعلی، (۱۳۶۷). انقلاب اسلامی و ریشه ها، تهران: نشر کتاب سیاسی.
۱۲۱. عطاردی، عزیز الله (۱۴۰۶). مسند الإمام الرضا علیه السلام، مشهد: آستان قدس.
۱۲۲. عطاردی، عزیز الله (۱۳۹۰). زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، تهران: اسلامیة.
۱۲۳. علامه مجلسی (بی تا). بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، تهران: اسلامیة.
۱۲۴. غزالی، ابو حامد محمد (۱۳۸۲)، الاقتصاد فی الاعتقاد، تهران: شمس تیریزی.
۱۲۵. غروی نایینی، الهه، میر احمدی سلوکروئی (۱۳۸۷). گونه های مقابله با فرقه های کج اندیش در سیره امام رضا علیه السلام، شیعه شناسی، سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۸۷.
۱۲۶. فضل الله، محمد جواد (۱۳۹۰). تحلیلی از زندگانی امام رضا، سید محمد صادق عارف، مشهد: انتشارات آستان قدس - چاپ شانزدهم.
۱۲۷. فانی، علی (۱۳۹۸). عبدالله بن عباس، قم: انتشارات علمیه.
۱۲۸. فاروق عمر (۱۳۸۳). فرهنگ مهدویت در لقب های خلفای عباسی، محرمی غلامحسین، مجله تاریخ در آینه پژوهش، بهار ۱۳۸۳، شماره ۱.
۱۲۹. فاروق عمر (۱۹۸۷). طبیعة الدعوة العباسیة، بغداد: مكتبة الفكر العربی للنشر والتوزیع.
۱۳۰. فاروق، عمر (۱۹۸۵). التاريخ الاسلامی و فكر القرن العشرين، بغداد: مكتبة النهضة.
۱۳۱. فلسفی، محمد تقی (۱۳۶۴). مجموعه آثار کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، جلد ۳.
۱۳۲. فیلیپ حتی (۱۳۶۶). تاریخ عرب، ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه.
۱۳۳. فاروق عمر (۱۹۹۸). الخلافة العباسیة عصر القوة والازدهار، بی جا: دار الشروق.
۱۳۴. فتال نیشابوری (بی تا). روضة الواعظین و بصیرة المتعظین. قم: انتشارات رضی.
۱۳۵. فلاح، محمد جواد (۱۳۸۷). میزان انطباق نظرات متکلمان در قاعده لطف با گفتار اهل بیت علیهم السلام، آینه معرفت، سال ششم، پاییز ۱۳۸۷ - شماره ۱۶.
۱۳۶. فاضل، جواد (بی تا). فرزندان آل ابیطالب، تهران: انتشارات علمی - کتاب الکترونیکی.
۱۳۷. قادری، حاتم (۱۳۷۵). تحول مبانی مشروعیت بخش خلافت، تهران: انتشارات بنیان.
۱۳۸. قرشی، باقر شریف (۱۳۸۲). پژوهشی دقیق در زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، تهران: دار المکتب الاسلامیة.
۱۳۹. کوفی، ابن اعثم (۱۴۰۶). الفتوح، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۶.
۱۴۰. کریمیان، حسین (۱۳۶۴). سیره و قیام زید بن علی، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۴۱. کاظمی پوران، محمد (۱۳۸۰). قیام‌های شیعه در عصر عباسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). کافی، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیه.
۱۴۳. لایپیدوس، م. ایرا (۱۳۸۱). تاریخ جوامع اسلامی، علی بختیاری زاده، تهران: اطلاعات.
۱۴۴. لطیفی، رحیم (۱۳۸۷). ولایت مهم‌ترین شاخصه امام، مشرق موعود، سال دوم، شماره هفتم، پاییز ۱۳۸۷.
۱۴۵. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۴۰۴). مروج الذهب و معادن الجوهر، قم: بی‌نا.
۱۴۶. محقق‌الکاظمی (۱۳۱۶). کشف القناع فی حجه الاجماع، تهران: بی‌نا.
۱۴۷. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۵۷). التنبيه والاشراف، تصحیح و مراجعه: عبدالله اسماعیل الصاوی، قاهره: دارالصاوی.
۱۴۸. مسند، عبدالله بن علی (۱۹۹۳). العلویون فی الحجاز ۱۳۲-۲۰۳، قاهره، بیروت: دارالمنار.
۱۴۹. میرخواند، محمد بن خاوندشاه بن محمود (۱۳۳۹). روضة الصفافی سیره الانبیاء والملوک والخلفاء، رضاقلی خان هدایت، بی‌جا: موسسه چاپ و انتشارات پیروز.
۱۵۰. معروف حسنی، هاشم (۱۴۲۲). سیره الأئمة الاثنی عشر (ع)، قم: شریف الرضی.
۱۵۱. محمدزاده، مرضیه (۱۳۸۸). علی بن موسی الرضا، امام رضا (ع)، قم: دلیل‌ما.
۱۵۲. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (۱۳۴۹). التنبيه والاشراف، ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۵۳. معروف حسنی، هاشم (۱۳۷۶). عقیده الشیعة الامامیه، بیروت.
۱۵۴. مظفر، محمد حسین (۱۳۶۷). صفحاتی از زندگانی امام صادق (ع)، سیدابراهیم علوی، ناشر: رسالت قلم.
۱۵۵. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۳۴۹). التنبيه والاشراف، ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۵۶. مشایخ، فاطمه (۱۳۸۱). قصص الانبیاء، تهران: فرحان.
۱۵۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰). قواعد الفقیه، چاپ پنجم، قم: مدرسه امام علی بن ابیطالب.
۱۵۸. محدث اربلی (۱۳۸۱ق). کشف الغمة فی معرفة الأئمة. تبریز: بنی‌هاشمی.
۱۵۹. محدث عاملی (۱۴۰۹). تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم: آل‌البيت.
۱۶۰. منتظری مقدم، حامد (۱۳۸۷). کنکاشی تاریخی پیرامون کاربرد لقب‌های امیرالمؤمنین و خلیفه‌الله در مورد خلفا، حکومت اسلامی، پاییز ۱۳۸۷- شماره ۴۹.
۱۶۱. موسوی خمینی (امام خمینی)، روح‌الله (۱۳۶۸). صحیفه نور، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
۱۶۲. معینی محمدجواد، ترابی احمد (۱۳۸۶). امام علی بن موسی الرضا منادی توحید و امامت، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۶.
۱۶۳. مصباح یزدی (۱۳۷۵). راهنماشناسی، تهران: امیرکبیر.
۱۶۴. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران.
۱۶۵. محمدی ایلامی، رحیم (۱۳۸۹). تبیینی نواز مفهوم و راهبرد تقیّه در مکتب امامیه، علوم اسلامی، سال پنجم، شماره ۱۷، بهار ۱۳۸۹.
۱۶۷. مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴۰۳، بحار.
۱۶۸. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (۱۳۷۴). مروج الذهب، ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۶۹. نویری، شهاب‌الدین احمد (۱۳۶۴). نهایه الارب فی فنون الادب، محمود مهدوی دامغانی، ج ۷، تهران: امیرکبیر.
۱۷۰. نویری، میرزا حسین (بی‌تا). مستدرک الوسائل، قم: موسسه آل‌البيت.

۱۷۱. نادری، نادر (۱۳۸۴). برآمدن عباسیان، ایدئولوژی مذهبی و اقتدار سیاسی، عبدالحسین آذرنگ، نگار نادری، تهران: سخن.
۱۷۲. نجارزادگان، فتح‌الله (۱۳۸۸) بازخوانی دیدگاه فخر رازی درباره مشروعیت اطاعت از اولی الامر، اندیشه نوین دینی «بهار ۱۳۸۸ - شماره ۱۶.
۱۷۳. وزیری، مجید (۱۳۸۶). امام اسوه امت. سفینه «بهار ۱۳۸۶ - شماره ۱۴.
۱۷۴. هولت، پی. ام. لمبتون، ان. ک. س، لوییس، برنارد (۱۳۸۷) تاریخ اسلام کمبریج، جلد اول، تیمور قادری، تهران: مهتاب.
۱۷۵. هروی، جواد (۱۳۷۴). عصر خلافت عمر بن عبدالعزیز و نحوه برخورد او با علویان، کیهان اندیشه، شماره ۶۱.

- 176.Crone, Patricia . Hinds, Martin (1986). God's Caliph , Cambridge: Cambridge university press.
- 177.Hodgson, Marshal G. S. (1974). The venture of Islam, vol. 1. Chicago: the university of Chicago press.
- 178.Shaban, M. A. (1970), The Abbasid revolution. Cambridge: Cambridge university press.

